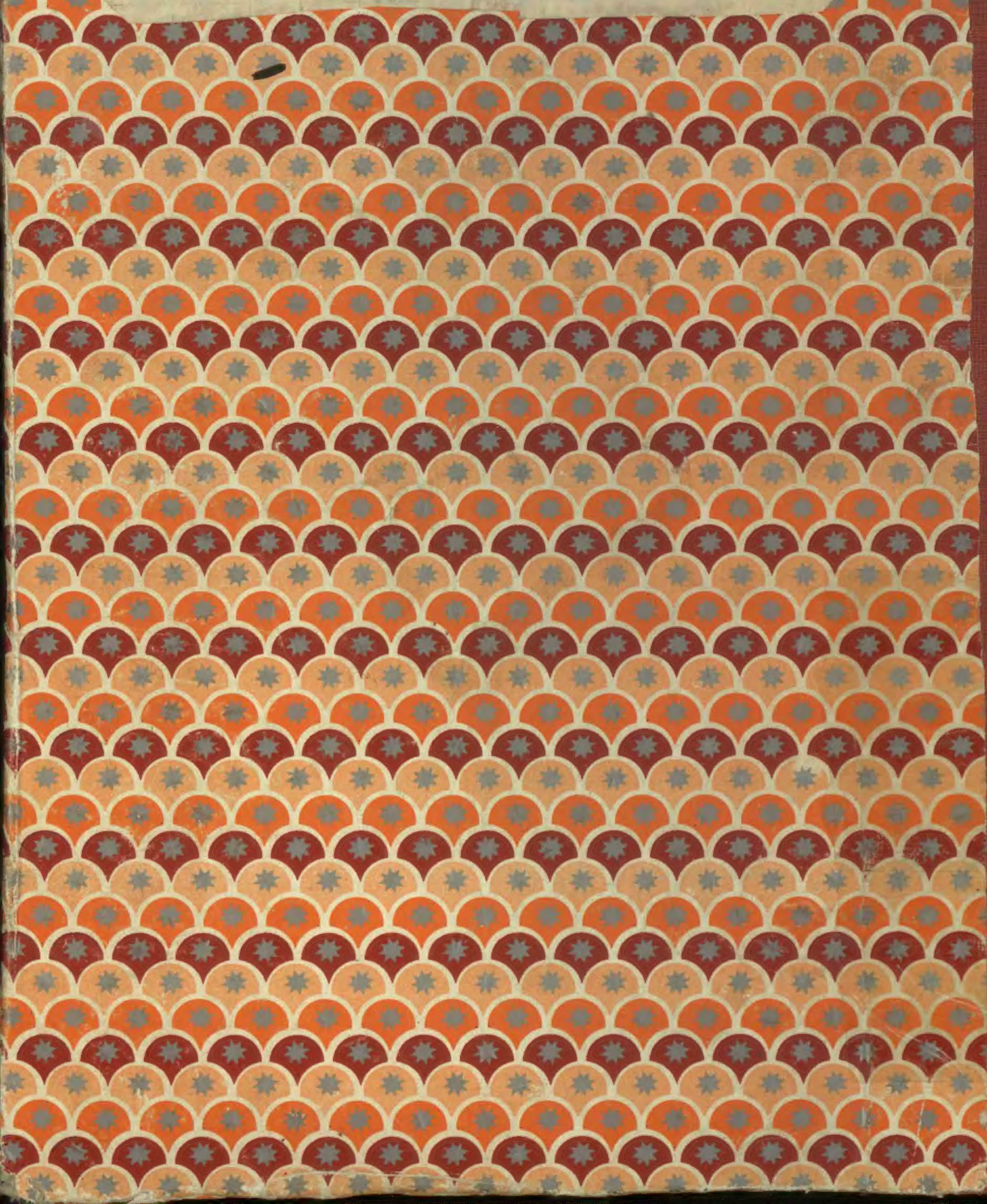
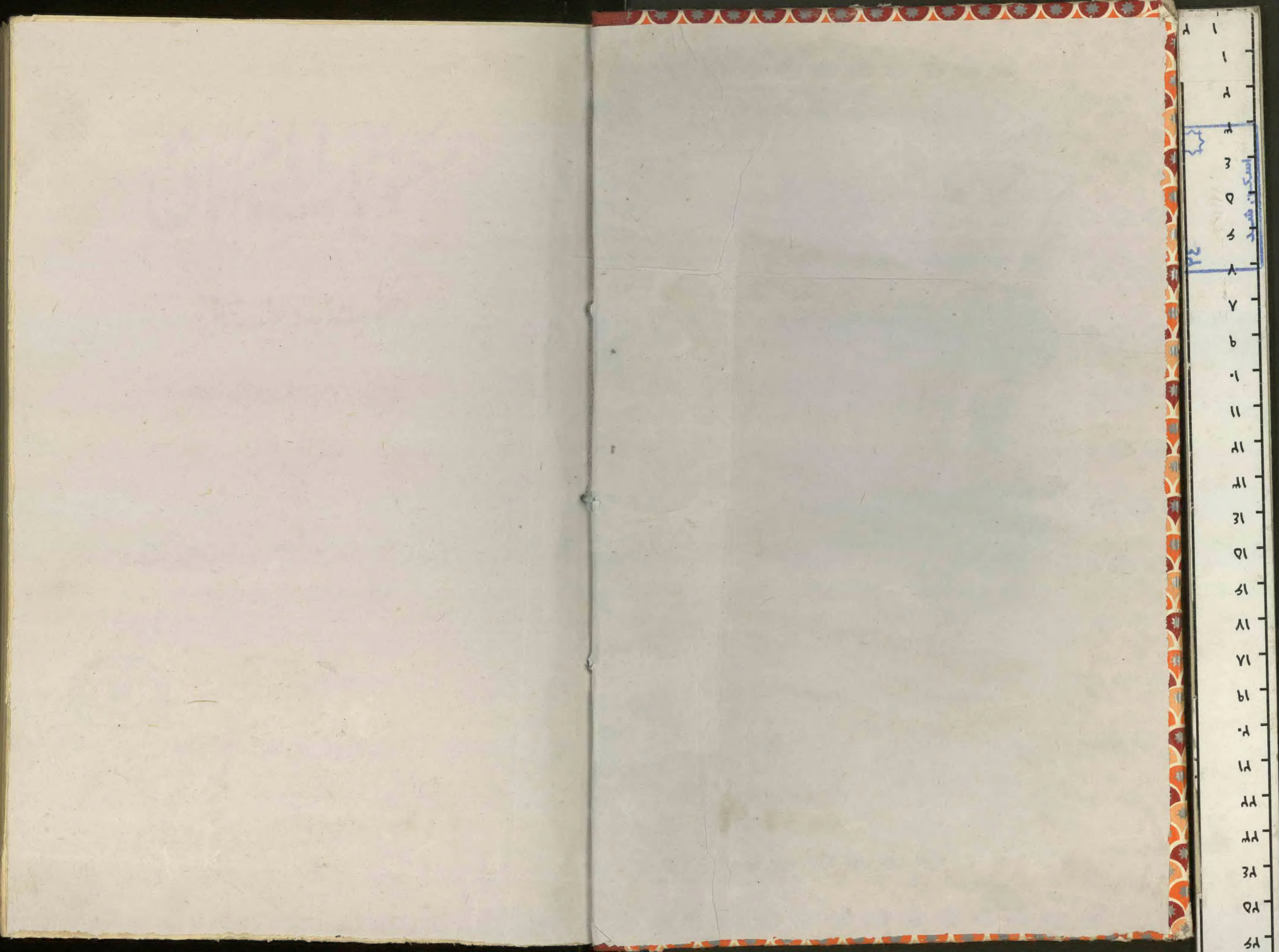
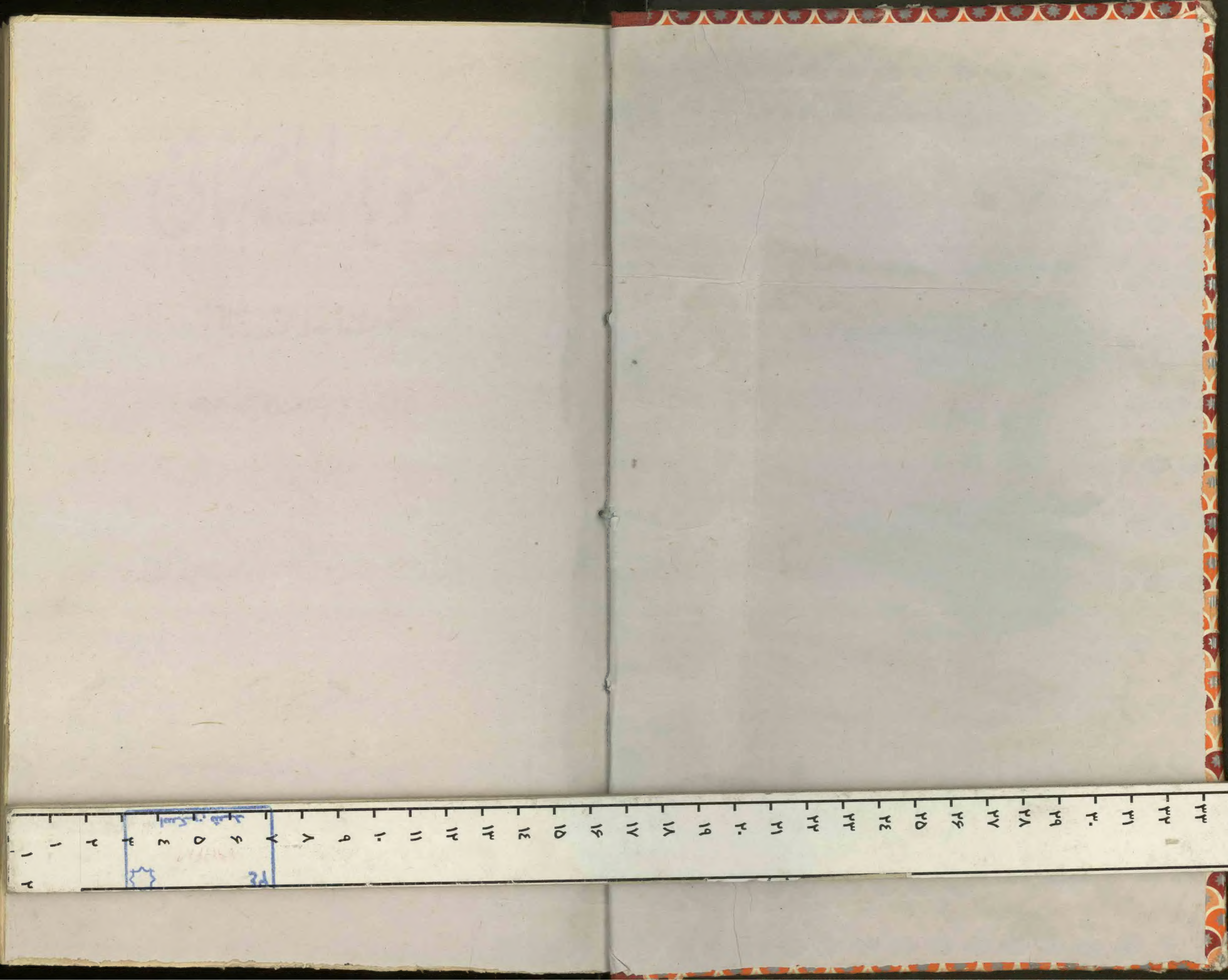


مکتوبات امام زین العابدین
جلد اول دوم







1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50

مکتوباتِ ایامِ ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد مدنی ہندوی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد رضا
نقشبندی مجددی از تری رحمۃ اللہ علیہ

۷۵۹۴۸۴



حصہ اول - دوم - سوم

ناشر

نور محمدی - ۱۴۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجد الف ثانی حصه اول از دفتر اول

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳	خطبه کتاب مستطاب	۱۰	حال یک کس از غویشان حضرت ایشان قدس سره
۴	مکتوب اول به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه مناسبت		بیرید شاه حسین در مشغولی خود و چنان دیدند الخ
	باسم الطاهر دارند الخ		مکتوب چهارم به پیر بزرگوار خود در بیان ماه عظیم القدر
	ظهور حق تعالی اسم الطاهر در جمیع اشیاء علی الخصوص در کسوت		ماه رمضان و تحقیق محمدی الخ
	بلکه در اجزاء اینها الخ		این ماه را با قرآن مجید مناسبت تمام است قابلیت اولی قرآن
	مشاهده لطافت و حسن در طعام لذیذ و تکلف		سبب نزول قرآن در رمضان
	عدم مخالفت این تجلی با نسبت تنزیلی		سبب بودن این ماه جامع جمیع خیرات و برکات
	در بخفا آوردن آن همه تجلیات		بر غیره و برکتی که میرسد قطره ایست از دریای برکات این ماه
	روادین یک فناء خاص ظهور را تا را سلام و انهدام عالم شرک تخی		جمیعیت این ماه جمعیت تمام سال است و تفرقه این تفرقه آن
	عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم		سبب سفت بودن ختم قرآن درین ماه
	مرتبه اول		سبب حکم با ولایت تعیل افکار و تأخیر لشو
	مرتبه دوم		بیان قابلیت اولی
	مشهور گشتن مقامات مشایخ و ائمه اهل بیت و مقام خاصه حضرت		حقائق جامع محمدی الشرب
	و دیگر انبیاء و ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام		بر ذریعت قابلیت محمدیه
	بیان مقدار عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم و بیان مقامات مشایخ		امثال این علوم که نشان آن جامعیت اصالت و طلیت است
	و انبیاء علیهم السلام		بسیار دارند و میشوند
	هر گاه میخواستیم عروج واقع می شود		مقام طلیت نشأ دقائق علوم مقام طلیت است و مرتبه فرد
	حال ملاقات اسم علی		واسطه ورود معارف دایره اصل
	احوال یاران دیگر		رساله که تمسید آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود
۵	مکتوب دوم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول ترقیات	۱۲	مکتوب پنجم به پیر بزرگوار خود در سفارش خواجیه بران
	امر باستخاره		روز سه رساله سلسله الاحرار بنظر درآمد الخ
	عنایات خداوندی		خواجیه بران درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلووم نصیب یافتند
	ابتدا عالم صحو و بقا از او خبر بیهج الا خواست	۱۳	مکتوب ششم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول جذبه و سلوک
	ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین قدس سره		و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیاد قنایا و بیان
	علوم عجیب و غریبه در عروج و نزول		فوقیت نسبت نقشبندی
	هر چند بقا اکل صحو بیشتر		تربیت یافتن به جذبه و سلوک و جلال جمال و عینیت یکدیگر را
	کمال صحو انبیا را بود و معارف ایشان شرائع و عقاید است		محبت ذابته علامت فنا است
	معارف حضرت ایشان قدس سره تفصیل معارف شریعیه است		بیان وقت تحقق فنا
۹	مکتوب سوم به پیر بزرگوار خود در بیان نجوس شدن یاران		با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر نشود است هم در خود است
	به مقام خاص الخ		حضرت خواجیه بزرگ میفرمایند که اهل اند الخ

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۱۸	ناتوانی که ازین شکسته در بیرون است از فایده ندارد هرگاه از کار این سلسله بعد از قرون بسیار این نسبت حضرت خواجه عبدالحق خجندی است متمم و کمال آن حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره است عجب کار است اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و ذیبت میشود حال آنکه باین اسباب فرود آورده اند و هم چنین اگر دعای دیگر مقصود از رفع بلا بود حال مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و عباد انبیاء از چه قبیل بود مکتوب پنجم نیز بر بزرگوار خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود تفاویر فوق محدود بود روح خود را بطریق خود در انجا می یافت در آن مقام چنان تحصیل گشت که این عالم تمام الخ العرض حاکمیکه گاه گاه دست میداد حال آن حالت مستحو است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و صوم مقام پس عالی نمایان شد و کار را بر وجه نقشبندی را در مقام دید خود را اول احوال مقام در بیانات آخر مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیر دیده بود الخ و دیگر چنین ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز بر بزرگوار خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بود وحدت وجود و توحید آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبندی باید کار از معجزه گذشته است اکنون زندگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت لعلما و طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ	۲۱	ذوات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدست بنده بچه معنی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچ و عقل نمی دهد که با حجاب می کشد مکتوب نهم نیز بر بزرگوار خود در بیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرخص عجائب کارها با است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است القدر از بندگی خاصه مجربان است النس مجربان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت بندگی انس در دین دنیا است علیه الصلوة والسلام مراد از کمال شرف و نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بر زمین نه از کمال مولا را خود به نصیب است در هر عذبه خود را از معنی عبودیت است نیز که جذبه او بر سلوک مقدم است از عبودیت است مکتوب دهم نیز بر بزرگوار خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه بنایت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید می کشد آن سرور دنیا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز بر بزرگوار خود در بیان بعضی کشف و حصول مقام دیدن ظهور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بواسطه عدم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق راهها که موصول آن مقام اند دعا یک دید قصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و توفیق غایت میر و دیگر

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳۱	بسیار عمل از اعمال خیر و قیوم نمی آید بلکه خود را در آن عمل متهم میسازد بر که در عالم است حتی که کافر رنگ و محمد زندق از خود بوجه بهتر میسازد بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در هر مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهومی نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوة والسلام مخاض مقام حضرت صدیق اکبر مقام دیگر نورانی پس شکر است که هرگز خلل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد باین ان قال خود را بهمان آن مقام زینین و منقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت بر بزرگوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سران حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بلکه ذکر اقسام ظهور اثر توحید از برای رنج اراض در یافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم تکرر طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقب این اش عرض احوال بعضی یا لای به پیر و دیگر بیان حال شیخ نوز بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی و شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه بنیاد الدین ذکر سپهر مولانا شاهر محمد بیان روان یک کیفیت خاص و قشای ارادت یک نظر در باره وحدت و توحید آن بر طرف شدن اصل صفات و توحید آن احدیت و مطابق حال	۳۲	گشتن کان الله و لم یکن معنی مولانا قاسم علی و دیگر باران را از مقام تکمیل نصیبی هست مکتوب دوازدهم نیز بر بزرگوار خود در بیان حصول مقام قنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن انکشاف ملوکیکه بمقام ثانی الله و البقا و به تعلق داشتند ظهور وجه خاص بر شمس و معنی سیر فی الله و حقیقت تجلی ذاتی برقی و توحیدی المشرک کیست ظهور لوازم و ضروریات بر مقام و اطلاع بر معلومات مشاهدات ادله الله مجموع حق دانشمندان از این دو قابلیت اینهارا او سبحانه محکوم استعداد و قابلیت نیست مکتوب سیزدهم نیز بر بزرگوار خود در بیان بی نهایتی این راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت بیان قول مشایخ سیر فی الله بچاه هزار ساله راه است و واقع شد سیر در اشیا و خلوق در مردم مستر شد و شروع در کار ایشان چرب داشتن پله همه از دست از مقوله همه دست بیان مطابقت تمام کشفیات بظاهر شریعت محالفت بودن کشفیات بعضی صوفیه بظاهر شریعت از سهواست یا از سکره آل هم در قوسا است نه در انتها بیان فرق میان علماء و صوفیه مکتوب چهاردهم نیز بر بزرگوار خود بیان حصول قانع که در آناه راه رده داده بودند و بیان احوال بعضی مستر شد ظهور مرتبه و خوب بصورت زن غیر جمیله مسود اللون و ظهور مرتبه احدیت بصورت مرد در اندام پیدا شدن آند دس موت و چنان در نظر آمد که من گویا شخصه ام بر کنار در بای محیط استاد باراده آنکه الخ بودن یک کیفیت خاص که در آن بدوق دریافت که دل را بایست غیر از حق نموده است و حیدر عرش ماند و نه فرش الخ در نظر آمدن صفات کلیه و جوهریه نظر آمدن تعیین خود در رنگ جامه که

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
صحت کامل کبریت اجر است و نظر او دو است و کلام او شفا تتمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل آن زیاده از فرار از شیر بهلاک رساننده	صحت تقایم - هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای خالف در دفع المحلی کنند	۴۵	صورت است مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دماجی طریقه علی لقب بندید
مسلمانان بعد از کفر را موداند آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غیبات سکر از دوزخ کفر و ترس بر شد زمار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر مبادرت در نمود مصروف است و بر محل نیک محمول	۶۹ و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و بهنم بخواب همان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنید در عید بهیم المصلوات و التسلیمات جمیع کمالات روح و سر و تنی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه السلام و الصلوة و السلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او و علیه الصلوة و السلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم ولایت و شومس ولایت سفارش درباره دو پسران شیخ سلطان مکتوب لست و بهنم بخوابی محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرا را بودن مقررین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار	۴۶	بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکاء که انا و لکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غیری نیز گاه است شوق گذشته بیناید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و محراب از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور بهایت در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق شقی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تعلیمات صفایه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سکر راجی خواهد و بالفعل حال حضرت ایشان
امر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا ظاهر ساختن	۴۰ امر فرمودن با جتناب از مواضع تهمت مکتوب لست و چهارم به جمیع قلیح خان در بیان آنکه صوفی کاشن است و باطن در بیان آنکه دل زیاده از یک چیز تعلق نگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و العالم را میخواهد و بیان فرق در عبادت مقررین و ابرار آدمی با کس است که دوست داشت او را تشریح بودن صوفی کاشن باطن تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز زیاده از یک متعلق نمی شود و آن نفس اوست حجاب میان بنده و رب نفس است و پس برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است و این بدون تحقق قنا سطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه انعام محبوب و ایلام او مستوی میگردد و این رتبه مقررین است ابرار عبادت حق تعالی و تقدس از برای خوف عتاب و طمع ثواب میکنند حنات ابرار سیئات اند نسبت مقررین بعضی از مقررین نیز خوف و طمع عبادت میکنند ولیکن خوف و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق		

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۴۵	صورت است مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دماجی طریقه علی لقب بندید	۴۶	بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکاء که انا و لکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غیری نیز گاه است شوق گذشته بیناید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و محراب از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور بهایت در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق شقی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تعلیمات صفایه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سکر راجی خواهد و بالفعل حال حضرت ایشان
۴۶	بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکاء که انا و لکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غیری نیز گاه است شوق گذشته بیناید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و محراب از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور بهایت در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق شقی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تعلیمات صفایه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سکر راجی خواهد و بالفعل حال حضرت ایشان	۴۷	بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکاء که انا و لکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غیری نیز گاه است شوق گذشته بیناید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و محراب از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور بهایت در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق شقی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تعلیمات صفایه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سکر راجی خواهد و بالفعل حال حضرت ایشان

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۸۱	<p>آن اگر نکرده شود پاک نیست</p> <p>مکتوب سی ام نیز بیخ نظام نقایسری در بیان شهود آفاقی و النفسی و تفرقه در میان شهود النفسی و تجلی صورتی و در بیان علو شان مقام عبودیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعی</p> <p>جناب کربانی اوزان بلند تر است که زبان زده مثل من نرسد</p> <p>گوئی که چون از چوین چه گوید این</p> <p>حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند ابل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بیند در خود می بیند الخ</p> <p>تجلی صورتی هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی است</p> <p>بیان منشأ توهم محاد و شهود النفسی با شهود صورتی</p> <p>بقا باشد عبارت از یافتن خود عین حق نیست</p> <p>جواب از بعضی عبارات قوم که این معنی از ان مستفاد می شود</p> <p>تقریف وجود عدم نزد اکابر نقشبندیه</p> <p>بقائے که بعد از فنا اتم است از زوال مضمون است</p> <p>و از خلل محفوظ</p> <p>فنا و بقا که زوال پذیرد از جمله احوال و تلویحات است -</p> <p>کسی گمان نکند که دوام وقت با اعتبار بقائے اثر آن وقت</p> <p>اطلاق کرده اند لابل الدوم لعین الوقت والاستمرار</p> <p>لنفس الحال -</p> <p>مقصود از خلقت انسان او اشیء ذلالت بندگی است</p> <p>عشق و محبت هم از مقاصد نیست بلکه وسیله القطار از دادن است</p> <p>بنایت مراتب ولایت مقام عبودیت است و فوق آن</p> <p>مقام نیست درین مقام خود را با مولائے خود پیچ و تاب</p> <p>نمی باید الا احتیاج من جانبیه والاستقاء الا تم من جانب</p> <p>المولی اطلاق غلبت بر اسم از جمله مناسبات است ازین هم تنفر</p> <p>نمایند -</p> <p>معنی تو میدفعی که جمعه را از اشتاء راه دست میدهد و ایضا</p> <p>آن بشائے</p> <p>جواب دادن خواجہ نقشبند شخصه را که از ایتان سوال کرده</p>	<p>بود که مقصود از سلوک چیست</p> <p>بعضی امور زنده در اشتاء راه پیدا میشوند و در نهایت کاران</p> <p>زوائد عباد مغشور میگردد</p> <p>چنانکه بنی علیه الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ می</p> <p>کرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ</p> <p>می کنند</p> <p>علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده</p> <p>اند - همان علوم چنان که انبیاء را تفصیلا و کشف حاصل بود ایشان</p> <p>را همان شیخ حاصل میشود و اصله و تبعیت در میان است</p> <p>باین قسم که اول بعضی را از اولیا مکمل بعد از آن متبعانده انتخاب</p> <p>می فرمایند</p> <p>بخاطر بود که یک مسئله اجمالی است و در آنرا مفصل نویسیم اما کاغذ</p> <p>کوتای کرد حکمت خداوندی درین باشد</p> <p>مکتوب سی و یکم شیخ صوفی در بیان حقیقت ظهور توحید</p> <p>وجودی و قرب و ملکیت ذاتی و گذشتن ازین مقام</p> <p>با بعضی سوالات و جوابات که تحقیق این مقام تعلق دارد</p> <p>نذکر ساقط بعضی از روایات شیخ نظام نقایسری از حضرت</p> <p>مجدد قدس سره که ایشان انکار وحدت وجود نمینمایند و تحقیق حق</p> <p>اندرین مسئله از حضرت ایشان قدس سره</p> <p>خداوند مقتدر فقیر از خودی بامر مشرب اهل توحید بود و دال فیض</p> <p>هم برین مشرب بودند -</p> <p>فقیر ازین مشرب توحید از روی علم خدا و افرود لذت</p> <p>عظیم داشت</p> <p>رسیدی حضرت مجدد قدس سره بخدمت ارشاد پنداری خواجہ</p> <p>محمد باقری قدس سره</p> <p>انکشاف توحید وجودی بر حضرت ایشان از روی حال و ظهور</p> <p>علوم و معارف و دقائق این مقام</p> <p>طاهر نمودن دقائق معارف شیخ محی الدین بن العربی قدس سره</p> <p>و مشرب ساختن تجلی ذاتی که صاحب فصوص آن را نهایت</p> <p>عروج میداند و در اشیء آن عدم محض گوید و علوم و معارف</p> <p>آن تجلی که فیج مخصوص بچنانم الوایت میداند</p> <p>بیان سکر وقت و غلبه حال درین توحید و رزبان آوردن</p>	

<p>نمبر صفحه</p> <p>مضمون کتاب</p> <p>بعضی از اشعار که سر اسرار است این سال تادیت بدید کشید و از شهور بسین انجامید ناگاه عنایت حضرت حق جل و علا از در پرچین در ظهور آمد و پرده رو پوش بے چونی و بے چلونی بابراندا بیان رو بر دال آوردن علوم سابقه که از اتحاد وحدت وجود منبئ بوده اند مستتر گشتن نسبت احاطه و سر بیان و قرب و معیت ذاتیه که در آن مقام منکشف شده بود او سبحانه باینچ چیز مخفیست او اوست و عالم عالم او سبحانه بے چون و بے چگونه است و عالم سر اسرار چگونگی مشتم انقلاب حقائق محال است عقلا و شرعا عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب را جمول مطلق می گویند و محکوم علیه هیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات نمایند و با هو الا حکم در زمان حصول علوم و معارف منافی توحید وجودی این فقیرا اضطراب تمام بود که ورائے این توحید امر دیگر عالی تر یعنی دانست تا آن که عجب یتام از روئے کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف گشت - عالم هر چند مرایائے کمالات و مجالی ظهور اسمائی است اما منظر عین ظاهر نیست و غل عین اصل نه واضح ساختن این مبحث را بمنال و تفصیل آن - در بیان اسباب قول توحید وجودی بیان سبب اول و سبب ثانی و این هر دو معلول اند و داخل دائره علم - بحال کاره ندارند بیان سبب ثالث این قسم ثالث از توحید اعلی است از دو قسم سابق و داخل دائره حال خطائے کشفی حکم خطائے اجتہادی دارد عتاب و ملامت</p>	<p>نمبر صفحه</p> <p>مضمون کتاب</p> <p>از ان مرفوع است بلکه یک درجه صواب در حق او محقق است مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند بر تقدیر خطایک درجه از صواب یا بند و مقلدان اهل کشف معذور نیستند و بر تقدیر خطا از یک درجه صواب محروم اند الهام بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است - تقلید اهل کشف بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید مجتهد بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب نمیشود بعضی از سالکان در مرایائے کونیه از علوم سابقه است - بیان شهود وحدت در کثرت و شهود احدیت در کثرت لا مکان را ماورائے مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اویند - حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که هر چه دیده شده شنیده شد بهر غیر اوست بکمال نفی باید کرد جواب دادن از عبارات اکثر مشایخ چه نقشبندیه و چه غیر ایشان که صریح اند در وحدت وجود و احاطه و قرب و معیت ذاتیه - سوال چون در نفس الامر وجودات متعدده باشند و قرب و انوائش ذاتی نباشند و شهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشند پس حکم این بزرگواران کاذب باشد و هو کما تری - جواب سوال مذکور و عنایت آن باید دانست که اگر قبول وحدت وجود بوده است از کشف بوده است و اگر انکار است هم از الهام است جواب دیگر از سوال مذکور مکتوب سی و دوم بر مرزا احسام در بیان کمال که مخصوص باصحاب کرام است و از اولیاء کم کسی بان کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر و حاکم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک</p>
--	---

مضمون کتاب

است و در بیان آنکه کمال صناعت بتلاقی افکار است و زیادتى آن بتتابع انظار است نسبت به اگر بهما صرافت بماند موجب نقصان است مرید رشید تواند که آن را کامل سازد و این سبب ذلک

از عدم دریافت نسبت پیر و دستگیر قدس سره پرسیدند بودند محذوفا شرح امثال این سخنان بطریق تحریر تقریر مناسب نمایی نماید حسن ظن یا طول صحبت در کار است

بر مقامی را علوم و معارف دیگر و اسوال و مواجید دیگر در مقامی ذکر و توجه مناسب است و در دیگر تلاوت و نماز الخ

مقام اصحاب کرام از هر دو جهت جدا بود این نسبت از گذشت اصحاب در همدی بوجه اتم خواهد یافت در اصحاب کرام این نسبت در اول قدم ظهور می آید و برور زمان بکمال میرسد

در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص به برکت صحبت بید البشر است اما تواند بود که از متابعان آن سرور نیز کسی را باین مشرف سازند و صحبت او نیز در این سبب ظهور این نسبت گردد

در گذر نمودن از زلات یا ران عموما و شیخ الهدا و خصوصا علاقه محبت و نسبت بهم سیرگی یا مور عارفه گشته می گردد

عقور تقدیر است که آن جماعه آن اوقات نمود را بدیدند

بیان سیرگی خلافت و جانشینی حضرت و بی شیخ الهدا و تفصیل آن

بیان تبلیغی که از جنس سفارت محض است و مخصوص بزبان حوۃ حضرت پیر قدس سره

حکیم صناعت بتلاقی افکار است نسبت به که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره داشتند در زمان خواجہ عبدالحق زکریا

واقعات را اعتبار نه کنند که خیالی اند شیطان دشمن

مضمون کتاب

قوی است

بیان سلب کردن نسبت از بعضی اهل نسبت و دفع توهم باقی ماندن آن

مکتوب سی و سیلو مبر بلا حاجی محمد در بیان مذمت علماء سوء که به محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته اند و در مدح علماء زاهد که از دنیا بی رغبت اند محبت دنیا و رغبت در آن کلفت بهره جمال نشان است تأیید دین و تقویت آن از اهل مجور و ارباب فتور هم می آید

این علم در حق نشان مفر است که عزیز خدا را وسیله دنیا می دیند و نبه ساخته اند

دنیا نزد حق تعالی ذلیل است و خوار عزیز خدا عزوجل را خوار ساختن و ذلیل اورا سبانه عزت دادن بقایست مستقیم است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی

تدریس واقعات و تفسیر آید که خالصا لوجه الله باشد و علامت این خلوص به رغبت بودن است از دنیا و ایفایها

عزیز شیطان لعین را فارغ دید سر آن را بر بید لعین گفت علماء سوء این وقت دین کار با من مدد عظیم کرده اند و این هم فارغ ساخته اند

الحق دین زمان هر سستی و دلاست که در امور شرعیه واقع شده است از شوخی علماء سوء است

علمائے که از دنیا بی رغبت اند علماء آخرت و در نه انبیاء و بهترین خلایق اند

خردیای الی نشان را بخون شهداء وزن خواهند کرد و پلای سیاهی خواهد چوید

لوم العلماء عبادۃ در شان علماء آخرت است اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است

جمع از مشایخ بواسطه بعضی نیات حقانیه صورت اهل

۹۳

مضمون کتاب

دنیا بظاهر اختیار نموده اند و فی الحقیقت فارغ و آزادند دیدن حضرت خواجہ بزرگ در بازار منی تاجری را که بخواه برادر دنیا را کم و بیش خرید و فروخت می کرد و یک لحظه دل او از حق تعالی غافل نگشت

مکتوب سی و چهارم نیز به ملا حاجی محمد در بیان جواهر خمسہ عالم بر بطریق بسط و تفصیل جماعی

فلسفی که از شریعت بی بهره است از حقیقت عالم امر نا بینا است بر مرتبه و جوب شعور دارد و نظر کوتاه او منصوص بر عالم خلق است جواهر خمس که اثبات نموده است در عالم خلق اند

بیان حال نفس و عقل که فلسفیان از مجرد است شمرده اند

ابتدا عالم امر از مرتبه قلب است تا مقام اخفی لطائف پنج گانه عالم امر را جواهر خمسہ گفتن گنجش دارد و ادراک این جواهر خمسہ و اطلاع بر حقائق اینها نصیب کمال تا بجان محمد رسول الله است صلوات الله علیه و آله و سلم

در عالم صغیر یعنی انسان نمونه الیست از آنچه در عالم کبیر است و در عالم کبیر اصول این جواهر ثبات است عرش جمید مبداء این جواهر عالم کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را عرش الله نیز گویند و باقی مراتب از جواهر پنج گانه فوق العرش اند

بودن عرش بزرگ میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر

بودن قلب بزرگ میان هر دو عالم در عالم صغیر

قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیبی از بی شوقی فی جویگی دارند

اطلاع بر حقیقت این جواهر خمسہ کمال اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک به تفصیل گذرانیده به نهایت انبیا رسیده اند

کسی را که نظر بصیرت بر مرتبه و جوب و انکشاف اصول

۹۴

مضمون کتاب

این جواهر را مطالعه در آن موطن نیز نماید و این جواهر حقیقه و کبیره را در رنگ خلال آن جواهر حقیقه معلوم فرماید بیان نمودن سبب منع از اظهار حقائق عالم امر

بیان ششم از جواهر خمسہ مقدسه علیا

ابتداء آن جواهر علیا از صفات اضافیه است و قلب را با آنها تعلق است

فوق آن صفات حقیقه اند که روح را از تجلیات اینها نصیب است

تقیه اینها که فوق صفات حقیقه اند داخل دائره ذات اند

تعریف تجلیات ذاتیه

مکتوب سی و پنجم نیز بیان حاجی محمد لا پوری در بیان محبت ذاتی که الغام و ایلام در آن مقام برابر است مقصود از سیر و سلوک تدریجی نفس اماره است تا از عباد الله باطله بخانه میر شود و بحقیقت جز یک معبود بخج قبله توجه نه ماند

مقاصد دینی بر چند خسات اند اما کار ابرار است مقربین آن را سبب میداند

مقربین را از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنجیم اگر طلب بهشت است بوجه آن است که محل رضائے اوست تعالی و پناه از دوزخ بواسطه آنست که مقام مخط مولی است تعالی

هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب حقیقت اخلاص انجامد است میدبد

بیان محبت ذاتی که به آن کار در خلل است

مکتوب سی و ششم نیز به ملا حاجی محمد در بیان آن که شریعت فکلف جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلق نیست که در حصول آن بمادد شریعت احتیاج افتد

شریعت را سه جزء است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزء متحقق نشود شریعت متحقق نشود

۹۹

نمبر صفحه

مضمون کتاب

طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز اند هر دو خدا و خدایان را
 اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص است
 از تجلیات سرگانه گذر آینده از هزاران یکبار دولت
 اخلاص و مقام رفعا میرسانند
 کوتاه اند ایشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمارند و از
 کمالات شریعت محروم میمانند
 آری حصول مقام اخلاص و وصول به مرتبه رفعا منوط
 بطی این احوال و مواجید است پس اینها از معدیات
 مطلوب باشند و مقدمات مقصود
 مکتوب سی و هشتم نیز شرحی در تحریف بر اتباع
 سنت سنیه
 طریق این بزرگواران کبریت احرار است
 مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات و درنگ
 اینسان ریختند و کاره که باید کرد کردند
 الحال از دوش بجز اینجا نیست از سنن نبویه علی صاحبها
 الف الف صلوة و سلام و تحیه نموده است
 می باید که باطن را به نسبت خود اونها معمور داشته ظاهر
 را بحکمت بتعالی سنن ظاهر متخلی و متزین دارند
 نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الا عشاء از مستان
 درین امر فقیه اختیار است نمی خواهد که سر موئی تاخیر
 را در ادائش نماز گنجایش دهد و جز بشریت مستثنی است
 مکتوب سی و هشتم نیز شرحی در گرفتارهای
 بذات بخت لغای و تقدس که منزه است از اعتناء
 اسماء و صفات و شیلون و از اعتبارات و در مذمت
 جماعه نارسیدگان که چون رابعه چون تصور کرده بان گرفتار
 مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است بر
 آن تفاوت علوم و معارف و امتثال آن
 بر چه مادیات ذات بخت است مبعبر غیر است اگر چه
 اسماء و صفات باشند
 معنی قول مشکین لا یجوز ولا غیر
 از ان ذات جزو تسلوب تعبیر نمی تواند کرد هر چه در ان

۱۰۰

۱۰۱

نمبر صفحه

مضمون کتاب

مرتبه اثبات است الحاد است
 ترجمه قول حق تعالی لیس کلمه حق بزمان فارسی
 علم و شبهه و معرفت را با وسعانه راه نیست
 هر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر او نیست پس نفس
 آن لازم است و در بحث لاله آورده اثبات آن ذات
 بیچون و بیچگونه را بکلمه الا الله می باید کرد این اثبات اول
 به تقلید است آخر به تحقیق
 بعضی از ارباب سلوک به نهایت کار نرسیده چون رابعه
 چون تصور کرده اند از باب تقلید به مراتب از اینها بهتر اند
 مقتدای ایشان کشف غیر صحیح است این جماعه فی الحقیقت
 منکر ذات اند
 بیان معنی قول امام اعظم ما بعدناک حق عبادتک و لکن
 عرفناک حق معرفتک
 بیان فرق در میان عام و خاص و بتدی و بتقی که بتنی است
 بر فرق در میان علم و معرفت
 بیان تفاضل اقدام نتهیا در معرفت که بتنی است بر
 تفاوت اقدام در فناء
 بالیسسته از بے حاصلی و نامرادی و بے استقامتی خود می
 نوشتم و از دوستان مدد طلب میگردم
 بهمت بلند نمی گذارد که پاهای سفلیه التفات نماید
 اگر میگوید اندو میگوید اگر چه هیچ نمی گوید الخ
 شهود ذاتی که در عبارات بعضی اکابر واقع شده است
 نارسیدگان را فهم اهل محال است
 بیان نه فهمیدن توحید وجودی از هوا نظر به هوا الباطن
 و موافقت بعلماء اندرین معنی و بودن در سنی اینها فوق
 درستی از باب توحید
 آنچه برین کس لازم است و به آن مکلف اتقان او امر
 و انتباه از قوای
 اخلاص بے فنا و بے محبت ذاتیه صورت نمی بندد
 تحصیل مقامات عشره نمی باید کرد
 قنایمی است مقدمات و مبادی آن یکسب تعلق دارد

نمبر صفحه

مضمون کتاب

بعضی رابعه کسب مقدمات و ریاضات و مجاهدات
 به حقیقت فنا مشرف سازند و به نهایت الهیات باز
 دارند یا به تکمیل بعالم باز گردانند
 سوال علماء و صلحاء که بقنا مشرف نشده اند بکمال اخلاص
 عاصی باخند و بهو کمتری و جواب آن
 مکتوب سی و نهم نیز شرحی در بیان آنکه مدار کار
 بر قلب است از اعمال صورتی و عبادات رسمی کاره
 نمی کشاید
 سلامتی قلب و اعمال صالحه هر دو در کار اند
 احوال قلبی بے اعمال صالحه بدنی محال است
 ملحدان این وقت بایں قسم ادعا می نمایند
 مکتوب چهلم نیز شرحی در بیان تحصیل مقام
 اخلاص الخ

بعد از طے منازل سلوک و جذب معلوم شد که مقصود
 ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است
 شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص
 طریقت و حقیقت خادم شریعت اند و در تکمیل
 جزو ثالث
 حقیقت کار این است فهم هر کس اینجا رسد اکثر
 عالم بخواب و خیال آرمیده اند از کمالات شریعت
 چه دانند بترکات صوفیه مغرور اند و با احوال و مقامات
 مفتون
 و صلی الله تعالی علی سیدنا
 محمد و علی اله و صلیبه و ازواج
 اجمعین ط و آخر دعوانا ان الحمد
 لله رب العلمین

۱۰۳

۱۰۴

هَذَا ابْصَارُ لِلنَّاسِ

بصیرت اول - قال الله تعالى اُولَیْآءَ الَّذِیْنَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ الَّذِیْنَ
 اٰمَنُوْا وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُتُوْیْ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ لَا یَبْدِیْلُ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ
 هُوَ الْقُوْذُ الْعَظِیْمُ - وَفِی صِیْغَةِ الْبَحَارِی عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
 صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَامٌ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی قَالَ مَنْ عَادِلٌ وَّلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتَهُ بِالْحَرْبِ وَمَا
 لِقَرَبَ اِلَى عَبْدِی لَبِثْتُ اَحَبَّ اِلَى مَا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ وَمَا یُزَالُ عَبْدِی یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ
 بِالْوَاقِلِ حَتّٰی اَجِبَهُ فَاِذَا اَجِبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ

بیدہ التی یبطش بها ورجله التی یشی بها وان سالتی اعطیتہ ولان استعاذنی
لا عینانہ۔

بصیرت دوم - باید دانست کہ کشف اہل اللہ راست و درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقتہ
الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بشیخہ و در بعض اوقات بغیر حجاب
و متنبہان کلام صوفیہ ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتہ کہ قائل را در میان کلام محل و کلام
مفصل مینماید و نیز دانستنی است کہ حقائق اجمالیہ کہ بر اہل اللہ ظاہر میشود چوں لغت و عرف از لغیر آن کوتاہ
است این طائفہ لفظ از کتاب و سنت کہ بحسب فن اشارہ و اعتبار بر آن حل توان کرد می گیرند و آن را عنوان آن
حقائق اجمالیہ فائزہ بر قلب ایشان میگردد و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضہ را در پردہ آن لفظ
ادامی فرمایند۔ مطالعہ کنندگان متفرس را لازم کہ از خصوصیت آن لفظ اغماض کنند و مطلع نظر خود بہماں حقیقت اجمالیہ
و معرفت غامضہ سازند چنانکہ در صورت دَآیْتُ اَسَدًا اَیْدِیْ - اعترض بفقہ انیاب و اظفار و ذنب اسد و جہ
ندارد۔ و یا تشابہات کلام ایشان را موافق حکمت کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر و العلانیہ و گذارند۔ و
معذور دانند چہ کہ این قوم را عذر ہائے بسیار عارض میشود۔ گاہ در غلبہ حال عبارات ایشان بر ادوات ایشان مساعدت
نمی کنند۔ گاہ اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید و گاہ در معلومات بنابر غلط ہم و خیال خطا واقع می شود و در آن
خطا مثل خطا اجتہادی معذور اند بلکہ یک درجہ صواب یابند۔

بصیرت سوم - بدانکہ بعد از ہزار سال از ہجرت نبویہ علی صاحبہا الف الف صلوة و سلام و تحیۃ فتح دورہ دیگر
شده است کہ بہ بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدّمہ است و بہ بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقہ۔ و حضرت
شیخ مجدد قدس سرہ اہل اص این دورہ اندلسا معارف مخفیہ این دورہ از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سرزده و بیاسے
از علوم غیر متعارفہ کہ در قرون اولی مشہودہ بالخیر شیعہ و دانشمنہ و بعد قرون ثلثہ در پردہ کمون رفته از جناب ایشان
بظہور پیوستہ بہمت خصوصیت طینت مطہرہ حضرت ایشان کہ از لقیہ طینت مقدّمہ حضرت رسالت تاب بودہ۔ و
شیخ قلب ارشاد این دورہ است و بردست وے بسیارے از گمراہان بادیہ طبیعت و بدعت خلاص شدند۔ تعظیم
حضرت شیخ مجدد تعظیم حضرت مدوراد و و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت مفیض اوست
قلعہ و تقدس۔

بصیرت چہارم - اگر میسر شود مجلدات ثلثہ مکاتیب حضرت ایشان را قدس اللہ سرہم الا قدس مطالعہ باید

نمود کہ این از برائے رفع توہمات فاسدہ و از الہیالات باطلہ اقرب ترین طرق است۔

بصیرت پنجم - خواجہ محمد باقر جامع مجلدات ثلث مکاتیب شریف در خطبہ از حضرت امام ربانی نقل می فرمایند کہ
دویش ندارد و ادند و ظاہر ساختند کہ این ہمہ علوم کہ نوشتہ بل ہر چہ در گفتگوئے تو آمدہ ہمہ مقبول و مرضی است
و اشارت بنوشتہ ہائے من کردہ فرمودند این ہمہ ما گفتہ ایم و بیان ما است۔ و در آن وقت آن علوم را بنظر من
داشتند و من بر یک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم و ہر علموئے کہ وقتے مراد ما ہنہا تر دے بود۔ و ہمہ را در آن
حکم داخل یافتہ۔

بصیرت ششم - جملہ عدد مکاتیب حصہ اول چہل است۔ بمجلہ از انہا بست مکتوب اولین عرفداشتہا است
بہ پیر زکوار حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سرہ۔ و مکتوب بست و یکم بنام شیخ محمد مکی۔ و مکتوب بست و دوم بنام
شیخ عبد المجید۔ و مکتوب بست و سوم بنام شیخ عبد الرحیم المشہور بخان خانان۔ و مکتوب بست و چہارم بنام محمد قلی
خان۔ و مکتوب بست و پنجم بنام خواجہ جہاں۔ و مکتوب بست و ششم و سی و سیوم و سی و چہارم و سی و پنجم و سی
و ششم بنام حاجی محمد لاہوری۔ و مکتوب بست و ہفتم و بست و ہشتم بنام خواجہ ملک۔ و مکتوب بست و نہم و سی و
بنام شیخ نظام حقانیسری و مکتوب سی و یکم بنام شیخ صوفی و مکتوب سی و دوم بنام مرزا حسام الدین احمد و مکتوب سی و
ہفتم و سی و ہشتم و سی و نہم و چہلم بنام شیخ محمد حیرتی صدور یافتہ +

خاکسار نور احمد عفی عنہ لیسروری ثم امر تسری

اَزْ اَرِيْدُ اِلَّا اِلْاَصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ اِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ

بِسْمِ الْحَمْدِ هَرَنْ چيزِ كِه خَاطِرِ سَخَوِا اَخِرْ اَمْدِ زِيَسِ پَرْدَهٗ تَقْدِيرِ پَرْدَهٗ

اَعْنِي

بِفَضْلِ رَحْمَانِي وَاِمْدَادِ يَزْدَانِي بَايْنِ نَوِي

حَصَّةٔ اَوَّلِ دَقَرِ اَوَّلِ

مَكْتُوباتِ اِمَامِ مَسْبُومِي

حَضْرَتِ مُجِدِّ الْفِثَانِي
اَلْشَيْخِ اَحْمَدِ سَرْهَنْدِي قُدْسِ سِرِّ

مَعَ حَواشِي وَشَرْحِ

اَزْ عَلَامَةِ اَجَلِ حَضْرَتِ الْحَاجِّ مَوْلَانَا نَوْرُ اَحْمَدِ صَاحِبِ

غرض نقشة ست گزینا داند که هستی را ز بے میزبان

مگر صاحبِ دُرِّ اَزْ بَرِ حَمَّتِ کُنْدَرِ قُرْبَانِ مَسْکُونِ عَالَمِ

رحمة الله علیه

حضرات که اراده خریداری این گوهر آبدار دارند
بِعنوان ذیل طلب فرمایند

مولوی محمد سلیمان فاروقی بی-اے

ابن استاد العلماء امام الصوفیا علامہ اجل حضرت الحاج
مولانا نور احمد صاحب نقشبندی مجددی رحمة الله علیه

نور کمپنی - ۱۴۴ - انارکلی - لاہور
(پاکستان)

البوسید خرازو باقی مشایخ بعضی در آن مقام مقامات و افتخار و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل فتح علاءالدوله
 و شیخ نجم الدین کبری و فوق آن مقام اهل بیت بودند و فوق آن خلفائے راشدین رضوان الله تعالی علیهم
 لجمعین و مقامات سایر انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ والسلام یک طرف علیهم السلام از مقام آن سرور بود و

دقیقه حاشیه صفحه ۵) همان که ادب بود و نظر بود و متقاضی شخص معصوم که رخ را گفت مراد صحتی کن گفت احدی از لایوالات الله فی ذی المساکین
 و سأل عن الحجة فقال الحجة ليست من تعلم الخلق انما هي من مواهب الرحمن و قبر معروف و در بعد اوست از لغات (حاشیه صفحہ ۵)
 له قوله شیخ البوسید خرازو البوسید خراز قدس الله سره و رضی الله عنہ از طبقه مشایخ است و نام و سید احمد بن عیسی و نقیب وی خوار است و گفته اند که
 ده نه خرموزه بیکو بازی کشا گفته این حدیث گفت نفس خود را مشغول میکنم پیش از آنکه مرا مشغول کند و سید احمدی الاصل است و در حدیث
 صوفیال بصیر شده و در مکه مجاور بوده از انچه قوم و اهل مشایخ است یگان و بی نظیر تا گرد محمد بن منصور طوسی است ابا و فوالنون مصری و
 البوسید بصیری و سمری سقلی و بشر حافی قدس الله سره و غیر ایشان صحبت داشت گفته اند که دویستین کسی است که در علم فایده سخن گفت
 از یاران و از قرآن مجید بود و از سید است و پیش از دویست در ستم و از خود ستم تا با و نه پیوسته که ام پیش بود او اند و نیز فرموده چون او پیدا شود کدام
 می یافتم اکنون خود را می جویم و از امی یابم و نیز گفته یوں بیای بی بی و چون بر بی بی که ام پیش بود او اند و نیز فرموده چون او پیدا شود کدام
 پیش بود او اند و بازید قدس سره گوید با و نه پیوسته تا از خود ستم و از خود ستم تا با و نه پیوسته که ام پیش بود او اند و نیز فرموده چون او پیدا شود کدام
 که ما و از انچه یابم میگویند تا بر بی بی و عراقیان میگویند تا بیانی بر بی بی هر دو یک است خواه سبب و رنگ خواه سنگ بر سبب لیکن من با و اقیانم
 که سبق از دینکوتر است و هم دویست گفته من ظن انه بیدل المجهود لیصل فتمن ومن ظن انه یغید بیدل المجهود لیصل فتمن و
 هم گفته دیاء العادین خیر من اخلاص المیدین و از اشعار اوست رضی الله تعالی عنه الوجد یطرب من فی الوجد و اذ
 والوجد عند الحق مفقود و قد کان یطرب بنی و جدی فاذهلنی عن ذوبه الوجد من بالوجد مقصود و
 از لغات با مختصار له قوله شیخ علاءالدوله بدانکه شیخ ابوالمکارم رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد ایلی نکی در اصل از ملوک سمنان است
 بعد از پانزده سالگی خدمت سلطان وقت شغل گرفت در یک از حروب که سلطان را با عدا بود و سید را جند بر رسید و بعد از آن در ستمش عهد
 و هشتاد و هشت در بغداد و بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن رسید و بعد دو سال از آن ارشاد یافت گویند که در عمر شریف خود زیاده از دویست حدیث
 برآورد و بعد هشتاد و سال شب جمعه است و دو نیم رجب در ستم که در پنج احوال صوفی آباد بود و رحمت حق پیوسته و در خطبه قطب الزمان علام الدین
 عبد الوهاب مدفون گشته روزی پادشاه چو یاب پیش شیخ آهسته فرستاد و سلام رسانید و نیاز مندی نمود که این گوشت صید است بخورند که
 حلال باشد شیخ پادشاه را فرمود که اسپ تو دوش جو کدام مظلوم خورد است که امروز او را قوت و بدن حاصل آمده است تا تو در پشت او آه
 میتوانی ز درم خوردن او و اربابش و س فرمود که جلد انبیاء علیه السلام آن آمدند تا چشم خلق بکشاید و عیب خود و کمال حق و بجز خود و بقدرت حق و ظلم
 خود و عدل حق و بجز خود و علم حق و بجز خود و عزت حق و بجز خود و خداندی حق و بجز خود و وقایع حق و بجز خود و نعمتهای حق و بجز خود
 خود و بجز خود حق و بجز خود قیاس و شیخ نیز بر آن است که چشم میدارای پس معافی بکشاید و فرمود که ممکن نیست که کسی بر جبهه ولایت بر سر راه
 که حق تعالی را پرده بر سر او بپوشد و او از چشم مردم پنهان دارد و معنی اولیای حق تحت قیامی این است و معنی لایزال فیم غیر این است که تا نبی و رات
 باطن کسی را نبرد کند ولی را نشناسد پس آن نور او را نشانه باشد نه آن کس از لغات الانس مع الامتقار له قوله شیخ نجم الدین کبری کنیت
 و س ابوالمخاض است و نام و س احمد بن عمرو لقب و س کبری گفته اند که در اوان جوانی تحصیل علوم مشغول بود و با مرکه مناظره و مجامعت کرد و س
 غالب آمد و س ازین جهت او را الطامه الکبری لقب کردند یعنی بلائے کلال و آفت عظیم بود و نقطه طامه را حذف کردند یعنی گواهی را بیک جماعت
 معتزل از اصحاب و س بعضی بعد خوانده اند یعنی کبر ابوزن علیا جمع کبر و اول صحیح است و او را شیخ و بی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه در غلبات و جود نظر
 مبارکش بر هر که اقتاد بمراتب ولایت رسید و س وی رضی الله عنه بخوارزم و رفته تا تار و در ستم شهادت یافت و حضرت شیخ را مریدانی بسیار بوده اند
 از جندس از ایشان یکی نهال و مقتدر س زمال بوده اند چون شیخ عبد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و غیر هم از لغات بادی تغییر المعنی و حر الدین

هم چنین مقامات ملائکه عالین صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیهم اجمعین در طرف دیگر جلال
 مقام بود اما مقدم آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما و سمرگاه میخوانم
 یعنی است الله سبحانه عود و واقع می شود و در بعضی اوقات بخواست هم واقع می شود و چیز دیگر هم دیده
 می شود و در بعضی عود جات آنرا هم مرتب می شود و اکثر چیزها فراموش می شود و در بعضی میخوانم که بعضی حالات
 را بنویسم که در وقت عرض داشت کردن بیاد آید میسر نمی شود زیرا که در نظر محقق در آید جلای آن دارد که از
 استغفار کرده شود چه جائی آنکه بنویسد در انشاء الملاء علیهم السلام بعضی چیزها بیاد بود تا آخر وفات کرد که نوشته خود زیاده
 گستاخی نه نموده حال ملاقات هم علی بهتر است غلبه استیلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جندب فوق قدم
 بناده و صفات را که اول از اصل می دید حال با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را خالی محض می یابد
 بلکه نور س که صفات قائم با ویند نیز از خود جدا می بیند و خود را از آن نور در طرف دیگر می یابد و احوال یا ران دیگر
 هم روز بروز در سبب است در عرض داشت دیگر انشاء الله العزیز بتفصیل عرض داشت خواهد کرد و
 بهتر می درقی

مکتوب دوم

در بیان حصول ترقیات و ممالات لبعایات خداوندی جل سلطان نیز بر پیریز گوار خود نوشته اند قدس
 سره عرض داشت کترین بندگان احمد بنذروه عرض میرساند آمر با شجره متصل ماه مبارک رمضان مولانا
 شاه محمد رسانید آن قدر فرجه که دید که تا ماه رمضان خود را بعبه بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت بر
 معنی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی جل و علا که بر یکت تو جهات علیه حضرت ایشان علی التواتر و
 گذشتن

له قوله دوم که معنی لفظ تاتی است بزیادت یا تاتی خلاف قاعده است چرا که یا در انواتش هیچ جایست لیکن مع بد و نظم
 بعضی استادان آمده است مگر معنی دوم است بد و ن یا تاتی و در بهار مع نوشته که دوام بفتح بزه نیز آمده غناث ۱۲ له
 قوله استخاره یعنی طلب خیر کردن از حق تعالی باین شیخ که بعد در کعت خواندن نماز قبل دعائے یا نور الله محمدی ایتی استخیرک بعلمک
 واستغیرک بقدرتک واستسک من فضلك العظیم فانک تقدر ولا اقدر ولا اعلم ولا انت علام الغیوب
 اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى فی دینی و معاشی و عاقبة امری او عاجل امری و اجدد و اجدد لى و نیکو
 فی کربا دى فی قیود ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لى فی دینی و معاشی و عاقبة امری او عاجل امری و اجدد و اجدد لى و نیکو
 عینی و اجدد لى الخیر حیث کان کما اذینى به بخواند چنانچه در حدیث وارد است و آن سرور علیه علی الصلوات والتسلیمات
 والتحیات در تعلیم این دعا استقام بسیار بمیفرمود قال سلى الله علیه وسلم من سعادۃ ابن آدم استخارۃ الله من شقائه ترک استخارۃ
 الله و اکه التزمینى و الحاکم فی المستدرک ۲ حسن حصین

التوالی فائض و دار داند چه عرض نماید

من آن خاتم که ابر تو به ساری
 کند از لطف بر من قطره باری
 اگر بر روی دهن من صد زبانه
 چو سبزه شکر لطفش که تو انم
 هر چند اظهار این قسم احوال تو بهم جزات و گستاخی است و مشغول افتاد و مبالغات است
 و لے چون شاه مراد داشت از خاک
 سزدگر بگذرانم سزد از افلاک

ابتداء عالم صحو و بقاء از او آخر ماه به یح الاخر است و تا حال به بقائے خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند
 ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحنی آرد باز بسکری می بندد و در تزلزل و عروج علوم و معارف
 و معارف عیبیه افاضه می فرایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقائے آن مقام است مشرف می
 سازند تا در ششم ماه مبارک رمضان به بقائے مشرف ساختند و احوالی بیشتر شد که چه عرض نماید میداند
 که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصلی که مناسب حال بود هم این جا بیشتر گشت و بهجت جذبه انکس تمام شد و شروع
 و بیشتر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند قیام با این بقاء و مرتب برای اتم بود و در هر چند
 بقاء اتم باشد صحو بیشتر خواهد بود و در هر چند صحو بیشتر باشد افاضه علوم موافق تسلیت غوامی افند چه کمال صحو انبیاء
 را بود علیهم الصلوٰۃ والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریح است و عقاید بیکه در ذات و صفات بیان
 فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از لقیه سکر است الحال معارفیکه باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعی
 است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و ضروری میگرد و مجمل مفصل می شود ع
 که بگویم شرح این بے حد شود

۱۰ قول دوم اسم فاعل از ایهام یعنی در دوم اندازنده جزات بالضم و لیری مشعر اسم فاعل است از اشعار شعور و آگاهی دهنده افتخار بجهت
 فخر مبالغات در خوبی و حسن و جمال بر دیگر بے سبقت و علیه خواستن صحو بافتخار و بویاری و بویاری شدن تسک بالضم مستی و مست شدن ۱۲
 قوله تزلزل عبارت است از تزلزل بر سوسه خلق برائے تکلیل و ارشاد ۱۳ حضرت قاضی پانی تیر رحمة الله تعالی قوله تزلزل عبارت است از بریدن
 الله یا الله نهایت مراتب تزلزل تا مقام قلب است و ارشاد و تکلیل لفرود آوردن باین مقام تعلق دارد ۱۴ از مبداء و معاد ۱۵ قوله عروج
 بقیته بر آمدن و ببالا بردن آقا فاضله یعنی بریزانیدن ۱۶ بدانکه سیر فی الله عبارت است از حرکت علمیه در مراتب و وجوب از اسما و
 صفات و شیوین و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات و هذا البصر لیمی بالبقاء ۱۷ محض ۱۸ قوله علم استدلالی یعنی علمیکه از دلیل حاصل
 کرده شود کشفی یعنی علمیکه کشف حاصل آید ضروری منسوب به ضرورت بمعنی بداهت یعنی علمیکه به بداهت حاصل آید و حجاج بدلیل و فکر
 نباشد و مجمل مفصل الخ یعنی علمیکه اولابا جمال حاصل آید به تفصیل می در آید ۱۹ المعجزه رحمة الله - اللهم اغفر لکاته و لمن سبقه فی الدنیا و الاخره
 بر حمتک یا ارحم الراحمین ۲۰

تی ترسم مبادا منجز نگشتی شود مصرع
 بالضم و کشیده در دهانه در آن کشیده شده ۱۲
 بنده باید که حد خود داند

مکتوب سوم

در بیان عبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار
 خود نوشته اند و عرض شد داشت آنکه یار اینکه اینجا اند و هم چنین یاران آن جانی هر کدام بمقامی عبوس اند طریق بر آوردن
 آنها از آن مقامات منتعیه است آن قدر قدرت که مناسب آن مقام است و در خود نمی یابد حق سبحانه به برکت تو بهما
 علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خوبیشان این کمینه از آن مقام گذشت و ببقده تجلیات ذاتی رسید حالش
 بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد و باره دیگر آن هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجانی بطریق مقررین من
 ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجمله لقیته که حاصل کرده اند هم غنیمت است بجا این طریق امر باید فرمود
 ع هر کس را بهر کار ساخته اند

در تفصیل انسانی آنها جزات نه نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود و زیاده گستاخی نه نمود و در تحریر مرصعه داشت
 ناجایه شانی ۱۲ دلیری ۱۳ یعنی حضرت پیر ۱۴

۱۰ قول سوم بکسر اول و ضم همزه و سکون میم ترجمه ثالث و بالکسر و همزه مشدود و مفوم و سکون میم نیز آمده و آله بروی گوید بدیت در صورت
 و معنی از تعظم خواندن جهان جهان سوم و از بهر این و خان آرد و در سران نوشته که سوم بعضی گویند بضم اول و کشیده و او معدوم شده که
 بعضی ثالث گویند و اندر روی در مدح قطب نامی گفته بدیت قطب است در حرف و تعلیم و زان یافت و قطب سرخ سوم و مولف گوید که
 بقاری در آخر اعداد میم برائے محدود می آید چنانکه دوم و سوم و چهارم و باقیل میم مذکور بضم و فتح هر دو آمده ششم چنانکه دوم گذشت و فتح
 چنانکه لا نظری در قصیده که قافیه در و لقیش ضم را در کم راست همان دوم را بسته است و در بند می بین قسم می آید چنانکه یکم یعنی یکم و پنجم یعنی
 پنجم و موافقت درین دوزبان پیش از پیش است این هم دلالت بر فتح دارد و بهر حال لفظ سه لایه مخفی که در مکتوب بے محض است در
 شمار که می آید مثل که چه پس سه را در ترکیب با میم محدود حال که وجه باشد و هائے که در حالت ترکیب بسبب که کاف و چی یا بدل
 شود چنانکه یکم و میم درین صورت میم برائے ثابت شده چون درین حال اشتباه با میم که محدود و کشیده است میشود اندک و درین محدود و کشیده
 میکتب پس گمانیکه بضم باقیل خوانند و او را نیز خوانند و آنرا که بفتح و او خوانند درین صورت کشیده و احوال ندارد و غایت ۱۵ قوله عبوس اسم
 مفعول از جس یعنی قید کردن یعنی قید کرده شده متعیه اسم فاعل از تعیه یعنی دشوار ۱۶ قوله مقررین جمع مقرب بصیغه اسم مفعول از تقریر
 بمعنی نزدیک کردن یعنی نزدیک کرده شدگان بحق و طریق شاک محبت و عشق و ذکر و فکر و مراقبه و مشغولی باطن و استهلاک و استغراق و نگهداشت
 و یادداشت و فناء و بقا و تجرد یا من از غیر حق سبحانه کایت است ۱۷ منه ۱۸ قوله ابرار بالفتح جمع بار بمعنی نیکوکار و طریق شاک کثرت مبادات از
 صوم و صلوة و غیره و غیره است

میر سید شاه حسین در مشغولی خود چنان دیدند که گویا بدروازه کلاں رسیده است میگویند که دروازه حیرت است درون او که نظریه کم حضرت ایشان را و ترا می بینم هر چند سعی می کنم که خود را درون اندازم پاس من یابنی

مکتوب چهارم

در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نیز بهر بزرگوار خود نوشته اند **عز و قد امت** احترامی که بدین است که از راه مفاوضه تشریف از احوال خدیجه آل عقبه علیه السلام نداده و دیگران میباشند قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات ذاتی و ثبوتی است و داخل دایره اصل است که هیچ طلیعه با و راه نیافته است و قابلیت ادنی اوست مناسبت تمام است و بآن مناسبت نزول آی در این ماه واقع شده **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ مِصْدَقًا لِّمَا فِي سِخْنِ الْأَوَّلِينَ** مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر یک که در تمام سال بهر که میرسد از بهر راه که می آید قطره ایست از دریای بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر جمیع این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال قطعی **لَمَنْ مَضَى عَلَيْهِ هَذَا الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ وَرَضِيَ عَنْهُ وَوَيْلٌ لِّمَنْ سَخَطَ عَلَيْهِ فَمِنْ الْبَرَكَاتِ وَجُودِ مِنَ الْخَيْرَاتِ** و ایضا سنت ختم قرآن در این ماه بواسطه آن تواند بود که با جمیع کمالات اصلی و برکات ظنی میسر شود **فَمَنْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا يُدْخِلْهُ أَنْ لَا يَجُوزَ مِنْ بَرَكَاتِهِ وَلَا يَجْمَعُ مِنْ خَيْرَاتِهِ** برکات که

۱- قول احترامی که در این ماه مفاوضه بقیع و او یعنی خطه مکتوب علیه التحقین چوب پائین دریا بالاس در تمام لغتین یعنی ۲- قول مناسبت تمام است از این ماه را با قرآن مجید مناسبت تمام و موافقت کامل حاصل است ۳- قول شهر رمضان از اشارت است باین که در این ماه واقع است و پاره دوم یعنی ماه رمضان است که در او آورده شده است در قرآن ۴- قول شهر رمضان از است ماکس را که گذشت بر این ماه مبارک و راضی شد از و دانی است بر آنکه که هر دو پس منوع که در این برکات او محروم ماند از خیرات او ۵- قول جمیع کمالات اصلی از این ماه که کمالات که متضمن آنها قرآن است ۶- قول و برکات ظنی یعنی برکات که متضمن آنها این ماه مبارک است بواسطه نزول قرآن مجید در این ماه ۷- قول من جمیع بینها الخ یعنی کس که جمیع که در میان این برود یعنی کمالات اصلی و برکات ظنی این ماه امید کرده می شود که از برکات این ماه مبارک محروم نماند و از خیرات او منوع ۸- المعصوم رحمه الله تعالی اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما و جمعین ۹- در مشغولی یعنی در مراقبه خود تو حضرت ایشان یعنی خواجہ عبد الباقی قدس سره و ترا یعنی حضرت امام ربانی قدس سره - سعی میکنم یعنی سید شاه حسین ۱۰- منه

بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیرات که بلیالی آن متعلق اند و دیگر از بهمت این سر تواند بود که علم با ولایت تعجیل افطار و تاخیر تسحر بوده باشد تا ابتداء تمام مین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالاند کور شد و حقیقت محمدی عبارت از آن است **عَلَى مظهرها الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ** نه قابلیت ذات است مراقص جمیع صفات را که حکم بعض بلکه قابلیت ذات است عز سلطان مراقتار علم را که متعلق شود جمیع کمالات ذاتی و ثبوتی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت القیاف که مناسب خانه صفات است بزرخ است میان ذات جل شان و صفات او خالق انبیا دیگر است **عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامَاتُ وَالْبَرَكَاتُ** بهمین قابلیت بلا حله اعتبارات که مندرجه اند در و س حقائق متعدده گشته قابلیت که حقیقت محمدی است علیه الصلوٰة والتحية اگر چه طلیعت دارد اما رنگ صفات با و متمم نزع نه گشته است و بهیچ حلقه در میان نیانده و حقائق جماعه محمدی المشرب قابلیت ذات است عز شان مراقتار علم را که متعلق شود به بعض آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بزرخ است میان ذات جل سلطان و میان این قابلیت متعدده و حکم آن بعض بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدم گاه است و پس و نهایت عروج آن خانه تا بآن قابلیت است لاجرم آن را بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوٰة والسلام والتحية و چون این قابلیت القیاف هرگز مرتفع نمی شود آن بعض نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی همیشه حاصل است و الا قابلیت محمدیه را علی مظهرها الصلوٰة والتحية که مجرد اعتبار است در ذات جل شان ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع

۱- قول کم با ولایت افطار الخ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر متفق علیه از مشکو یعنی مردم همیشه بخیر دین می باشد مادامیکه در افطار روزه شتابی کنند یعنی بعد از آنکه بدخول وقت و تحقیق آن و احتیاط در آن نه استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی از ارباب تکلف در سخن میکنند ۲- قول و تاخیر تسحر الخ در بخاری شریف از حضرت انس از زید بن ثابت مرویت که تسبیح نام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قام الى الصلوة قلت كم كان بين الاذان والاعوذ قال قد خمسين آية ۳- قول که حکم بعض الخ یعنی چنانکه بعضی اشخاص از صوفیائے کرام حکم کرده اند که قابلیت اولی و حقیقت محمدی عبارت از قابلیت ذات است مراقص جمیع صفات را و این قول متعلق ببنفی است نه نفی ۴- قول که متعلق شود الخ یعنی قابلیت ذات مراقتار علم را ۵- بدانکه فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است بالجمله صفات در خارج موجود اند و لوجود ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطان خود حضرت ایشان قدس سره در مکتوب و در حدیث و در تفسیر از کتاب جلد اول این فرق را بمثل و واضح فرموده اند و آن مکتوب را بمترجم شرح این مکتوب چهارم ساخته اند این مضامین را از انجاء مطالع باید کرد ۶- قول بزرخ الخ بالفق حائل و واقع میان دو چیز و از زمان مرگ تا زمان قیامت و بزرخ الایمان باین اول ایمان و آخر آن دایم شک و یقین و این جا معنی اول مراد است ۷- المعصوم رحمه الله تعالی اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و جمع المومنین والمومنات بر حکم یا ارحم الراحمین ۸-

است و قابلیت انصاف اگر چه نیز اعتبار راست اما بواسطه بزرگیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجودند
 بوجود زاید و ارتفاع او از امکان برآمده لاجرم حکم میکند بوجود آن سائل و اما امثال این علوم که منشأ آن بحایت
 اصالت و ظلمت است بسیار وارد میشوند اکثر آنها در پرچه پاره کافیه نوشته می شود و مقام قطبیت نشاء
 و قائل علوم مقام ظلی است و مرتبه فردیت و واسطه ورود معارف و اثره امتیاز میان ظل و اصل بجمع اجتماع
 این دو و ولایت بر سر نیست لهذا بعضی از مشایخ قابلیت اولی را که تعین اول میگویند زاید بر ذات نمی دانند و
 تجلی ذاتی شهود آن قابلیت را می انگارند و الحق ما حققنا و الا موما اوصحت و الله سبحانه یحقق
 الحق و هو یهدی السبیل رساله که بنویسد آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمی شود و بهمان مسودها افتاده
 اند تا حکمت الهی جل سلطان درین توقف چه بوده باشد زاید گشتن از ادب دور است *

مکتوب ششم

در سفارش خواجہ برهان الدین که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

له قول مقام قطبیت و مرتبه فردیت بدانکه ابدال و اقطاب و اغوات و افزاد و افتاد و ابرار و نقباء صفات اند از ارباب ولایت
 بعضی از ایشان مکتوبان اند از خلائق و مرید دیگر و بعضی از ایشان چهره برارند و بعضی از ایشان اهل
 حل و عقد اند و سر برنگان درگاه حق و ایشان سه صد اند که فی التفات و امام احمد رحمه الله علیه از حضرت علی رضی الله تعالی عنه روایت
 کرده است که گفت علی رضی الله عنه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می فرمود ابدال بشام میباشند و آن پهل مردان درگاه که میرود
 مرد می آرد خدا تعالی در بدل او مردی دیگر آب داده می شود بوجود ایشان و برکت ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بارود و
 داو ستائیده می شود و انتقام کشیده می شود بیاری ایشان بر دشمنان و برگردانیده می شود و از اهل شام برکت ایشان عذاب تخفیف می یابد
 شام بهجت قرب و جوار است و الا برکت و نصرت ایشان همه عالم را شامل است خصوصاً کسیکه استغفار و استغانت کند از ایشان ۱۲
 از ترجمه مشکوٰۃ - و فی المرقاة لعلی القادی و اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه من فوعان الله تعالی
 خلق ثلثاً نفوس قلوبهم علی قلب ادم و لماربعون قلوبهم علی قلب موسی و له سبعة قلوبهم علی قلب ابراهیم
 و له خمسة قلوبهم علی قلب جبریل و له ثلثة قلوبهم علی قلب میکائیل و له واحد قلبه علی قلب اسرافیل کلها مات الواحد
 ابدال الله مکانه من الثلاثة و کلها مات واحد من الثلاثة ابدال الله مکانه من الخمسة و کلها مات واحد من الخمسة واحد
 ابدال الله مکانه من السبعة و کلها مات واحد من السبعة ابدال الله مکانه من الاربعین و کلها مات واحد من
 الاربعین ابدال الله مکانه من الثلثائة و کلها مات واحد من الثلثائة ابدال الله مکانه من العامة بهم یدفع الله
 عن هذه الامة قال بعض العادین لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احد اعلی قلبه اذ لم یخلق الله فی عالمی
 الخلق و الامراء و الشرف و الطف من قلبه صلی الله علیه و سلم فلا یسادی و لا یخادی قلب احد من الاولیاء سواء (باقی برسم)

عرض داشتند احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
 نوشته رساله داشته است بنظر مبارک خواهد درآمد هنوز مسوده است خواجہ برهان بسیرت را می بنشیند و فرجه
 بیاض آن نه شد تحمل که بعضی علوم دیگر هم به آن ملحق شوند روزی رساله سلسله الاحرار بداند که بنظر درآمد در آن
 بخاطر فائز رسید که بالیشان عرض داشت بکنم تا خود بخیر و در باب بعضی علوم آن رساله نویسد یا بفقیر امر کند تا
 چیز را در آن باب نویسد این خاطر خلیه قومی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائض گشتند و فی الجملة
 معذرت بعضی علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را کلمه آن رساله سازند گنجایش دارد و
 اگر بعضی علوم مناسبه را ازال انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیادت برات از ادب دور است
 خواجہ برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلیم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیب یافتند خاطر
 بواسطه هم مدد معاش صوبه مالوه مشوش وقت می شد در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک
 خواهد بود *

مکتوب ششم

در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و بیان فنا و بقا و ما يتعلق
 بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندی به نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کمتر بنندگان احمد

و بقیه ساریه صلا کلا و ابد الا و اقطابا قال الامام الیافعی و قد ستوت احوال القطوب عن العادة و الخاصة غیرة من الحق
 علیه ۱۲ انتهى ۱۳ قول و الحق ما تحقق الحق یعنی حق درین باب آن است که من تحقیق کرده ام و امر صحیح است که من و شیخ ساخته ام و
 خدا ئے پاک الظهار حق میکند و او راه هدایت می نماید و احاطه یافته صفحه ۱۴ قول رساله سلسله الاحرار بداند که حضرت خواجہ محمد باقی نقشبند
 قدس سره رباعیات خود را که از معنفات دقیقه تشریف ایشان است شرح فرموده مسمی سلسله الاحرار کرده اند ۱۵ قول این خاطر الخ یعنی راس
 ثانی که بفقیر امر کند تا چیز را در آن باب نویسد ۱۶ قول خلیه الخ خیل با فقه سواران و گروه مردم و گروه اسبان و معنی بسیار و کم و اینجا
 یعنی بسیار است ۱۷ یعنی رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان ۱۸ قول معذرت بعضی علوم آن رساله یعنی رساله سلسله
 الاحرار در ضمن آن مبین گشت یعنی بعضی از علوم رساله سلسله الاحرار درین مسوده بیان کرده ام ۱۹ یعنی سیر عن الله باند که عبارت
 از حرکت علیه است از علم اعلی بعلم اسفل و از ازل اسفل باسفل و دیگر الخ ۲۰ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه و لوالدیه
 و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاجزاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و قاضی الدرجات و رافع
 الدرجات برحمتک یا ارحم الراحمین

آنکه مرشد علی الاطلاق جلی شانه به برکت توجیه عالی بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت فرمود و بهر دو صفت
 حق سبحان و تعالی بادی علی الاطلاق^{۱۲} جمال و جلال مرقی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حوائش رساله قدسیاں عبارت
 را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم مبهم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود است
 قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت محقق شدن نسبت بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان
 ندارد و محبت ذاتیه علامت فنا است و فنا عبارت از نسیان یا سوا است پس تا زمانی که علوم تمام از
 ساحت سینه رفته نشود و فکلی مطلق نشود و از فنا بهره نبرد و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال
 نه دارد آنست که گاهی حاصل شود و گاهی زائل گردد غایتی مافی الباب پیش از بقا جهالت محض است و
 بعد از بقا جهالت و علم با هم جمع اند و عین نادانی به شعور است و در عین حیرت بخود که این موطن حق الیقین
 است که علم و عین حجاب یک دیگر نیستند و علمی که پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است
 با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است
 تا زمانی که نظر در بیرون است به حاصل است اگر چه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع نیاید
 که شود حضرت خواجہ بزرگ قدس اند سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه
 می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است ازین جا هم صریحا مفهوم می شود که شهود و معرفت

۱۱ جذب یعنی سیر نفسی و سلوک یعنی سیر فانی و عبارت دیگر تصفیه و تزکیه بدانکه پیر کامل مکل نائب جناب پیغمبر چون توجیه خود را بکار
 میرسد می برد که مرید را در این پیچ عمل نمی باید و برکت توجیه او لطافت عالم امر او از حیض ترقی کرده در اصول خود فانی می شوند و تزکیه لطافت
 عالم امر او قوت بر یک ازان در اصول شان دست میدهد این را سیر نفسی میگویند و این جذب است و مرید که این چنین تربیت کرده شود او را
 مجذوب میگویند و چون پیر کامل مرید را بتیان ریاضات و انقیاد و امثال آن دلالت فرماید تا بهر حجت پیر کامل هم مدبر ریاضات او باشد و
 مرید را طهارت نفس و صفای صورت و دست و بدن این سلوک است و این را سیر فانی میگویند و اینچنین مرید را سالک میگویند چون بهر مقصد باشد از سلوک چنانکه
 معمول است لقبند یا مرید یا جذوب سالک می نامند و بر تقدیر تقدیم سلوک چنانچه مروج حضرت سلاسل دیگر است مرید را سالک مجذوب میگویند
 ملخص ۱۲ قوله جمال بالفتح ثوب شدن و خوبی صورت و سیرت مراد این جامع الفاضل و اکرام است ۱۳ قوله جلال بالفتح بزرگی مراد اینجا
 ایلام و القائل معصائب که صورت غضب است ۱۴ قوله رساله قدسیه بدانکه رساله قدسیه از معنیفات حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بزرگان
 نقشبند قدس سره است ۱۵ قوله رفته لغفم را از روقن یعنی رویدان ۱۶ قوله غایتی مافی الباب یعنی نهایت کار آن که درین باب
 است ۱۷ قوله حق الیقین از باب آنکه معنی حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین و معنی نظر در بیرون و نظر در خود و تفصیل بودن و تا بودن یک
 حجاب دیگر این همه را حضرت مجدد علیه الرحمه در مکتوب دو عهد و پیمان از جمله اول یاد فرموده اند آنجا ملاحظه باید نمود ۱۸ مراد الحقیقه و سادس
 ازین جا معلوم و اتحاد فهم کند و لورطه ضلالت روح این جا حلول کفر و اتحاد بهم و بیعت می قند این عقلم را در افتقاد و در مغاک حلول و اتحاد
 دیگر تابنده ز خود فانی مطلق نشود و توحید نبرد و محقق نشود و توحید حلول نیست تا بودن است و عارف بگذاف آدمی می نشود ۱۹

و حیرت در نفس است و پس در بیرون هیچ کدام اینها نیست تا زمانی که یک از این ثلثه در بیرون است
 اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد و فکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا این است و این فنا مطلق است
 و مطلق فنا عام است و بقا با اندازه فنا است لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بقا و بقا در بیرون نیز شهود
 دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ۱۰

”نه هر که آینه دارد و سبک دردی داند نه هر که سر تیرا شد قلمت دردی داند“

هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یک یا دوئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید
 این نسبت حضرت خواجہ عبدالحق عجد وانی است قدس سره و مکتب آن حضرت خواجہ خواجها است یعنی
 حضرت خواجہ بهاء الدین المعروف به نقشبند قدس سره و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ علاء الدین باین دولت

۱۱ قوله یک از این ثلثه یعنی از شهود و معرفت و حیرت ۱۲ قوله فکیف البقا یعنی پس از بقا چگونه بهره دارد ۱۳ قوله قلمت دردی داند
 یعنی کند و ترا نشاید که در پس در اندازند که ندو کشاده نشود ۱۴ قوله قرون جمع قرن بالفتح است مدتی مدتها را گویند و بعضی بر پیش ازین و بعضی
 دیگر بر کم ازین اطلاق کرده اند ۱۵ قوله خواجہ عبدالحق عجد وانی از باب آنکه روش ایشان در طریق حجت است و ایشان مقبول همه فرق اند علی الدوام
 در راه صدق و صفا و متابعت شرع و دست مصطفی صلی الله علیه و سلم و مجانبیت و مخالفت بدعت و هو اکوئیده اند ایشان از سبقت ذکر اول در جوانی از
 حضرت خواجہ خضر بود علیه السلام و بر این سبقت مواظبت نموده اند و خواجہ خضر ایشان را بفرزندی قبول کردند و بعد از آن بصحبت شیخ شایخ عالم عارف ربانی خواجہ
 امام ابو یعقوب یوسف بهمانی قدس سره بوده اند گویند که خواجہ خضر پیر سبقت ایشان بودند و خواجہ یوسف پیر صحبت و تفرقه شخصی پیش ایشان آمده گفت
 که سر حدیث اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظم بنود ادله حمیت فرمودند که زنا بریری و ایمان آری آن شخص از زنا ناکار کرد و خواجہ بخدمت اشارت
 کردند خادم چون خدمت آنان بر کشید زنا بری ایشان را بحال زنا برید و مسلمان شد فرمودند مرطالباں را بیا تید ما هم زنا بر باطن را که عبارت از عجب است
 ببریم و چنانکه وی آمرزیده شد ما نیز آمرزیده شویم ۱۶ از نقبات ۱۷ قوله خواجہ بهاء الدین المعروف به نقشبند نام ایشان محمد بن محمد الجاری است
 ایشان را نظر قبول بفرزندی از خدمت خواجہ محمد بابا سماعی است و تعلم آداب طریق بحسب صورت از سید امیر کمال اما بحقیقت ایشان اولی
 اند و تربیت از روحانیت خواجہ عبدالحق عجد وانی یافته اند حضرت خواجہ را بر کلام و کنیز نبوده است ازین معنی ایشان را سوال کردند گفتند
 بیدگی با خواجگی راست نمی آید و میفرمودند که نفی وجود نزدیک ما قرب طرق است لیکن جز بزرگ اختیار و دید قصور اعمال حاصل نمی شود و میفرمودند
 تعلیق با سوائی رفته این راه را حجاب بزرگ است مشحون تعلیق حجاب است و بهر حال حاصلی و چون پیوند با کسلی و اصلی و از خدمت ایشان طلب
 کرامات کردند فرمودند کرامات ما را بر است که با وجود چندین بار گناه بر دوش زمین می تو ای رفیق فرمودند در پیش جنازه نایب بیت خوانند شعر مصلحتیم آمده
 در گوشه توبه شیش اند از جمال رفته توبه و میفرمودند که حضرت عزیزان علیه الرحمه و الغفران می گفتند که زمین در نظراس طائفه چون سوره است و ما میگویم که
 چون رفته نشسته است هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست وفات ایشان در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سنه هفت صد و نود و یک بود
 است قدس سره العزیز ۱۸ نقبات مع الاختصار ۱۹ قوله خواجہ علاء الدین یعنی عطار نام و سید محمد بن علی بن محمد الجاری است از اکابر
 اصحاب خواجہ بهاء الدین بود و حضرت خواجہ در ایام حیات خود سوا تربیت لیباس از طالباں با ایشان میکرد و میفرموده که علاء الدین خیلی
 بار از ما سبک کرده است لایحوم انوار ولایت و آثار آن علی الوجه الاثم و الاکمل از ایشان بطور پیوسته است و بدین صحبت و حسن تربیت ایشان بسیار
 از طالباں از پائینگاه بعد و نقصان به پیشگاه قرب و کمال رسیده اند و مرتبه تکمیل و کمال یافته اند شیخ عطار رحمه الله می گوید بقیه حاشیه بر ص ۳۱

مشترب شده بودند

این کار دولت ست کنول تا که او بنهد

عجب کاریست اولاً بر بلا و مصیبت که واقع می شد باعث سرور و فرحت می شد و هَلْ مِنْ قُوْدٍ
میگفت و هر چه از این جهت و توبه که می شد خوش می آمد و این قسم را آن دو میگرد و حالاً که بعالم اسباب فرود آوردند و
نظر بر عجز و اقتضای خود افتاد و اگر اندک ضرر می شد و در اول و بلکه نوعی از حزن رو میگرد و هر چه از این جهت
زائل میشد و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن بود بلکه اتمثال
امر از عوفی بود و حالاً مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و خوف و حزن که زائل شده بودند باز رجوع کردند
و معلوم شد که آن از بسکه بود و در هر چه عوام الناس را هست این را هست از عجز و اقتضای و خوف و حزن و غم و
شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا بود ولی این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگردشت
که دعاء انبیاء ازین قبیل نه بود که حصول مراد بخوانند حالاً که بآن حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح
گردانیدند معلوم شد که دعاء انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات از سر عجز و اقتضای و خوف و حزن بودند و بجز و اتمثال
امر بعضی امور که رو میگرد و بحسب امر گاه بگاه بعضی آن گستاخی می نماید

مکتوب مقیم

در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسار بآن ضروری نیز بر پیر بزرگ و از خود نوشته اند
عرض داشت کترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق مجید بود روح خود را بطریق عروج در آنجا می یافت و آن
مقام بحضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانے بدن عنصری خود را نیز در
خواجہ الدین نقشبند قدس سرہ

دقیقه حاشیه شام شعری مدبران قطره نول از دل چکید و نشان قطره زان یاقیم و نیز حضرت شیخ عطار فرموده اند که مقصود از زیارت مشاهد اکابر
دین رضی اللہ تعالی عنہم میباید که توجع بحق بود و روح آن برگزیده حق را وسیله کمال توجع بحق گردانید چنانکه در حال تواضع با خلق که بر چند تواضع ظاهر
با خلق بود و حقیقت با حق سبحانه و تعالی از این نظر است و حکمت بند و ذات حضرت خواجہ علاء الدین قدس سرہ بعد از نماز فتن شب چهارشنبه ستم
و حبیب است مشیت صمد و بوده است و صمد مطهر ایشان در ده نوجوئی است ۱۲ لغات مع الانصار (حاشیه ستم) ۱۳ قول امراد عوفی اشارت است
باین کبریا که در سوره المؤمن و باره است و چهارم واقع است که قول دیگر ادعوی استجب لکم الایه یعنی و گفت پروردگار شما دعا کنید بجناب من تا قبول
کنم و دعای شما ۱۴ قول بدن عنصری منسوب است به عنصر فیم اول و ثالث یعنی اصل دنیا و در دنیا خاک و باد و آب و آتش یعنی بدن مرکب
از چهار عناصر منفردات و مرکبات ۱۵

بهمان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم تمام از غنصریات و فلیکات تیره و فرقت و نام و نشا
از آن نماند و چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیای کبار این زمان که تمام عالم را بخود در چارچوب و متعلق
شریک می یابد حیرت دست میدید که با وجود بے گانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتی که گاه گاه
دست میداد که در آن نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا آن حالت مستمره است و در
خلقت عالم از دید و دانش بر آمده بعد از آن در همان مقام یک که تنگ عالی ظاهر شد که زیارتها ده اند آنجا
آمد و آن مقام هم در رنگ عالم تدریج فرود رفت و ساعه فضا عت خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکر و
میگرد ارد که مقام بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبندی را قدس اللہ سرہ هم در آن مقام دید و مشایخ
دیگر هم مثل سید الطائفه و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالائس آن مقام هستند اما قوا هم آن را گرفته
نشسته اند و بعضی پایاں علی تفاوت در جات هم و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید
ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده بر آید و از فرط اندوه و غصه و السباتی کند چند گاه
برین پنج گشت آخر توجعهاست علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید و اول سر خود را محاذی آن
مقام یافت تدریج رفت و بالائس آن مقام نشست بعد از آن تو به چنان غلظت شد که آن مقام مقام تکمیل
تمام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسد و بپ سلوک تمام ناکرده را از آن مقام بهره نیست و
نیز در آن وقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام از شایع آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان
دید بود و بعضی رسانیده که حضرت امیر که م اللہ تعالی و وجهه میفرماید که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم کنم و چون
علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ ۱۶

۱۷ قواعض فرات یعنی بر چهار عناصر منفردات و مرکبات ۱۸ قول اکابر اربعه نقشبندی یعنی چهار کلاں بزرگ از سلسله نقشبندی علامه
محمد مراد علی محراب مکتوبات فرموده است که شاید مراد از اینها خواجہ عبد الحاق بخدی و خواجہ محمد باقر الدین نقشبند و خواجہ علاء الدین عطار
و خواجہ عبید اللہ احرار باشند یا بابت الحروف میگوید که بخاشیه نقشبندیه که برده مندرسه حضرت مجدد علیه الرحمة موجود است نوشته یا فتم یعنی حضرت
خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ محمد یار ساد حضرت خواجہ علاء الدین عطار و خواجہ احرار قدس اللہ تعالی سرهم ۱۹ سلسله نقشبندی
الطائفه الخ یعنی خواجہ عبید اللہ عابدی رحمه اللہ تعالی که از طبقه تائیه است کثرت ابوالقاسم و لقب و س قواریری و در جلع و خراز است قواریری
و زجاج از آنکه بدو س آید و فروخته و امام یا فتمی رحمه اللہ تعالی در تاریخ خود آورده که از اینجاست که معنی مقصود از این مشهوره مکرر از آن
گویند که او عمل و فتن یعنی جاد میگرد و گویند که اصل س از اینها است و مورد و نشانی س و بعد از این است عبید را گفتند که باین هیئت گشت
الایه هو الفکره عن المبل یعنی عقده که در آن از اینها از زده از عبید رسیدند که عمل بے عمل می باشد گفت تمام عمل از عقل است و نه همه
اللہ تعالی کثرت و فتنه عمل بعد از این فتنات جامی رحمه اللہ تعالی علیه السلام قول قوام جمع قوامه یعنی دست و پا نیست باین عالم و ادعای و بعضی یا فتم
چیزه که قوام چیزه بدانت ۱۱ قول پنج بافتح و فارسیای نقشبندی نیز استعمال کنند معنی راه سلست و راه پیدا و گشته ۱۲ قول عطار و الخا و الخا
و الخا و الخا چیزه که بخاطر آید ۱۳ قول تکمیل نام یعنی کمال رسانیدن بر وجه کمال ۱۴ حاشیه ستم یعنی تیره و حاصل و فتنه ۱۵

نیک متوجه شد این مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سائر خلفائے راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین یا
والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر می شود که اخلاق سنیة ساعت فساحت می آیند بعضی در رنگ رشته از وجود می
بر آیند و گاهی در رنگ و در پیرو می آیند در بعضی اوقات متخیل می شود که تمام برآمده اند و زمانی الحال چیز
دیگر باز ظاهر می شود و می آیند تا آنجا که بعضی میگرداند که توجه از برای دفع بعضی امراض و تشدید یا مشروط با آن
است که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجه هست یا نه یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبادت رشت است
که از حضرت خواجہ قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکند مفهوم میشود که نیست درین باب به هر چه حکم فرمایند
با آنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثاً بعضی میگرداند که بعد از تحقیق حضور و طالبان را آیت از ذکر یا داشتن و امر بنگاهداشت
حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر
گفته اند و اصلاً از ذکر ممنوع نشده اند و گاهی در یک بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست به هر چه امر فرمایند
معروض آنکه حضرت خواجہ در فقرات میفرمایند آنچه ذکر می کنند که بعضی مقاصد هستند که بے آن میسر نمی شود تعیین
آن مقاصد فرمایند خامساً بعضی اقدس میگرداند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریق میکنند لیکن در لقمه احتیاط
نیتواند که دبا وجود بے احتیاطی حضور و نحو استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک
کلی می کنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که بعد از اتصال باین سلسله تشریف بطریق اراده میجوهند و
آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بے
ادبی تمام است

مکتوب هشتم

در بیان احوال که به بقای سنج خلق دارند نیز به سیر بزرگوار خود نوشته اند و عرضداشت کمترین بندگان

له قول رشتات کتاب است از تصانیف فخر الدین علی بن حسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفی در بیان احوال حضرت نقشبندیه قدس الله سره
مخدوم حضرت ناصر الحق و الدین عبید الله احوال قدس سره العزیز له قول بنگارداشت حضور مراد مراقبه خاطر است از خطره ماسوی الله
چنانکه اگر در یک دم صد بار کلمه طیب را گوید خاطر خیر نرود بلکه از اسماء وصفات هم غافل بود و احدیت مجروره را در راه او را منظور نظر داشته باشند از
فیض و القلوب از حضرت قبله حاجی امداد الله قدس سره العزیز و نور مرقدہ العسی

احمد آنکه از آن زمان که بصورت آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف تازه غیر متعارفه بتواتر و توالی فایده
و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاح مبتدیان نشان موافقت ندارند بهر چه از مسئله وحدت وجود و توحید کمال
گفته اند و در احوال بآن حال مشرف ساخته اند و تهود و وحدت در کثرت بیشتر شد از آن مقام بدرجات بالا بروند
و انواع علوم دین ضمن افاده فرمودند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود
اشارات و رموز اجمالی در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت
ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفت بطاهر شریعت ندارد و هیچ موافقت
بحکماء و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت بابل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق
نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد قدرت بمقارنت فعل می
بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدهند که قریباً علماء اهل السنة و دین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابند ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین
را نیز ازین مقام نصیبی هست و آن بندگان این سلسله علیهم السلام حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس الله تعالی سره
الاقدس و از مشایخ ما تقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس
الله تعالی سرهم المقدسه حاصل این همه کمال بعد از آنکه است کار از معالجه گذشته است تا زمانه که

له قول بتواتر و توالی بر دو مصدر دارند از باب تفاعل یعنی پی در پی ۱۲ قول رزموز یعنی جمع رمز یا لفظ بلب و ابرو و بجز آن اشاره کردن
له قول شریعت غرض غرض معجمه و تشدید را همه و الف مقصوره یعنی شریعت روشن و واضح و ظاهر ۱۳ قول استطاعت مع الفعل
منکشف شده است اشارت است مسئله اختلافیه میان اهل سنت و معتزله که استطاعت فعل در کفایت قبل از ایجاد فعل موجود میباشند یا مقارنت
بفعل ثانی مذموب اهل سنت است و اول مذموب معتزله و کشف حضرت مجدد قدس سره موافق اهل سنت است و موید و مقوی آن بدانکه
استطاعت فعل یعنی قدرت تحقیق که باعث و سبب و علت الکتاب فعل است نزد فرقه ناحیه اهل سنت با فعل مقارنت دارد نه تقدم
برای یعنی زمانی چنانکه معتزله گویند و این قدرت مدار صحت تکلیف با حکام شرعیه نیست و اما قدرت و استطاعت بمعنی سلامت اسباب
و آلات و جوارح پس مقدم است بر فعل تقدم زمانی و تکلیف با حکام بران مترتب است و مدار صحت تکلیف او است نه اول دانسته علم و علمه
اتم ۱۴ قول خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ علاء الدین و حضرت خواجہ عبد الخالق احوال این هر سه بزرگان اجمالا باین مکتوب ششم تحریر نموده اند
له قول خواجہ معروف کرخی حال دی قدس سره باختصار باین مکتوب اول نوشته شد ۱۵ قول داؤد طائی آن شمع دانش و بنفش آس چراغ
آفرینش آن عامل طریقت آن عالم حقیقت از اکابر این طائفه و سید القوم بود در درج کمال بود در انواع علوم بهره تمام داشت خاصه فقه که بر تکرار
بود و بیست سال امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنہ را شاگردی کرده و فیصله را بر اسم او هم را دیده بود و بر طریقت دی حبیب داعی بود از دانش حال و قاف
او رسیدند گفت بهره شب نماز میکرد و آخر شب سر سجده نهاد و بندداشت اندک لاله دنیا ۱۶ قول حسن بصری آن پرده نبوت آن خورده قوت
آن کعبه علی و علم آن قبله در و علم مناقب او بسیار است و محال و بیشتر را در دوسه از موالی ام سلمه بود رضی الله تعالی عنہا مادرش بکار می مشغول شد
حسن در گریه آمد و ام سلمه پستان در دلان او نهاد و تا او بکشد و قطره چن بشیر بدید آمد و چندین هزار برکات کسری تعالی در دوسه (باقی بر صحت)

تجربیه مسدود بود اندر سعی و اهتمام گنجایش رفع آن با داشت اکتول بزرگی او حجاب اوست فلا کذب لها
 و لا کذب لکمال سبب گانگی و سبب مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت
 یوسف زلیخا موافق حال است

در افکنده دُوب این آوازه از دوست کز و بر دست دت کوبان بود پوستان
 شهود کجا است و شاد بکسیت و شهود چیست ع خلق را روئے که نماید او مَالِ التَّوَابِ وَ دَرِ
 الْأَدْبَابِ خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و هم چنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ
 نسبت اثبات نمی کند عینیت و مرتبت خود کجاست در کدام آئینه در آید او و علما و ظاهرا اهل سنت و جماعت
 بهر چند در بعضی اعمال متغیر باشند اما جمال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آن قدر نورانیت دارد که آن تقصیر
 در جنب آن متعجل و ناچیز در نظری در آید و بعضی منقوضه با وجود ریاضات و مجاهدات و محال ذوات و صفات آن
 قدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینها یافته نمی شود و محبت و طبعه علوم بسیار پیدا شده است روشن نشا
 خوش می آید و آند و در درگاه اینها باشند و مخلوق را از مقدمات اربعه لطالب علمی مباحثه میکند و در ایفقه نیز فکرو
 می شود و در محبت و احاطه علمی با علماء شریک است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه متصل
 و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال یا مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفا
 او است و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیر می دهد
 کَمَا هُوَ مَعَهُ الْعُلَمَاءُ الْمُتَكَلِّمِينَ و هم چنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را اثر میدانی

دقیقه هاشمیه ۱۹ پدید آورده از اثر خاتون مصطفی صل الله علیه و سلم بود تذکره الاولیاء ۹۵ قوله و حبیب عجبی آل ولی قبه غیرت آن صفی پرده وحدت آن
 صاحب صدق آن صاحب محبت کرامات و ریاضات شامل حال داشت و با تبار و اهل دار بود و با خواهر و برادر بود و دوست حسن بصری بود که در صحبت
 او بود تا از بزرگان مستجاب الدعوات شد مناقب وی مشهور است و فضائل و در کتب مذکور است از حق تعالی و در تذکره مع تغییر لیس و حاشیه صغریه
 ۱۰۰ میل شیرازی سرایه و در دقتی پرده لای خمال به نام سرایه الاحمال ۱۲۰ نقل است که روزی از بزرگان و دانشمندان و دانشمندان
 می سرایه کل صیور کل اشواق و ابتک عینی بد مع مشتاق و قد است جبهه الهوی کیدی و فلا حلیب لها ولا داق و الا الحلیب الذی
 شغقت به و عند ذیق و تریاق و چون آنحضرت علیه السلام تشبیه نمود گشته بکار این ابیات فرمودند ۱۳ سر سار ۱۳ پوستان در دست
 بود و کتابی است از بهر حاصل و بیافانگی و قیود کوبان و کتاب یوسف زلیخا و کوبان واقع است یعنی بندگان و درندگان و در بعضی نسخ آن کتاب زه کوبان
 است یعنی بندگان ۱۴ کلمه قیود بزرگ بافتی و کتب فارسی معنوی صفت کشیدن دانه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گردید حلقه بسته میگردد و با کمر
 نخا است و این جا صحنه ثانی مراد است ۱۵ خیانت ۱۶ قوله تلوح کتب است کلام نهایت معتبر از صفات تعظیم علامه تقی زانی در علم اصول فقه ۱۷
 قوله از حقه مات اولی حق است مشکل و متعجبی است پس و قیق از اجازت تلوح ۱۸ قوله کما هو الحق یعنی چنانکه همین است مذکور علماء متکلمین که مؤثر در افعال
 اختیار بندگان محض قدرت حق را میداند و مجبور و متزلزل صرف قدرت بنده را مؤثر میداند و بعضی برای آنکه هر دو قدرت مؤثر است ۱۹ و لقیه بر ص ۲۱

و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بریقین تصور نمایند یعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی
 متمنع باشد کما قال الحكماء و بعض الصوفیه زیرا که این سخن با حجاب می کشد و موافق اصول حکما است
 و مسدود قضا و قدر را بطور علما میداند فلما لک ان یتصرف فی ملکک کیف یشاء و تالیف و استعداد را
 هیچ دخل نمیدهد که با حجاب می کشد و هو سبحانه فحاشا فقال لئلا یرید و علی هذا القیاس چون عرض حال
 از جمله ضروریات است بنا بر آن بجز آن آگسختی نموده ع بنده باید که مدخود داند

مکتوب نهم

در بیان احوال که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز بهر پیر زبگوار خود نوشته اند عرض خداشت مدبر
 بیا و رو مقصود بدو مغرور وقت و حال مقتول وصل و کمال کارش همه نافرمانی مولی است و عکس همه
 تبرک عزیمت و ادلی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق تعالی و تقدس را خراب ساخته بهتش مقصور بر
 ظاهرا آرائی است باطنش ازین رگد زهواره بر سوای است قال او منافی حال اوست و حال او یعنی بر خیال
 او ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه کشاید او با و در خیانت نقد وقت است عبادت و فعلالت
 برکت دست مبدأ فساد و شرارت است نشا ظلم و معصیت بالجمله عیوب محتمه است و ذنوب محتمه خیرات او
 لائق لعن و رد و حسانت او شایان طعن و طرد و ثبت قادی القرآن و القرآن یلحنه در حق او گواه بدل است
 مزار ۱۲۱ دفعه دوم ۱۲ جلد ۱۳

دقیقه حاشیه ۲۱ قوله صفات سبعه یعنی صفات هفت گانه ذاتیه از لای حضرت باری تعالی عز اسمه از حیثات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و این
 قول یعنی است بر مذمب اشاعره که خلق و تکوین را از فروعات اراده و قدرت میداند اما تریه تکوین را از صفات حقیقیه می شمارند پس نزدشان صفات
 حقیقیه هشت اند هفت و تحقیق حضرت ایشان نیز موافق با تمیز است چرا که در مبدأ و معاد فرموده اند اما حق است که تکوین صفت حقیقیه صریحه است
 اما اولی قدرت و ارادت و یانش آنکه قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و ارادت تخصیص یکبار ازین دو طرف قدرت است که فعل و ترک باشد پس
 رتبه قدرت منقسم شد بر رتبه ارادت و تکوینی که در اراده از صفات حقیقیه می دانیم رتبه اولی رتبه قدرت و ارادت است کار آن صفت ایجاد آن طرف
 تخصیص است پس قدرت معنی فعل است و ارادت تخصیص آن و تکوین موجود آن ۱۲ قوله موجود میداند بخلاف معتزله که در حقیقت منکر وجود صفا
 اند که آثار صفات را مرتب بر عین ذات میگویند ۱۳ قوله مرید میداند یعنی با اختیار و اراده نه مانند فلاسفه که او را سحانه مضطرب و اختیار مثل آتش آفتاب
 در اسراق و انزاق میداند و حاشیه صفحه ۱۴ قوله قدرت را بمعنی الخواص است بلکه مختلف فیها در بیان اهل کلام و فلاسفه یعنی قدرت حق سبحا
 بدو معنی محتمل است یکبار ایجاد و عدم و دیگر و ممکن و جائز اند و ازین معنی بصحت فعل و ترک آن تعبیر کنند درین تقدیر ایجاد و عدم ایجاد
 آنها هیچ یک بر حق تعالی واجب نیست و این را اهل مل و شرا یح اختیار کرده اند و دیگر بمعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل مع استحالة
 الشریطه الثانیة یعنی اگر نخواهد کند و اگر نخواهد کند و لیکن نخواستن متمنع و محال است پس اقتناع ناکردن هم لازم آمد پس ایجاد باقی بر ص ۲۲
 عه بعنم بیم و سکون وال دفع بار موحده لیت داده شده ۲۳ یعنی کسی که دولت و بخت او را پشت داده باشد اے برگشته باشد ۱۴

مکتوب دهم

در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارف با بعضی علوم مناسبه آن نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت استحقاق خدمت آنکه مدتی است که از احوال خدمت آن غلبه علیه اطلع ندارد بلکه نسبت به بیت عجبه نیست اگر زنده شود جهان عزیز چوں از آن یار جدا مانده پیام بر سرده میداند که شایان دولت حضور نیست ع ای بسکه رسد ز دور بانگ جرسم و عجائب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت تنقیی قرب و وصل کرده اند شعر

كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَدُورًا قَلَّ الْجَمَالُ وَدَوَّلَهُ خُيُوفُ

پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامگیر آمد مراد را نیز آخر الامر بار آورده مرید مرید بیاید شد و محبوب را محبت محب میاید گشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من النجیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از مجتنب آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلى الله عليه وسلم متواصل الحزن ذلوا الفكر و اس سرور فرموده عليه الفلوة و السلام ما اذى بى مثل ما اذيت مجانا بار محبت تواند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد و قصه الحقیق لا انقصا که حاصل عرض داشت است شیخ اله بخش نحوی از جذب و محبت دارد با برام چند کلمه بخوان ایصال فی سبیل الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول آنکه از ظاهر ساخت چوں در آن باب از این حقیر تقاضای مفهوم کردیم و ملاقات راضی شده چند کلمه نوشتیم زیاده گستاخی از ادب دور است

له قول کان رسول الله یعنی می بودی غیر خدا صلی الله علیه و سلم باین صفت که حزن و غم او پی در پی بود و فکر او دائم علامه محمد مراد مکی میگوید که ترجمه در شامل خود و بهیچ در شعب و دلائل خود و طرانی در کبر خود و رویانی و این عساکر همه تخریج این حدیث نموده اند ۱۲ له قول ما اذی بى الخ یعنی هیچ چیز از او ندادند و نه چنانکه من ایضا داده شده ام علامه معرب مکتوبات میگوید که در این حدیث را بن عبدی و ابن عساکر از جابر بن لفظ ما اذی احمد ما اذیت و آورد احمد و ترجمه و ابن جبران از انس مرفوعا بلفظ لقد اذیت فی الله و ما یؤذی احد و اخفت فی الله و ما یخاف احد ۱۳ له قول مجانا بار محبت تواند کشید محبوبان را الخ یعنی این همه بار کشیدن آنحضرت علیه الصلوة و السلام از حیثیت محب بودن بودند از راه محبوبیت که مجانا بار محبت الخ ۱۴ له قول کیف الوصول الی سعادته یعنی سعادتی نامشعیه غیر منصرف است بسبب علیدت و تابینت معنوی قتل نعم کاف و تشدید لام مفتوحه معنی سرگود الخیال جمع حیل یعنی معنی کوه خيوف یعنی جمع شیف بالفتح (باقی بر ۲۵)

مکتوب یازدهم

در بیان بعضی کثوف و حصول مقام دیدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابو سعید ابو الحیر که گفته است عین نه می ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چوں حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عیور خلفائے ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در آن مقام در نظر آمد اما چوں مقام و استقرار در آن جا داشت در دفع اولی بنظر نه در آمد چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارند لیکن عیور در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را بآن مقام نامناسب میدید بے مناسبتی و توقع است یکے آنکه بواسطه عدم ظهور طریق بے مناسبتی طاری میشود چوں راهی با و نمودند آن بے مناسبتی بر طرف میشود دیگر بے مناسبتی مطلق است که به هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصول آن مقام اند و آنکه ثالث ندارند یعنی در نظر و رای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمی شود یکے دید نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوبی سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل متهم می سازد بلکه تازه می کند که بوجه تهمت نه بپردازد

دقیقه حاشیه ۱۲ له قول بلند از راه آب و فو قه از کوه و بر بلندی و پستی که در کوه کوه باشد یعنی رسیدن بسعاد و چگونگی مقصود است و حال آنکه پیش از او قلند کوهها است و پیش از آنها بسیار از بلندی و پستی است غرض اینست که تا این همه را قطع و طے کرده آید و موصول بسعاد نمک است الخاصل که وصول با و بے دشوار است بلکه محال بمنه (حاشیه صفر ۱۴) له قول خلفائے ثلثه الخ یعنی حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان بن عفان علیهم الرضوان ۱۵ له قول امامین یعنی دو امام سبط اصغر و سبط الحسن و الحسین رضی الله تعالی عنهما و عن والدهما ۱۶ له یعنی امام زین العابدین بن الحسین ابن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و عفر بن بحر متهم بوم الدین ۱۷ له قول که موصول آن مقام اند یعنی مقام مذکور العبد را بقول او قدس سره مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود ۱۸ له قول یعنی در نظر در آنجا اشاره است باین که حضرت امامها درو استقراتی است نه حقیقی ۱۹ له قول مکملی یعنی اسم مفقود از تکمیل یعنی بکمال و تمام رسانیده شده یا بصیغه اسم فاعل یعنی بکمال رساننده ۲۰ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه و لوالدیه و لا خوائمه و لا قرابته و لا جباههم و لجمیع المومنین و المومنات برکت یا ارحم الراحمین ۲۱

بقرار و بی آرام میباشند نزد خود چنان میدانند که هیچ عملی از او سره صادر نمی شود که قابل کتابت ملائکه یمین باشد و میدانند که تحقیق یمین از خیر خالی است و کتب آن معطل و بی کار اند خود نشان این آنحضرت جل و علا که بوده باشد و بر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندق از خود بوجه بهتر میدانند و بدترین همه اینها خود را می انگارند و جهت جذب هر چند تمامی سیر لای الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائی که در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا را در عرض داشت سابق به تفصیل نوشته است و بدینا بد که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و وقایع اراده هم از جمله شعبت همان فنا است

بیچکس راتا نگردد و اوقفا نیست ره در بارگاه کبریا

و نامناسبان این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جامعه متوجه آن مقام و جویای طریقی وصول آند و طائفه دیگر هیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت الیثال بطریق دوم از طرق وصول آن مقام بیشتر ظاهر میشود و مناسب است به همان طریق مینماید چوں از جانب حضرت الیثال با مودت و امثالاً للامر در بعضی امور

له قوله که قابل کتابت ملائکه یمین باشد یعنی سزاوار و لائق تحریف و تشکیک جانب دست راست باشد ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸

زنگین و منقش یافت بعد از آن بهای کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر دید بعضی
 اطراف را در گرفت و حضرت خواجہ بزرگ در مقام صدیق اندر رضی اللہ تعالیٰ عنہما خود را در مقام محاذی آن بیابید
 بکفایتی که معروض داشت و دیگر ترک اشتغال بایں عمل مرضی نمی نماید کیفیت و حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشد
 و کسی که در خود قوت بر آوردن ازال گرداب بیابید چگونه خود را معاف دارد و هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد
 اشتغال بایں عمل ضروری است و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وسوس و وسوسه ای که در آتش این عمل رو
 دهند استغفار را لازم باید داشت بهیچ شرط داخل رضا میشود بے ملاحظه این شرط داخل رضا نمی شود و در تہ
 می ایستد اما در مادہ حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ تعالیٰ عنہ اسرار بھای آنکه این
 شرط را ملاحظہ کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بے ملاحظہ آن شرط گاہی داخل است و گاہ در تہ می
 ایستد و دیگر در تفحات در سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر مذکور است که عین یعنی ماند اثر گماند لا یبقی ولا یحذف
 این سخن در اصل نظر مشکل نمود که حضرت شیخ می الدین و تابعان ایشان بر آنند که زوال عین که معلومی است از معلوما
 اللہ سبحانہ چنانچه است و انما انقلب العلم جہلاً و چون عین زائل نشود اثر گماند و در بین طو و در بین این سخن
 ممکن شد بود سخن حضرت شیخ ابوسعید هیچ حل نمی شود بعد از توجہ تمام حق سبحانہ و تعالیٰ بر این سخن را منکشف است
 و متحقق گشت که نه عین میماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر
 آید پس عالی است فوق مقایس که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرمودند این دو صحبت باب یک دیگر هیچ منازعت
 و جنگ نه دارند یک از جائے است و دیگر از جائے است و دیگر به تفصیل عرض داشتن موجب تطویل و ملال
 در آخری ۱۲

۱۱ قول آفاق جمع افق بقیعین یعنی کنه آسمان ۱۲ قول بکفایتی که معروض داشت یعنی رنگین و منقش و منتشر در رنگ هوا یا قطعه ابر ۱۳
 قول غرق بقیعین از سرگزشتن آب و مشهور بسکون راست ۱۴ قول بواجب جمع لاجب یعنی چیزی در دل در آید و دوسوم بدانند
 ۱۵ قول خواجہ علاء الدین عطار از کبار اصحاب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند است قدس سرہ و حال نشان بجائید مکتوب ششم نوشته شده است
 ۱۶ قول تفحات یعنی تفحات الانس من حضرات القدس از تصنیف مولانا نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی قدس سرہ در بیان احوال
 مشائخ کرام و اولیائے عظام قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم ۱۷ قول حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر تمام و فضل اللہ بن ابی الخیر است سلطان وقت
 بود و جمال اہل طریقت در وقت و سہ بہ مشائخ و برادر خود و پیروی در طریقت شیخ ابو الفضل بن حسین سرخی است شیخ شب جمہ وقت نماز
 ختن چهارم شعبان ۸۸۰ از دنیا برفت و عمر شریف ایشان بزرگ بود است ۱۸ از تفحات ۱۹ قول عین یعنی ماند اثر گماند لا یبقی ولا یحذف
 و شیخ ابوسعید ابو الخیر بگو اب سوال ابو نصر محمد میر مرد فرموده بود چون این قول را بشنید لغو بزد و بر زمین افتاد و روز بستم در خاک
 رفت ۲۰ از تفحات ۲۱ قول لا یبقی ولا یحذف یعنی باقی نگذار و دوست باز ندارد یعنی ترک نکند ۲۲ قول والا القلب العلم جہلاً یعنی
 ہنہ علم بجل تبدیل گردد ۲۳ قول و در خود نیز الخ یعنی از قال بجال و از علم یعنی متحقق شد ۲۴ صلح رحمہ اللہ تعالیٰ

است و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاہر گشت که حدیث عبارت از چه چیز بود
 و دوام آن چه بود و در خود نیز این حدیث دائمی یافت اگر چه از نو اورست و دیگر کتاب دیدن اصلاً خوش نمی آید
 مگر آنکه ذکر اقدام عالمی را که در مقامات واقع شده اند جائے ثبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی
 دیده شود و احوال مشائخ متقدمین بیشتر مرغوب است کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزیلات
 مراتب را نمی تواند مطالعه کرد و خود را درین باب بحضرت شیخ علاء الدین بسیار مناسب میاید و در فوق و حال درین
 مسئلہ شیخ مشار الیہ متفق است اما علم سابق تا بآن کار و شدت آمدن نمی دهد و دیگر چند مرتبہ از برای دفع بعضی
 اراض توجہ کرده شد و اثر آن ظاہر گشت و ہم چنین اسوال بعضی موتی که از عالم بزرگداشت ظاہر شده بود نیز از برای
 رفع آلام و شداید آنها توجہ کرده شد تا محالاً قدرت بر توجہ نماندہ است که بر هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی
 شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند
 اصلاً بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جائے آنکه بداند اینها بخاطر کرد و بعضی از یاران که از مقام جذبہ شہود و معرفت
 پیدا کرده اند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نہ ہناده اند فتمہ از احوال اینها معروض میدارد و امید است کہ حق سبحانہ
 و تعالیٰ بعد از تمام بہتہ جذبہ بدولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در بہاں مقام بند است بنقطہ فوق کہ در مقام
 جذبہ است نرسیدہ و حرکات و سکنات آنرا میدید و قباحات نمی فہمیدہ خواست کار او در توقفت می افتد
 همچنین اکثر یاران بواسطہ عدم رعایت آداب کار اینها در توقفت می افتد درین باب حیران است کہ از این طرف
 ۱۱

۱۱ قول و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام الخ و در تفحات مذکور است کہ خدمت شیخ یعنی ابوسعید ابو الخیر از استاد ابو علی دقاق پرسید کہ این حدیث
 بردوام بود استاد گفت نہ شیخ سر در پیش انداخت ساعته دیگر سر بر آورده گفت لے استاد این حدیث بردوام بودہ است گفت نہ شیخ دیگر
 بار سر در پیش انداخت ساعته دیگر بر آورده گفت لے استاد این حدیث بردوام بود گفت اگر بود نادر بود شیخ دست بر ہم زد و گفت این ازان
 نادر است ۱۲ قول از دوام این حدیث الخ علامہ محمد مراد کی معرب مکتوبات گفته کہ مراد از این حدیث نزد امام ربانی قدس سرہ تجلی ذاتی
 برقی است حضرت مجدد علیہ الرحمۃ خود در بعضی مکاتیب بیان خواہند فرمود و این نزد ایشان دائمی است اگر چه نزدیک دیگران برقی است
 اقول حضرت مجدد قدس سرہ در مکتوب بہت و ہفتم از جلد اول در معنی یادداشت این معنی را مفصل بیان فرمودہ اند حدیث قال دیداد داشت
 کہ لغیم قاصر این فقیر الخ و نیز در مکتوب بہت و یکم از جلد اول یاد نموده اند ۱۳ فارح الی ما ہناک ۱۴ قول اگر چه از نو اورست یعنی بآن مشرف
 نمی سازند الا بعضی را کہ از اخص الخواص باشد ۱۵ قول تنزیلات مراتب یعنی تنزیلات خمسہ و حضرات خمسہ و تفصیل اینها در
 مکتوب اول از جلد ثانی مذکور است اینجا میاید دید ۱۶ قول اما علم سابق تا بآنکار یعنی با وجودیکہ مشرب حضرت ایشان درین معرفت موافق مشرب
 شیخ رکن الدولہ علاء الدین سمانی قدس سرہ است اما معرفت سابقہ کہ موافق معارف اہل توحید و جود بود تا بحد انکار از معارف ایشان و شدت نمودن
 بر ایشان آمدن نمیدید ۱۷ قول عالم بزرگداشت یعنی مابین دنیا و آخرت کہ ازال بقبر تعبیر میکنند ۱۸ قول جمع نمی توانم ساخت یعنی بسبب غایت
 استغراق و استہلاک در حق تعالی شاند و عز سلطانہ بر هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت چہ قدرت بر توجہ بغیر او عزا اسمہ اندرین فقیر نماندہ است
 ۱۹ قول شتمہ بالقع و تشدید میاید بوسے کردن و بوسے اندک و مراد درین جا مطلق قلت است ۲۰

بیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست بیچ است در کار نکست واقع میشود و الا راه اقرت
 است مولانا معهود به لفظ پایاں فرورفته است و کار چند بر با انجام رسانیده و به برزخیت آن مقام
 رسیده و فوق را من وجه بهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بآی قائم اند از خود جدا
 دیده و خود را شیخ فانی باقیته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده و بایں دید باحدیت مقام چند رسیده
 حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با حاطه قائل است و نه به معیت و چنان باطن بطون متوجه
 است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایاں از مقام جدید رسیده
 است و تشرش بنقطه رسیده است و هم چنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا
 می یابد و از ظهور مخطوط است و هم چنین میاں جعفر هم نزدیک به نقطه پایاں رسیده است و شیخ عیسی و شیخ
 ظاہری شود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاہری شود میاں شیخی و شیخ عیسی و شیخ
 کمال در جدیه بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در رتبه نقطه فوق آمده است
 اما شیخ مسافه در پیش دارد و از یاران اینجائی تا الحال بهشت یازد کس بلکه ده کس در رتبه نقطه فوق آمده اند بعضی
 و اصل نقطه شده و به نزول دارند بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میاں شیخ منزل خود را گم می یابد و صفات
 را از اصل می بیند و مطلق را در همه جای یابد و ایشان را در رنگ سراسر بے اعتبار می داند بلکه بیچ نه می یابد در باب
 مولانا معهود چنان ظاہر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله مرضیات است اما اجازت تے که مناسب جد
 است بر چند بعضی امور مانده اند که او را استفادہ می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نه نمود و بعضی را قد
 سیر سیر هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود آنچه در علم مکینه آمد معروض داشت و الحاح عند کت
 خواجہ ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب
 معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و سپهر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله

۱۰ قولت بالفتح درنگ کردن و انتظار کشیدن و درنگ و استیسا و با لضم نیز آمده ۱۱ قول البطن بطون الخ اول صیغه اسم تفصیل است
 و ثانی بضمین جمع بطن بالفتح یعنی درون چیزه یعنی محقق و پنهان تر پس اشیاء مخفیة اعنی مرتبه تجرد ذات حق لعلی و احدیه صرف و احدیه ذاتیه
 ۱۲ قول و سرش بیان کیفیت نزدیک شدن سید شاه حسین است بنقطه پایاں ۱۳ صیغه اسم مفعول است از حفظ لفظ حاله جمله و طائے
 مجتمعه متوجه یعنی بهره و تقییب دور استعمال بمعنی خوشی و غمی می در آید ۱۴ قول و غیره خیل بالفتح سواران و اسبان و بمعنی بسیار مستعمل میشود
 ۱۵ قول و کوه لفظ بر دو او و او بلا گفتن ۱۶ قول و سراب لفظ آنچه در ایام گرم مسافر تشنه را بتابش آفتاب ریگ صحرا از دور چو آب نماید
 و کلبه و رشب جناب نیز ۱۷ قول لیکن الخ استنداک است مرقول او را قدس سره از جمله مرضیات است ۱۸

صغیر و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندان ترقی نه کرد و زیاده گستاخی است ع سه بنده باید که حد
 خود داند بعد از تحریر عرض داشت کیفیت روداد و حالے پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در
 آنجا فائے ارادت متحقق گشت چنانکه سابقا تعلق ارادت بمرادات بر طرف شده بود لیکن اصل اراد
 مانده بود چنانچه در عرض داشت معروض داشته بود الحال ارادت هم ازین بخ بر آمد و حینئذ لا مراد ولا اراد
 و صورت این فنا نیز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فائض گشتند چو در تحریر
 آن علوم بواسطه وقت و عیوض تعسر می بود و لا حرم عیان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این
 فنا و افاضه علوم یک نظر خاص در باوراء وحدت پیدا شده است بر چند مقرر است که در ماورائے وحدت
 نظر نیست بلکه بیچ نسبت نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد و تا زمانیکه به یقین نه پیوست بر نوشتن جزا
 نه نمود و صورت آن مقام را در ماوراء وحدت چنان می بیند که اگر ماورائے دلی است و بیچ شبهه در آن راه
 نمی یابد بر چند در نظر نه وحدت است نه ورائے آن و نه بیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند یا حتی را و رائے
 آن داند حیرت و جهل بهیچان صرافت است و ازین دید بیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم بهم تمام
 در تناقض است در گفت نمی آید و حال بے شبهه متحقق است استغفر الله و اتوب الیه من جمیع
 ما کره الله قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً و ایضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از فناء
 صفات میدانستم فی الحقیقت فائے خصوصیت صفات و بابه الایثار آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شد
 بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات و کلمات علی سبیل الانذار ما کره الله و اتوب الیه
 نیز بر طرف شده و قهرمان احدیت بیچ چیز را ننگ داشته و تیزرے که از مرتبه علم جلی یا تفصیلی حاصل شده بود

۱۰ قول حینئذ لا مراد لا اراده یعنی درین وقت نه مراد مانده و نه اراده یعنی بجز ذات حق بخت ۱۱ قول مرافق بالفتح سره کردن و خالص بودن
 و گردانیدن ۱۲ قول استغفر الله و اتوب الیه الخ یعنی آمرزش میجویم از خدا تعالی و توبه میکنم و رجوع میکنم بکباب او عز اسمه از هر چیزیکه
 مکروه میدارد و او را خدائے سبحان قول باشد یا فعل در دل باشد آن مکروه یا در نظر یا در سخات در بیان احوال خواجہ حسن عطار قدس
 سره نوشته اگر خاطر تشویش و دبا حصار خیالی حضرت مرشد امید است من دفع شود و الا باید که سه نوبت نفس را بقوت برکت پیمانی که از
 دماغ چیزے میرانند و بعد از آن بطریق مذکور مشغول شوند اگر هم چنان خاطر عود کند باید که بعد از تخلیه بر طریق مذکور سه بار گوید
 استغفر الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و سا ماعا و ناظر الاحول و لا قوۃ الا بالله و دل
 را باز زبان موافق دارد ۱۳ قول و کلمات علی سبیل الخ یعنی اگر چه بحیثیت خلط و ملط بوده باشد قول اندماج یعنی در آمدن در چیز
 و استوار شدن دروے - قول اندراج یعنی داخل شدن و در آمدن و نور دیده شدن ۱۴ قول قهرمان لفظ اول و سکون باء و فتح
 رائے حمله معرب کهرمان یعنی کار و یا و بمعنی حکم با جلال و قهر و بمعنی تسو ب قهر که بمعنی غلبه است یعنی حاکم و مجاز بمعنی حکومت آمده اند

غایت مع الاختصار

نماند و تمام نظر بر خارج آید گان الله و کلمه یکن معه شئی و هو الآخر گما کان این زبان مطابق حال
گشته و سابقا علم بمضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت و بلکه حال
مینماید که مولانا شی قاسم علی را از مقام تکمیل نصیب نیست بعضی یاران این جامی را نیز از آن مقام نصیب معلوم
میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال *

مکتوب ۱۲ دوازدهم

در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شے و حقیقت سیر فی اللہ و تجلی ذاتی برقی و جبر
آں نیز به پیر زنگوار خود نوشته اند عرض خدا شد که من بندگان احمد بدوہ عرض میرساند از تقصیرات خود چه
عرض نماید **يَا مَعْشَرَ الْاَنْبِيَاءِ كُنْزُكُمْ فِى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْاِيمَانُ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَتِيمًا لَمْ يَكُنْ دَلِيلًا لَكُمْ فِى الْاَسْوَاقِ كُنْتُمْ اَعْيُنًا لِّلْعَالَمِينَ**
که تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقاء به داشتند حق سبحانه بعنايت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که
وجه خاص هر شے چسبیت و سیر فی اللہ بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرب کیست
و امثال آں و در هر مقامی لوازم و ضروریات آں را می نمایند و میگزرانند و کم چیز می مانده باشد که اولیاء اللہ
آں را نشان داده اند و راه فرو گزارند و ننمایند **قَبْلَ مَنْ قَبْلَ بِلَا عِلَّةٍ** ثم بخانه ذوات اشیاء را مجعول میداند

۱۰۰
 ۱۱۰
 ۱۲۰
 ۱۳۰
 ۱۴۰
 ۱۵۰
 ۱۶۰
 ۱۷۰
 ۱۸۰
 ۱۹۰
 ۲۰۰
 ۲۱۰
 ۲۲۰
 ۲۳۰
 ۲۴۰
 ۲۵۰
 ۲۶۰
 ۲۷۰
 ۲۸۰
 ۲۹۰
 ۳۰۰
 ۳۱۰
 ۳۲۰
 ۳۳۰
 ۳۴۰
 ۳۵۰
 ۳۶۰
 ۳۷۰
 ۳۸۰
 ۳۹۰
 ۴۰۰
 ۴۱۰
 ۴۲۰
 ۴۳۰
 ۴۴۰
 ۴۵۰
 ۴۶۰
 ۴۷۰
 ۴۸۰
 ۴۹۰
 ۵۰۰
 ۵۱۰
 ۵۲۰
 ۵۳۰
 ۵۴۰
 ۵۵۰
 ۵۶۰
 ۵۷۰
 ۵۸۰
 ۵۹۰
 ۶۰۰
 ۶۱۰
 ۶۲۰
 ۶۳۰
 ۶۴۰
 ۶۵۰
 ۶۶۰
 ۶۷۰
 ۶۸۰
 ۶۹۰
 ۷۰۰
 ۷۱۰
 ۷۲۰
 ۷۳۰
 ۷۴۰
 ۷۵۰
 ۷۶۰
 ۷۷۰
 ۷۸۰
 ۷۹۰
 ۸۰۰
 ۸۱۰
 ۸۲۰
 ۸۳۰
 ۸۴۰
 ۸۵۰
 ۸۶۰
 ۸۷۰
 ۸۸۰
 ۸۹۰
 ۹۰۰
 ۹۱۰
 ۹۲۰
 ۹۳۰
 ۹۴۰
 ۹۵۰
 ۹۶۰
 ۹۷۰
 ۹۸۰
 ۹۹۰
 ۱۰۰۰

اصل قایمیت و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میدانند و سبحانه محکوم قایمیت نیست و نشاید که چیزی
بروے حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نمود "بندہ باید کہ حد خود داند"

مکتوب سیر و هم

در بیان بے نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر بر گزار خود نوشته اند
عرض داشت کمتر بنندگان احمد معروض میگردد آه هزار آه از بے نهایتی این راه - سیر باین سرعت
و واردات و عنایات باین کثرت ازین جا است که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله
راه است ^{جدا} تَعْرِجُ الْمَلِكَةُ وَالذُّؤْرَ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ بلکه ایما^ن
باین معنی داشته اند چوں کار بپای رسیده امید ما منقطع گشت ^{مبتدا} هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنَ بَعْدِ مَا
قَضَوْا دَيْنَهُمْ وَرَحْمَتَهُ ^{تجدید} در کار رفته چند روز است که سیر در اشیاء واقع شده است و مردم مستتر شد باز غلو کرده
اند فی الجملة قمر و در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابند لیکن از ابرام مردم
بواسطه مروت و بها چیز می گوید و در مسئله تو حید که سابقاً متوقف بود چنانکه مکرراً بعضی رسانیده بود و
افعال و صفات را باصل میداد چوں حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و پله بهم از دست را چوب
یافت و کمال را در ان بشیر دید از مقوله بهم دوست و افعال و صفات را هم بزنگ دیگر معلوم کرد بهم را
یک یک نموده بفوق گذرانیدن ریشت و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفات مطابق ظاهر شریعت گردانند
و سر مواز ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشف را بیان میکنند باز سهواً
است یا از کسیکه باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظرمی آید و محتاج تبویح و جمع میشود

۱۰ قول تعزیر الملائكة الخ اشارت است بکریه که در سورہ معارج و بارہ تبارک واقع است ۱۲ یعنی بالا میروند فرشتگان و روح یعنی
جبرئیل بسوئے خدا در روزیکه هست مقدار آن پنجاه هزار ساله ۱۳ قول هو الذی ينزل الغيث الخ اشارت است بآیه کریمه که واقع است
در سورہ شورى و بارہ الیه بر د یعنی خدا تعالی است آنکه فرو می آرد آب باران بعد از آنکه نا امید شدند ایشان و پراگنده بسیار و رحمت خود
داد او دست کار ساز ستوده کار ۱۴ قول غلبنا بالفتح و بقمیتین و نشدید و او در آخر دست بلند کردن آن قدر که توان بلند کرد و مجازادان
حد و گشتن مستعمل می شود ۱۵ قول ابراهیم بالکسر ستوده آوردن و ملول کردن ۱۶ قول رب بالفتح گردش زمانه و صاحب و تشک و ریب
المنون حوادث روزگار ۱۷ قول تو وسط راه یعنی در اثنا راه طریقت رفته رفته این مخالفت تبصر نمودار میگردد ۱۸

مذکورہ عین ثابتہ است ^{یعنی ثابتہ و اسطاعت ایمان و جوب و امکان} کالکون ذی الوجود و الامکان کہ بر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و کمال فرق متحقق شده اند و آن پوست کہ در میان آن جامه کهنه و آن لور واقع شده است برنخ است بین الوجود و العدم و خود را کہ در آن پوست یا فتم اشارت است بوصول بر برزخیت و سابقا در وقائع نیز خود را برنخ بین الوجود و العدم میافتم اما ظاہر آن بہ نسبت آفاق بود و این نظر بانفس است و یک فرق دیگر ہم در آن وقت ظاہر شدہ بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت ہذا آچہ دائم حاصل است ہمت و کجارت است و گاہ گاہ ہمیں طور شعبہ پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی وقائع درمی ماند و اگر چیزے در علم نمی آید بران اعتماد نمیکند بجاں تقریب در عرفنا آشتی گشتی میناید باشد کہ باعلام حضرت ایشان یقین بامرے پیدا شود امیدوار است کہ بتوجہات علیہ از گرفتاری تعلقات در تہ نجات عبت شود و الا کار بسیار مشکل است

بے عنایات حق و خاصان حق ^{فرستہ} گر ملک باشد سیاہ ستش ورتی
 شیخ طہ پسر شیخ عبداللہ نیازی کہ از مشاہیر مشائخ سرہند است و خدام حاجی عبدالعزیز بہ تفصیل
 بالیشان آشتا اند قد مہوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را داعیہ انابت طریقہ علیہ شریفہ پیدا
 شدہ است و بصدق و نیاز ملتجی شدہ است استخارہ اش گفتہ ام کہ بکنند ظاہر مناسبتہ دارد و یار رائے کہ
 این جا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطہ مشغول اند بعضی از انہا در واقعات دیدہ رابطہ گرفتہ ہمراہ می آیند
 و بعضی پیش از آمدن از دہلی رابطہ داشتند و اولاً بحضور و استغراق میروند بعضی از انہا صفات ہم باصل میبند
 و بعضی نہ اما بیچس برآہ تو حید و الوار و کشوف نمیرود ملا قاسم علی و ملا مودود و محمد عبداللہ المؤمن علیہ السلام
 رسیدہ اند از مقام خد بہ آقا ملا قاسم علی رو نزول دارد و آن دو معلوم نیست کہ فرود آیند و شیخ نور ہم نزدیک بنقطہ
 قلمین ثابتہ یعنی صورت علیہ و تفصیل ایمان ثابتہ در دیگر مکاتیب موجود است ۱۲ قلم کار برزخ یعنی مانند واسطاست

۱۳ قلم شعبہ بفتح اول و سکون دوم و ہائے موحده نیز مفتوحہ یعنی بازی کہ سحر و فن کنند و این جامہ را در حال عجیب و شان غریب است کہ بر سر
 سالک فائض و در دے شود ۱۴ قلم بطریق رابطہ بدانکہ رابطہ حفظ صورت پیر است در دل حضرت خواجہ ابوالقاسم قدس سرہاشا
 بر رابطہ فرمودہ اند جائے کہ فرمودہ سایہ بہر بہر است از ذکر حق یعنی این طریق از ذکر نافع تر است حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ
 در مکتوب مدد شصت و پنجم از مکاتیب خود این را بدلیل ثابت کردہ اند و واضح ساخته و حضرت مجدد علیہ الرحمۃ نیز در مکتوب سی ام از
 مکاتیب جلد ثانی محقق نموده اند آنجا ملا حفظہ باید نمود ۱۵

است اما نرسیدہ است ملا عبد الرحمن ہم نہ دیک بنقطہ است اما مسافت قلیکہ در میان ہست ملا عبد اللہ ہادی
 حضور با استغراق در آن پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزہ را چل شانہ در انشاء بہ صفت تنزیہ نمی بینیم و
 افعال را ہم از وقائع میدانم دولت ایشان است کہ باطنیان و مستعدان فائض میشود و این کمینہ را در آفاق
 آن ہیچ نصیب نیست + ع س من ہماں احمد یارینہ کہ ہستم ہستم روزے فرمودہ بودند در میان واقعہ از وقائع
 کہ اگر نہ معنی محبوبیت درومی بود تو قف بسیار و وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت اورا نسبت بہ عنایت خود ہم
 بیان فرمودہ اند از آن سخن امید داری تمام است و این جرأت و گستاخی از آنست +

مکتوب پانزدہم

در بیان اہوالیکہ مناسب مقامات مہبوط و نزول است بالبعثہ اسرار مکنونہ نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند
 عرضداشت حاضر غائب و احد فاقد مقبل معرض آنکہ مدتها اورا می جست خود را می یافت بعد از آن کار با نجایا
 کہ اگر خود را می جست اورا می یافت اکنون اورا کہ کرد اما خود را می یابد با وجود کم کردن جوہلے او نیست و با تحقیق
 فقدان خوانان او نہ از روی علم حاضر و اجد و مقبل است و از روی ذوق غائب و فاقد و معروض ظاہر
 بقاست و باطنش قادر عین بقا فانی است و در عین قبا باقی لیکن قنا علمی است و بقا ذوقی کار و بارش
 بہ مہبوط و نزول قرار یافتہ و از صعود و عروج باز مانده و ہم چنانکہ اورا از قلب بہ مقلبت قلب برودہ بودند اکنون
 باز از مقلبت قلب در مقام قلب فرود آوردند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از
 غلبات الوار روح اورا جامع ہر دو بہتہ روح و نفس ساخته اند و بہ برزخیت این بہتین اورا مشرف گردانید
 اند استفادہ از فوق و افادہ بہ تحت اورا معاً بواسطہ حصول این برزخیت عطا فرمودہ اند و عین استفادہ مفید
 است و در عین افادہ مستفیدہ ۱۲ قلمہ رسانیدن ۱۳ قلمہ

۱۴ قلم منزہ اسم مفعول از تنزیہ یعنی دور کردن و پاک نمودن از چیز ہائے زشت ۱۵ قلم دولت ایشان الخ حضرت امام ربانی قدس
 سرہ بہ پیر بزرگوار خود التماس مینماید کہ این بہ فیوضات دولت شما است کہ باطنیان میرسد و این کمینہ ما الخ ۱۶ قلم تحقق بر وزن تلقی و دست
 شدن و فقدان بالقلم و بالکسر گم شدن و کم کردن یعنی با درستی کم کردن متہنی او نیست ۱۷ قلم مہبوط و نزول بہر دو بہتین یعنی فرود آمدن
 این جا عبارت است از توجہ بسوئے خلق برائے ارشاد و تکمیل ۱۸ قلم صعود و عروج بہر دو بہتین یعنی بالا رفتن و اینجا عبارت است
 از سیر فی الاسماء و الصفات ۱۹ قلم مقلبت بتشدید و کسر لام یعنی گردانندہ ۲۰

که بگویم شرح این بے حد شود و نویسم بس قلم با شکند
معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل
است بعد از موقوف از فوق که بمقام قلب فرود می آیند آن مقام دیگر است که بر رخ چپ و راست است کما
هو الظاهر علی ادبایه و مجددان سلوک ناکرده از ادب باب قلوب اندر رسیدن به مقلب قلوب و البته سلوک
چنانچه بر صاحب این فن و مقام ظاهر است
است و تعلق مقام بعضی کنایت از حصول شان خاص است و در این مقام و ابتیاز علیحد است و از آن
ادب باب این مقام از جمله آن ابتیاز آن سبقت انجذاب است و با سخن فیه و لقای خاص است که نشأ علوم و
معارف مناسبه آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذب و سلوک و قفا و لقای مثال آنها در رساله
موجوده به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین با صطراب را می شنند فرصت بیاض آن نشد متعاقب
انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذب به بارش
بعالم نیست توجیه فوق دارد و چو عروج فوقانی بقسر بود با طبع مناسبه جذب داشت در وقت نزول از
فوق همراه خود چیزی که آورده است تا به سبقتی که از توجیه قاهر بود و عروج اثر آن توجیه بود هنوز باقی است در
نسبت جذب کالدور فی الجسد است و کالدور فی الظلمة لیکن این جذب به حال غیر جذب خواجها است قدس
الله تعالی اسرار بهم جذب است که حضرت خواجهم احوار از آبان که ام خود رسیده است و شان خاص ایشان
را در این مقام بوده است و در واقع بعضی طالبان که نموده بودند که خواجهم را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف
نموده است ظهور اثر آن در این مقام است این جذب مناسبه بمقام افاده ندارد و همیشه در این مقام رو بفوق
است و سکر دائمی لازم آنست بعضی از مقامات جذب منافی سلوک است بعد از دخول در آن و بعضی دیگر
منافی سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک متوجه میشوند این جذب منافی سلوک است بعد از دخول
در آن در وقت تحریر علقه متوجه آن مقام شده بود بعضی و فائق آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه بیشتر نمی شود
له التعریب فیها قصة فی شریحها طول و کثیر و اید اذ احداث نیکو ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱

موافق نه می افتاد عروج در مدارج قرب لغایه الغایه هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشود و میسرند
می آید که یوم هو فی شأن بر مقامات جمیع مشایخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند

گل بر دند زین و بلبله نیست بدان درگاه والا دست برد دست

درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد نام بطول انجامد باجمعه از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا حلقه چندان وجوه ولایت و کمالات
آنرا و انوارند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام
تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است تا که میسر شود اگر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده می شود که مریدان را در عروج هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بر او است مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت
مقام اصل است بیشتر افراد هم گذرانند ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء والله ذو الفضل
الاعظم وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب
است چیز دیگر نیست مردم در تخیلات خود چیزهای پزند اعتبار نباید کرد

دریسا بد حال نیچته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام
در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیالی خود بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است

من گم شده ام مرا جوئید با گم شدگان سخن گوئید

از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میجوید و تقیص او سخن
گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت

له قوله یوم الخاشع است بکرمه که در پاره قال فما خلکم و سور و رحمان واقع است یعنی بروز خدا تعالی در حلقه و ساختن کار است ذکر آن
عبد الله بن الطاهر دعا الحسین بن الفضل فقال اشک علی قوله تعالی کل یوم هی فی شأن و قول البقی صلی الله علیه و سلم جفت
القلوب بما انت لاق فاجاب بانها شئون یبیدها لا شئون ینبئها مقام عبد الله و قبل داسه ۱۲ له قوله قبل من قبل بلا علة یعنی
بے سبب و بے علت مقبول گردید یعنی نشانیم که کلمات و ترقیات محض عنایت خداوندی است عز اسمع و جل سلطانه بلا علة الخلل و الاسباب ۱۳
له اشارت بکرمه که واقع است در سوره جمعه و پاره قد سمع الله یعنی این است فضل خدا تعالی میباید بشهر که خواهد و خداوند تعالی خداوند
فضل بزرگ است ۱۴ له قوله نیست یعنی هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است ۱۵

مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح
از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمیع و فرق بیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر است
حق را از خلق جدا دیدن که مقام فرق می انگارند حقیقت ندارد و بیش روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از
نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و لکن الاقیاس فی اکثر علوم ادبیات الشکر
لا ان حقیقه الامر ثمة مفقوده و الامر عند الله سبحانه در رساله دیگر به تفصیل علوم ارباب
جذبه و سلوک و حقیقت این بر دو مقام تحریر یافته است بنظر تشریف خواهد گذشت

مکتوب مقدم

در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به سیر بر رگوار خود نوشته اند
عرضداشت استحقاق خدمه آنکه عزیز می که چند گاه متوقف بودند روزی در تحریر مکتوبی که از آن مقام نحوی
از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن بنجام نزول نکرده اند و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده
از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد از این هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد
و معرض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزی را نویسد بصواب نزد دیگر است
چون حدوث این قضیه نزول پدید بود و حقیر بواسطه تناول حلاط ضعیفی طاری شده بود با انجام کار این نزول
نیز و اخت انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

له قوله یمین روح را حق میدانند آنچه گاه باشد که نظر سالک بر عالم روح افتد و آن عالم را بواسطه مناسبت بر تبه و جوب اگر چه آن مناسبت
بجسب مندرج باشد حق می انگارد و مشهود آن عالم را مشهود حق جل سلطانه تصور نمایند و آن مخلوط و متخلذ میگرد و او استرا اگر ازین مرتبه
نگذرند از باطل حق بزند بعضی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخدائی پرستیدند و چون از آن مقام گذرانیدند شاعت آن را داشتند
۱۲ معارف لدینه با خضار له قوله و لکن الاقیاس الخ یعنی و این چنین است قیاس در اکثر علوم اصحاب سکر ازین جهت که حقیقت
امر آن جا مفقود است و حقیقت امر نزدیک خدا شے پاک است ۱۳ له قوله و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده
آن مقام یعنی مقام عزیز متوقف بود الخ و آنکه فارسیان ارجاع فیهم مفرد و مجمع جائز داشته اند ۱۴ له قوله حلاط بالغم و
تشدید لام معرب کلاب و بمعنی خربت که از قند و کلاب سازند و بر مسهل هم مجازا اطلاق کنند از قبیل الطلاق کلی بر جزو ۱۵ لکن انی
الغیاث اللهم اعفر لکاتبه و لمن سحی فیه

شیخ غلام الدوله در بعضی مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم ملک الودود و مقام صفت
از مقامات بقا است که در عالم دارد پائین تر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقت بالاتر است
و کمال صحت و بقا است مقام قربت لیاقت بزرگیت این دو مقام ندارد که روشش به تنزیه صرف است
و تمام عروج است شتان مابینهما ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

در پس آئینه طوطی صفتی داشته اند ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
علوم شرعی نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر مو مخالفت با اصول علمائے شریعت نیست
بجای علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظر نبوت بصر و ربوبیت آورده اند شخصی از حضرت خواجہ بزرگ قدس
الہ تعالی سرور الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی
کشفی گردد و نفردند که علوم دیگر سوائے آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میگردانند
از آنها میباید گذشت و تا بنهایت نهایت که مقام صدیقیت است نرسد از این علوم بهره نیا بدقیقیت
شعری ان من اهل الله لقایکن بحصول هذا المقام الشریف و لیس لهم منا سبۃ یعلمون هذا
المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علیہ علیہ و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاق دادند و آنرا
بر پنج اعلام فرمودند که هیچ وجه بر اصول ظاهر شریعت قرائن مخالفت لازم نیاید و از نقصان ایجاب ثابته
لے و این مسئله ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

له قوله فوق عالم الوجود الخ یعنی بالائس عالم وجود و هستی عالم بادشاه صاحب دو و محبت است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
یعنی در مراتب تدریج و بقا و لهذا گفته که فی الحقیقت بالاتر است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
برود یعنی مقام قربت که تمام و کمال عروج است و مقام صدیقیت و نبوت که با کلیه نزول و صحو و بقا است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
بودن بر نظر و فکر ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
الدین نقشبند رضى الله تعالی عنه و قدس سره العزیز که اعلم ان هذا العبد الضعیف قد سال الشیخہ الکامل المکمل الحاج
احمد ادا الله المهاجر المکی شیخ شیوخ الهند قدس سره ما الغایة وما المقصود من الرياضات والمجاهدات والمحن
الشاقة التي یعملها الصوفیة والداویش والمشاغرة من جمیع السلاسل فاجابنی رحمه الله تعالی و نود و صریح و اسکنه حیو
الحیة و قد اجاب عن المقصود من ذلك کله الکمال الایمانی و هذا الیاء الی ما قاله الخواجه النقشبند قدس سره
الغریز علی ما نقله الشیخ المحمد قدس سره الخیر و سألها ها هنا فاذله ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
یعنی پس کاش که من دانستم که در این امر محبت که بعضی از اهل الله بقا فاعلم ان من اهل الله لقایکن الخ
بعلم و معارف این مقام و بالائس بر ذی علم و علم است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
الصلوة والسلام فرمود هر چه که در عالم است بقضا و قدر الهی است بدانکه قضا و قدر بیک معنی است علی ما فی القاموس و المنهایه و العراج یعنی اندازه کرده
خدا بر بنده از کم و گاه بفرق دهند و گویند که قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لایزال پس قضا سابق باشد بر قدر و بر عکس این نیز اطلاق یابد و قدر یعنی
تقدیر ازلی آید قضا یعنی پیدا کردن بر وفق آن فی الجمله هر چه در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بنده گان و جبر آن بهر تقدیر الهی است هیچ ذره و باقی بر قدرت

بهر مبر او منزله است و در ظهور بمشابه قمر لیلته البدر است عجیب است که با وجود عدم مخالفت با اصول
شریعت این مسئله را چه پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یستدل
عنا یفعل ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

که از بره آن که از سیم تو کشاید زبان جز به تسلیم تو ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
علوم و معارف در رنگ این نسیان میریزند که قوت مدر که از محل آن عاجز میشود و قوت مدر که مجز و تغییر
است و الا لا یحمل عطایا المملک الا مطایا ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین مقرر در بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول
ملک است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند که ملکه مولویت بهم رسانند
نه آنکه حفظ اصول صرف و نحو و غیره بمانند بعضی از علوم بعضی میسازند قال الله سبحانه تبارک و تعالی
لیس کثیره شیء و هو السمیع البصیر ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} <

بچنانکه سنگ جماد است این صفت هم دروے اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرف و صوت از
وے هیچ مدخلیت ندارد و جمیع صفات ازین قبیل است غایه مافی الباب چو این دو صفت ظاهر تر بودند
خَصَمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى بِنَفْسِهِمَا وَيَكُونُ لَزُومٌ لِقِيَّ الْبَوَاقِي مِنْهُ بِالطَّرِيقِ الْكَوْنِي حَقِّ سَجَانِه وَتَعَالَى اَوَّلُ
صفت علم خلق کرد بعد از آن توجیه او بعلوم مے خلق کرد بعد از آن معلوم
را بر وے منکشف ساخت یعنی انکشاف در وے خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز و جری العادة پس
معلوم است که علم را در انکشاف چه مدخلیت باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصفا و توجیه
بسموع بعد از آن سماع بعد از آن ادراک بمسموع همین طور اول خلق بصر کرد بعد از آن تفکیک حدقه و توجیه بصری
بعد از آن بویته بعد از آن ادراک مژئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسے است که مبداء سماع و رویت او این
و صفت باشد وَاِنَّهُ لَكُنْ كَذَلِكَ فَلَا سَمِيْعٌ وَلَا بَصِيْرٌ پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ
ذوات جماد صرف اند فَاَلَمْ يَقْصُودْ مِنْ اِخْرَ الْكَلَامِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُمْ رَأْسًا لِاَنَّ لَهُمْ صِفَاتٍ
وَبَلَدُكَ الصِّفَاتِ ثَابِتَةً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ لِيَكُوْنَ جَمْعًا بَيْنَ التَّنْزِيْهِ وَالتَّشْبِيْهِ بَلْ تَمَّ اَلْاِيَةِ
اَلْكَلِمَةُ لِثَبَاتِ التَّنْزِيْهِ وَنَفْيِ الْمَثَالَةِ رَأْسًا عِلْمِ اَوَّلٍ لِعِنِ اثْبَاتِ صِفَاتِ اِيْنِهَا مَرْتَقِ سَجَانِه وَ
تَعَالَى رَا و ذوات اِيْنِهَا را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و كوزه یافتن که آب از آنجا ظاهر است
از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اِيْنِهَا را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را
دانستن که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ حَيُّوْنَ از علوم مناسبه مقام شهادت است از نجات و ولایت

دقیقه جائزه (۱۱) و قوله است که بدال حصول اشیاء توان کرد یعنی استعداد و ولایت ۱۲ هـ قوله لیس گفته شیء الخ واقع است در پاره البیرو (۲۵) و
سوره شوری رکوع دوم یعنی نیست مانند وے چیزی و او است شنو اوینا ۱۳ هـ قوله بطریق جری العادة الخ یعنی پیدا کردن شنید و دید بعد پیدا کردن
این دو صفت اعنی سامعه و باصره امر عادی است یعنی عاده الله این چنین جاری شده است بدول تاثیر صفات اِيْنِهَا و اگر تاثیر صفات قائل شویم پس
تاثیر و صفات نیز مخلوق خدا ایتالی است ۱۴ هـ حاشیه صفر (۱۵) هـ قوله جمیع صفات یعنی حیوة و علم و کلام و قدرت و اراده ازین قبیل است یعنی
او است تعالی شان زنده و داننده و متکلم و قادر و مرید و بر یک ازین صفات که در خلایق مخلوق است در آثار و نتائج خود مدخل ندارد و بچنانکه حق
سجانه و تعالی خلق این صفات میکند خلق ثمرات و نتائج آنها میکند بعد خلق آن صفات بطریق جری العادة الخ یعنی آثار و افعال حضرت الشیخ قدس
سره فافهم و تبین و ثبت ۱۶ هـ قوله خصها الله الخ یعنی خاص کرد الله تعالی این دو صفت را بنفی این هر دو و ازین لازم آید نفی باقی صفات بطریق
اولی ۱۷ هـ قوله بمرئی - مری اسم مفعول است از رویت یعنی چیزی دیده شده ۱۸ هـ قوله و اذا لم یکن کذاک الخ مقول است بمقابل
خود مقابل است مرورا یعنی چو این چنین نیست لے مبداء سماع و رویت در کسے بجز حق سجانه و تعالی یافته نمی شود پس نیست شنونده و بیننده
مگر حق جل و علا ۱۹ هـ قوله فاما مقصود من آخر الخ یعنی پس مقصود از آخر کلام یعنی دعو السمع البصیر نفی صفات است از بندگان بالکلیه نه اینکه
برائینه ایشان صفات هستند و آن صفات بعد از اثبات اند مرحق سجانه و تعالی را تا برین تقدیر این قول جامع گردد میان تنزیه که مفاد اول
کلام باشد و تشبیه که مفاد آخر کلام باشد بلکه آیت کریمه تجاها برائته اثبات تنزیه است و نفی ماثله بالکلیه ۲۰ هـ باید است (باقی بر ص ۴۷)

مقاین مفهوم میشود و التعلیل یدل علی التثبوت و الجودعة تنفی عن البحر الغدیر ع
سأله که نکوست از بهارش پیدا است

و همچنین از باب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالبدیت و الجهاد می یابند نه آنکه افعال اِيْنِهَا
را بحق سجانه بدیند و فاعل این افعال امر سجانه دانند تَعَالَى اللهُ سُبْحَانَهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوُّ الْكِبَرِ و در رنگ آن
است که شخصی سنگ را جنباند و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجد حرکت است در
سنگ و سنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض
با حرکت شخصی بلاک شد نمیگویند که سنگ کشت بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر
الله تَعَالَى سَعْيَهُمْ موافق این علم است میفرمایند که با وجود صدور افعال و کَوْنًا لِادَاعَةٍ وَاَلِاخْتِيارِ از
مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است سجانه و فعل اِيْنِهَا را در مصنوعیت او هیچ مدخل نیست افعال ایشان
حرکات چند است مَن غَيْرُ اَنْ يَكُوْنَ لَهَا تَابِعٌ و فِي الْحَقِ الْمَحْمُولِ اگر گویند که برین تقدیر افعال را مناسط
ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگ را با مرے مکلف سازند و بر فعل او
مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است در میان سنگ و مکلفین چه مناسط تکلیف قدرت و ارادت
است و در سنگ ارادت نیست لیکن چو ارادت اِيْنِهَا نیز مخلوق حقست سجانه مَن غَيْرُ تَلْتِيزٍ لَّهٗ فِي
حُصُولِ الْمَرَادِ اَل ارادت نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق
جری العادة و اگر قدرت مخلوق را مؤثر فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تَعَالَى
سَعْيَهُمْ گفته اند آن تاثیر هم در وے خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فَنَفِي تَابِعٍ لَا اخْتِيارَ لَهُ
أَصْلًا يَكُوْنَ تَابِعًا اَيْضًا كَالْجَمَادِ مثلاً شخصی سنگ را دید که از بالا بیایان آمد تحریک حرکے و حیوانے را

دقیقه جائزه (۱۱) که در هر مقامی از مقامات ولایت و شهادت و صدیقیت علوم و معارف جدا است که مناسب آن مقام است در ولایت مگر
غالب است و محمول و در شهادت بالعکس و در صدیقیت مگر اصل نیست ۱۲ معارف که اشارتست بآیه کریمه در سیاره و مالی و سوره
نمرواقع است یعنی بدستیکه تو مژه هستی و بر آئینه ایشان مرده اند و بدید هذا التاویل اسمیة الجملین الدالة علی الدوام و الاستمرار
کما هو محقق فی موصفة ۱۳ هـ یعنی برین قیاس است حال باقی صفات مخلوق ۱۴ هـ حاشیه صفر (۱۵) هـ قوله القیل یدل الخ یعنی اندک
و کالت میکند بر بسیار و دم آب خبر میدهد از دریا کلاں و تالاب ۱۵ هـ قوله القیل یعنی تالاب است و بقیه آب از سیلاب و برین تقدیر صفت بحرینی
توان گشت پس شاید و او از زلت قلم ناسخ ساقط شده باشد یعنی در اصل و الغدیر و الحسن ان یقال و القطرة تنفی عن الغدیر ۱۶ هـ بزرگ
حق تعالی و تقدس ازین نسبت برتر بود و بزرگ ۱۷ هـ اگر چه با خبر از افعال از مخلوقات باراده و اختیار ایشان ۱۸ هـ قوله من غیر ان یکن
یعنی بے آنکه باشد افعال و حرکات ایشان را تا برین در پیدا شدن معمول و مصنوع بدانکه حضرت اشعور و رحم الله تعالی باین قائل اند که مؤثر در افعال
جماد صرف قدرت حق است سجانه و تعالی بخلاف ظهور متحرکه که بعضی قدرت عباد را در او مؤثر دانند و تفصیل این مشکل در کتب عقاید موجود است ۱۹
هـ من غیر تاثیر الخ یعنی غیر آنکه باشد ارادت اِيْنِهَا را تا برین در حصول مراد ۲۰ هـ قوله نفی تاثیر الخ یعنی پس در تاثیر قدرت مکلف را اصلاً اختیار نیست

پس تأثیر قدرت نیز بخلاف جماد است

بلاک ساخت آن شخص هم چنانکه آن سنگ را حماد میداند فعل اورا که حرکت است نیز حماد میداند و اثر مترتب را
 بر آن فعل که اهلاك است نیز حماد میداند **فَالَّذِي وَاتَتْ وَالصِّفَاتُ وَالْأَفْعَالُ كُلُّهَا جَمَادَاتٌ فَخَصَّةٌ وَأَمْوَآتٌ**
صَوْفَةٌ فَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ وَهُوَ الْفَعَالُ لِمَا يُرِيدُ قُلْ لَوْ
كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَفْعَلَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جُنُتَا بِسْمَلِهِ مَدَدًا أَسْتَخِي
 بسیار نمود و جزات بے حد واقع شد چه توان کرد جمال سخنی که از جمیل مطلق است بر آن داشت که هر چند سخن دراز کند
 زیبا آید و هر چه از گوید برینا نماید با وجود خود را هیچ مناسبت نمی یابد که از آن جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آورد
 برابر بارشستم و بن بشتک و کلاب هنوز نام تو گفتمن مرا نمی شناید

ع + بنده باید که خود داند + امیدوار توجیه و عنایت است از خوابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود می یابد
از عنایات مبدأ آن توجیه عالی است و الایح + من بهماں احمک پارینه که بهستم بهستم + میاں شاه حسین طریق توحید
دارد و درال مخطوط است بخاطر می آید که از انجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خوردنی
خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری همراه میشود ترقیات بسیار میکند و در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار
منود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام است
خنده ترقی کرده است و از خویشان ایں فقیر جو الے است حالش بسیار بلند است تجلیات بر قیبه نزدیک
است و مستعد است +

مکتوب ۱۹ نوزدهم

در سفارش بعضی ارباب سواج نیز به پیر نرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر الخدمه آنکه شخصی
از لشکر آمده و انمود که مبلغ وظیفه داران فقراء دہلی و سر ہند از بابت فصل خرید گزشتہ سال ملازمان عتبہ علیہ
^{اہل}
^{حاجات}
^{مقررین خادمان}

کرده اند که بعد از تحقیق حق بمستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شد که هزار تنکه فصلنامه باسم شیخ ابوالحسن ^{فقط} حاکم و اهل علم و هزار تنکه فصلنامه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما ^{همینگی} حق و قائم اند و ثباته
اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتماد ^{بیان معوض} است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ این دو اسامی مذکور ^{معهده علی} این
را حواله حامل عرض داشت نمایند مشار الیهما در سر بندانند ^{بلفظ شیخ}

مکتوبہ

نیز در سفارش بعضی از باب حوائج به پیر نزد گویا خود نوشته اند عرض شد اشت ^{دوازده} احقر انچه می آید بگویم که مرکز ادبیات
و خائف والده حبیب الله سرمندی و منکوحه او و محاذیم دیگر که در ضمن عریضه مسطوره اند مصدع اوقات خادان ^{حقیر بن خادمان}
عقبه علیه میگردد اگر مبلغ و خائف مشار الیه هم بدلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیه نمایند ^{مورد}
بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اصالت آید اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیه هم حی و قائم اند التماس تصحیح ^{پیش نشان لغت}
بر و انجات مینمایند زیادت گستاخی است + ^{مورد}

مکتوب ۲۱ لیسٹ ویکم

ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ مُحَمَّدِ الْمَكِّيِّ وَلَدِ مُوسَى
الْحَاجِّ الْقَارِي الْأَهْوَرِيِّ فِي بَيَانِ دَرَجَاتِ
مَكْتُوبِ بَسْتٍ وَبِكَمِ بَشِيخِ مُحَمَّدِ بْنِ بَسْرٍ حَاجِي قَارِي مُوسَى
الْأَهْوَرِيِّ صَدُورِ يَافَتْهُ دَرِيَّانِ دَرَجَاتِ وَبَلَدِ

۱۰ قولتکه بافتح وکاف عولی بمعنی قرص راجح از در باخذ خواه نفره یا مس و این مفرس مکه است ۱۲ غیاث ۲۵ قول اعتماد است
یائے معروف یعنی آن کس معتد علیه وثقه و مقبر است ۲۶ قول مبلغ بضم میم و سکون موحده و فتح لام بمعنی رسانیده شده صیغه اسم
مفعول از ابلاغ و این لفظ اکثر در انشاء صفت تدنق و اتع می شود ملز این صفت قبل از موصوف می آید چنانچه مبلغ ده بود یعنی چهلین
روپی که سازنده آنرا جمیع خودش ساخته است و ناسره و غیر جمیع نیست و بمعنی نوشته اند که مبلغ بفتح اول و سوم مصدر می
است که در صفت تدنق بمعنی اسم مفعول واقع می شود ۱۲ غیاث ۱۷ ۱۸ غیاث ۱۲ ۱۹ غیاث ۱۲ ۲۰ غیاث ۱۲
هذه التراجمة للمکاتیب العربیة المحکمها هذا العبد الضعیف الاحقر الافر المصمم فجادوا الله عن سیاتہ تعجیبا للافاضة
وتقیما للافاضة وذلك فضل الله يؤتیة من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۱۲ لمصلیحه رحمه الله تعالی
رحمة واسعة -

الذاتی الذی لا اعتبار فیہ للاسماء والصفات
 والشیون والاعتیادات لا بالاعتیاد و
 لا بالسلب محض بولایتیہ علیہ الصلوۃ
 والسلام وخرق جمیع الحجب الوجودیۃ
 والاعتیادیۃ علما وعلما یتحقق فی هذا
 المقام فی محصل الوصل عن ینا ویتحقق
 الوجود حقیقۃ لا حسباناً وبل کمال من
 متابعیہ علیہ الصلوۃ والنجۃ نصیب
 کامل وخط وافر من هذا المقام العزیز
 وعبودۃ فعلیکم باتباعہ صلی اللہ تعالی
 علیہ وسلم ان کنتم متوجہین الی تحصیل
 هذه الدالۃ القصوی وتکمیل هذه
 الدالۃ العلیا وهذا التجلی الذی
 بوقی عند اکثر المشائخ رحمہم اللہ
 تعالی سبحانہ یعنی ان خرق جمیع الحجب
 عن حضرت الذات جل سلطانہ یکون
 فی ذمات لیسیر کالبرق ثم یسدل حجب
 الاسماء والصفات ویستوسطوات
 انوار الذات تعالی فیکون الحضور الذی
 لمحۃ کالبرق والغیۃ الدنئیۃ کثیرۃ

ذاتی کہ در ال اسماء وصفات وشیون واعتبارات
 را اعتباری نیست نہ باحجاب و نہ بسلب
 مخصوص است بولایت آل سرور کائنات علیہ
 الصلوات والتسلیمات والقیام ودرین مقام
 خرق جمیع حجب وعبودہ واعتباریہ علما وعلما متحقق
 می شود پس درین وقت وصل غریا حاصل میگردد
 ووجد حقیقی محقق میشود نہ ظنی و تمیزی وازین مقام
 بعد از الوجود نصیب کامل وخط وافر حاصل است
 مرکب تابعان آل سرور علیہ الصلوۃ والسلام والحق
 پس لازم گیرید متابعت آنحضرت راصل اللہ تعالی
 علیہ وآلہ وسلم اگر شما یان تحصیل این دولت قصوی
 و تکمیل این درجہ علیا متوجہ اید و این تجلی ذاتی برقی
 است نزدیک اکثر مشائخ رحمہم اللہ تعالی
 سبحانہ یعنی خرق جمیع حجب از حضرت
 ذات جل سلطانہ مانند برق بزبان لیسیر
 می باشد بعد ازین حجب اسماء وصفات
 انداختہ شود و سطوات انوار ذات
 تعالی مستور ساخته شود پس حضور
 ذاتی مثل برق یک لمحہ باشد و غیبت
 ذاتیہ زیادہ تر و پیش اکابر نقشبندیہ قدس

لہ قولہ اسماء وصفات وشیون واعتبارات بدانکہ فرق در ہر چہ این مراتب از پس دقیق است و در مکاتیب دیگر مذکور
 من نشاء فیہ جمیع الیہا ۱۳ قولہ خرق بالفتح دریدن و بریدن و قولہ حجب لغمتین جمع حجاب بروزن کتاب مجتہ پرده ۱۳
 بالغم یعنی برہنہ یعنی بدون اعتبار زاید بر ذات مجردہ عرفہ ۱۲ ۱۳ یعنی ذہنیہ و خارجیہ ۱۳

جدا و عند اکابر المشائخ النقشبندیۃ
 قدس اللہ تعالی استرادہم هو الحضور
 الذی ذاتی دایما ولا عبودۃ عندہم للحضور
 الذلیل المتبدل بالغیۃ فیکون کمال
 هؤلاء اکابر فوق جمیع الکمالات و
 نسبتہم فوق جمیع النسب کما وقع
 فی عبارات اہلہم ان نسبتنا فوق جمیع
 النسب وادادوا بالنسبۃ الحضور الذی
 الدائمی والعجب من ذلك ان النہایۃ
 فی طریقۃ هؤلاء الکمل مندرجۃ فی
 البدایۃ وافتدائہم فی ذلک بصحابۃ
 رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلیہم
 وسلم وبارک فاتہم فی اول صحنۃ النبۃ
 علیہ الصلوۃ والسلام والنجۃ نالوا ما
 یتسکر فی النہایۃ وذلک یاسد راج
 النہایۃ فی البدایۃ فکما کانت ولایۃ
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم فوق جمیع ولایات الانبیاء
 والرسل علیہم الصلوۃ والتسلیمات
 كذلك کانت ولایۃ هؤلاء اکابر فوق
 جمیع ولایات الاولیاء قدس اللہ تعالی
 استرادہم کعبۃ وان ولایہم منسوبۃ
 الی الصدیق اکابر لعم لا فواد من

اللہ تعالی اسرار ہم این حضور ذاتی دائمی
 است و نزد این بزرگ واراں حضور زائل
 متبدل بالغیبت را اعتباری نیست پس
 کمال این اکابر فوق جمیع کمالات است
 و نسبت ایشان فوق جمیع نسب چنان کہ
 در عبارات شان واقع شدہ این نسبتنا
 فوق جمیع النسب وادادوا بالنسبۃ الحضور
 ذاتی دائمی مراد داشتہ اند و عجیب ترین این
 ہمہ آن کہ در طریقہ این کمل نہایت در بدایت
 مندرج است و اقتداء ایشان درین امر
 بصحابہ رسول اللہ است صلی اللہ
 تعالی علیہ وعلیہم وسلم
 و بارک زیر کہ ایشان در اول صحبت
 بنی علیہ الصلوۃ والسلام و
 النجۃ چہیزے یافتند کہ نہایت کار پس
 گردد و این بسبب اندراج نہایت است در
 بدایت پس چنانکہ ولایت محمد رسول اللہ صلی اللہ
 تعالی علیہ وآلہ وسلم فوق جمیع ولایات انبیاء
 و رسل است علیہم الصلوۃ والتسلیمات
 همچنین ولایت این اکابر فوق جمیع ولایات
 اولیا است قدس اللہ تعالی اسرار ہم چگونہ
 فوق نباشد حال آن کہ ولایت ایشان منسوب
 است بصدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ آری بعضی

كُلُّ الْمَشَائِخِ قَدْ حَصَلَتْ هَذِهِ النِّسْبَةُ
 لَكِنْ بِإِقْتِبَاسٍ مِنْ وَلَايَةِ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَمَا أَخْبَرَ أَبُو سَعِيدٍ
 عَنْ دَوَامِ هَذَا الْحَدِيثِ وَقَدْ وَصَلَتْ
 جَبَّةُ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 إِلَى هَذَا الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ كَمَا نَقَلَ صَاحِبُ
 النِّقَاحِ وَالْغَرَضُ مِنْ إِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِهِ
 هَذِهِ الطَّرِيقَةُ الْعَلِيَّةُ النَّقْشِيَّةُ
 تَرْغِيبُ الطَّلَاقِ إِلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ وَالْإِلَاحَ
 مَالِي وَشَرْحُ كَمَالَاتِهَا قَالَ الْمُؤَلِّفُ فِي
 الْمَثْنَوِيِّ هـ

شرح اوجیه است با الی بیان
 میچون راز عشق باید در نهان
 لیک گفتم وصف اوتاراه بر بند
 پیش از ال کز قوت آل حضرت خورد
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى خَيْرِ مَنْ اتَّبَعَ
 الْهُدَى +

مکتوب بستان دوم

أُودِعَ إِلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْمُجِيدِ بْنِ الشَّيْخِ
 مُحَمَّدٍ الْمُغْتَنِيِّ الْأَهْوَرِيِّ فِي بَيَانِ وَجْهِ
 التَّعَلُّقِ بَيْنَ الدُّوْحِ وَالنَّفْسِ وَبَيَانِ

افراد از کمال مشایخ حصول این نسبت متحقق
 شده ولیکن این حصول با اقتباس است از
 ولایت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه چنانکه شیخ
 خراز که از حال او نشان در جایش مکتوب اول مذکور شده
 ابو سعید از دوام این حدیث خبر داده و بهیچ حضرت
 صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه شیخ ابو سعید مذکور
 رسیده چنانچه صاحب نقحات آورده است
 و غرض از اظهار بعض کمالات این
 طریقه علیه نقشبندیه ترغیب طالبان است
 باین طریقه علیه ورنه مرابشرح کمالات
 این طریقه چه نسبت مولای روم در مثنوی
 فرموده هـ

شرح اوجیه است الخ

بر شما باد اسلام و نیز کوتایع بدی

است +

ترجمه از مصحح

مکتوب بستان دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ
 محمد مفتی لاهوری صدر یافته در بیان بهت تعلق
 میان روح و نفس و بیان عروج و نزول

عُمْرُ وَجْهِهَا وَتَوَلَّيْهَا وَيَبَانَ قَنَاءُ الْجَسَدِ
 وَالدُّوْحِ وَبَقَاؤُهُمَا وَيَبَانَ مَقَامُ الدَّعْوَةِ
 وَالْفَرْقِ بَيْنَ الْمُسْتَهْلِكِينَ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ
 وَالرَّاجِعِينَ إِلَى الدَّعْوَةِ سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ
 بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَقَرَنَ اللَّامَكَاتِ
 الْمُتَبَرِّجِ عَنِ الْجَهَةِ مَعَ الْمَكَاتِ الْحَاصِلِ
 فِي الْجَهَةِ فَجَبَّ الظُّلْمَةُ إِلَى النُّورِ فَعُشِقَ
 بِهَا وَأَمْتَزَجَ مَعَهَا بِكَمَالِ الْحِجَّةِ لِيُزَادَ هَذَا
 التَّعَلُّقُ جَلَاءً وَيَكْمُلَ بِمَجَادَّةِ الظُّلْمَةِ صَفَاءً
 كَالْمِرَاةِ إِذَا أُبِيدَ صَقَلَتْهَا وَقُصِدَ ظُهُورُ
 لَطَافَتِهَا تَرَبَّتْ أَوَّلًا لِيُظْهِرَ بِمَجَادَّةِ
 الظُّلْمَةِ التَّرَائِيَّةِ صَفَاءً هَادِيًا زَادَ
 بِتَعَلُّقِ الْكثَافَةِ الطِّينِيَّةِ بِهَا وَهَافَتِ نَفْسِي
 ذَلِكَ النُّورَ مَا حَصَلَ لَهُ أَوَّلًا مِنْ شُهُودِ
 الْقَائِمِ بِلَ جَهْلٍ نَفْسَهُ وَتَوَابِعَهُ الْوُجُودِ
 بِاسْتِغْرَاقِهِ فِي شُهُودِ مَعشوقِهِ الظُّلْمَانِ
 وَتَعَلُّقِهِ بِالْمُتَكَلِّفِ الْهَيُولَانِ فَصَادَ مِنْ

اینان و بیان قنای جسدی و روحی و بقای
 ایشان و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان
 آنان که از اولیاء مستهلک اند و آنان که بمقام
 دعوت راجع - پاک است و منزه ذائقه که
 نور را باطلیت جمع کرد و لامکانی را که از جهت
 بری است با مکانه که در بهت است هم قرین
 ساخت و طلیت را بنظر نور محبوب گردانید پس
 آن نور فریفته شد بروی و بکمال محبت اختلاط
 کرد با وی تا باین تعلق افزون گرد و جلای او و جلاوری
 ظلمت کامل شود صفائی او همچو آئینه که چو صفائی
 خواهند و اظهار لطافتش را قصد کنند اولش خاک
 آلوده گردانند تا بجا و دست ظلمت تراشیده صفائی او
 ظاهر گردد و باعث تعلق کثافت طینی بهاء او افزون
 شود پس آن نور باعث استغراق در شهود معشوق
 ظلمانی و تعلق به سیکل هیولانی فراموش نمود آنچه او
 را پیشتر حاصل بود از شهود قدسی خود بلکه از ذات
 خویش و توالع وجود هم به خبر گشت پس آن نور

له قول جلا بالکسر از رنگ پاک کرده روشن ساختن ۲۸ غ ۳۵ قول منقالت بکسر اول صیقل کردن ۲۸ غ ۳۵ قول لطافت بفتح اول پاک
 و وقت ۱۲ ۳۵ قول تراشیده منسوب است بر تراب بضم اول یعنی خاک ۱۲ ۳۵ قول کثافت بفتح ذل لطافت ۲۸ غ ۳۵ قول طینیبه
 منسوب است بر طین بالکسر یعنی گل ۱۲ ۳۵ قول بهاء بفتح روشن و رونق و زیبائی دور فارسی یعنی قیمت و آید و درین جابر یکی از اینها محفل
 است ۱۲ ۳۵ قول ظلمانی بفتحین تاریک و این منسوب بظلم که بفتحین است نه بضم یعنی تاریک شدن و الف و نون و اقل یا ئی نسبت
 در بعض محفل زاید اند چنانچه در نورانی و صفائی و جلال ۱۲ غیات ۳۵ قول سیکل بالفتح جبه بزرگ و اسب دراز جسم و شکوه و عظمت و
 بنائے بلند و بختانه و صورت و شکل و حائل ۱۲ غیات ۳۵ قول هیولانی منسوب به هیولا که ماده هر شی را گویند و در حالت نسبت
 نوزن زاید هم می آرند چنانچه ربانی و روحانی ۱۲ غیات - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین آمین
 یا رب العالمین -

اصحاب المشمة في مصاحبتيه وضاع من
 كرامات اليمينة في مجادته فان بقي في
 مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى
 فضاء الاطلاق فاكويل له كل الويل لئلا
 يتسرك ما هو المقصود منه وضاع جوهر
 استعداد في فصل صلاة لا بعيدا وان سبقت
 له الحسنى وادركته العناية القصوى دفع
 دأسه وتلك ما ضل عنه فرجع الفقهري
 قائله

اليك يا منيتي حجي ومغفرتي
 ان يحج قوم الى ثرب واجار
 وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود
 المطلوب الاقدس على احسن طوق و
 يتسرك التوجه الى الجناح المقدس
 بالكل وجوه تبعه الظلمة واندجت
 في غلبات انوارها فاذ بلغ هذا
 الاستغراق الى ان ينسئ المتعلق الظلماني

در مصاحبتش از اصحاب مشمة گرید و در مجاورتش
 فضائل مشمة را ضائع نمود پس اگر در تنگ نائی
 این استغراق باقی ماند و بقضائے اطلاق نرسید
 وائے است بر او برار وائے زیر آنکه از وجودش
 آنچه مقصود بود میسر نگردد و جوهر استعدادش
 نیز بقضایع انجامید فضل ضللا بعید او اگر
 سابقا مقرر شد برائے او حسنی و یافت اور اعنایت
 قصوی خود را متوجه ساخت و آنچه از دم شده بود
 بیاورد پس رجعت فقهري نمود قائله

ای امیدم سوئے تو پس عمره و حج من است
 حج گو میکرد و قوسے جانب خاک و حجر
 و اگر او بار دوم در شهود مطلوب اقدس با حسن
 طرق استغراق حاصل گردید و توجه بجانب
 مقدس با کمال و جوهر متیسر اندرین وقت ظلمت
 بدامن او خوابد آویخت و غلبات انوار
 او مندرج خوابد شد و دران زمان که این استغراق
 بدین حد انجامد که متعلق ظلمانی خودش را به هیچ

له قوله مشمة ویمنه اشارت است باینکه در سوره واقعه واقع است فاصحاب الیمین ما اصحاب المشمة ما
 اصحاب المشمة یعنی پس یاران دست راست چه برتر اند یاران دست راست و یاران دست چپ چه فروتر اند یاران دست چپ
 له بقع و فناء و زمین و فراخ و فراخی زمین و کشادگی صحن خانه و میدان ۱۲ غ ۱۳ قوله ضیاع یعنی ضایع یعنی هلاک شدن ۱۴ له قوله
 فضل ضللا لا بعید یعنی پس گمراه شدگمراه شدن دور و از ۱۵ له قوله و اگر سابقا مقرر شد اشارت است باینکه در باره اقرب و سوره انباء
 واقع است یعنی ان الذین سبقتم لهم من المحسنی اولئک عندها مبعدون یعنی بد رستی آنانکه سبقت برده است برائے آنها از نا
 نیکی آن گروه از ان دور کرده شدگانند ۱۶ له بقع فقهري یعنی هر دو قات در میان شان بائے ساکنه است و بعد رائے جمله در آخر الف است که بصورت
 یا نوشته شود یعنی بجانب پشته نور و متن در قاموس است الفقهري الی خلف ۱۷ له قوله الیک یا منیتي انی فیه بالغیم امیدوارم و قوله
 ترب بالغیم خاک تو را بجا می آورم جمع جبر فتمین یعنی سنگ و قوله معتمرا بصیغه اسم مفعول از اعجاز یعنی عمره کردن معنای بیائے مستحکم بدانکه خاک و سنگ
 اینجا عبارت است از صورت کعبه معتمره و مراد از غلب با لیک یا منیتي حقیقت کعبه که حق جل و علا است ۱۸

رأساً و جهل نفسه و توابه و جوده و کلیة
 فاستهلك في مشاهدته نور الانوار و حصل
 له حضور المطلوب و اداء الاستغراق و
 بالقاء الجسد و الروح و ان حصل له
 البقاء بذلك المشهود ايضا بعد القاء
 فيه فقد تمت له جهتا القاء و البقاء و حصل
 عليه اطلاق اسم الولاية و فحينئذ لا
 يخلو حاله من امرين اما الاستغراق
 في المشهود بالكلية و الاستهلاك فيه
 على الدوام و اما الرجوع الى دعوة الخلق
 الى الحق عز سلطانه بان يصيروا طنه مع
 الله سبحانه و ظاهره مع الخلق فيتخلص
 النور من الظلمة المتدرجة فيه المتوجه
 الى المطلوب و يصير بهذا التخلص من اصحاب
 اليمين و هو ان لم يكن له في الحقيقة يمين
 ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله و النسب
 بكماله لجامعيتيه الجهة الخيرية مع
 اشتراكهما في اليمين والبركة كما وقع في
 شأنه عز شأنه كتابا يديه يمين و تتر
 تلك الظلمة من ذلك النور في مقام

فراموش سازد و از ذات و تواب و جود خود
 کلیتے به خبراند و در مشاهده نور انوار مستهلك شود
 و حضور مطلوب او را از رائے استاء حاصل گردد
 بقاء جسدی و روحی مشرف خواهد گردید و اگر نیز
 میسر شد او را بقای بدین مشهود بعد از قاء در ان پس
 بهر وجه بقا و قاء تمام و کمال او را حاصل شد
 و اکنون اطلاق اسم ولایت بر ان راست آمدن
 درین صورت حالش از دو امر خالی نیست استغراق
 صرف است در مشهود خود کلیتے و استهلاك محض
 است در روستے علی الدوام یا رجوع است بدو
 خلق بحضرت حق عز سلطانه بنحیکه باطنش بخی سبحانه
 باشد و ظاهرش بخلق و اندرین وقت نور از دست
 ظلمتے که در روستے مندرج است و متوجه مطلوب
 خودمانی یا بدو بدین رهای از اصحاب اليمين گردد
 و او را اگر چه فی الحقیقت نه یمین است و نه شمال
 ولیکن یمین بحال او اولے است و بکمال اوقات
 به سبب جامعیت آل بهت خیریت را با وجود
 اشتراک هر دو در یمین و برکت چنانچه در شان آل
 عز شأنه وارد است کتابا بیدیه یمین و آل ظلمت
 ازال نور در مقام عبادت و اداء طاعت فرود آید

له بالتذکیر كما في سائر نسخ القلبية الموجودة عندنا موقوع على انه نعت النور و بالتأنيث و مشي عليه المعرب
 محر و على انه نعت للظلمة هذا والله اعلم و علمه التمسع اما مجهول ای استهلك الله تعالى او معروف ای
 استهلك هو نفسه ۱۲ له قال المعرب رواه مسلم عن عبد الله بن عمرو و الترمذي عن أبي هريرة
 بلفظ و كذا ينادي بى يمين مباركة ۱۳

الْعِبَادَةِ قَادَاءِ الطَّاعَةِ وَتَعْنِي بِالنُّورِ اللَّامِكِ فِي
الرُّوحِ بَلْ خُلَاصَتُهُ وَبِالظُّلُمَةِ الْمُقْتَدَةِ
بِالْجَهْلَةِ النَّفْسِ وَلَكِنَّ الْمَرْدِيَّ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّ لِلْأَوَّلِيَّاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ
أَيْضًا شُعُورًا بِالْعَالَمِ وَتَوَجُّهًا إِلَيْهِ وَاتِّخَاظًا
مَعَ بَنِي نُوْرِهِمْ فَمَا مَعْنَى الرِّسْتِهْلَاكِ وَ
التَّوَجُّهِ بِالْكَلِيَّةِ عَلَى الدَّوَامِ وَمَا الْفَرْقُ
بَيْنَهُمَا وَيَنْبَغِي الْمَرْجُوعِينَ إِلَى الْعَالَمِ لِلدَّعْوَةِ
قُلْنَا إِنَّ الرِّسْتِهْلَاكِ وَالتَّوَجُّهَ بِالْكَلِيَّةِ
عِبَادَةٌ عَنْ تَوَجُّهِ الرُّوحِ وَالنَّفْسِ مَعَ
لَعْنَةِ انْدِرَاجِ النَّفْسِ فِي أَنْوَارِ الرُّوحِ
كَمَا مَرَّتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ وَالشُّعُورُ بِالْعَالَمِ
وَتَوَجُّهُهُمَا يَكُونُ بِالْحَوَاسِّ وَالْقَوَائِمِ وَ
الْجَوَارِحِ الَّتِي هِيَ كَالْتَّقَاصِيلِ لِلنَّفْسِ
فَالْحَصْلُ الْمُلْحَضُ مُسْتَهْلِكٌ فِي خُصْمِ
أَنْوَارِ الرُّوحِ فِي مَطَالَعَةِ الشُّهُودِ وَتَقْصِيلِ
بَاقِي عَلَى الشُّعُورِ السَّابِقِ مِنْ غَيْرِ تَطَرُّقٍ
فَتُؤَدِّيهِ بِخِلَافِ الْمَرْجُوعِ إِلَى الْعَالَمِ فَإِنَّ
نَفْسَهُ بَعْدَ كَوْنِهَا مُطَهَّرَةً تَخْرُجُ مِنْ
تِلْكَ الْأَنْوَارِ لِلدَّعْوَةِ وَتَحْصُلُ كَالْمُنَاسِبَةِ
مَعَ الْعَالَمِ فَيَقَعُ الدَّعْوَةُ بِسَبَبِ تِلْكَ

و مراد از آن نور لامکافی روح است بلکه خلاصه
او و از ظلمت مقیده بهجت نفس و همین است
مراد از باطن و ظاهر اگر کسی گوید که اولیاء
مستهلکین را نیز شعور است بعالم و توجه است
بآن و اتخاظ است باینی نوع خود پس معنی
استهلاک و توجه تام علی الدوام چیست و چه
فرق است میان شان و میان مرجوعین بعالم
از برائے دعوت گوئیم که استهلاک و
توجه تام عبارت است از توجه روح و نفس
مع بعد از اندراج نفس در انوار روح چنانچه
اشارت می باشد به آن رفت و شعور بعالم
و مانند آن بحواس و قوای و جوارح میباشد
نه بغیر پس محل شخص مستهلاک است در
ضمن انوار روح بمطالعه مشهود و تفصیل
او بر شعور سابق باقی است بے آنکه فتور
در آن راه یابد به خلاف آن که مرجوع است
بعالم زیرا که نفس او بعد از حصول الطمینان
بیرون می آید از انوار برائے دعوت
و او را بعالم مناسبت حاصل می شود
و به سبب این مناسبت دعوتش در معرض
اجابت در آید و اما بیان این که نفس محل است

له یعنی در قول اول و اندرین وقت ظلمت بدامن او نخواهد آمد و بخت آنست که یعنی توجه و اتخاظ باطنی نوع خود ۱۲ اللهم اغفر
لکاتبه و لمن سعى فيه ۱۲

الْمُنَاسِبَةِ فِي مَعْزِلِ الْجَاهِلَةِ وَآمَّا أَنَّ النَّفْسَ
تُجَمَلُ بِالْحَوَاسِّ وَتُخَوَّهَا تَقَاصِيلُهَا فَلَا
النَّفْسَ كَمَا تَعْلُقُ بِالْقَلْبِ الصَّنَوْبِرِيِّ
وَهُوَ الْمُتَعَلِّقُ لِلرُّوحِ بِتَوْسِطِ الْحَقِيقَةِ
الْجَامِعَةِ الْقَلْبِيَّةِ وَالْفِيُوضِ الْوَاحِدَةِ
مِنَ الرُّوحِ تَرِدُ أَجْمَالًا أَوْ لَا عَلَيْهَا ثُمَّ
تَتَوَسَّطُهَا إِلَى سَائِرِ الْقَوَى وَالْجَوَارِحِ
تَقْصِيلًا فَخُلَاصَتُهَا مَوْجُودَةٌ فِي النَّفْسِ
أَجْمَالًا فَظَهَرَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ
وَمِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الطَّائِفَةَ الْأُولَى
مِنْ أَرْبَابِ الشُّكْرِ وَالثَّانِيَّةِ مِنْ أَرْبَابِ
الصُّحُورِ وَالتَّوَاقُّفِ لِلرُّوحِ وَالْفَضِيلَةِ
لِلْأُخْرَى وَالمَقَامُ الْأَوَّلُ مُنَاسِبٌ لِلْأُولَى
وَالثَّانِي لِلثَّانِيَّةِ تَعَرَّفْنَا إِلَهُ سُبْحَانَهُ
بِكَرَامَاتِ الْأَوَّلِيَّاءِ وَتَبَيَّنَّا عَلَى كَمَالِ
مُتَابَعَةِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى
وَسَلَامُهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ
أَخَوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ النَّقَرِيِّينَ وَ

و حواس و امثال او شان تفصیل او پس
بهجت آن که نفس را تعلق است بقلب صنوبری
و او متعلق روح است بتوسط حقیقت جامع
قلبی و فیوضات وارده از روح اول بر آن نازل
کن بطریق اجمال باز بوساطت آن بر سائر
قوای و جوارح علی التفصیل پس خلاصه
این ها اجمالاً در نفس موجود است از این جا
فرق بین النفس و حواس و جوارح و جوارح
و انست که طائفة اول از ارباب شکرت
و ثانی از ارباب صحو و شرافت اول راست
و فضیلت دیگر را و مقام اول مناسب
است بولایت و ثانی بر نبوت حق سبحانه
بایاں را بکرامات اولیاء مشرف گردانند
و بر کمال متابعت انبیاء ثابت دارند
صلوات الله و سلامه
علی نبینا و علیهم و علی
جَمِيعِ اخوانه مِنَ الْمَلَائِكَةِ
الْمُقَرَّبِينَ وَالْعِبَادِ

له یعنی ثابت است بدلیل آنکه ۱۲ یعنی مضمون کبریا چپ و دایمت نهاده اند ۱۲ الله قوله و او یعنی قلب
صنوبری متعلق روح است یعنی روح با و متعلق است بتوسط حقیقت جامع قلبیه یعنی قلب حقیقی مراد این است که روح
راقی الحقیقت تعلق است بقلب حقیقی و قلب حقیقی را تعلق است بقلب صنوبری و نفس را هم تعلق است بقلب صنوبری
پس فیوضات وارده از روح اول ۱۲ الله قوله ارباب سکرو ارباب صحو از اصطلاحات حضرات صوفیه کرام است فالسکر
استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السکر لارباب القلوب و الصحو للمکاشفین بحقائق الغیوب ۱۲ اسلک السلوک ۱۲

العباد الصالحين الى يوم الدين امين
 المحرر الداعي وان لم يحسن العربية
 ليجيئ به لكن لما كان مكتوبهم الشريف
 محمد رابا الكلمات العربية امل القراط
 على نحو املاهم والسلام ختام الكلام

الصالحين الى يوم الدين امين
 كاتب الحروف دعاكو اگرچه بخت عجميت
 خود عربيت را چنانكه بايد مني دانست ليكن
 چون مكتوب شريف شان بكلمات عربيه مرقوم
 بود بر وفق الطاء شان املاء نمود سلام است مبركلام كرا

مكتوب بست و سوم

ترجمه از مصحح

اُرسِلَ الى عَبْدِ الرَّحِيمِ الْمُشْتَهَرِ
 بِخَانِ خَانَانٍ فِي جَوَابِ كِتَابَتِهِ فِي الْمَنَاجِ
 عَنْ اخِذِ الطَّرِيقِ مِنَ النَّاقِصِ وَبَيَانِ
 مَضَرَّتِهِ وَالْمَنَاجِ عَنِ الْكُفَّابِ الشَّيْطَانِيَّةِ
 بِأَهْلِ الْكُفْرِ نَحْنَا اللَّهُ سُجَّانَهُ وَإِيَّاكُمْ
 عَنِ الْبَقَالِ الْخَالِي عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمَعْرُ
 عَنِ الْأَعْمَالِ بِمُحَرَّمَةٍ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُبَشَّرِ
 إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ
 الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ السَّلَامَاتِ
 أَكْمَلُهَا وَيُوحَمُّ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ أَمِينًا
 يَلْغُ دَسَالَتُكُمْ الْآخِرُ الصَّالِحُ الصَّادِقُ
 تَبْلِيغًا وَحَكًى عَنْ جَنَابِكُمْ بِلِسَانِ
 التَّرْجُمَانِ مَا حَكًى فَانْشُدْتُ هـ

مكتوب بست و سوم به عبد الرحيم المشهور
 بخان خانان مذكور بآفته بجواب مكتوب او در
 منع نمودن از اخذ طريق از پير ناقص و در بيان
 مضرت او و زجر كردن از القابله كه شبیه اند
 بابل كفر حق سبحانه و تعالے باياں و شمایاں را
 از قال خالی از حال و علم معبر از اعمال
 نجات بخشد بحرمت سيد البشر كه مبعوث است
 بالنور و الاحمر عليه و على اله من
 الصلوات افضلها و من التسليمات
 اكملها و رحم كنما و حق تعالی بر كسيكه آيين گفت
 برادر با سعادت و صداقت مكتوب شما را رساند
 فخصلكم از خانان مكتوب پیش حضرت محمد قدس سره آورد و حق تعالی
 و از جناب شما نیز بان ترجمان حكایت نمود آنچه
 نمود پس این شعر بخواند هـ

هـ غیر عربی بدون هـ قول ترجمان بالفتح و جیم مضموم معنی فیصح و تیز زبان و خوش تقریر و کسبیکه داند و زبان بانند
 اللهم اغفر لکاتبه ۱۲

أَهْلًا لِسُعْدَى وَالرَّسُولِ وَحَبَدًا
 وَجْهَ الرَّسُولِ لِحُبِّ وَجْهِ الرَّسُولِ
 اَعْلَمُ أَيُّهَا الْآخِرُ الْقَابِلُ لظُهُورِ الْكَمَالِ
 أَظْهَرَ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَتَعَالَى فَعَلَكُمْ مِنْ
 الْقُوَّةِ أَنَّ الدُّنْيَا مَزْدَعَةُ الْآخِرَةِ فَوَيْلٌ
 لِمَنْ كَمَزَّ عَزْفُهَا فَعَطَلَ أَرْضَ الْإِسْتِغْدَا
 وَأَضَاعَ بَذْرَ الْأَعْمَالِ وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ
 أَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ وَتَعْطِيلَهَا إِمَّا بِأَنْ لَا
 يَزْدَرِ فِيهَا شَيْئًا أَوْ لَقِيَ فِيهَا بَذْرًا خَيْثًا
 فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ أَشَدُّ
 مَضَرَّةً وَكَثْرُ فُسَادٍ مِنَ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ كَمَا
 لَا يَخْفَى وَخُبْتُ الْبَذْرَ فُسَادُهُ بِأَنْ أَحْبَبَ
 الطَّرِيقَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ وَسَلَكَ
 مَسْلَكَه لِأَنَّ النَّاقِصَ صَاحِبُ هَوًى
 مُتَّبِعٍ وَمَا يُشَوِّبُ بِالْهَوَى لَا يُؤْتِرُو
 إِنْ أَتْرَاعَانَ عَلَى الْهَوَى فَيَحْصُلُ ظُلْمَةٌ
 عَلَى ظُلْمَةٍ وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يُبَيِّنُ

مرجا گفتم بسعدی و قاصدش فرخنده رو
 از برای الفیت رو در ضلے مرسله
 اے برادر قابل ظهور کمالات حق سبحانه و تعالی
 فعلیت شما را از قوت بمنقشه ظهور جلوه دهد
 بدانکه دنیا مزرعت آخرت است و است و است
 بر آن کس که در و چیرے نکارید و زمین استعداد
 خود را معطل داشت و بذر اعمال را ضائع ساخت
 و باید دانست که اضعایت زمین و تعطیل آن
 بدو طریق است یکی آنکه اندر رو بیج نه کار و دیگری
 آنکه تخم ناپاک و بد بیز و این قسم از اضعایت
 به نسبت اول مضرت او اشد است و فساد او اکثر
 چنانکه مخفی نیست و خجاست بذر و فساد آن بدین
 پنج است که طریق را از سالک ناقص اخذ نمود
 و بمسلكش رفتن گرفت زیرا که ناقص را سهواً
 است متبوع و مشوب به سهواً تا تیرے نه و به
 تقدیر تاثیر اعانت است مرهوارا پس ثمره آن
 ظلمت است بر ظلمت و نیز ناقص را بدین سبب

هـ قول فعلیت شما را از یعنی آنچه در استعداد شما است او را بوقوع آورد ۱۲
 ظاهر شد که ایند الجافه این معنی تحت یا سر بر عروس را بران نشاند جلوه دهند و او را بر داند و دیگر ناظرین اینجا ظاهر کنند مستعمل و این لفظ
 بکسر میم نیز آمده و بضم میم باشد بدین معنی یعنی تحت و سر بر عروس را از دیگران ممتاز و بلند گرداند ۱۲
 هـ قول بدانکه دنیا مزرعت آخرت است اشاره است بحدیثی که اندر این باب وارد است قال علیه الصلوة والسلام الدنیا مزرعة
 الآخرة ابیات گزشت بدست پیشود و تخی بکاره تباری خرمی روز شما و روز کاری مغسی یوم التلاوة گفته مغبون و خاسر بے مراد تخم زای کار و
 کسب بپاش و تباری بود و الحصاد از غله لاش و روز بانشی آب و دانه خشک شده و آن همه ریخ و لقب خود و لغوی به آب ده این ختم خیم انجوا و تا شود حوت
 تو سبز و کامران و کار با برشیانی و بیداری است و هر که غافل گشت میدان ناراست و اتمام شنوی ۱۲ قول بذر را بالفتح و بکسر بر تخم که از تخم و کجک
 تر باشد اینجا تخم مطلق مراد است ۱۲ قول اهل یعنی بابل و نویشان خود آمدی ز در اجانب و بیگانگان عریان این کلمه بوقت ملاقات
 میگویند قول بسعدی بضم سین جمله نام عشیقہ معروفه است و رسول یعنی قاصد و سفیر و جند المعنی چه خوش است و دو معنی نوئے و مرسل معنی اسم فاعل یعنی

۱۲

الطَّرِيقِ الْمَوْصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ
 الطَّرِيقِ الَّتِي لَا تَوْصِلُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ أَذْهُو
 غَيْرُ أَصْلٍ قَطُّ وَلَكِنَّ الْأَيُّمِيزِينَ اسْتَعْدَادَاتِ
 الْمُخْتَلَفَةِ لِلطَّلِبَةِ وَإِذَا كُنَّ يَبْدُو طَرِيقَ الْجَدَّةِ
 عَنْ طَرِيقِ السُّلُوكِ فَمَا كَانَتْ اسْتَعْدَادَاتِ
 الطَّالِبِ مُنَاسِبًا لَطَرِيقِ الْجَدَّةِ غَيْرُ مُنَاسِبٍ
 لَطَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً وَالنَّاقِصُ لِحَدِّامِ
 التَّمْيِيزِينَ الطَّرِيقِ بَيْنَ اسْتَعْدَادَاتِ
 الْمُخْتَلَفَةِ سَلَكُهُ طَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً
 فَأَصْلٌ عَنِ الطَّرِيقِ كَمَا صُلِّ فَالشَّيْخُ
 الْكَامِلُ الْمَكْمَلُ إِذَا أَدَّ تَرْبِيَةً هَذَا
 الطَّالِبِ وَكَسْبِيكُهُ اخْتَابَهُ أَقْلًا إِلَى إِذَا لَمْ
 مَا أَصَابَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ أَصْلَاجِهِ
 مَا فَسَدَ بِسَبَبِهِ ثُمَّ اتَّقَى ابْتِدَاءَ الصَّالِحِ
 الْمُنَاسِبِ لَا اسْتَعْدَادَاتِ فِي أَرْضِ اسْتَعْدَادَاتِ
 فَيَنْبُتُ نَبَاتًا أَحْسَنًا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنْ
 كَثِيرَةٍ خَيْرٌ مِنْ اجْتِنَابِ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ
 مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَسَجَرَةٍ
 طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ فَصَحِيحَةٌ

که او اصلاً واصل نیست میان طرق موصله
 بحق سبحانه و میان طرق غیر موصله با و سبحانه اینها
 نیست و بهم چنین اورا با بین استعدادات مختلفه
 طالبان تمیز نه و چون آن ناقص طرق بدیه
 را از طرق سلوک فرق نمود پس بسا اوقات استعداد
 طالب ابتداء بطریق جذب مناسب بود و بطریق
 سلوک غیر مناسب و ناقص بیاعت عدم تمیز
 میان طرق و استعدادات مختلفه اورا براه سلوک
 برد پس گمراه گردید و برادر از راه حق چنانکه
 خود گمراه بود پس شیخ کامل مکمل چون تربیت
 و تسلیم این طالب را اراده نماید باطل
 محتاج باشد اول باز الیه چیزه که از سالک
 ناقص بآی طالب رسیده و با صلاح آنچه
 بسببش فاسد گشته بعد از آن تخمینیک و
 مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او
 بریزد پس بروید روئید فی زیبا و حال سخن ناپاک
 مانند درخت ناپاک است که برکنده شده
 بالاشه زمین نیست اورا هیچ استقرار و حال سخن پاک
 درخت پاک است بیخش استوار و شاخش در آسمان پس محبت

له الحاصل ان الناقص ناقص من وجوه شتى الاول انه محبوس في سجن الهوى اتبع نفسه هوها الثاني انه لا يعيد
 طريقا عن طريق ولا جذبة عن سلوك ولا صحو عن سكر الثالث انه لا يميز استعدادا عن استعداد
 اخر ١٢ اشادة الى آية كريمة واقعة في سورة ابراهيم من الجزء الثالث عشر ونظم الآية هكذا اضرب الله
 مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة ١٣ قوله ليس بصيت شيخ الامم لانه روم لغة وچه خوش گفته ابیات فقره ای آن زهت قائم است
 ز زبانت کار می آید ز دست و دانش انوار است در جهان رجال ١٤ ز راه دفتر و نه قبل و قال خاک شورم دان حق را ز بر پا خاک بر سر کن حذر
 بچون ماه سایه زوال بود بنده خدا ١٥ مرده این عالم و نذر خدا ١٦

الشَّيْخُ الْكَامِلُ الْمَكْمَلُ كَبِيرٌ أَهْمُ نَظَرُهُ
 دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَبَدَأُ وَنَهَا خَطُ الْقِتَادِ
 تَبَنَّى اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَلَى جَادَةِ
 الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا
 الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالنَّجْوَةِ إِذَا هُوَ مَلَاكُ
 الْأَهَمِّ وَمَدَارُ الْجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلَنَعْمَ
 مَا قِيلَ بِالْفَارِيسِيَّةِ ١٥

شیخ کامل مکمل کبیرتیه است اجماع نظر او و است
 و کلمه او شفا و بدآ و نهها خط القناد حق سبحانه
 و تعالی بایاں را بر جاده شریعت مصطفویه
 قائم دارد علی صاحبها الصلوة والسلام
 و النجوة زیر آں که اوست ملاک
 نجات و مناط سعادت و بدرستیه چه خوش گفته
 شده است بفارسی ١٥

وَلَنَحْنُ الْمَقَالَةُ عَلَى صُكُوتِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ
 وَتَسْلِيمَاتِهِ وَتَحِيَّاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ الْثَمَّةُ
 الْحَبِيبُ كُلُّ الْحَبِيبِ أَنَّ الْأَخَ الصَّادِقُ قَدْ
 نَقَلَ أَنَّ مِنْ جُلَسَائِهِمْ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْفُضَّلَةِ
 مَنْ يُلقَّبُ فِي الشَّعْرِ بِالْكَفَرِيِّ وَالْحَالُ أَنَّ
 مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ الْكِرَامِ
 فَيَا لَيْتَ شَعْرِي مَا حَمَلَكُ عَلَى هَذَا الرَّاسِ
 الشَّنْبُوحِ الْبَيِّنِ شَنَاةً وَالْمُسْلِمِ يَتَّبِعِي كُ
 أَنْ كَفَرْتُمْ مِنْ هَذَا الرَّاسِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ مِنْ
 الْأَسَدِ الْمُهْلِكِ وَبِكْرُهُ هَهُ كُلُّ الْكُورَاهَةِ
 لَاقَ هَذَا الرَّاسِ وَمُسْمَاةٌ مَبْغُوضَاتِ

محمد عزیزی کابردی هر دو سر است
 کسبکه خاک درش نیست خاک بر سر او
 باید که ختم نمایم این محبت را بصلوات سید
 المرسلین و تسلیات و تحیات و برکات او - تتمه
 کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نموده که
 از شعرائی فضلای هم نشینان شما که است
 که ملقب است به لقب کفری با وجودی که
 آنکس از سادات عظام و نقباء کرام است
 لے کاش دانستم که بریں اسم شنیع بین الشناعة
 چه چیز را نیکخته کرد اورا و حالانکه مسلمان را واجب
 است فرار از این اسم زیاده تر از فرار از اسد
 مهلک و مکرده دانستن اورا بکمال کراهت زیرا که
 این اسم و مسماش مبغوض است نزد حق
 دشمن دانسته شده ١٦

سلسله یعنی نادر الوجود و عزیزه کالکبریة الاحمر فانه کسیر لا یوجد ١٢ قوله کبریت بالکسر و یاء معروفة و تاء فوقانی
 گوگرد که بندی گندک گویند ١٣ غ ١٤ قوله و نهها یعنی بغیر صحبت شیخ کامل و قوله خط القناد بخط بالفتح دست مالیدن بر شاخ تابرگ
 او بریزد و قناد بالفتح درخت است سخت و خار دار کنیه است از رخ کشیدن ١٥ قوله ملاک بالکسر اصل چیزه و آنچه با و قائم باشد چیزه ١٦
 قهریه محمد سید الکوینین عن عهده ١٧ نقس الامن لحرکین فی بابیه القوباء

بَلَدِهِ سُبْحَانَهُ وَدَسُؤِلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ
التَّسْلِيمَاتُ وَالْمُسْلِمُونَ مَا مَوْدُونٌ بَعْدَ دَاوُدَ
أَهْلُ الْكُفْرِ وَالنَّظْلَةِ عَلَيْهِمُ فَالتَّخَاشُ
عَنْ مِثْلِ هَذَا الْإِسْمِ الْفَتِيرِ وَاجِبٌ وَمَا
وَقَعَ فِي عِبَادَاتٍ لِبَعْضِ الْمَشْرُوعِ قَدْ كَسَّ اللَّهُ
تَعَالَى أَسْرَادَهُمْ فِي غَلِيَّاتِ الشُّكْرِ مِنْ مَدْحِ
الْكُفْرِ وَالتَّرْغِيبِ عَلَى شَدِّ الزَّيَارَةِ وَآمَنَالِ
ذَلِكَ فَمَصْرُوفٌ عَنْ الظَّاهِرِ وَفَحْمُولٌ عَلَى
التَّادِيلِ فَإِنَّ كَلَامَ السَّكَارَى يُجْمَلُ وَيُصَرَّفُ
عَنِ الظَّاهِرِ الْمُبَادِرِ فَإِنَّهُمْ مَعْدُودُونَ
بِعَلْبَةِ الشُّكْرِ فِي ارتكَابِ هَذِهِ الْمُحْظُورَاتِ
مَعَ أَنَّ كُفْرَ الْحَقِيقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى السُّكْرِ
الْحَقِيقَةِ عِنْدَ أَكْبَرِهِ هُوَ لَا وَغَيْرُ السَّكَارَى
عَبْدٌ مَعْدُودٌ فِي تَقْلِيدِهِمْ لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ
أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مَوْسِمًا وَقَدْ خَلَا صَاحِبًا
صَلَحَ ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْمَوْسِمِ وَقَبِيحٌ فِي

سبحانه ورسوله او عليه الصلوة والسلام
واهل اسلام ما مورد بعد اوست اهل كفر
وتشدد نمودن بر ایشان پس از چنین اسم
قیح احترام واجب است و آنچه در عبارات
بعض مشایخ قدس الله تعالی
اسرار هم در غلیات سکر از مدح کفر
و ترغیب بر تشدد زیارت و امثال آن واقع
شده است پس از ظاهر خود مصروف است
و بر تادیله از تاویلات محمول زیرا که کلام سکاری
بر مفهوم محمود حمل کرده می شود و از ظاهر عبارات
خود مصروف بر ایشان بیاعت غلبه سکر معذورانه
در ارتکاب این محظورات با وجودی که کفر حقیقه
نقص است به نسبت اسلام حقیقه نزد این بزرگان
و غیر سکاری در تقلید ایشان معذور نیستند نزد
شان و نه نزد اهل شرع چه هر چیز را موسمی است
خاص و وقت که آن چیز در آن موسم موزون و زیبا
بنگام می آید

۱- قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكفرين اولياء من دون المؤمنين اتريدون ان تجعلوا الله عليكم
سلطانا مبينا ۲- سورة نساء پاچه و المحصنات ۳- قال الله سبحانه وتعالى اشداء على الكفار يعني تشدد كنتم كذا تشدد
هو تشدد وقال عنهم قائل يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم يعني لى بنى جاهدكن با كافرين و منافقان وتشددكن
بر ایشان ۴- كقول الخواجه شمع كفت بد بين الله والكفر واجب ۵- لدى وعند المسلمين قبيح يعني كفر نمودن بد
خدا و این چنین كفر واجب است نزد من و نزد مسلمانان قبیح است ۶- قول زيارت باقم وتشديد لون ريسانى كه نصارى و مجوس و سائر كفار
بر میان بنده ۷- قول کلام سکاری قال المولى الرومى رحمه الله تعالى كل شئ قاله غير المفيق ان تكلف او تصلف لا يليق -
يعنى بر چيزيكه گوید غير نبوت را كه تكلف كند يا لاات زندگى سركش است كه غير نبوت را است ۸- قول كفر حقيقه ان يعنى بعد از وصول حقيقت كار
وبعد از ظهور غلبه حال عدم اتيان زمان اسلام و كفر هم نقص است در نك منظور علاج كه مغلوب حال بوده است اهل شريعت بلكه او حكم كرده اند
اهل حقيقت ان نزد اهل حقيقت هم منقصت و انكسر اوست اورا از كمال ان حقى انى انكارند و انباش از ظهور غلبه حال ان
عدم اتيان زمان اتفاق كفر است و مذموم و تقليد از باب اسماح نمودن و تميز ناكردن از بى تميزى است و الحاد و تشدد و كفر شريعت و حقيقت ۹

مُوسِرًا خَرَدُ الْعَاقِلُ لَا يَقْبَسُ أَحَدًا هُمَا
عَلَى الْخَرَفِ فَالْقَسْوَةُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُغَيَّرَ هَذَا
الْإِسْمُ وَيُبَدَّلَ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِنْهُ وَيُلَقَّبُ
بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِ
وَالنِّسَابِ إِلَى الْإِسْلَامِ الَّذِي هُوَ السَّبِيحُ
الْمَرْحُومُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ
الْهَيْمَةِ الَّتِي أُمُورُهَا بِتَقَارِيهِ الْقَوَامِ مِنْ مَوَاضِعِ
الْهَيْمَةِ كَلَامٌ صَادِقٌ لَا غِبَارَ عَلَيْهِ قَالَ
سُبْحَانَهُ وَلَعِنَا مَوْسِمٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكِ
وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَى

می باشد و بموسم دیگر قبیح و صاحب بنیش یکی را
بر دیگر قیاس نمی کند پس از جانب من باو
التماس نماید که این اسم را تغییر دهد و با سببی بهتر از این
تبدیل کند و خود را به لقب اسلامی ملقب سازد
زیرا که این بحال و مقال مسلمان موافق است و
انتساب است با سلامی که اوست و این مرضی نزد
حق سبحانه و نزد رسول او علیه الصلوة والسلام و ابقنا
است از تمیته که ما ما موریم با احترام از اید و اتقوا من
مواضع التهمه کلامی است صادق که بر هیچ عباد
نیست فرمود حق سبحانه و هر آینه نبیه مسلمان بهتر است
از مشرک و سلام باد بر کسی که تابع بدی است *

مکتوب بست چهارم

ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِهِ خَانٌ فِي بَيَانِ
أَنَّ الصُّوفِيَّ كَانَتْ بَابَيْنِ وَإِنَّ تَعَلَّقَ الْقَلْبُ
لَا يَكُونُ بِأَكْثَرِ مَنْ وَاحِدٍ وَإِنَّ ظُهُورَ
الْحِجَةِ الدَّائِيَّةِ يَسْتَكْنِ ثُمَّ اسْتَوَاءَ إِلَّا يَلَامُ
الْإِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ

مکتوب بست و چهارم بر محمد قلیج خان صدوقیه
و بیان آنکه صوفی کائن است و بانش و هر آینه قلب
با کثری از یک تعلق نگیرد و بدرستی که ظهور محبت
ذاتیه استواء ایلام و انعام محبوب را میخواهد و بیان
فرق میان عبادت مقربین و عبادت ابرار در هم

۱- یعنی سپر بنده از حلالی تمت آورد این حدیث را امام بخاری در تاریخ خود قال الامام المنادى في كتاب كنوز الحقائق في
حديث خير الخلايق اتقوا مواضع التهمه تهمه يعنى رواه البخارى في التاريخ و لفظه من ليست من الحديث
۲- اشارت است بگريه كه واقع است در سورة لقمة و پاره سيقول ۳- بدانكه اندرين مکتوب شريف على بقا له الجامع چهار
امر را بيان فرموده اند ۴- محبت و معيت داننده ۵- يعنى تنها و منفرد و جدا ۶- در در سايندن و در بندين ۷-
۸- تمت دادن ۹- لعل التذكير هنا لتاديل ما فافهم ۱۰

الْمُحَرِّمِينَ عِبَادَةَ الْبُرَادِ وَكَذَلِكَ أَيْضًا الْأَهْلِيَّةُ
 الْمُسْتَهْلِكِينَ وَيُنِيبُ الْأَوْلِيَاءَ الْمَرْجُوعِينَ
 إِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَ اللَّهُ سُجَّانَهُ
 وَعَافَاكُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ
 عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ
 الْمَرْغُومَةُ مَنْ أَحَبَّ فَطَوَّيْ لِمَنْ كَرِهْتَ
 لِقَلْبِهِ جُجَّالًا مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ وَلَمْ يُرِدْ
 إِلَّا وَجْهَهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ فَيَكُونُ هُوَ
 مَعَ اللَّهِ جَلَّ سُلْطَانُهُ وَإِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ
 مَعَ الْخَلْقِ وَاسْتَعْلَى بِهِمْ صُورَةً وَهُوَ
 شَأْنُ الصُّوفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ أَيْ الْكَائِنِ
 مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ وَالْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ
 حَقِيقَةً أَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُورَةً
 وَالْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيقَةً وَالْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ
 بِحَبِّتِهِ بِالْكَرَمِ وَأَجِدْ مَا كَرِهْتَ لِقَلْبِهِ
 الْحَقُّ بِذَلِكَ الْوَاحِدِ كَرِهْتَ تَعَلَّقُ بِمَا سِوَاهُ
 حَبِّتِهِ وَمَا يُرَى مِنْ كَثْرَةِ مُرَادَاتِهِ وَ
 تَعَلُّقِ تَعَلَّقُ حَبِّتِهِ بِالْأَشْيَاءِ الْمُنْكَرَةِ
 كَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمَدْحِ وَالْفَخْرِ
 عِنْدَ النَّاسِ فَتَمَّ أَيْضًا حُبُّهُ لَا يَكُونُ
 إِلَّا وَاحِدًا وَهُوَ نَفْسُهُ وَحَبِّتُهُ

چنین میان آنال که از اولیاء مستهلك اند و آنال
 که مرجوع اند بدعوت خلق بحق سبحانه و تعالی
^{بازگردانیده شده اند} ثمار اسلامت و اراد و عافیت بخشاد -
 بمرمت سید المسلمین علیه و علی آل
 الصلوات و التسلیمات . مرد با کس است
 که دوست داشتت او را پس خوش حالی است
 مر کس را که باقی نداشت در قلب خود هیچ محبتی
 مگر محبت حق سبحانه و قصد نمود مگر وجه او تعالی
 و تقدس را پس چنین کس با حق است جل سلطان
 اگر چه بظاهر خود با خلق است و مشغول با ایشان
 و این است نشان صوفی کائن بائن یعنی در حقیقت
 کائن است با حق سبحانه و بائن است از خلق
 یا مراد این است که بصورت کائن است با خلق
 و بحقیقت بائن است از ایشان و محبت قلب
 با کثره از یک متعلق نشود پس مادامیکه متعلق
 حی او با آن یک باقی است محبتش بهما سواء آن
 متعلق نه پذیرد و آنچه بمشاهده می آید از کثرت مراد
 او و تعلق محبت او با اشیا کثیره هم چون مال و
 اولاد و ریاست و مدح و رفعت نشان
 نزد مردم این جایز محبوب او بجز شے واحد
 نیست و آن نفس اوست و محبت این همه

له هذ الحديث رواه البخاري والمسلم في صحيحيهما وقد اقتبسناه الشيخ قدس الله تعالى سوره و اخاض علينا الفقهاء
 من فيوضه المقدسة ورحمنا به امين ۱۲ له يعني ايمته باشد و ايمته نباشد ۱۳

هُوَ لَاءِ قَدْرُ حَبِّتِهِ لِنَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ
 الْأَشْيَاءَ لَا يُرِيدُ هَا إِلَّا لِنَفْسِهِ لَا لِخَفْسِهِمْ
 فَإِذَا ذَالَتْ حَبِّتُهُ مَعَ نَفْسِهِ
 ذَالَتْ حَبِّتُهُمْ
 بِالنَّبِيَّةِ أَيْضًا وَلِهَذَا أُقِيلَ أَنَّ الْحَجَابَ
 بَيْنَ الْعَبْدِ وَالرَّبِّ هُوَ نَفْسُ الْعَبْدِ
 لَا الْعَالَمُ فَإِنَّ الْعَالَمَ فِي نَفْسِهِ غَيْرُ مُرَادٍ
 لِلْعَبْدِ حَتَّى يَكُونَ حَجَابًا وَالثَّامِرُ الْعَبْدُ
 هُوَ نَفْسُهُ فَلَا جَرَمَ يَكُونُ الْحَجَابُ هُوَ
 الْعَبْدُ لَا غَيْرَ فَمَا كَرِهْتَ الْعَبْدُ عَنْ مُرَادِ
 نَفْسِهِ كَلِمَةً لَا يَكُونُ الرَّبُّ مُرَادَهُ
 وَلَا يَسَعُ حَبِّتُهُ سُجَّانَهُ فِي قَلْبِهِ وَهَذِهِ
 الدَّوْلَةُ الْقَصْوَى لَا تَحَقُّقُ إِلَّا بَعْدَ الْفَنَاءِ
 الْمَطْلُوقِ الْمَنُوطِ بِالْعَجَلِ الذَّائِقِ فَإِنَّ
 دَفْعَ الظُّلُمَاتِ نَاسًا لَا يَصُورُ إِلَّا بِطُلُوعِ
 الشَّمْسِ بِإِذْعَةٍ فَإِذَا أَحْصَلَتْ تِلْكَ
 الْحَبِيبَةُ الْمَعْبُورَةُ بِأَلْحَبَّةِ الدَّائِيَّةِ
 اسْتَوَى عِنْدَ الْحَبِّ الْعَامِ الْمَحْبُوبِ

فرع محبت اوست مر نفس خود را زیرا که این
 همه را قصد نمی نماید مگر از برای نفس خود
 نه از برای نفس شان پس چون محبتش با نفس
 زائل گردد محبت نشان هم به تبعیت زائل شود
 و ازین جا گفته اند که حجاب میان بنده و حق سبحا
 نفس اوست نه عالم چه عالم بالذات مقصود او
 نیست تا حجاب گردد و مقصود او بجز نفس
 او چیزی نیست پس لا جرم حجاب او
 باشد نه غیر پس مادامیکه بنده از مراد نفس خود
 بالکلیه پاک نه گردد حق سبحانه مرادش نمی تواند
 شد و نه محبت حق را در قلب او گنجائش
 و این دولت قصوی محقق نه شود الا بعد
 از تحقق فناء مطلق که منوط است بتجلی ذاتی
 زیرا که از این ظلمات بتماها منقور نیست
 مگر بعد از طلوع آفتاب ^{باید} بتمام و کمال -
 پس هر گاه حاصل شد این محبت که مبراست
 محبت ذاتیه نزد عجب الغام محبوب و
 ایلام آن مستوی گشت پس درین وقت

له و ازین جا گفته اند مصحح با نارسه نشین و با خود منقش ۱۲ له چه خوش گفته است مصحح در تویک یک از اولیای تست
 و نیز در نفسک و تعال یعنی نفس را ترک کن و بیای بجانب ما ۱۳ له زیرا که هر چه از جمیل مطلق می رسد گوارا و مرغوب است شش
 می تلخ است بجز گوارا آن که هر چندش خوری باشد گوارا آن بلاء تا نایان محبوب است که عجب را از انقاس بهما سواء محبوب باز دارد
 و محبوب دلالت می فرماید بلام کند محبوب است که هر برگ در رشته محبوب آویخته است و گشتان گشتان می بود بلاء دالالت است می
 محب و محبوب که بحسن دلائی خود یکدیگر را بدیدند ۱۲ منتقط - مصحح رحمه الله تعالی - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سب
 فیہ و لوالدیهما اجمعین -

وَأَيْلَامُهُ فِي حَصْلِ الْإِحْلَاصِ فَلَا
يَعْبُدُ رَبَّهُ إِلَّا لَهُ لَا لِأَجْلِ نَفْسِهِ
مَنْ طَلَبَ الْإِنْعَامَ وَدَفَعَ الْإِيْلَامَ
لَا لَهَا عِنْدَهُ سَوَاءٌ وَهَذِهِ سُمِّيَتْ
الْمُقَرَّبِينَ فَإِنَّ الْأَبْرَارَ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَهُمْ رَا جَعَلَتْ
إِلَى أَنْفُسِهِمْ لَعْنَةً قَوْزِهِمْ بِسَعَادَةِ
الْحَبَّةِ الدَّائِيَةِ فَلَا جَزْمَ يَكُونُ حَسَنًا
الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ فَحَسَنَاتُ
الْأَبْرَارِ حَسَنَاتٌ مِنْ وَجْهِ سَيِّئَاتٍ
مِنْ وَجْهِ وَحَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِينَ حَسَنَاتٌ
مُخَصَّصَةٌ لَعْنَةٍ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ مَنْ يَعْبُدُ
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا أَيْضًا بَعْدَ تَحْقِيقِهِمْ
بِالْبَقَاءِ الْأَكْمَلِ وَتَنْزِيلِهِمْ لِعَالَمِ الْأَسْبَابِ
لَكِنْ خَوْفُهُمْ وَطَمَعُهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ
إِلَى أَنْفُسِهِمْ بَلْ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ طَمَعًا
لِرِضَائِهِ سُبْحَانَهُ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهِ
تَعَالَى وَكَذَلِكَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهَا
مَحَلُّ رِضَائِهِ سُبْحَانَهُ لَا لِحُطُوطِ أَنْفُسِهِمْ
وَأِنَّمَا يَسْتَعِجِدُونَ مِنَ النَّارِ لِأَنَّهَا
مَحَلُّ سَخَطِهِ تَعَالَى لَا لِدَفْعِ الْإِيْلَامِ عَنْ
أَنْفُسِهِمْ لِأَنَّ هُوْلَاءِ الْكَابِرَ يُحَرِّدُونَ
عَنْ رِقِيَّةِ الْأَنْفُسِ وَصَادِقًا خَالِصِينَ

اخلاص نیز ب حصول پیوست وحق را عبادت
نه کند مگر از برای حق نه از برای نفس یعنی
بجهت طلب النعم و دفع ایلام که این بر دو
نزد او برابر است و این مرتبه ایست مخصوص
به مقربین چه برابر بجهت عدم فوزشان بسعاد
ت محبت ذاتیه جز این نیست که حق را به سبب
خوف و طمع عبادت می کنند و این بر دو نفس
شان راجع اند پس لاجرم حسنات ابرار سیئات
اند به نسبت مقربین و ثابت شد که حسنات ابرار
از وجه حسنات اند و از وجه دیگر سیئات و حسنات
مقربین حسنات محضه اند آری بعضی از مقربین
بعد از انصاف ایشان به بقای اکل و
تنزل به عالم ارباب نیز بخوف و طمع حق را سجا
ه پرستند ولیکن این خوف و طمع بنفس
اوشان راجع نیست بلکه به امید رضای حق
سجانه و خوف از غضب او تعالی عبادت
می کنند و هم چنین بجز این نیست که طلب
می نمایند جنت را از جهت آنکه او محل رضای
حق سجانه است نه از جهت حظوظ نفس و
استغاده می نمایند از نار بجهت آنکه محل سخط
اوست سجانه نه از برای دفع ایلام از نفس
چه این بزرگواران از رقیقت نفس مفرانند و بحق
سجانه خالص و مخصوص و این مرتبه از میسان
بیان ابرار است

بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهَذِهِ الرُّتْبَةُ أَعْلَى مِنْ
بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِينَ وَلِصَاحِبِ هَذِهِ
الرُّتْبَةِ نَصِيبٌ تَامٌّ مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ
النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحْقِيقِهِ بِمَرْتَبَةِ الْوَلَايَةِ
الْخَاصَّةِ وَمَنْ كَمُرَّ تَنْزُلِ إِلَى عَالَمِ الْأَشْيَاءِ
فَهُوَ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ فَلَا
لَصِيبَ لَهُ مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ
فَلَا يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّكْمِيلِ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ
رَدَقًا اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَحَبَّةً هُوْلَاءِ الْكَابِرِ
بِحُورْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
وَاتِّبَاعِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ
مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ
مَنْ أَحَبَّ وَالسَّلَامَ أَوَّلًا وَآخِرًا

مراتب مقربین عالی تر است و صاحب
این مرتبه را بعد از انصاف او بمرتبه
ولایت خاصه نصیب است تمام از کمالات
مقام نبوت و کسی که بعالم اسباب فرو نه
آمده است پس او را اولیای مستهلکین
است و او را از کمالات مقام نبوت
بهره نیست پس تکمیل وارثان در
شایان نباشد بخلاف اول حق سبحانه
و تعالی بایان را محبت این اکابر عطا فرماید
بحرمت سید البشر علیه و علی آله و اتباعه
من الصلوات افضلها و من التسلیات
اکملها چه مردی کسی است که دوست داشته
است او را و السلام اولاً و آخراً

مکتوب بست پنجم

ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى خَوَاجَةِ جَهْلَانٍ وَالتَّخْلِيفِ
عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَمُتَابَعَةِ
خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ
الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
أَتَمُّهَا سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى قَلْبَكُمْ وَشَوْحَ
صُدْرِكُمْ وَذَلِكُمْ لِقُسُكُمْ وَالْآنَ جِلْدُكُمْ
كُلُّ ذَلِكَ بَلْ جَمِيعُ كَمَالَاتِ الرُّوحِ وَ

مکتوب بست و پنجم بخواجه جهاں صدور
یافته در تحریف بر متابعت سید المرسلین و
متابعت خلفائے راشدین و علیهم
من الصلوات اکملها و من التسلیات اتمها
حق سجانه و تعالی قلب شمار سلامت دارد
و سینه شمار را گشاده کند و نفس شمار پاک
گرداند و پوست بدن شمار را لطیف سازد و جمله

السَّيِّدِ وَالْخَفِيِّ وَالْخَفِيِّ مُنَوِّطٍ بِسَائِعَةٍ
 سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِبْرَةِ مِنَ الصَّلَاةِ
 أَفْضَلُهَا وَمِنْ السَّلَامَاتِ أَكْثَلُهَا فَعَلَيْكُمْ
 بِمُتَابَعَتِهِ وَمُتَابَعَةِ خُلُقَيْهِ الرَّاشِدَيْنِ
 الْهَادِيَيْنِ الْمُهْدِيَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ
 نُجُومُ الْهَدَايَةِ وَشُمُوسُ الْوَلَايَةِ فَمَنْ
 شَرَفَ بِمُتَابَعَتِهِمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا
 وَمَنْ جُبِلَ عَلَى مُخَالَفَتِهِمْ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
 بَعِيدًا - الْبَقِيَّةُ مِنَ الْمُقْصُودِ أَظْهَرُ
 الْأَضْيَارِ وَصَيِّقُ الْبَعْثِشَةِ لِذِي الْمَرْحُومِ
 الشَّيْخِ السُّلْطَانِ قَالَمُ الْقَسَمِ مِنْ جَنَابِكُمْ
 مَدَدُهُمْ وَإِعَانَتُهُمْ فَإِنَّكُمْ حَرِيُونَ
 بِذَلِكَ بَلْ مُؤَفَّقُونَ بِقَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ
 طَمَّ أَدَا اللَّهُ تَعَالَى تَوْفِيقَكُمْ وَجَعَلَ
 الْخَيْرَ رَفِيقَكُمْ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى
 سَائِرِ مَنْ آتَتْهُ الْهَدَايَةُ

مکتوب بیست و ششم

ترجمه از مصحح

أُتِيسَلُ إِلَى الشَّيْخِ الْعَالِمِ مَوْلَانَا حَاجِي
 مکتوب بیست و ششم بمولانا الشَّيْخِ الْعَالِمِ حَاجِي مُحَمَّدٍ

له قول بجمیع جمیع ستارگان اشاره است بقول آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصحابی کالجوامع باهم اقتدیتم اهتدیتم
 ۱۳ شمس جمیع شمس یعنی آفتاب ۱۴ له قول فقد فاز فیروز یعنی پس هر آینه فیروز مندم شد فیروزی بزرگ ۱۵ له قول فقد
 ضل فیروز یعنی پس گمراه شد گمراه شدن بعید ۱۶ به بالتشديد عن التخیيل وبالتخفيف من المجرود مجهول علی
 الاول ومعلوم علی الثاني ۱۷

مُحَمَّدٍ الْأَكْثَرِيَّ فِي بَيَانِ أَنَّ الشَّوْقَ يَكُونُ
 لِلْأَبْدَانِ دُونَ الْمُقَرَّبِينَ مَعَ عُلُومٍ تَنَاسُبُ
 هَذَا الْمَقَامَ تَبَيَّنَ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَإِيَّاكُمْ
 عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى
 صَاحِبِهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالنَّجْمَةِ وَرَدَ
 فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الْأَطَالِ شَوْقُ الْأَكْبَرِ
 إِلَى الْإِقَائِ وَأَنَّ إِلَهُهُمْ لَا تَشَدُّ شَوْقًا أَثَبَتْ
 اللَّهُ سُجَّانَهُ الشَّوْقَ لِلْأَبْدَانِ الْمُقَرَّبِينَ
 الْوَاصِلِينَ لَا شَوْقَ لَهُمْ لِأَنَّ الشَّوْقَ يَقْضَى
 الْفَقْدَ وَالْفَقْدُ فِي حَقِّهِمْ مَقْضُودٌ الْيَكْرِي
 أَنَّ الشَّخْصَ لَا يَشْتَقِي إِلَى نَفْسِهِ مَعَ إِفْرَاقِ
 فِي حُجَّتِهِ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْفَقْدِ فِي حَقِّهِ فَلَمْ يَمْ
 الْوَاصِلُ الْبَاقِي بِأَلَّهِ سُجَّانَهُ الْفَاقِي عَنْ
 نَفْسِهِ حَالُهُ مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ كَحَالِ
 الشَّخْصِ مَعَ نَفْسِهِ فَلَا جَرَمَ لَا يَكُونُ
 الْمُشْتَقُّ إِلَّا الْإِبْرَارَ لِأَنَّهُ يُحِبُّ فَاقِدًا

لاهوری صدور یافته در بیان آنکه شوق البته ابرار
 را بود نه مقربین را یا علوم متناسب
 سحانه و تعالی نایاب را بر جاده شریعت مصطفوی
 علی صاحبها الصلوة والسلام و
 النجمة استقامت و ثبات ارزانی فرماید
 در حدیث قدسی وارد است الاطال شوق
 الابرار الی لقاء وانا الیهم لا تشد شوقا
 حق سحانه شوق را بر ابرار نسبت نموده زیرا که مقربین
 واصلین را شوقی نه می ماند که شوق فقیران
 مطلوب را متقاضی است و فقیران مطلوب
 در حق شان مفقود چه ظاهر است که انسان با وجود
 افرات محبت نفس خود با نفس اشتیاق ندارد چرا که
 اورا فقدان در حق خود محقق نیست پس مقرب
 واصل که بحق سحانه باقی است و از نفس خود فانی
 عاقل به نسبت حق سحانه باقی است بحال شخص به
 نسبت نفس خود لا جرم مشتاق نباشد مگر ابرار که اوستا

له قوله في الحديث القدسي قال العلي القادي ۳ في شرح مشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان
 الاول يكون بالمهام او مقام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبده بلفظه وينسب الي ربه والثاني لا يكون الا بانزال
 جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه حكمه في القر ۱۳ ۱۴ له قوله الاطال شوق
 الابرار ۱۵ یعنی حق سحانه و تعالی ارشاد فرموده آگاه شود بطول انجام مید شوق نیکو کاران بملاقات من ومن بطرف ایشان البته مشتاق ترم-
 و چه خوش گفته است شعری عاشقان هر چند مشتاق جمال و بزرگو و دلبران بر عاشقان از عاشقان تراند ۱۶ قال العلامة محمد مواد
 المکی ذکره فی الاجزاء بلفظ لقد طال شوق الابرار الخ قال العراقی فی ترجمه حجه لاجل اصلا الا ان صاحب الفردوس
 فکره من حدیث ابی الدرداء و لحدید کر له ولله فی مستند الفردوس سند و قال الشیخ الکبیری موضع من فتوح
 وقد ورد و خبر لا علم لی بصحته ان الله ذکر المشتاقین الیه و قال عن نفسه انه اشد شوقا الیهم ولا علم لی به من
 الكشف و لامن رواية صحیحة الا انه مذکور مشهور و انتهی ملخصا - ولكن معناه صحیح مطابق لحديث من تقرب الی شبرا
 تقربت الیه فدعا الحدیث ۱۷ انتهى ۱۸ له قول لانه لا یشتاق حبه لما یشتاق الیه فاقله والابرار هم
 الموصوفون بهذه الصفة دون المقربين و یحتمل ان يكون الضمير المنسوب راجعا الی الابرار المفهوم من الابرار ۱۹

وَلَقَدْ عَلِمَ بِالْأَبْدَانِ غَيْبُ الْمُقَرَّبِ الْوَاصِلِ سَوَاءٌ
كَانَ فِي الْإِبْتِدَاءِ أَوْ فِي الْوَسْطِ وَلَوْ لَقِيَ مِنْهُ
مَقْدَارُ حُجَّةٍ مِنْ خُودَلَةٍ وَلَنْ نَعْمَ مَا قِيلَ فِي
الشَّعْرِ الْقَارِئِ س

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

ثَقُلَ عَنِ الصِّدِّيقِ الْكَبِيرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
عَنْهُ أَنَّهُ دَايَ قَادِرًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَبْكِي
فَقَالَ هَكَذَا أَكُنَّا نَفْعَلُ وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُنَا
هَذَا مِنْ قَبِيلِ الْمَدْحِ بِمَا يَشَبُّهُ الدَّمُ
سَمِعْتُ عَنْ شَيْخٍ قَدِيسٍ يَقُولُ أَنَّ
الْمُنْتَهَى الْوَاصِلَ ثَلَاثًا يَمْنَى الشُّوقُ
الطَّلَبُ الَّذِي كَانَ لَهُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَكَانَ
الشُّوقُ مَقَامًا آخِرًا كَمَلُ مِنَ الْأَوَّلِ وَآخِرُ
مِنْهُ وَهُوَ مَقَامُ الْيَاسِ وَالْحُجْزُ عَنِ الْأَدْرَاكِ
فَإِنَّ الشُّوقَ يُتَصَوَّرُ فِي الْمَتَوَقَّعِ فَجَبَتْ

اندک محب فاقد و مراد ما از ابرار کسی است که مقرب
و اصل نه بود در ابتدا باشد یا در وسط اگر چه از وسط
بقدر وانه خردول باقی مانده باشد و چه خوش گفته
است در شعر فارسی س

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه منقول است
که شخصی را دید قرآن میخواند میگریه فرمودیم چنین
می کردیم و لکن سخت شد دلها می ما این قول
از ایشان مدح است مشابه بزم و از حضرت
شیخ خود قدس سره شنیدم که می فرمود گاهی
منتهی و اصل نیز تمنای آن شوق و طلب میکند
که او را پیشتر حاصل بود و زوال شوق را مقامی
است دیگر کامل تر از اول و تمام تر از آن و آن
مقام مقام یاس و عجز است از ادراک مطلوب
پیر شوق در امری متصور است که متوقع بود پس

س یعنی صفا من الواصلین المقربین فلا شوق ولا وجد ولا ولا ۱۲ س قوله المدح بما يشبه الخ و قوله
شعر ولا عیب فیهم غیوان سیوفهم و یمن فلول من قراع الکتاب و و قوله تعالی و ما تنقم منا الا ان امنا
بایات دینا و کقوله هو البدر الا انه البحر زاخا و سوی انه الضو غامر لکنه الویل و الضو غامر بالمکس الاسد
الویل بالفتح المظهر الشدید العظیم القطر ۱۳ س بداند که این عجز از ادراک نه مانند عجز عوام است بلکه این عجز نیست که عین
ادراک است بلکه کمال ادراک گمان نه بری که عجز از معرفت جمل است زیرا که عجز از معرفت آنست که معلوم گردد که لا یعرف الله الا الله
چون انسان آئینه شده است که در صورت معرفت حق سیمانه عکس انداخته است و آن از آن و نیست ۱۴ س و سطر بالفتح
و سکون ثانی بمعنی در میان و میان هر چیز و بختین چیز یک میانه باشد یعنی متوسط در کیفیات و صاحب نصاب نوشته که بختین بمعنی
میانه که عبارت از میان حقیقی و مرکب باشد و اسم نیز نیست که در میان باشد ۱۵ س لفظه عن موجوده فی الشبه القلبیه و
المطبوعه الموجوده عند نادیه ذائده لا احتیاج الیه و هذا اظاهر فافهم و قد اسقطها العرب ۱۶

لَا تَوَقَّعْ لَا شَوْقَ وَإِذَا رَجَعْتَ هَذَا الْكَامِلُ
الْبَالِغُ نَهَايَةَ الْكَمَالِ إِلَى الْعَالَمِ
رُجُوعَ الْقَهْقَرَى لَا يَعُودُ إِلَيْهِ الشُّوقُ أَيْضًا
مَعَ وُجُودِ الْفَقْدِ بِالرُّجُوعِ لِأَنَّ ذَوَالَ شَوْقٍ
مَا كَانَ يُوْجِدُ الْفَقْدَ بَلْ لِحُصُولِ الْيَاسِ وَ
هُوَ مَوْجُودٌ بَعْدَ الرُّجُوعِ أَيْضًا بِخِلَافِ
الْكَامِلِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ يَعُودُ إِلَيْهِ الشُّوقُ
بِرُجُوعِهِ إِلَى الْعَالَمِ لِحُصُولِ الْفَقْدِ الَّذِي
ذَالَ مِنْ قَبْلِ حُجْنٍ وَجَدَ الْفَقْدَ بِالرُّجُوعِ حَصَلَ
الشُّوقُ الَّذِي ذَالَ يَزِدُّ إِلَيْهِ لَا يَقَالُ إِنَّ
مَرَاتِبَ الْوُصُولِ لَا تَنْقُطُ أَبَدًا لِأَنَّ
فِي تَوَقُّعِ بَعْضِ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ فَيُتَصَوَّرُ
الشُّوقُ حِينَئِذٍ لِأَنَّا نَقُولُ عَدَمُ الْقَطْعِ
مَرَاتِبِ الْوُصُولِ مَبْنِي عَلَى السَّيْرِ التَّقْصِيلِ
الْوَاتِقِ فِي الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّيُونِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَهَذَا السَّيْلُ لَا يُتَصَوَّرُ
فِي حَقِّهِ نَهَايَةَ وَلَا يَزُولُ عَنْهُ الشُّوقُ
أَبَدًا وَمَا نَحْنُ بِصَدِيدِهِ هُوَ الْمُنْتَهَى
الْوَاصِلُ الَّذِي قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ
يَطْلُقُ نَقِي الْجَمَالِ وَأَنْتَ هِيَ إِلَى مَا لَا يُمْكِنُ

آن جا که توقع نیست شوق نیست و چون
این چنین کامل که به نهایت کمال رسیده است
رجوع بعالم نماید رجوع قهقری پس با وجود
حصول فقد بسبب رجوع بعالم اندرین حال نیز
شوق با وجود منی نماید چه زوال شوق بجهت
تحقق فقدان نه بود بلکه باعث حصول یاس
و آن بعد از رجوع نیز موجود است بخلاف کامل اول
که بوقت رجوع نمودنش بعالم شوق با وجود منی
نماید بسبب تحقق فقدان که اولاً زائل شده بود
پس وقتی که فقدان بسبب رجوع و س موجود
گشت شوق که بزوالش زائل شده بود نیز بحصول
پیوست گفته نشود که مراتب وصول الی الله را تا ابد
الابدین القاطعی نیست پس بعضی از آن مراتب
دائما متوقع اند و درین وقت حصول شوق منقرب
و اصل را نیز متصور گشت زیرا که ما میگوئیم که عدم
انقطاع مراتب وصول مبنی است بر تفسیر تفصیلی که واقع
است در اسماء و صفات و شئون و اعتبارات و
نهایت وصول در حق این سالک متصور نیست شوق
از و س ابد از ازل نمیکرد و کسیکه با بعد و س ایم
بمال و اصل منتهی است که آن مراتب را بطریق اجمال

س بهر دو قاف بجانب پائین خود رفتن چنانچه رو بسوئ مغرب کرده بطرف مشرق رفتن چه قهقری بوزن فعلی و قهقره بر وزن
از لزه معبر است بمعنی بسیار رفتن ۱۲ غیث س قوله صدق بختین نزدیکی و مقابله و برابر چیز و محاذ بمعنی قصد نمودن
و در پی شدن مستعمل است ۱۳ غیث

التَّجَرُّدُ عَنْهُ بِعِبَادَةٍ وَلَا يُشَارِكُ إِلَهَ بِإِشَادَةٍ
فَلَا يُتَصَوَّرُ تَمَتُّعُهُ تَوْفَعٌ أَصْلًا فَلَا جَرَمَ
يُزُولُ عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلِبُ وَهَذَا أَحَالَ
الْخَوَاصِّ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ لَا تَهْمُ الَّذِينَ
عَرَجُوا عَنْ ضَيْقِ الصِّفَاتِ وَوَصَلُوا
إِلَى حَضْرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ
بِخَلَافِ السَّالِكِينَ فِي الصِّفَاتِ مُفَصَّلًا
وَالسَّائِرِينَ فِي الشُّبُونَاتِ مُرْتَبًا
فَاتَّهَمُوا مَحْبُوسُونَ فِي التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ
أَيْدِيَ الْإِبْدِينَ وَمَرَاتِبُ الْوُصُولِ فِي
حَقِّهِمْ لَيْسَتْ إِلَّا الْوُصُولُ إِلَى الصِّفَةِ
وَالْعُرُوجُ إِلَى حَضْرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى
لَا يُتَصَوَّرُ إِلَّا بِالسَّيْرِ الْجَمَالِيِّ فِي الصِّفَاتِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَمَنْ وَقَعَ سَيْرُهُ فِي
الْأَسْمَاءِ بِالْتَّفَصِيلِ جُسِيَ فِي الصِّفَاتِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَلَمْ يَنْلِ مِنْهُ الشَّوْقُ وَ
الطَّلِبُ وَلَمْ يَفَارِقْ عَنْهُ الْوَجْدُ وَالنَّوْجُ
فَاتَّهَمُوا الشَّوْقَ وَالْوَجْدَ لَيْسَ إِلَّا أَصْحَابُ التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ
وَلَيْسَ مِنَ التَّجَلِّيَّاتِ الذَّاتِيَّةِ لَهُمْ
نَصِيبٌ مَادَامُوا فِي الشَّوْقِ وَالْوَجْدِ
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ مَا مَعْنَى الشَّوْقِ مِنَ اللَّهِ

طی کرده و فتنی گشته بقا می که از تعبیر ممکن نیست
بعبارتی و بسوئش اشاره کرده نمی شود باشارت پس
آنجا توقع اصلا نیست لاجرم شوق و طلب
از زرائل گرد و و این حال خواص است از اولیا
زیر که ایشانند که از ضیق صفات عروج نموده
و بحضرت تعالی و تقدس وصول یافته تجلات
آنانکه سالک اند در صفات بالتفصیل و سائر
اند در شئونات علی الترتیب که ایشان در تجلیات
صفاتی تا ابد الایام محبوس اند و مراتب وصول
در حق نشان غیر از وصول تا بصفت^{مقدّم} نیست
و عروج تا حضرت ذات تعالی ممکن نیست
مگر بسیر اجمالی در صفات و اعتبارات و کسی که
سیرش در اسماء بالتفصیل واقع شده در
صفات و اعتبارات محبوس مانده و شوق و
طلب از زرائل نه گردیده و وجد و تواجد از
مفارقت نموده پس نیشانداری باب شوق و
تواجد بکلیات صفاتی تا ابد می که در شوق و وجد
اندر تجلیات ذاتیه ایشانند و نیست اگر کسی گوید که
چیزست مراد از مشتاق بودن حق سبحانه حال آنکه از سجا
چیزست مفقود نیست - گویم محتمل است
که آوردن لفظ شوق این جا از قبیل

ص ۷۱ برادر بے نهایت در گوی است + هر چه بروی بروی نیست ۱۲ قوله فان قال قائل الخ وادع علی
قوله فی الحديث البدن کدوانا الیهم لا شد شوقا ۱۳

سُبْحَانَهُ وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانُهُ مَفْقُودٌ شَيْئًا
قُلْتُ ذَكَرَ الشَّوْقَ هَهُنَا بِمَحْتَمَلٍ أَنْ
يَكُونَ مِنْ قَبِيلِ صُنْعَةِ الْمُشَاكَلَةِ وَذَكَرَ
الشَّدَاةَ فِيهِ بِإِعْتِبَارِ أَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ
إِلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيدٌ وَعَالِبٌ
عَلَى مَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيفِ
هَذَا الْجَوَابُ عَلَى طَرِيقَةِ الْعُلَمَاءِ وَ
لِلْعَبْدِ الضَّعِيفِ فِي جَوَابِهِ وَجُوهٌ
أُخَرُ تَنَاسَبُ طَرِيقَةَ الشُّوْقِيَّةِ وَ
لَكِنَّ ذَلِكَ الْأَجْوِبَةَ تَقْتَضِي مَحْوًا مِنَ الشُّكْرِ
وَبِدُونِ الشُّكْرِ لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوزُ
لَآنَ الشُّكْرَ مَعْدَنُ دُرُودٍ وَأَنْبَاءِ
الصَّخْرِ مَسْئُولُونَ وَحَالِي الْأَنْ الصَّخْرِ
الصُّوفِ فَلَا يَلِيقُ بِحَالِي ذَكَرَ هَذَا هَذَا
الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى نَبِيِّهِ دَائِمًا وَسَلَامًا

صنعت مشاکلت بود و ذکر شدت
در حدیث بدین جهت باشد که هر چه
بجداوند عزیز و جبار نسبت کرده شود
شدید و غالب بود بر آن چه به بنده
ضعیف اضافه نموده آید و این جوابی
است بطریق علماء و این بنده ضعیف
را در جواب اشکال مذکور و جهات دیگر
اند مناسب بطریقه صوفیه ولیکن بیان
آن و جهات نوعی از سبب می خواهد
و بدون سبب ذکر نشان مستحسن بلکه جائز
نیست - چه سبب معذور اند و ارباب
محمول مسئول و بالفعل حال من محصور
است - پس ذکر آن و جهات مناسب
حال من نیست - هذا - والحمد
لله ادلاوا خرا و الصلوة والسلام
علی نبیه دایما و سلاما

مکتوب بیست و هفتم

بخواهر عمک صدور یافته در بیان مراحط طریقه حلیه نقشبندی و علو نسبت این بزرگواران
قدّس الله تعالی اسرارهم الحمد لله وسلام علی عباد الله الذین اصطفی -

۱- قال فی التلخیص ومنه المشاکلة وهی ذکر الشئ بلفظ غیبه لوتوعه فی صحبت حقیقا و تقدیرا فالقول کقولنا قد توح شیئا
بجندک طبعه قلت الخوالی جیه و تمیضا و نحو تعلم ما فی نفسی ولا علم ما فی نفسک - والثانی نحو صیغته الله ۱۲ صمد سانش
مرفدائے پاک راست و سلام بر زندگان او تعالی و تقدس که برگزیده است ایشان را ۱۳

مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این خلص ساخته بودند و در آن بتهج و مسرور گردید سلامت باشد
 یعنی خواهد که تصدیق ایشان بدید غیر آنکه مداحی این سلسله علیه نقشبندیه نماید. ^{۱۲} خود و در عبارت اکابر این
 سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار بهم واقع شده است که نسبت مافوق همه نسبتها است از نسبت حضور
 و آگاهی خواسته اند و حضوری که نزد ایشان مقبر است حضور بے غیبت است که تغییر از آن بیادداشت
 نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت که بفهم قاصر این فقیر قرار
 یافته است بنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی
 و تقدس و حضور آن سبحانه بے ملاحظه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند
 یعنی لمح لیس ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات متواری میگردد
 پس برین تقدیر حضور بے غیبت تصور نباشد بلکه لمح لیس حضور است و اغلب اوقات غیبت پس
 این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت نهایت گفته اند
 و برگاه این حضور دوام پذیرد و اصلاً استتار قبول نکند و همواره بے پرده اسماء و صفات و شیون
 و اعتبارات تجلی شود حضور بے غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران قیاس
 باید نمود و بے تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگر چه پیش اکثر مردم مستبعدی نماید اما
 هَيْتَا لَكَ دَبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا وَلِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَجْجَعُ
 این نسبت علیه بر نهج غایت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیش ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود
 بچشم که اکثر آنها در مقام انکار آیند و بایرند و بایرند نسبتی که الحال در میان ارباب این خانواده بزرگ
 متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف
 شایدی و شبهه و منزه باشد و توجه است محض از جهات بسته متعارف اگر چه جهت فوق متوهم
 باشد و بظاهر دوام پذیرد و این نسبت در مقام جذب فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن را وجهی ظاهری
 نیست بخلاف یادداشت یعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهت جذب و مقامات سلوک است

۱۰ قول بهینا لا رباب التیمم یعنی گواریا با ارباب نعمت ما نمهند آن یعنی جنت و عاشق مسکین را گواریا است آنچه بر همه جرمی
 نوشته ۱۱ یعنی شمش جهات که مشهور اند و معروف اے پیش و پس - راست و چپ - زیر و بالا ۱۲ سلسله یعنی نسبتی که الحال متعارف
 است یعنی حضور و شهود و کورین ۱۳ لمح بالفتح نگرستن و دیدن به نظر سبک ۱۴ اللهم اغفر لکاتبه و لمن معی فیہ و لوالدیهیم اجمعین ۱۵
 بر عتق یا ارحم الراحمین

و علو وجه آن بر هیچ احدی محقق نیست اگر خفای نسبت در حصول دوست و پس حاسدے اگر از حد
 انکار نماید و ناقصی از نقص خود جو نماید معذور است
 قاصرے گرداند این طائفه را طعن قصور
 همه شیران جهان بسته این سلسله اند
 حاش الله که برابر من بزبان این گله را
 زویر از حیل چنان بکسلد این سلسله را
 وَالسَّلَامُ أَزَلًا وَآخِرًا +

مکتوب بست و هشتم

نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال اما بعبارتی تخریر یافته است که مؤتم تنزل و تبعی است -
 مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این خلص ساخته بودند و در آن بتهج گردید و بمطالع ان مشرف
 گشت چه نعمتی است که از اذان یا در قنارال کنند و چه دوستی است که رسیدگان بخوارگی مجبوران نمایند
 بچاره مجبور چون خود را شایان وصال نیافت بفرست محمول زاویه بجران گشت و از قرب گریخته به بعد
 آرام گرفت و از اتصال بانفصال قریافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دید به منت
 گرفتاری گزیده

چون طبع نمابد من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین
 عبارات نامربوطه و اشارات پراننده زیاده برین چه تصدیق ایشان نماید شَبَّانَا اللَّهُ تَعَالَى
 وَآيَاكُمْ عَلَىٰ مَنَابِعِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنْ
 التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا +

۱۰ التمریب + ان عابدهم قاصی طعننا بهم سقمها + براءت ساحتهم من افحش الکلمه + هل یقطع
 الثعلب الخال سلسله + قیدات بها اسد الدنیا باسی همه ۱۲ سلسله یاکی و دوری است خدای را ازین کار
 ۱۳ قول سلسله یا کسوسین دوم نیز کسور زنجیر آری و طلا و نقره و غیره و نام کتاب و مجازا یعنی نسل و اولاد و قرابت و هم یعنی ترتیب
 و سامی پیران طریقت تا با اسم یکے از ناموران اهل ارشاد و اندرین مقام میں معنی اخیر مراد است ۱۴ قول موبم بالضم و کسر بائے هوزر
 و هم و غلطی اندازنده ۱۵ قول محمول اسم مقول از محمول بضم غنای معجمه یعنی گنای و عدم شهرت ۱۶ قول فرق بالفتح جدا کردن و کشتن
 دراهمیان مومے سرکه آنرا فرق سر نیز گویند و اینجا همین معنی دوم مراد است ۱۷

مکتوب ۲۹ بہت قیمتی

شیخ نظام تھانی سری صدر یافته در بیان ترغیب و ارادے فرائض و رعایت سنن و
آداب و قلت مبالغات در ادائے نافله در جنب فرائض و منع نمودن از ادائے نماز خفتن در
نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن
مردان که سجده کنند عَصَمْنَا إِلَهُهُ سُجْدَانَهُ وَابَاكُمْ عَنِ النَّخْصِ وَالنَّحْشِ وَنَحْنُ
أَبَاكُمْ عَنِ التَّلَافُفِ وَالتَّاسُفِ بِعُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُنْفَعِ عَنْهُ ذِيخُ الْبَصَرِ عَلَيْهِ
وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَمَّهَا وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَلَمَّهَا مَقْرَبَاتِ أَعْمَالٍ يَا فَرَاغُ
اندیا نواقل - نواقل را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست. ادائے فقه از فرائض در وقت
از اوقات بر ادائے نواقل بزرگساله است اگر چه بر نیت خالص ادا شود بهر نفعی که باشد از
صلوة و زکوٰۃ و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوئیم که رعایت سنتی از سنن و ادبے از آداب
در حین ادائے فرائض نیز بهمین حکم وارد منقول است که روزے امیر المؤمنین حضرت فاروق
رضی اللہ تعالیٰ عنہ نماز بایاد را بجماعت گذاردند بعد از فراغ از صلوة دو نم نگاه کردند شخصی را از
اصحاب خود در آن وقت نیافتند فرمودند که فلانے بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر
شب بیدار می باشد بجهت که درین وقت خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و
نماز بایاد را بجماعت می گذارد بهتر می بود پس رعایت ادبے و اجتناب از نکر و بے اگر چه
تتریبی باشد فلیف که تحریمی براتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری پس امور بر رعایت
و اجتناب از جمع کند فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَبَشِّرْهُ خَرُطَ الْقَتَادِ مَثَلًا لِّتَصَدَّقَ دَانِکَ در

۴ فضیلت عینا فقال عمر ابن اشهد صلوة العبدی جماعتا حب الی ان اقوم لیلۃ ۱۳
 ۵ قوله ودر شرط التقای بلی و بدین درایت و احتیاط اعتبار این امور درست عالمین بود و در وقت خا راه یعنی رخ کشیدن و وقت برداشتن ۱۴

فی ریح کسبیدن و محنت برداشتن ۱۲

در حساب زکوة بهم چنان که از تصدق جبال عظام از ذهاب بطریق نقل بمراتب بهتر است رعایت ابدی
از آداب در تصدق آن دانگش مثل آن را به فقیر قریب دادن نیز بمراتب ازاں بهتر است پس نماز
نخستین را در نصف اخیر از شب گزاردن و آن تا خیر و وسیله تا کید قیام لیل ساختن بسے مستنکر باشد
چون نزد حنفیه رضی اللہ تعالیٰ عنہم ادائے نماز نخستین در اثناء وقت مکروه است ^{بوقتین یعنی زوال} ظاهر این که است که است
تخریم اراده دارند زیرا که ادائے نماز نخستین را تا نصف لیل مباح داشته اند و از نصف آن طرف
مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیہ در آن وقت داء
نماز نخستین جائز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق و جمیعت در آن وقت ترکیب این امر
گشتن بسیار مستکروه است از برای این غرض تا خیر ادائے وتر بهم کافی است و آن تا خیر مستحب است
هم و در وقت نیک ادائے یا بد و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر بیدار گردیدن ترک این
عمل باید نمود و صلوات گذشته را قضا باید کرد و امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بواسطه ترک ادائے
از آداب وضوئے نماز چهل ساله را قضا فرمودند و ایضا آب مستعمل که از آله حدیث نموده باشند یا به نیت
قریت استعمالش کرده باشند در وضو بخیزند نکند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس مغلط
است و فقهاء منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آن را مکروه داشته اند آری بقیه آب وضو را خوردن
شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید از آن آب بدهند این فقیر را درین دفعه در دلی مثل این ابتلاء
واقع شده بود - بعضی از یاران را در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضو فقیر را بخورند و الا ضرر عظیم لاحق
خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرده بکتب فقیهیه رجوع نمود و غلصی پیدا شد که اگر بعد از ثلث غسل نیت
قریت نکند در مرتبه چهارم آب مستعمل نمی شود باین جلد بخورند نموده آب غسل چهارم را بے نیت قریت
عبادت و ثواب

س در وزن و سنگ اختلاف است بپار مگر اتفاق اکثر نقادان همین تحقیق شده که وزن و سنگ شش رقی است و در طائف یعنی حصه و بخش نیز نوشته
نیات ۱۵ قال فی البحر و افادین التاخیروالی نصف اللیل لیس بمستحب و قالوا انه مباح و الی ما بعد ۱۶ مکرمه ۱۷ ۱۸ قال
فی البحر عن القتیة تاخیر العشاء الی ما زاد علی نصف اللیل یکرمه ۱۹ کراهه تخیر لیم ۲۰ لانه و دعوی حدیث مسلم و وقت
صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط یعنی و وقت نماز تفتن از غایت شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بے زیادت و نقصان
و در تخفیه این حدیث را است و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر است ۱۷ یعنی آن کس ماکه و نوب و اعتماد داشته باشد به بیداری وقت سحر در نه او را
در قبل از خواب مستحب بود بلکه واجب ۱۷ ۱۸ واقعه در اصطلاح صوفیه گویند امری که در قلب واقع شود به هر طریق که باشد خواه بقوت قلب
خواه بغیر آن در لقیقه خوره در نوم اما عقل بواسطه حسی است و صوفی در مشاهده و قائل محتاج این نوم معوف نیست. مصرع. واقعه بے
غلاب صوفی راست خور ۱۹

اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرائط و معذات است از شهود النفسی کسے در توهم نیفتد و آنرا در رنگ شهود تجلی صوری کہ در نفس تجلی له است تجلی نہ کند حاشا و کلا تجلی صوری ہر قسم کہ باشد داخل سیر انانی است و در مرتبہ علم الیقین حاصل است و شهود النفسی در مرتبہ حق الیقین است کہ نہایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا ہم چنانکہ مطلب ایشان بیچون و بے چگون است نسبت ایشان باں مطلب نیز بیچون و بیچگونہ است چون را بہ بیچون راہ نیست ثمنوی

القضاے نے تکلیف پے قیاس
 ایک گفتہ ناس را ستفا ناس نہ
 بہست رت الناس را با جان ناس
 ناس غیر از جان انسان نہ

و نشاء تو ہم اتحاد شوہد القسی با شہود صوری مذکور حصول بقائے شخص است در ہر دو مقام چہ مخفی صوری
معنی نیست اگر چہ فی الجملہ رفع قیدے از قیودے نماید اما حد قائلین سازد پس قیہ وجود سالک در ان تجلی
حاصل است و سیر القسی خود بعد از فنائے اتم و یقائے اکل است پس لا جرم از قلت معرفت تفرقہ در میان
ایں دو یقانی تو اتند کردنا چار حکم با اتحاد می نمایند اگر معلوم کنند کہ بقائے ثانی نزد ایشان معبر بہ بقائے بائد
است و آن وجود را وجود محبوب حقانی می گویند شاید از یں تو ہم خلاص شوند اینجا کسے نہ گوید کہ بقائے بائد
عبارت از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس نہ چنین است اگر این معنی از بعضی عبارات این قوم
مستفاد شود آن را جواب گوئیم کہ این بقادر مقام جذبہ بعضی را بعد از استہلاک و اضمحلال کہ تشبیہ بہ قیاست
دست میدہد و اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ علیہم تعبیر از ال بوجود عدم می کنند و این پیش از فنا است

۱۷۰۰ **الف** بنیمیم و کسر من و تشدید دال جمع معد یعنی آماده کننده ۱۷۰۰ **ب** قوله عاشا و کلا عاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و عاشا نشه
 باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه مدح و ترجمه نمودن است ۱۷۰۰ **ج** شناس بالفتح و دون و دو سین جمله نوسه از حیوان
 که بر یک پا شنه همد و صاحب حیوة الحیوان نوشته که شناس بالکسر نوسه از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک
 دست و یک پائنه دارد و بطور مردم در عربی کلام کند و در تاریخ بجهت العالم نوشته که شناس در نوامی عدن و عمان بسیار است و آن جانور نیست
 مانند نصف انسان که یک دست و یک پائنه و یک چشم دارد و دست او بر سینه باشد و بزبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند ۱۷۰۰ **د**
 قوله شناس غیر از آن جهان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی شناس اے مردم در ائے شناسنده جهان که حق باشند نیست حاصل آنکه غیر شناسه جهان
 که محبوب حقیقی است شناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و عالی از معنی بیت این نمر دارند اینها صورت اند و مرده نماند کشته شهوت اند
 ۱۷۰۰ **هـ** بدانکه عدم که در عبارات الکابرین سلسله علییه واقع می شود عبارت از ورود هستی اسم آبی است جل سلطان که مبدأ لقیین عارف است
 از پس پرده لا از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را کم کند و بنیاد وجود
 عدم عبارت از تحقیق است با آن هستی یعنی وجود و بقائے که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقیق بحالت
 عدمیه باشد یعنی پیدا شدن وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقا است در جهت جذب و باقی بر مقام

ایں راز والے متصور است بلکہ واقع است گا ہے اور از روی می ستانند و گاہے باز میدهند و بقائے
 که بعد از قنائے اتم است از روال مضمون و از خلل محفوظ است قنائے ایشان قنائے دائمی است که
 در عین بقا فانی است و در عین فنا باقی است و از بقا که زوال پذیر اند از جمله احوال و تلویحات است و در هیچ
 سخن بصدد دهنه چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرور فرموده اند وجود عدم بوجود و بشیرت
 عود میکند اما وجود فنا بوجود و بشیرت عود نمی کند پس بر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان بر مادی

بل لا وقت له بعد احوال کار ایشان با موقت اوقات است و معامله ایشان با محول احوال پس
قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گزشت از زوال محض ماند زیرا که
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ کسی گمان نه کند که دوام وقت باعتبار بقا
از احوال وقت از تعیین و غیره اطلاق کرده اند لکن دلیل الدَّائِمُ لِعَيْنِ الْوَقْتِ وَالْإِسْمُ اِلْيَقْسِ الْحَالِ اِنَّ
الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بَلْ لَقَوْلُكَ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِنَّهُ سخن به تطویل انجامید بر سر اصل سخن
ایم گوئیم که چون مجال سخن در فضائے قدس ایزدی جل شانہ نیست پس از مقام بندگی و ذل و انکسار
نمود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی اداء وظائف بندگی است و اگر در ابتداء و وسط عشق و محبت
داده اند مقصود قطع تعلق اوست از یاد و جان جناب قدس جل شانہ عشق و محبت بهم از مقاصد نیستند از
برائے حصول مقام عبدیت اند بنده خدا جل شانہ وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی تمام
خلاص شود و عشق و محبت وسیله القطار پیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت است

(بقیه حاشیه ص ۸۲) این ظهور دوم نیست پس فنا و بقا که برای مرتب بود نیز دائمی نباشد و از عود بوجود بشریت این زمان بود تا آن ظهور و گمان
 است مبتدی سالک متواری است و چو ظهور متواری گشت وجود بشریت عود نمود ۱۲ از مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ
 ۱۲ قولہ پیش از فنا یعنی فناء اتم و اکمل یعنی فنا حقیقی کہ عبارت از استیلا و مستی مطلوب است بر عادت بحدیکہ از جمیع منکبات بتبی
 گرد ۱۳ (حاشیہ صفحہ ۸۴) ۱۴ وجود فنا عبارت از بقا است کہ بر فنا حقیقی مرتب شود و بولادت ثانیہ بوجود مہبوب موجود گردد این فنا
 و این بقا را دوم لازم است و از عود بوجود بشریت این ۱۲ حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ ۱۲ قولہ کہ گمان نہ کند الا متعلق است
 بقول اقدس سرہ پس بر آئینہ وقت ایشان دائمی باشد الخ ۱۳ قولہ لایل الدوام الخ یعنی نہ چنین است بلکہ دوم عین وقت راست و دیگر
 عین حال را بر آئینہ گمان هیچ معنی نیست از حق بلکہ میگوئیم کہ بر آئینہ بعضی از گمان گناہ است ۱۴ قولہ ان الظن لا یعنی الخ اشارت است
 بکرمیہ کہ درباره قال فنا حلیکم و سورہ الغم و واقع است یعنی بدستیکہ گمان سود ندارد و دفع نمیدارد از شناخت حقیقت چیز را ۱۵ قولہ ان
 بعض الظن اتم اشارت است باین کہ کرمیہ کہ واقع است در سورہ حجرات هم یعنی بر آئینہ بعض بدگمانی گناہ است یا بعضی از گمان گناہی است
 ۱۶ نہ حشاش غایتی دارد نہ سعدی را سخن پایان + بماند لکن مستحق و در یابیم خیال باقی + چه مطلوب در غایت تشر و در غایت و طالب در نہایت استی
 و منعقت نہ این را باوے شرکتی و نہ او را با این نسبت ۱۲

در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولا می خورد هیچ مناسبت نمی یابد
 إِلَّا الْإِحْتِبَاجَ مِنْ جَانِبِهِ وَالْإِسْتِعْنَاءَ الْأَكْثَرَ ذَاتًا وَصِفَةً مِنْ جَانِبِ الْمَوْلَى لِقَائِهِ وَتَقَدَّسَ
 زمان است که ذات خود را با ذات اولیای او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطان و افعال خود را
 با افعال او سبحانه به هیچ وجه مناسب داند. اطلاق تلبیت هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه
 بینمایند و در سبحانه خالق و خود را مخلوق میداند بیش ازین هیچ چیز حرأت نمی نمایند توجید فعلی که جمیع را
 در آراء راه دست میدارد و فاعل جز حق سبحانه نمی یابند این نیز گواراں میداند که خالق این افعال کیست
 نه مباشر آن افعال که این سخن خود نزدیک است که نزد قدر رساند این را بگشاید واضح گردانیم مثلاً شعبه باز
 در پرده نشسته صورت های جماد چند را در حرکت می آرد و افعال غریبه در آنها ایجاد مینماید جماعه که همد البصر
 اند میداند که جماع این افعال در آن صورتهای جمادیه آن شخص پرده نشین است اما مباشر این افعال
 همان صدر اند لهذا میگویند که صورت متحرک است نمیگویند که شعبه باز متحرک است نفس الامر درین حکم
 محق اند شرائع انبیاء علیهم الصلوآت و التسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحثت فعل از جمله
 سکریات است بَلِ الْحَقُّ الصَّوْبُ أَنَّهُ الْفَاعِلُ مُعْتَدًا دُخَالِ الْأَفْعَالِ وَاحِدًا وَهَمَّ فَمِنْ أَسْت
 کلامیکه در توجید وجود گفته اند بنائے آن سکر وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم لاینبه مطابقت
 است با صریح علوم شرعیه اگر سر موخر از است از سکر است و الْحَقُّ مَا حَقَّقَهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ
 الشَّعْبَةِ وَالْجَمَاعَةِ وَمَا سَوَى ذَلِكَ إِمَّا ذَنْدَقَةٌ وَرِجَالٌ أَدُسُّوا وَقَتٌ وَغَلَبَةُ حَالٍ وَابْنِ تَمَامٍ
 مطابقت در مقام عبدیت یسر است در ماورائے این نحو بے از سکر متحقق است
 گر بگویم شرح این بے حد شود

شخصی از خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمود
 تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و نفرد تا معرفت زاید بر معارف شرعیه حاصل کند

یعنی اگر حاجت از جانب بنده بے نیازی تمام از او سبب ذات و صفات از جانب مولا تعالی و تقدس ۱۲ یعنی مرکب
 این افعال و گفته این کار ۱۲ زندگانه باقی بے دین و ملحد شدن و از راه شرع سر بچیدن چه مستند است که مرکب جمیع قباح حق
 باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبر ۱۲ شعبه باقی دایه موحده نیز مفتوح یعنی بازی که بفرق کند و شعبه باز آنکه باین قسم
 از بازی عمل نماید ۱۲ یعنی بلکه حق خالص میسر است که فعل گفته یعنی مرکب فعل متعدد است و پیدا کننده افعال یک است یعنی
 حق سبحانه و تعالی ۱۲ یعنی حق آنست که علمائے اهل سنت و جماعت تحقیق کرده اند و اسوائے آن بایه دینی محض است و از راه مستقیم
 دور افتادن اگر در محو و بوشاری است یا مستی وقت و غلبه حال ۱۲

اگر چه در راه امور زائده پیدا میشوند اما اگر به نهایت کار رسانند آن زواید نبیانه منتور میگردند و همال معارف
 شرعیه بر وجه تفصیل معلوم نمیکردند و انصیق استدلال به فضائے اطلاق کشف می آیند یعنی هم چنانکه نبی علیه
 الصلوٰة و السلام آس علوم را از وحی اخذ میکرد و این نیز گواراں بطریق الهام آس علوم را از اصل اخذ می
 کنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند. همان علوم چنانکه انبیاء را علیهم الصلوآت
 و التسلیمات حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهمان پنج حاصل میشود و احوالت و تبعیت در میان
 است باین قسم کمال از اولیای کمال بعضی ایشان را بعد از قرون متطاووله و از منتهی بقاعده انتخاب میفرمایند
 بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل نبولسیم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان
 درین بوده باشد و السلام

مکتوب سی و یکم

به شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توجید وجودی و قرب و معیت ذاتی اولیای او
 تقدس و گذشتن این مقام با بعضی اسوله و اسویه که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبوتنا الله سبحانه
 و تعالی على متابعه سيد المرسلين عليه وعلى آله وعلى الهمة وعلى الهمة من الصلوات
 افضلها ومن التسليمات اكملها شخصه که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان
 میان شیخ نظام قانیسری در آن مجلس ازین فقیرند کور ساخت و گفت که او انکار وحدت و وجودی
 نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدا ام ایشان نبولیس که
 مردم ازین نقل تا چه فرمایند و در سوء ظن نیفتند که ان بعض الطین انما اجاته لمستوله بخند کلمه مصدع گشت
 بدلتانی ۱۲ یعنی بجهت قبول نمودن سوال او ۱۲ در سر و منته ۱۲

۱۲ بالفق عیار و گرد و هوا که از درون در آفتاب پیدا آید و مجازاً بمعنی خفیه و ذلیل و خوار و ناپخته می آید ۱۲ غیث ۱۲ قرن
 بستمین جمع قرن بالفق یعنی روزگار و زمانه و مدت سی سال یا هشتاد و یکصد و بیست سال و این درست تر است چه بیست و یک
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم طفل را گفت عیش قرنا و آن طفل صد سال بزیست ۱۲ منتخب ۱۲ بالفق یعنی روزی سر بزمین
 که بعربی قبل گویند و بمعنی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و گفته زاید می آید ۱۲ غ ۱۲ بدستی بعضی از گمان گناه است اشارت
 است بکرمیه که واقع است در سوره حجرات و پاره حم (۲۴۱) اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما اجمعین بر جملک
 یا ارحم الراحمین ۱۲

مخدوم و مکرما معتقد فقیر از خودی بآر مشرب اهل توحید بود و الدفیع قدس سره بظاہر برہین مشرب بودہ اند و بر
سبیل دوام بہین طریق اشتغال داشتہ اند با وجود حصول فکرانی تمام در باطن کہ بجانب مرتبہ بے کیفی داشتہ
اند و حکم ابن الفقیہ تصنف الفقیہ فقیر از بن مشرب از روی علم خطو افر بود و لذت عظیم داشت
تا آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ بہ محض کرم خویش بخدمت ارشاد پناہی حقائق و معارف آگاہی مژید الدین
الرضی شفیخ و مولانا و قبلتہ محمد الباقی قدسنا اللہ تعالیٰ بسبب رسائید و ایشان بہ فقیر طریقہ علیہ
نقشبندیہ تعلیم فرمودند و توجہ بلیغ بحال ابن مسکین مرعی داشتند بعد از ہمار سنہ ابن طریقہ علیہ در اندک
مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلو درین کشف پیدا شد علوم و معارف ابن مقام فراوان
ظاہر گشتند و کم دقیقہ از دقائق ابن مرتبہ مانده باشد کہ آنرا منکشف نہ گردانند و دقائق معارف شیخ محی الدین ابن
العربی را کہ این شیخ لاریج ساختہ و تجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آن را بیان فرمودہ است و نہایت عجیب و غریب
را منی داند و در نشان آن تجلی میگوید و مَا یَعْدُ هَذَا إِلَّا التَّحَدُّمُ الْحَقِيقِيَّ بَانَ بِجَلِّ ذَاتِي مُشْرِفٌ كَشَفَ وَ عُلُومُ
و معارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بجاتم الولاية میدانند نیز بہ تفصیل معلوم شدند و سکر وقت و غلبہ حال درین
توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضورت خواجہ نوشتنہ بود این دو بیت را کہ سر اسر سکر است نوشتہ
بود۔ رباعی

لے دیجا کیں شریعت ملت آعمائی است ملت ما کافری و ملت ترسانی است
کفر و ایمان زلف و روئے آل پری بیانی است کفر و ایمان ہر دو اند راہ با یکتا فی است
و این حال تا مدت مدید کشید و از شہور بسبب انجا میدنا گاہ عنایت بے غایت حضرت الشہ جل سلطانہ
از در پچہ غیب در عرصہ ظہور آمد و پردہ یو پوش نیچونی و بے چگونگی را بر انداخت علوم سابق کہ مبنی از اتحاد
برادان و امامین و انوار انوار انوار

لے قولہ بار معانی این فطریہا است اول نام است از نا جمائے خدا اقلے دوم ایشہ خزوار و انبار سوم بندگی چہارم گرانی پنجم بزرگ
و نیکو کار ششم نصیب ہفتم رخصت و دخل ہشتم بیخ و بن درخت نهم مراد کارد ہم کرت و مرتبہ یازدہم یادگار دوازدهم بسیاری ہر چیز
و جلے انوہ ہر چیز چوں زنگبار و درود بار سیر و ہم تر و میوہ لاچار دہم حل زنان و غیر ذلک ۱۲ غ ۱۳ مناقب آن خارج اند از حد و عدل
ارادت و سہ و نسبت خرقہ و سہ در تصوف بیک واسطہ شیخ محی الدین سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ میرسد و نسبت دیگر و سہ در
خرقہ بجناب علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر و سہ بجناب علیہ السلام بے واسطہ نیز میرسد شیخ شہاب الدین قدس سرہ از حال و سہ
پرسید گفت بحر الدقائق و الحقائق و ویرا از حال شیخ شہاب الدین قدس سرہ پرسید نہ گفت مملو من فرقی قدس من السنۃ یعنی از سترتا
قدم بسند پر است ۱۲ نفحات ۳۰ قولہ ہفتین جمع شہر الفتح یعنی ماہ و سنین جمع سنہ یعنی سال ۱۲

و وحدت وجود بودہ اند و بزوال آوردند و احاطہ و سرایان و قرب و معیت ذاتیہ کہ در آن مقام منکشف شد
بود مستتر گشتند و بریقین یقین معلوم گشت کہ صانع راجل شانہ با عالم ازین سببہائے مذکورہ بیچ تاب
نیست احاطہ و قرب او تعالیٰ علی است چنانچہ مقرر اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سبحانہ و اوسبحانہ با سبب
بہتر متذکر نیست او دست تعالیٰ و تقدس و عالم عالم اوسبحانہ بیچون و بیچگونہ است و عالم سر اسر بدایع چون
و بیچونگی نسیم بے چون را عین چوں نتوان گفت واجب تعالیٰ را عین ممکن نتوان خواند قدیم ہرگز عین
حادث نشود منتفع العدم عین جائز العدم نکرد انقلاب حقائق محالست عقلا و شرعا و صحبت حل یکے بر
دیگرے منتفع است اصلا و اساعب است کہ شیخ محی الدین و تالیعان او ذات واجب تعالیٰ را
مجهول مطلق میگویند و معلوم علیہ شیخ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ اثبات
مینماید قَمَا هُوَ الْحَكْمُ عَلَى الدَّائِ لَعَالَى وَ لَقَدْ سَ فَا لَصَّوَابُ مَا قَالَهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ
السُّنَّةِ مِنَ الْقُرْبِ الْعِلْمِيِّ وَالْحَاطَةِ الْعِلْمِيَّةِ وَ دَرَنان حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید
و وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود کہ درائے این توحید امر دیگر عالمی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا
میکرد کہ این معرفت زائل نگردد تا آنکہ حجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما یبلغی منکشف
شد و معلوم گشت کہ عالم ہر چند مراتب کمالات صفاتی است و مجائے ظہورات اسمائے اما مظهر
عین ظاہر نیست و ظل عین اصل نہ چنانکہ مذہب اہل توحید و وجودی است این محبت بمنائے واضح
گرد و مثلاً عالمی ذو فنونے خواست کہ کمالات بنوہ خود را در عرصہ ظہور جلوه دهد و خطابے مستحسنہ خود را
کونا کون ۱۱ امور غیبیہ ۱۲

لے قولہ احاطہ یعنی محیط بودن حق سبحانہ و تعالیٰ بر ہر چیز چنانچہ مدلول کریمہ و اللہ من وراثہ محیط والا انہ بكل شیء محیط ۱۳
قولہ سرایان یعنی گنجائش او در قلب مومن کہ مدلول است مرقول آنحضرت راصل اللہ علیہ و آکر وسلم حکایت عن رب عز شانہ لا یسعنی اذنی ولا سمائی
ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن علی مادود ۱۳ لے قولہ احاطہ و قرب او تعالیٰ علی است بدانکہ حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب و صد
و شخصت و ششم از جلد اول تحریر نمودہ اند پس ایمان آری کہ او تعالیٰ محیط انشاء است و قریب است بالیشان و بالیشان است اما معنی احاطہ و
قرب و معیت او را تعالیٰ ندانیم کہ حیست احاطہ و قرب علمی گفتن از تأویلات تشابہ است و ناقابل تباہیلات کن نیستیم انتہی و نیز در مکتوب
ہشتم از جلد ثانی فرمودہ اند کہ ایمان آری کہ او تعالیٰ قریب و باہا است اما معنی قرب و معیت ندانیم کہ حیست ہر دو قول بظاہر متناقض اند پس واجب
آمد کہ بر تقدیر اوقات و احوال محل کردہ آید و بر کشف دوم اعتماد ہر مقام را معلوم و معارف جدا است و ہر حال را قابل علیحدہ آخر مکتوب صد شخصت
ناز جلد اول باید دید ۱۴ اسم فاعل است از التمام کبر و تشدید تائے مسودہ بخیرے نشان منقذان ۱۵ و نیست آن یعنی اثبات نمودن
احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ مگر حکم کردن بر ذات تعالیٰ و تقدس فلا یكون مجهولاً مطلقاً ولا غیوہ حکم علیہ کما ذمحو ۱۶ پس
صواب آنست کہ علماء اہل سنت فرمودہ اند از قرب و احاطہ علمی و قد عمرت اتفاقان ہذا القول من الشیخ قدس سرہ بظاہر مخالفت لہما
سباقی و محمول علی تعدد الازقات و الاحوال فاخبرہم دین و ثبت ۱۲ لے قولہ مرایا الفتح اول و حرف چہارم یائے تحتی آئینہ او این مجمع
مرآۃ است بالکسر و تکیاس و مرانی کہ موافق قیاس است متعلی نیست ۱۲ از ملرج و غیر آن ۱۳ لے قولہ بجالی الفتح میم و کسر لام جمع علی است کہ الفتح میم و فتح لام سیدہ

لے قولہ احاطہ یعنی محیط بودن حق سبحانہ و تعالیٰ بر ہر چیز چنانچہ مدلول کریمہ و اللہ من وراثہ محیط والا انہ بكل شیء محیط ۱۳

در معرض وضع آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات مخفی را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که مجامع و مرایای آن کمالات مخفی شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند یا لذات یا قریب اند یا بنی بالذات یا معیت ذاتیه دارند بلکه نسبت در میان ایشان دالیت و مدلولیت است حروف و اصوات دوال بیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود انداز آن نسبتها که سدا شده است از روی اوام و خیالات است فی الحقیقه ازال نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهری و منطقی و مدلولیه و دالیت متحقق است پس مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتها و بهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معبر و مرایست و باطن قیه نیز غیر از علانیه و کثرت مدلولیه و ظاهریه و منطقیه نیست عالم علم بر وجود مصالح خود است تعالی و تقدس و منظر است مرطوب و کمالات اسمائ و صفاتی و در اسما و صفات و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام و میگرد بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد و بعضی دیگر را علم توحید و فکر ارا آن نحو از دوق بال احکام می بخشد و این بر دو صورت توحید معلول اند و داخل دائرة علم بحال کار می ندارند و بعضی دیگر را انشاء این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلاء محب محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و بر وجه محبوب هیچ نمی بیند آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست که آن مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دائرة حال بر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین اینها میخوانند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعی مطابق سازند کتاب انخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایت باقی الیاب خطائے کشفی حکم خطائے اجتہادی دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات ثواب در حق او متحقق است این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات ثواب بر تقدیر خطائیز بسیارند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان که در جواب است از سوال مقدار تقدیر بر خطا است

مرایای تعینات کو نیز است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بی چون و بی چگونه است برگز در مرایای چونی نگنجد و در مجامع چندی نباید لامکانی در مکان نجاش ندارد و بی چون را بیرون دائره چون باید حجت لامکانی را باور مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اویند سحانه و تعالی و تقدس قطب دائره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است تحقیق کلمه لافنی باید کرد و دست مجامعت است یعنی آنرا لافنی باید کرد تا حجاب غیر مرفوع گردد در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد صورت پرست غافل معنی چه داند آخر

در کلمه گدایاں سلطان چه کار دارد
بالنعم و بای موده خانه کوچک و بیستی گوشه دکان هم آمده ۱۲ غیثات
کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد
کراوی

اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و احاطه و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشند و بعد از آن ازین مقام گز رانیده باشند چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است بآل احکام و آل شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال و ال خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته است نوشته شد است این مقام محل زیادتى بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چوں در نفس امر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند یا نه صورت زید را در مراتب دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرتب آن صورت را ندیده است چه صورت در مراتب اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نه گویند بر چند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع است چنانچه عارفان و متقدمین در این باب معتقد است زیرا که شهود اعتقادی خود را بیان نموده اند گناهی نیست یا مقصود آنرا اظهار احوال که شایان است یا استتار آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود چنانچه گذشت پیش ازین

بلکه شعاع بصری بسبب عدم نفوذ در آینه باصل منعکس شده صورت اصل را درمی یابد که هو مقرر و محقق فی عمده ۱۲

بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد و
 هر چند بر غیر محبت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک
 دارند و در بعضی دیگر اینها را هم چنین است اشتراک ممکن با واجب تقدیر و تقدیر در بعضی امور عریضه بر
 چند بالذات ممتاز اند پس بر تقدیر غلبه محبت مایه الایثار از نظر حقی میگردود و مایه الایثار است در نظری تا ندانیم در
 صورت اگر حکم بعینیت یک دیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلاً محال خواهد ماند و احاطه ذاتی
 و مثل آن را نیز بر همین قیاس باید کرد و السلام

مکتوب سی و دوم

به مرزا حشام الدین احمد در یافته در بیان کمال که مخصوص با صاحب کرام است رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى
 عَلَیْهِ و از اولیایم کسے بآن کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت و آن
 کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعت تلاقی افکار است و زیادتى آن
 به تبایع انظار نسبت پیرا که بهای صرافت بماند موجب نقصان است مرید نشیند و اند که آن را کامل سازد
 و مایه سبب فلک التفات نامزد گرامی و رو یافت لله سبحانه الحمد و المنة که دور افتادگان از یاد
 نرفته اند و به تقریبی مذکور میگردد و ندع

باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم

از عدم دریافت نسبت خاصه پیر و دستگیر علیه الرحمة نوشته بودند و سبب آنرا پیر سیده خداوند شرح امثال
 این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نمیشد تا در فهم کسے چه در آید و از آن جا چه فرایند حضور بشرط حسن
 ظن یا طول صحبت بهر آنچه که باشد در کار است و بدو نه خَرَطُ الْقَتَادِ
 اسوده شے باید و خوش متنبای تابان و حکایت کنم از برای
 تا بحکم سوائے را جوابی باید این قدر و امی نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال

بفتح جائے جولان کردن که میدان باشد و مصدر میبخشد جولان و مجازاً بمعنی قدرت و طاقت مستعمل است غلبه فرار وزن بر این
 پیش و نزدیک و دور و بالا و گایه زاید می آید ۱۲

و مواجید دیگر در مقام مناسب ذکر و توجه است و در مقام دیگر تلاوت و نماز است مقام مخصوص
 بخند است و مقامی بسلوك و مقامی باین برود و دولت متمیز است و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و
 سلوک جدا است نه جذبه را با و مسلوك و نه سلوک را بآن تعلقی این مقام پس شگرت است اصحاب آن
 سرور علیه و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام
 ممتاز اند و باین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام را اینها تمام است از ارباب مقامات دیگر و
 مشابهت با یک دیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهت دارند و کوبوجه دُونَ
 وجه این نسبت از کمال مشیت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام بر وجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء
 الله تعالی از مشایخ طیفات رحیم الله سبحانه کم کسے از این مقام جبر داده است فکیف که از علوم و معارف
 آن سخن کرده باشد ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ غایه مافی الباب
 اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم ظهور می آید و بر بکمال میرسد و دیگرے را اگر باین دو
 مشرف می سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و
 معارف آنها باین دولت عظمی مستبعد خواهد گشت و ابتداء ظهور این نسبت مخصوص برکت صحبت سید البشر
 است علیه و علی الله الصلوات و التبیات و البرکات و التسلیمات اما تواند بود که از متابعان او
 نیز کسے را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد

فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میسر میگردد

درین وقت درین نسبت هم اندراج الهایه فی البدایه متحقق شود و چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک
 متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد شعری

وَمَنْ بَعْدَ هَذَا مَا يَدُقُّ صَفَاتَهُ وَمَا كُنْهَ أَحْطَىٰ كَدِّهِ وَأَجْمَلُ

بعد از این ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان مظنه حسن استماع دریافت ششم ازین مقام انشاء
 الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرموده بودند

یعنی بعد از این امر است که بایش پس و یق و لطیف است و چیز نیست که گمانش لذت زین اشیا است نزد او و محقق داشتنش بسیار نیکوست
 و زیاده ۱۲ بفتح میم و کسر طاء معبر و تشدید نون موضع طس یعنی جائے گمان بردن ۱۲ بفتح و تشدید در عربی یعنی بوعی اندک و
 یکبار بودیدن چیزے مجازاً در فارسی یعنی اندک و کم مستعمل شده ۱۲ این فصل حق است سبحان غایت میفرماید که خواهد حق سبحان
 خداوند فضل عظیم است و این کبریه است و اتم در سوره جمع و بار و قد سمع ۱۲

این فقیر از زلات ایشان در گذر ایند حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید ایاران را نصیحت فرماید
 که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشد و تغییر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما یقوم حق یغیر و اما
 بآنفسهم و اذا ادا الله یقوم سوء فلا مود له و ما له من دونه من و ال در باب میان
 شیخ الهداد مخصوصا نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست اما امت از تغییر وضع خود مشار الیه را در کار است
 التذم قوله استشفاع فرغ ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گزشت است جانب
 دیگر را ایشان دانند و دیگر سر بر نهاده را منترل خود تصور فرماید علاقه محبت و نسبت بهم پیر کی نه از ان قبیل است
 که با مور عارضه گشته گردیده چه نویسد و السلام - مخدوم زاد او و سائر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از
 تسبیح این رقیه بخاطر ریخت که سخن را در باب زلات یاران و عفو از ان واضح تر بنویسد که در اجمال ابهام است
 تا چه مفهوم شود مخدوم عفو بر تقدیر مطلوب و متصور است که آن جماعه آن اوضاع را بداند و در مقام
 ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که پیر و تنگ قدس سره این مقام را به شهادت این جماعه شیخ
 الهداد سپرده بودند این سخن بیانی نمی طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که خدمت فقراء و آئینه در و نه
 بکند و از آب و نان اینها خبر دار باشند مسلم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعه طالبان بکند و در
 مقام مشیخت نبینند ممنوع است و در مرتبه اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز
 بکنید که شیخ الهداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بپرسد و اگر از ان باب
 طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم
 آنقدر تجویز نمود و این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که مبتنی بر ضرورت باشد و الا خود
 تقدیر بعد دهال پس آن سفارت هم مخصوص بزبان حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغولی گفتن
 و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر و تنگ باقی ماند یعنی زیادت و نقصان
 نه پذیرد و مخدوم تا تکمیل صیانت بنیلا حق افکار است بخیر که سبب و وضع کرده بود افکار متاخران آن راه جدید
 ۱۰ اشارت است باینکه که واقع است در سوره و بار و ما بری یعنی هر آینه خدا بیل نمیکند آنچه بقوی باشد تا و تیکه ایشان بدل کنند
 آنچه در نفسها ایشان است و چون اراده کند خدا بقوی عقوبت پس نیست باز گردانیدن مراد و نیست ایشان را بجز و سه
 کار سازنده ۱۱ قوله التذم توبه علامه محمد مراد کی معرب مکتوبات فرموده آرد و این حدیث را امام بخاری رحمه الله تعالی در تاریخ
 خود و این ماجه حاکم از حضرت عبداللہ بن مسعود رضی الله تعالی عنه و بیہقی در شعب الہدای از حضرت انس رضی الله تعالی عنه منادی رحمۃ الله
 علیہ گفته این حدیث صحیح است و حافظ ابن حجر رحمۃ الله علیہ در فتح الباری فرموده این حدیث حسن است ۱۲

زیاده ساخته اند بهما صرافت ماندن خود عین نقص است نسبت که حضرت خواجہ نقشبند داشتند و زبان حضرت
 خواجہ عبد الخالق نبود قدس الله تعالی سرهما و علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجہ با در صد تکمیل این
 نسبت بوده اند و آن را تمام نمیدانستند اگر حیوة و فایده بارادہ خداوندی جل سلطان این نسبت را تا کجای می بردند
 سعی کردن در عدم زیادت و آن مناسب نیست و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علاقه
 دارید به نسبت ایشان مساوی ندار و این سخن مکرر در حضور ایشان متخلف شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت را چه دانند که
 چیست بخوی از حضور قلبی داشت دیگر آن را هم معلوم است که چه حالت است برپا دارند آن نسبت
 کیست و انما یند تا فقیر هم میگوید کس باشد واقعات را اعتبار نهند که خیالی اند صدق ندارند شیطان دشمن
 قوی است از تسلیمات او امن متعسر است ان من عصمه الله تعالی و از سلب نسبتها مکتوب نوشته
 بودند مخدوم آن سلب کردن با اختیار نه بود چنانکه در حضور مذکور شده بود الحال هم آن سلب بر حال خود است
 زائل نشده آن را زائل تصور کردن خیال است آواز یک از دل شنوند با آن حالت کار می برد و آن خلعت
 را که سر و پیرا زد و آتش از دوسه زائل می گرد و بعد از آب انداختن هم آواز سه دوسه میماند نمی توان
 گفت که هنوز آتش دوسه مکنو نیست و قائل را اعتبار نیست این سخن اگر امر و ز پوشیده است منتظر باشند
 فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چوں شما بمالعه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد
 و الالبه تقریب سخن کردن میسر نمی شود +

مکتوب سی و سوم

به ملا حاجی محمد لاموری صدور یافت در بیان مذمت علماء سوء که به محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله
 حصول دنیا ساخته و در مدح علماء زاهد که از دنیا بی رغبت گشته اند علماء را محبت دنیا و رغبت در ان کلمات
 چهره جمال شائست خلایق را اگر چه از ایشان حصول فواید است اما علم شان در حق ذاتها شایسته ایشان نافع
 نیابد بهر چند تا باید شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب است اما گاه هست که این تا باید و تقویت
 ۱۰ بدانکه تحقیق این لفظ بجائیه مکتوب سوم نوشته شده است از انجا ملاحظه باید نمود ۱۱ بعضی کعبه روئے یعنی رنگ میا
 بهای و سرخی که بر روئے ظاهر شود و سیاهی روئے ۱۲

خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ^ع مَا أَحْسَنَ الدِّينُ ^ع وَالْدُّنْيَا أَوْجَعًا ^ع آری جمیع از مشلخ که از خود و بایست خود تمام بر آمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه احتیاج صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر راغب بینانیدنی الحقیقت بیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزاد اند ^ع رَجُلًا لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تِجَارَتٍ وَبَيْعٍ الْبِشَارِ مَانَعٍ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْتٌ دَر عَيْنِ تَعْلُقِ باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند قدس الله تعالی سره الاقدس که در بازار منی تاجر سے را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نه گشت +

مکتوب سی و چهارم

نیز به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان جواهر خمسہ عالم امر بطریق بسط و تفصیل مباحث ممکن تقدس عباد و ارباب و البتہ باتباع سید کوبین است علیه و علی الہ من الصلوٰت افضلہا و من التسلیمات اکملہا فلسفی کہ دیدہ بصیرت او بکل متابعت صاحب شریعت علیه و علی الہ الصلوٰۃ و السلام و اللیٰحۃ بکحل نشدہ است از حقیقت عالم امر نایب است فضلا عن ان یكون کہ شعور عن مروتۃ الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصود بر عالم خلق است و در آنجا نیز تمام است جواهر خمسہ کہ اثبات نموده اند همه در عالم خلق اند نفس و عقل را کہ از مجردات شمرده اند از نادانی است نفس نا طافه خود همین نفس امارا است کہ بہ تزکیہ محتاج است و بالذات بہمت او بدناءت و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را با و چه مناسبت و عقل خود او را کہ میکند از معقولات مگر امور سے را کہ بحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امریکہ بحسوسات مناسبت ندارد و شبہ و مثال او در مشاہدات پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و بند او بہ کلیہ عقل نمیکشاید لهذا نظر او از احکام بے چونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت عالم خلق است عالم امر را رو بہ بیچونی است و توجہ بہ بیچگونگی ابتداء عالم امر از مرتبہ قلب است و فوق قلب روح است

۱۱۰ چہ نیکو است و زیبا دین و دنیا اگر ہر دو جمع آیند بہ اندرین قول محل استدلال لفظا است کہ موضوع است برائے انتقاء ثانی بہ سبب انتقاء اول ۱۱۱ قولہ رجال لا تہتیم الا شرات است بآیہ کہ واقع است در سورہ نور پادہ قد فرغ یعنی تسبیح گویند گال مردانہ کہ مشغول سازد اینہا را بکار و غریب و فروخت از یاد حق تعالی ۱۱۲ فلسفی را بہرے نام زدہ دم زندین حقش بریم زندہ ۱۱۳ چہ جائے آنکہ فلسفی را شعور بود بمرتبہ خود یعنی حق تعالی و تقدس ۱۱۴ قولہ جوارح خمس اے الحال و المحل و المکرب مہما و النفس و العقل یعنی صورت جسمیہ باشد یا نوعیہ و حیوانی و جسم و نفس و عقل ۱۱۵ بداند کہ لطیف قلبی مقام او در انکشت فروتر از پستان چپ است و نور او سرخ است و لطیفہ روحی مقام او در انکشت فروتر از پستان راست سرخ و نور مرقدہ الاقدس بداند کہ شاہ غلام علی نقشبندی مجددی قدس سرہ در سال سبع سیارہ خود محل لطیفہ خفی برابر پستان راست بفرق دو انگشت و محل لطیفہ ظہری

فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفی است پنجم عالم امر اگر جواهر خمسہ گویند گنجائش دارد از کوتہ نظری حذف ریزہ چند را فراموش آورده جواهر انکشتہ است ادراک این جواهر خمسہ عالم امر و اطلاع بر حقائق اینہا نصیب کمال تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیہ و علی آکہ وسلم و چون در عالم صغیر کہ انسان است نمونہ البیت از آنچہ در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جواهر خمسہ ثابت باشند عرش مجید مبداء این جواهر عالم کبیر است و در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از جواهر پنجمانہ فوق العرش اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان کہ برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگر در عالم خلق ظاہر اند اما از عالم امر اند نصیب از بے چونی و بے چگونگی دارند اطلاع بر حقیقت این جواهر خمسہ کمال افراد اولیاء الله را مسلم است کہ مراتب سلوک را بہ تفصیل گزرانید بہ نہایت نہایت رسیدہ اند

برگذاشتے مرد میدان کے شود پشہ آخر سلیمان کے شود

و اگر بعض فصل ایزدی تعالی شانہ نظر بصیرت صاحب دولتی را بہ تفصیل مرتبہ و جوب علی حسب الامر کان و انشاید مطالعہ اصول این جواهر را در ال موطن نیز نمایند و این جواهر صغیرہ و کبیرہ را در رنگ ظلال آل جواهر حقیقیہ معلوم فرماید این کار دولست کنوں تا کہ رسیدہ ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پنج از اظہار حقائق عالم امر بواسطہ وقت آن معانی مکتوبہ است تا ہر کوتاہ نظر سے از آنجا چہ ترا کرد در انحال در علوم کہ بشرف و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا مشرف اندازیں باجر آگاہ اند ^ع هٰذَا الْكِتَابُ النَّعِيمُ نَعِيمًا مَّصْلُوت نیست کہ از پردہ بروں اقتدر از بہ ورتہ در مجلس زنداں خبر سے نیست کہ نیست + والسلام علیکم و علی امن اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و علیہ السلام من الصلوٰت و التسلیمات اتمہا و ادوہما ثانیاً بخاطر آمد کہ شمر از جواهر مقدسہ علیا نیز بہ تحریر آورده شود باید دانست کہ ابتداء آن جواهر از صفات اضافیہ است کہ کالبرزخ اند بین الوجوب و الامکان و فوق اینہا صفات حقیقیہ کہ روح را از تجلیات اینہا نصیب است و قلب را بصفا

۱۱۶ حذف نقیقین و ذال مجموعہ بحال ریزہ و بالفتح انداختن ریزہ و خستہ خواہی آن بدو انگشت یا بفلأخ ۱۱۷ من الله قال الله تعالی الا لہ الخلق و الامر یعنی مراد است عالم خلق و عالم امر ۱۱۸ اشارت است بکرمیہ کہ واقع است در سورہ جمعہ پارہ قد سمع الله یعنی این فصل حق سبحانہ است می بخشد آنرا بہر کہ میخواہد و حق تعالی خداوند فضل عظیم است ۱۱۹ یعنی و فرمانداہ شدہ اید از علم و دانش مگر اند کہ این قول اشارت است بکرمیہ کہ واقع است در سورہ بنی اسرائیل پارہ سبحان الذی ۱۲۰ قولہ صفات اضافیہ اعنی خلق و تزیین و امانت و احیاء و ایلام و انعام و غیرہ ۱۲۱ قولہ صفات حقیقیہ اعنی ارادہ و قدرت و سمع و بصر و کلام و علم و حیوۃ و تکوین ۱۲۲

انصافیه تعلق است و تجلیات اینها مشرف است و لقیه اینها بر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دائره حضرت ذات اند تعالی و تقدس اینها تجلیات این مراتب سه گانه را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا را ندان مصلحت نیست

ع قلم این جا رسید و بر سرش گشت

مکتوب سی و پنجم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در آن مقام برابر است بجناب الله سبحانه و ایاکم عن ذلک البصر بجهت سید البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت الهیه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی بجله تیسر شود و به حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجه نماید و هیچ مقصدی بر سر نه گزیند چه از دنیا و دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی بر خیزد از حشرات است اما کار بار است مقربین آنرا سیله میدانند و جز یکی را مقصود و نه شمانند این دولت و البته بصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام تنبایدی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را نخواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی و تقدس و در طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است لغله نه مقصود اند بهشت طلب خط نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگوار مرغوب است زمین مطلوب کل ما لعلله المحبوب محبوب حقیقت اخلاص این عباد است میسر و خلاصی از آله باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و بدو در حفظ القناد به محبت ذاتی که به طایفه اسماء و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خل و قل است و فناء مطلق بے این محبت شرکت سوز دست نمید بملنوی عشق آن شعله است که چو بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قل غیر حق بر اند و در نگز از پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش اے عشق شرکت سوز رفت

۱۰۰ عبارت است از نیسان مادون حق سبحانه و تعالی بواسطه استیلا و شهود هستی او جل ذکره و عز بر آن ۱۰۱ معارف ۱۰۲ یعنی دیدن حصول فناء مطلق و تحقق محبت ذاتی دست زدن است بر دخت خاوار یعنی رنج و کلفت برداشتن است ۱۰۳ قول در خل و قل یعنی خدای مجسم و تشدید لام شگاف جامه و خشکافتن زبان شریک تا شیرین کند و لا غرضش در و مخفی محفل و جامه کهنه و چیز ترش و قل یعنی خدای تشدید لام رخنه و کار و دوزخ و هم نشیر ۱۰۴ مثنوی بر که جامه عشق چاک شده و از حوض عیب کلی پاک شده شاد باش اے عشق خوش سودا اے ملایطیب جمله عیبها ما اے دوائے نخوت و ناموس ما اے تو افلاطون و جالینوس ما اے علت عاشق ز علتها جدا است و عشق اصطراب اسرار خدا است و چون قلم اندر نوشتن



مکتوب سی و ششم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بهادرائے شریعت احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت خادمان شریعت اند و کائنات

ذلک حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة التبریة المصطفویة علی ما جسد الصلوة و السلام و النجاة و یوحه الله عبدا قال امینا شریعت را سه جزواست علم و عمل و اخلاص تا این بر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چو شریعت متحقق نشود رضائے حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و رضوان من الله اگبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی آید و مطلبی نماند که بهادرائے شریعت در آن مطلب احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند بر دو حاد م شریعت اند و تکمیل جز و ثالث که اخلاص است پس مقصود از تکمیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رائے شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در آراء راه دست میدهند نه از مقاصد اندیش او همار و خیالات تربی بها اطفال الصریقة از جمیع اینها گذشته بقام رضا بایر رسید که نهایت مقام سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ما در آن تکمیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات شرکانه و متبادات عارفانه گزرا ننده از نیران یکبار دولت اخلاص مقام رضا میرسانند که در اندیشا احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردد کبر علی المشیکین ما ندعوهم الیه الله یجئ الیه من یشاء و یمشی الیه من یشاء و آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و هر لوط به تحقق این علوم و معارف پس اینها معادات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بصدره حبیب الله علیه علی آله الصلوات و التسلیات برین فقر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجا مید و نباید شریعت که یابنی جلوه گرفت بر حیدر اول گرفتاری احوال و مواجید

۱۰۵ حق سبحان و تعالی ما را دشوار حقیقت شریعت فی الحقیقت متعص گرداناد و حق تعالی رحمت فرماید بر بنده که آمین گوید برین دعا ۱۰۶ و اندک از خوشنودی حق تعالی و تقدس بزرگتر است بر نسبت جمیع نعمائے بوعز اسماء این خوشنودی بمولست فی روزی بزرگ و این قول واقع است در سوره توبه و پاره و املا ۱۰۷ قول طریقت حقیقت بد آنکه حقیقت عبارت از حقیقت شریعت است نه آنکه حقیقت از شریعت جدا است و طریقت عبارت از طریق وصول است حقیقت شریعت نه امر مابین از شریعت و حقیقت پس پیش از تحقق حقیقت شریعت حصول صورت شریعت است فقط حصول حقیقت شریعت در مقام الطینان و وصول بدرجه ولایت است ۱۰۸ معارف بدین ۱۰۹ یعنی بکلی احوال و مواجید و علوم و معارف باجهت احوال و خیالات که بآنها کودکان طریقت پرورش کرده میشوند و ترقی بخنده یعنی معادات و مقدمات و مبادی مطلوب اند و عین آن ۱۱۰ و ۱۱۱ واقع است در پاره الیرود و سوره تنویر یعنی دشوار آمدن شریعت کان آنچه حیوانی ایشان را بگوئد آن دشوار میگردد بسوئے خود که را بخوابد و راه مینماید بسوئے خود که را بگذارد و در رجوع نماید بحدی سبحانه و تعالی بآنکه اندرین آیه که بر ایشان است بجز به سلوک که لا یخفی علی الماسر الحاذق ۱۱۲

نداشت و غیر از تحقق به حقیقت شریعت مطلبی در نظر نه بود لیکن بعد از عشره کماله حقیقت امر کما هو بظهور آمد
 الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ حَمْدًا كَثِيرًا مَّجِيدًا كَادِيهِ مَبَادِئًا عَلَيْهِ فَوْتِ مَغْفِرَتِ بِنَابِي مِيَانِ شَيْخِ جَمَالِ جَمِيعِ اَهْلِ اِسْلَامِ
 باعث حزن و تفرقه است مخدوم زاده ای از جانب فقیر منوچه فاخته خوانند و السلام
 بجز معبر و معیت و صبر کردن و جلال یعنی نام برسی ۱۲

مکتوب سی و هشتم

شیخ محمد حجتی صدور یافته در تحلیض بر اتباع سنت سنیّه علی صاحبهما الصلوة والسلام و الحیة و در زیر
 بحصول نسبت نقشبندیّه قدس الله تعالی اسم را بهم مرسله شریفه و مکاتبه الحیفه که از روی کرم اصداف فرموده بودند
 بمطالعته آل مسرور و منتج گردید از استقامت و ثبات خود برین طریقه علیه نقشبندیّه نوشته بودند الْحَمْدُ لِلَّهِ بِسْمِ اللَّهِ
 عَلَىٰ ذَٰلِكَ حضرت حق سبحانه و تعالی بر برکت اکابر این طریقه علیه ترقیات به نهایت کرامت فرماید طریق ایشان
 کبریت احمر است و معنی بر متابعت سنت علی مَصْدَرِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ این فقیر از نقد وقت
 خود مینویسد که بدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات دستگیر این بستان ریخته و کاریکه باید کرد به نهایت الله
 سبحانه که در دند و الحال آرزو نماز است الا آنکه اجماع سنتی از سنن معتبره علیه علی صاحبهما الصلوات و الحیة
 منوچه آید و احوال و مواجید مراباب فوق را مسلم باشد می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرار بهم مورد
 داشته ظاهر را بکلیت بمتابعت سنن ظاهره متخلی و تمرین دارند مصهر عمه کار این است غیر این همه هیچ نماز بچکانه
 را در اول وقت اداء نمایند الا عشاء زمستان که تا ثلث شب تاخیر در آن مستحب است درین امر فقیر به اختیار است
 نمیخواهد که سر مو تاخیر را در اولی صلوته گنجایش باشد و عجز بشریت تستثنی است ۱۲
 بجز سوال مقدس است فایده ۱۲

له قوله الحمد لله على ذلك الخ قوله قدس سورة علق بقوله عليه الصلوة والسلام على ما رواه الحاكم في المستدرک ما انتم الله
 على عبد من لفة فقال الحمد لله الخ قوله قدس سورة علق بقوله عليه الصلوة والسلام على ما رواه الحاكم في المستدرک ما انتم الله
 ذنوبه انتهى - وقوله حمد الله بـ الحمد المذکور اما باعتبار ذاته او لتضمنه معنى الفعل او بفعل مقدّر يدل عليه الحمد المذکور وقوله
 طيبا اي خالصا من الریاء والسمعة والافراء القاسدة وقوله مباد كافي في الحمد والمجاو مع مدح و اقيم مقام الفاعل اي حمدا
 ذابوكة دائما لا يتقطع لان نعم الله لا تتقطع فالحمد كذا كذا وقوله فيما ي باعتبار ذاته وقوله على اي باعتبار ذاته ۱۲
 قوله كبريت بالسحر بانه معروفا و تائه فوقانی گوید و قوله الحمد یعنی سرخ و گوید سرخ کبریا که کبریا است زیرا که کبریا از ساخته میشود
 و آن جزو اعظم کبریا است و گوید سرخ بقیت کیا با است ۱۲ غ ۱۲ قوله فیسان بالفتح و سین مجهول نام ۱۲ بفتح از با هاست و در میان و آن مدت
 مدتی آتیه است در هیچ حل از قطرات باران این ماه ۱۲ صدف مرور بر پیدا شود باران این ماه را نیز باران ایشان گویند ۱۲ غ ۱۲
 عن ام فروة قالت سئل النبي صلى الله عليه وسلم اي الاحمال افضل قال الصلوة لاول وقتها وعن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اول وقت الصلوة من الصلوات و هو اول وقت الصلوة و هو اول وقت الصلوة و هو اول وقت الصلوة و هو اول وقت الصلوة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول وقت الصلوة من الصلوات و هو اول وقت الصلوة و هو اول وقت الصلوة و هو اول وقت الصلوة

مکتوب سی و نهم

نیز شیخ محمد حجتی صدور یافته در گرفتاری بذات بخت نقلی و تقدس که منزه است از اعتبار اسماء و
 صفات و ثنوی و اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون راسی چون تصور کرده بآل گرفتار مانده اند
 و در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است بران تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید و بجنب
 فرحت گشت حق سبحانه و تعالی بموارد با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و هر چه با و ن ذات بخت است
 تعالی نشانه معبر بغیر است اگر چه اسماء و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لایه و لا غیره گفته اند معنی دیگر دارد
 و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه یعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات
 عز سلطان جزیره سلوک تغییر نمی توان کرد در آن مرتبه هر چه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات و جامع
 ترین عبارات کسب گشته شیخی است که بزبان فارسی ترجمه آن به چون و چگونه است و علم و شهود و معرفت
 را با و سبحانه راه نیست بر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر اوست تعالی یا نه گرفتاری بغیر اوست
 پس نفی آن لازم باشد و در تحت کلمه لا که در آورده اثبات آن ذات به چون و چگونه را بکلمه الا الله می باید کرد و این
 اثبات اولایه تعلیه است و آخرا به تحقیق و بعضی آریاب سلوک به نهایت کار نرسیده چون را بچون تصور کرده اند
 و شهود و معرفت را با و راه داده اند آریاب تعلیه مراتب ازینها بهتر اند چه تعلیه اینها متقین از مشکوٰه نوریه است
 است علی صاحبهما الصلوات و الحیة که سهو و خطا را با و راه نیست و مقتضای آن جماعه نارسیدگان
 کشف غیر صحیح است مصهر عمه بر بین تفاوت راه از کجاست تا یکجایه و فی الحقیقت آن جماعه منکر ذاتند که
 اگر چه اثبات شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار است امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله
 تعالی عنه فرموده است سُبْحَانَكَ مَا عِبَدْنَاكَ خَلْقَ عِبَادَتِكَ وَلَكِنْ عَمَرْنَاكَ خَلْقَ مَعْرِفَتِكَ عدم اولی
 معنویان مظهر اول ۱۲

له جو بمعنی میان که نه عین ذات باشد و نه قائم بذات و لا بمعنی نفی عینیت و اتحاد است پس حاصل معنی قول ایشان لایه و لا غیره آنکه صفات
 باری تعالی زاید اند بر ذات و قائم اند بآن ۱۲ یعنی نفی غیریت مصطلحه از صفات مستلزم نفی غیریت مطلقه نیست پس برین تقدیر قول حضرت
 متکلمین لایه و لا غیره منافق قولی را بجزیر است اگر چه اسماء و صفات باشد نیست ۱۲ قوله سلوک مشکوٰه نیست و در جوهره عرض و نه متصل
 و نه منفصل و نه خارج و نه داخل و نه ۱۲ اندرین معنی بعضی از اکابر فرموده اند لایه یعنی لایه سید الا الایه یعنی عن معنی فیه و نیز لا
 یعرف الله الا الله چه نسبت خاک را با عالم پاک ۱۲ که ادراک است عجز از درک ادراک ۱۲ قوله مشکوٰه بالکسر طایفه فرایح که در آن چراغ و قندیل گذارند و
 اسم الظاهر جمع این نظریه و دانسته در است مگر بچون اندان الف مقصوده خوانده شود و سپس حال دارد لفظ صلوٰه و زکوة و حیوة ۱۲ غ ۱۲ چه چون را بر خلاف نفس
 الظاهر چون تصور کرده اند و مطرب از چونی و چوکی بیرون است ۱۲ منزه و مبرا است از جمیع عیوب و نقائص حق که از چونی و چوکی عبادت نه کردیم ترا
 حق عبادت تو یعنی خدایم که می باید و می نباید و لیکن حق عظیم ترا حق شناسان تو یعنی بر چونی و چوکی ۱۲

حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت صفات تعالی فتاوی جز آن نیست که بے چونی و بیگونی نشاند سپاده بے گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص بتدی و بتنبی مستوی الاقدام اندگویم که فرق نه کرده است میان علم و معرفت بتدی را علم است و بتنبی معرفت معرفت جز بقا نمی باشد و این دولت جز فانی را بیشتر نمی شود مولوی میفرماید مثنوی

بچکس راتانه گرد و افشاء نیست راه دربارگاه کبریا

پس چوں معرفت ورائے علم باشد باید دانست که امریت ورائے دانش متعارف که تغییر از آن بمعرفت میکنند و اوراک بسبب نیز میگویند شاعر

فریاد حافظ انهمه آخر هرزه نیست هم قصه غریب و حدیث عجیب

انصاف بے تکلف بقیاس است رب الناس با جان ناس بقیه النبیان چون شانه حق بجان و تعالی دیگر نیست ناس غیر از جان جان انسانست

مثنوی

و چوں در فانی اقدام متفاوت اند لاجرم منتبیا را نیز در معرفت تفاضل باشد کیسه فانی و کمال است معرفت وی اکمل است و کیسه دون اوست در فانی دون اوست در معرفت علی بن ابی طالب سیمای الهی سخن بجا رفت باستی از بیجا صلی و نامرادی و بے استقامتی و ناشایستی خودی نوشتم و از دوستان مدد و معونه طلب میکردم ملا با مثال این سخاں چه متاسبت بدیت آگه از خوشن چوں نیست چنین و چه خبر دارد از چنان و چنین اما همت بلند پای و طینت سر پایه میگرد که بپایه های دینه و سر پایه های سفلیه فرو داید بلکه التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و اگر میگوید اگر چه هیچ نمی یابد اگر حاصل دارد و اگر چه هیچ ندارد و اگر حاصل است و اگر چه بے حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی سراسر هم العلیه که ظهور ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر اباب کمال ظاهر نیست تا رسیدگانرا فهم آن معنی محال است و در بنیاد حال بختی هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

عنوان نامه را بکلمه هو الظاهر هو الباطن مرین کرده بودند و خدا هو الظاهر هو الباطن درست است اما چند گاه است که فقیر ازین عبارت معنی لوجیدی فهمد و علماء و فقه معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی

بفتح و دو نون و دو سین مملو زده از حیوان که بر یک پا چمد و زیاد و تحقیق این لفظ بجا شبیه مکتوب سی ام نوشته شده است اللهم اغفر لنا و لمن سعى فیہ

در باب توجیه معلوم گشت کل میسر لما خلق له مظهره بر کس را بر کاره ساختند آنچه برین کس است و لابد است و پان مکلف امتثال او امر و انتباه از نواهی است مَا اتَّكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي هُوَ بِمَوَازِينِ أَعْيُنِنَا قِسْطَ الْبَقِيعَةِ وَانْصَرَفُوا إِلَىٰ آلِهِمْ طَائِفَةٌ أُذُنًا ابْهَمَ وَالْأُخْرَىٰ قَسَدًا وَقَسَدًا لَّيْسَ بِالْعَصَىٰ إِنْ لَمْ يَأْمُرْ بِهَا فَذُنُوبُهُمْ عَنِ الذُّلِّ نُفُذًا وَكَانَ زَيْدٌ رَمِيمًا

مقامات فنا که بمقامات عیشیه است می باید کرد اگر چه فنا موجب است اما مقامات و مبادی آن بکسب تعلق دارد اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقامات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات بحقیقت خود را مصفا سازند و در حال اواز و صورت خالی نیست یا بموقف المواقف و ارباب از دارند یا بر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکور و واقع نمی شود و از تفصیل تجلیات اسمانی و صفاتی بے خبر است و بر تقدیر ثانی چوں او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و بتجلیات بے نهایت او را مشرف میسازد صورت مجاهده دار و دانی الحقیقه و کمال ذوق و لذت است بطایفه ریاضت کمال و باطن تنعم و لذت مظهر عم این کار دولتست کنون تا که ارسد گفته نشود که چوں اخلاص از جمله مورات و لویه الانتباه باشد و بحقیقت آن بے فنا متحقق نمی شود پس علماء ابرار و صلحاء اخبار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند به ترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوئیم که نفس اخلاص ایشان حاصل است اگر چه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود و جمیع افراد را شامل میباشد و لهذا گفته شده است بحقیقت اخلاص بے فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص بے فنا متحقق نمی شود

مکتوب سی و نهم

نیز بشیخ محمد پیری صد در یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجر و اعمال صوری و عبارات زبانی کاره

۱- یعنی هر کس موفق است بامر که غلو است بجهت آن امر از غیر و شر این قطعه است از حدیث طویل که در بخاری و مسلم از علی کرم الله تعالی و جهه موی است ۲- یعنی هر چه بدید خمار یا بیا بیا بر سر بگیرد از او هر چه منع کند شمار از آن پس باز ایستد از آن و تیر سید از خدا تعالی این کریمه واقع است در سوره شوری و آیه قد سمع الله ۳- قوله مقامات عشره اولش تو باست و آخرش رضا و این برود زبده و کل و مبر و قاعدت و شکر و خوف و جهاد فقر و غیره است و التفصیل مقام آخر و کتب اخراج و احوال و المعارف و قوت القلوب بداند که هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا منظور نیست و حقیقت مقام رضا کمالی نیست و آخرت ظهور خواهد یافت ۴- یعنی حین ذلای اندرین وقت یعنی و قیام و الفناء حقیقی بغیر ریاضت و مجاهده و بغیر تحصیل مقامات ق مشرف ساختن و صورت خالی نیست ۵- یعنی آخر این مقامات و قوت بے نهایت انبیا است ۶- قال الله تعالی الا الله الدین الخالص و قال عن من قائل و ما امر و الا لیجد و الله مخلصین له الدین حقا ۷- یعنی کمال اخلاص آنست که جمیع ارج آن طے کرده آید و او است که مترتب است بر فنا و متوقف است بر آن نه مطلق آن تا عذر مذکور لازم آید

یعنی کشاید و افعال آن حق سبحانہ و تعالیٰ از باطن خود اعراض و بر جناب قدس خود و قبلے از زانی فرماید بکرمیت
مَسِيدُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ دَعْنِ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ دَارِ كَارِ بِرِ قَلْبِ اسْتِ الْكَرْدِ الْغَيْرِ
او سبحانہ گرفتار است خراب و ابتلاست از مجرد اعمال ظاہری و عبادات رسمی کارے یعنی کشاید سلامتی قلب از
التفات بماسوائے او تعالیٰ و اعمال صالحہ کہ ببدن تعلقی دارد و شریعت باتیان آن امر فرمودہ ہو و در کار است
دعوی سلامت قلب اتیان اعمال صالحہ بدنیہ باطل است بچنانکہ درین نشانی روح بے بدن غیر متصور است
احوال قلبی بے اعمال صالحہ بدنی مجمل است ایسا کہ از بندگان این وقت باس قسم دعوی ادعاء بنمایند بچنانکہ
اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ مُحَقَّقَاتِهِمُ الشُّعُوبَ بَصَدَقَةٍ حَبِيبَةٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

کتب و کتب

[illegible][illegible]

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ دوم از دفتر اول

صفحہ ۲

مضمون کتاب

مکتوب چہل و یکم۔ در ترغیب بتا لبعث سنت و دبیان
آنکہ طریقت و تحقیقت متمایں شریعت اند و میان علوم
شرعیہ و صوفیہ در مقام صدیقیعت مخالفت نیست۔
محمد رسول اللہ محبوب رب العالمین است۔ ہر چیز کہ خوب
و مرغوب است مطلوب و محبوب میدہند پس حق تعالی فرمود
آنکہ اعلیٰ خلق عظیم و ملت اورا صراط مستقیم خواندہ و ماسوائے
اورا داخل سبیل گردانیدہ۔
آنسور فرمود خیر الہدی ہدی محمد و نیز فرمودہ ادینی ربی۔
فاحسن تادیبی۔
بیان معنی شریعت و طریقت و تحقیقت بایر و مثال
در اثناء راہ امور خلاف شریعت بنا بر سکر دقت نظر میشود
و چون از ان مقام گذرانند و بصحو آزند آن مخالفت
زائل میشود۔
جمعی با حاطہ ذاتی از سکر قائل گشتہ اند و علماء با حاطہ علمی
را شے علماء بصواب اقرب است۔
الحق کہ ذات او قائل بہ چون و بیہرگون است بیچ حکم
بوسے راہ نیست آنجا حیرت است و نادانی۔
تعیین ادل کہ معبر بہ وحدت است در جمیع ممکنات محال
انجا دقیقہ ایست باید دانست کہ ذات تعالی و تقدس
نزد علماء اہل حق بے چون و بیچگون است و ماسوائے او
ہر چہ بہت زائد است۔
در مقام صدیقیقت کہ اعلا شے مقام ولایت است
موافقت علوم باطن با علوم شرعیہ تمام و کمال متحقق
است۔
مقام نبوت فوقی مقام صدیقیقت است۔

صفحہ

مضمون کتاب

سکر است۔
فرق دیگر در میان علم نبی و صدیقی لقطع و ظن است۔
بیان فواید و ابقاء صفات نفس با وجود الطہیان۔
حدیث رجحان من الجہاد الا صغر الی جہاد الا کبر و بیان جہاد
اصغر و اکبر۔
بارادہ ترک اولی آن قدرند امت و ایشیانی دست میدہد
کہ کار یک سالہ در یک ساعت بلیسر شود۔
در ہر چیز کہ اخلاق محبوب یا فتنہ میشود بہ تبعیت محبوب
محبوب میگردد کہ یہ فاتبعونی یحببکم اللہ بیان این
دہر است۔
سفارش بعضے از اہل علم کثیر العیال۔
مکتوب چہل و دوم۔ در بیان آنکہ بہترین صیقلها از برای
زدودن محبت غیر حق تعالی از قلب اتباع سنت
است۔
آدمی تا زمانے کہ بہ تعلقات پراگندہ مشغول است
محروم است و مجبور الی
سفارش بعضے از بزرگ زادگان۔
مکتوب چہل و سیلوم۔ در بیان توحید شہودی و وجودی
و عدم مخالفت توحید شہودی با عقل و شرع و فرو آوردن
اقوال مشائخ بران و بودن او در مرتبہ عین الیقین۔
فرق میان توحید وجودی و شہودی و بیان معنی ہر یکے
از ان و ایضاً ہر دو بہ مثلے
معنی قول حسین بن منصور رانا الحق و معنی قول ابی یزید
بسطامی سبحانی۔
سوال و جواب۔

دین زمان بسیارے این طائفہ کبریتی صوفیان خود را
دامی مانند توحید و ہودی را شائع ساخته اند و کمال را

جز آن نمیدانند
اقوال مشایخ را که توحید و جودى تالوق اند حمل بران باید
کرد که در ابتدا در مقام علم یقین بآن کلمات تکلم فرموده
سوال و جواب
صاحب توحید و جودى از مقام عین یقین بهره ندارد.
ایضاح جواب بمثل
اکثر ایندو زمان دست بدامن توحید و جودى زده اند
بعضی به تقلید و بعضی بجهل و علم و بعضی بطعن متزج بدوق
و بعضی بالحد و زندقه
طریقت و شریعت عین یک دیگر اند فرق اجمال و تفصیل
است و استدلال و کشف
حضرت خواجہ چنگاه مشرب توحید و جودى دانستند
از آن گذشتند
تصدیق این گذشت نقل میاب عبدالحق
این حقیر نیز چنگاه مشرب توحید و جودى داشت
سفارش بعضی از اصحاب
۱۱ مکتوب چهل و چهارم - در ساجی خیر البشر و در بیان
آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکنذیان آن بد
ترین بنی آدم و در ترغیب بمتالبع سنت او علیه الصلوٰۃ
والسلام
ذکر احادیث مدحیه مع تراجم
الکرامه و المقاتب یومئذ بیدی
لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الیوتیه
امروز قلیل عمل را که مقرون به تصدیق حقیقت دین
باشد لعل کثیر بر میدارند
اصحاب کعب این همه درجات بذریعہ یک حسنه یعنی
هجرت یافتند
متا لجان آن سرور بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت
می رسند

اگر هجرت ظاہری میسر نشود هجرت باطنی را بکمال مرعی بیاید
داشتن با ایشان بے ایشان می باید بود
۱۶ مکتوب چهل و پنجم - در بیان آنکه جامعیت انسان
بر سبب کمال اوست و هم سبب نقصان و در بیان نقصان
و نقصان شریف
دوستان خدا با خدا اند
تعلق ببدن نخورے از موانع معیت حق است بعد از انقضای
ازین بیکر قرب و در قرب است و انقضای در انقضای
آدمی چنانکه بمعیت باطن عتاج است بمعیت ظاہر
نیز احتیاج دارد
بهترین خلایق انسان است و بدترین جمیع موجودات
هم او
محمد علیه الصلوٰۃ والسلام از نوع انسان است و البقی
لین نیز
فضائل ماه مبارک رمضان
۱۹ مکتوب چهل و ششم - در بیان آنکه وجود باری تعالی
و وحدت او تعالی و نبوت محمد علیه الصلوٰۃ والسلام بلکه جمیع
ما جاء به النبى صلى الله عليه وسلم بدیعی اند ولیکن بر تقدیر
سلامتی مدد که از امراض معنوی
احتیاج که نشأت آن وجود آفت است بید است بجز آنکه
در تحمیل ایمان یقینی فکر آنکه مرض قلبی نمودن ضروری اند
یقین را بدو تزکیه حاصل نمودن دشوار است
منکر این شریعت و ملت مانند منکر حلاوت نبات است
مقصود از سیر و سلوک و تزکیه و تصفیه از آله نقات معنوی
است و امراض قلبیه
با وجود آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است
بعد از تزکیه نفس و الطینان آن حقیقت ایمان صورت
دارد و وجدانی میگردد و از زوال محفوظ است
۲۱ مکتوب چهل و هفتم - در شکایت از قرن سابق و کفار

استیلاء پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بے اعتبار و در
ترغیب بر ترویج دین در ابتدا با دشمنان
با دشمنان نسبت به عالم در رنگ دل است نسبت ببدن
صلاح با دشمنان صلاح عالم است و فساد و فساد عالم
شکایت از زبونی اسلام در قرن ماضی
امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس
با دشمنان اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام بر خود
لازم دانستند که محمد معاون با دشمنان باشند
سابق ترین مدد یابین مسائل شرعی است و اظهار
عقاید اسلامی
این قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق است
صحبت علمائے دنیا زهر قاتل است و فساد ایشان فساد
معدی
در قرن ماضی بر ملائے که بر سر آمد از شومی این جماعه بوجاهد
۲۵ را از راه می برند مقتدایان مقتدا و دولت علماء سوء اند
اکثر جهل صوفی نمائے این زمانه حکماء سوء دارند
مثل حور امثال آن زال می انگارند که رسیان چند تنیده خود
با در سلک خریداران حضرت یوسف ساخته بود
بر این سخن مکتوب الیه را بر ترویج شریعت
۲۳ مکتوب چهل و هشتم - در ترغیب بر تعظیم علماء
و طلبه علوم
ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر محبت بسیار
زیبا آمد
و تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است
فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف
نخواهند پرسید
دخول جنت و تخلف از تار و البتہ با تیان شریعت
انبیاء علیهم السلام بشرائع دعوت کرده اند
بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و

احیائے حکم از احکام آن
کرد و راه خدا خرج کردن بر ایشان نیست که مستلزم
مسائل شرعی را رواج دادن
الفاق اموال را که برائے تأیید شریعت باشد در جبهه
علیا است و اتفاق جسته باین نیست بر ابر خسران
لکه است
ترجم طالب العلم گرفتار بر صوفی و ارسنه و استدلال
بر آن
صوفی مرجوع الی الخلق از برای دعوت از مقام نبوت
نصیب دارد و داخل علماء شریعت است
۲۵ مکتوب چهل و نهم - در ترغیب بر جمع کردن دولت
یعنی ظاهر را بر احکام شرعی مطلق و باطن را از
گرفتاری مادی حق سبحانه آزاد کردن
مکتوب پنجاهم - در مذمت دینائے دنییه
دنیا بظاہر شیرین است و بصورت طراوت دارد
اگر وصیت کرد که مال مرا بعاقل زیاده بدهند بدهد
باید داد
سفارش در باب بعضی از مشایخ
۲۴ مکتوب پنجاه و یکم - در ترغیب بر ترویج شریعت
۲۶ مکتوب پنجاه و دوم - در مذمت نفس اماره و بیان
مرض ذاتی او و علاج آنکه آن
بیان دعوائے الوهیت و شرکت از نفس اماره و عدم
رفائے آن بے سعادت بشرکت نیز
حدیث قدسی عاد نفک الخ
ترسیت نفس در حقیقت ادا کردن است بر دشمن
خدائے تعالی
حدیث قدسی الکبریا الخ
سر ملعون بودن دینائے دنییه
فقر محمدی گشت زیرا که الخ

مقصود از بعثت انبیا و حکمت در تکلیفات شرعی تعجیر ۳۱ مکتوب پنجاه و چهارم در بیان آنکه اجتناب از صحت و تحریب نفس اماره است

ایمان یک حکم از احکام شرعی در آنکه سوائی لغسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود.

بر بندگان و جوگهان در مجاهده تقصیر نه کرده اند اما سودمند نه گشته.

یک دام در ادای زکوة یا امر شریعت در تحریب نفس است

تو است از هزار دنیا که از پیش خود صرف کند.

طعام نخوردن در عید فطر حکم شریعت نافع تر است از روزه سالها که از نزد خود باشد.

دو رکعت نماز با مدا و بجاعت بهتر است از آنکه تمام شب بصلوة ناله قیام نماید و نماز با مدا و بجاعت ادا کند.

تا نفس مرگی نه شود و از ناخویشی همتی پاک نه گردد نجات محال است.

کلمه طیبیه در تنزیه نفس الفحش است.

چون نفس در مقام سرکشی در آید بنگار این کلمه تجرد ایمان باید نمود.

حدیث در فضائل کلمه طیبیه.

۳۰ مکتوب پنجاه و سیوم در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است.

علماء دین را که از حب جاه خالی باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت ندارند خود اقل قلیل اند.

در قرن سابق اختلاف علماء عالم را در بلا انداخت.

بچنانکه خلاصی خلافت و البته بوجود علماء است. خسران عالم نیز بایشان مربوط است.

بزرگه ابلیس را فارغ دید ترش پر سید گفت علماء این وقت کار نمیکند.

۳۱ مکتوب پنجاه و پنجم در بیان آنکه این راه بگی بهفت

گام است و مشایخ نقشبیه ابتدا از عالم امر اختیار نموده اند و طریق این بزرگواران طریق اصحاب گرام است

این راه بگی بهفت گام است بعد بهفت لطیفه انسانی و دو قدم در عالم خلق و پنج در عالم امر.

در هر گامی از گامهای بهفت گانه ده هزار عجب خسران می نمایند.

بگام اول تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد.

نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است.

اصحاب گرام را در اول صحبت خیر البشر که میسر شد که کمال اولیاد در نهایت هم کم دست دهد.

از این مبارک پرسیدند معاویه اخضر است یا عیسی

عبد العزیز گفت غبار بینی اسپ معاویه همراه پیغمبر بود

بهتر است از این عبد العزیز

قاصدی که کند این طائفه را طعن قصور

۳۸ مکتوب پنجاه و نهم در بیان آنکه آدمی را از برای نجات ابدی از سه چیز چاره نیست و نجات باتباع اهل سنت مقصور نه و علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریق صوفیه است و اخلاص مراد لیارا در جمیع حرکات و سکنات است.

آدمی را از علم و عمل و اخلاص چاره نیست و علم دو قسم است

اگر از اتباع الهیست سر مو مخالفت است خطر در خطر است

مخالفتان الهیست منکر اندازد ویت و شفاعت و فضیلت صحبت بر ایشان مخفی رفته و محروم اند از محبت الهیست رسول ص.

اتفاق نمودن صحابه بر فضیلت ابوبکر و ذوالفقن ایشان زیر سق آسمان شخصی بهتر را از ابوبکر

اهل بیت در رنگ کشتی نوح اند و صحابه در رنگ بنجوم

بیان سمرق.

انکار از بعض اصحاب انکار است مر جیع را.

فضیلت صحبت پیغمبر بالاتر است از جمیع فضائل.

اولین قرنی بمرتبه اول نه صحابی نرسیده.

ایمان صحابه شهودی بود.

منزعات و مشاجرات صحابه بر محال صحیح محمول اند و خطا ایشان خطا اجتهدی بود.

طریق اهل سنت خالی است از افراط و تفریط.

علم و عمل مستفاد است از شرع و تحقیق اخلاص که همچو روح است مر بر دواد البته بطریق صوفیه است

بے قطع میرالی الله و بے تحقق لبیر فی الله از حقیقت اخلاص دور است یعنی اخلاص در جمیع اعمال و اقوال اولیاء الله هر چه میکنند بر حق جل و علا میکنند.

فرق میان محاسن و غلیص

بیان نفع از علوم صوفیه.

۳۲ مکتوب شصتم در بیان نفی خواطر و دفع وساوس.

دفع وساوس در طریق حضرات نقشبندیه بر وجه اتم حاصل است.

بعضی از مشایخ چله دافع خواطر کشیده اند.

بیان مراد از خواطر از کلام خواجہ احمد ارقدس سره

در ویش از غلصان این سلسله از حال خود خبر میدهد که اگر فضا عمر نوح یا بد بر گز خاطر بر قلب عبور نکند بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید میسر نشود.

بر تقدیر منع خواطر به تکلف کثرت است بعشره و ازین دوام توجه بطلوب محال است

دوام نگرانی که بتقدیان این سلسله را دست میدهد امری دیگر است.

دوام توجه که مادر صد آئیم عبارت از یاد داشت است که نهایت مرتبه کمال است.

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۰	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد - حدیث فان لم تکنوا قبا کوا - در جمیع امور مقتضای فتوی علماء دین دارند گانی باید کرد مکتوب به قناد و یکم - در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علم واجب است بر اغنیاء نسبت بر فقر اجند در چند شکر واجب است فقر این است پیش از اغنیاء یا فقر سال در بهشت خوایند در آید شکر نعم لغای اولیاء تصحیح عقاید است موافق آراء اهل سنت و ثانیاً بایان احکام عملیه و ثالثاً به ترکیه بر طبق سلوک صوفیه و خوب رکن اخیر احتیاجی است بخلاف رکنین اولین علیه که مخالفت این ارکان ثلاثه است داخل معصیت است و نافرمانی ریاضات بر ائمه هند و فلاسفه یونان چو بر وفق شریعت انبیاء واقع نه شده اند از اعتبار ساقط اند مکتوب به قناد دوم در بیان آنکه جمیع ساختن دین بادینا دشوار است اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نیست مراد از ترک حکمی کسی را اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود آن کس حکم مناقص دارد صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت سفارش در تخلیص بعضی از زندان - ۶۲ مکتوب به قناد و سیوم در مذمت دنیا و ابائے آن در نکویش تحصیل علوم غیر نافع و اجتناب از فضول		
۶۱	مباحات و تحریرات ای فرزند دنیا محل ابتلا است نظایر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت بیخیه است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث ما الدنیا و الآخرة الا صرطان الخ ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علومیکه با آخرت کاری ندارند هم از دنیا اند حکم تحصیل نجوم و منطق و فلسفه و اینها سب ذلک از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انقباض باید نمود - اکابر نقشبند علی بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت این با از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بحجرات و مشتهات نباید رفت دایره تنجیسات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند - کدام عیش برابر آن است که مولای این کس از کارش راضی باشد و کدام جهنم برابر آن است که آقائے او از اعمال او در سخط باشند - این کس بنده الهیت محکوم او را بر خود نساخته اند فکر باید کرد و فرایغ از دامنات نخواهد بود الخ وجود والدین از جمله نعمات حق است - بکدام عذر را مرد را بفرمایند اخت آری اگر کارهای دنیا را بر فرا اندازند بس متحسن است - در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست - مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادائے وظایف بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود		

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۱	بیان می باید داد کرد الخ اگر از اینک دنیا کسی از متعلقان زیر دست خود را بخدمت مامور سازد و حکم او را آن زیر دست چه بلاغزیز میدارد و چه بلا تشدد عظمت خداوندی از عظمت آن شخص در نظر کمتر می آید شرم میاید کرد الخ ای فرزند اگر شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم بچه محفلت خود می شوند - خبر صادق علیه السلام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است متاثر نمی شوند چه ایمان است الخ از سر تو تجدید ایمان باید کرد - حدیث جد و اایمانکم الخ طریقه سهیل از برائے ادائے زکوة نفس بالذات بسیار کجیل است در ادائے حقوق عباد سعی بلیغ مبذول دارند احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار کرد از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند در باید بود مگر آنکه علمائے متقی پیدانه شود بقدر ضرورت با ایستادن باید پرداخت بارا بایانے دنیا چه مناسبت مقصود عمل است نه مجرد علم بیارے که علم بیاروے مرض خود دارد و ناخود و صحت نیاید حدیث ان اشد الناس عذابا یوم القیامة عالم لهو ینفعه الله بعلمه انابت سابق لبیب قکت صحت اگر چه شره نداده باشد اما امید که حق تعالی بیکت آن در آخرت بوفیق مرضیات خود موفیق گرداند رشته محبت این طائفه از دست نباید داد و التجا و باین قوم شعار خود باید ساخت که حق سبحانه الخ		
۶۲	عشق آن شعله است که چون برافروخت مکتوب به قناد و چهارم - در تحریرات بر محبت فقراء و نصیحت باتباع شریعت - محبت فقراء و توجه بایشان سرایه سعادت است لا تمهم جلساء الله دهم قوم لا یشقی جلیهم کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستقی بصعایلیک المهاجرین و قال صلی الله علیه و سلم رب اشعث حد فو یا الایوب الخ خدیو نشاتین لغت است مخصوص بحق جل و علا متقنا روز قیامت نادر دهر لدن الملك الیوم الخ ان ذلزلت الساعة شی عظیم الخ در آن روز که فعل برسد و قول الخ بقیه نصیحت اتباع صاحب شریعت الخ دنیا مبعوضه حق است و بے قدر و بیان بیوفائی دنیا مکتوب به قناد و پنجم در تحریرات بر متابعت سید کونین اولیاء تصحیح عقاید و ثانیاً بایان استن احکام فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه حق را تعالی و تقدس باید طلبید نقد سعادت منوط بمنابعیت سید کونین است بر نهجیکه اهل سنت فرموده اند اولاً تصحیح عقاید موافق آراء ایشان باید کرد - ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت حاصل باید نمود - ثالثاً از ان طایفه عالم قدس میسر آید - دنیا ئے دنی کر ای آن نه میکند که آن را از مطالب شمرند - قبله توجه را متعدد نباید ساخت که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نیست مکتوب به قناد و ششم در بیان آنکه ترقی و البته تبقوی است و در تحریرات بر ترک فضول مباحات و در بیان آنکه اجتناب از حرم و قسم است -		

مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال او امر و انہما از تو ایہی -
معظم ترین این دو اخیر است۔

حدیث ذکر دجل عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

حدیث ملائکہ دینکھ الودع

فقیہان انسان بر ملک از جزو اخیر است و ترقی بر مدارج
قرب ہم ازین جزو ثابت ہوا کہ در جزو اول شریک اند
از خانہ عثمان در مباهات بر مشکیہ میرساند و مشکیہ مجرم
حدیث من حامل حول الحمی الخ

پس در حصول کمال در ع و تقوی اکتفاء از مباهات
بقدر ضرورت لابد آمد و آل ہم مشروط بہ نیت آدا
و طاعت بندگی و نہ آل قدیم و بال است
اجتناب از محرمات لازم ساختہ و اثرہ فصول نہایت
راستگ تر باید ساخت و دریں ارتکاب نیز نام
باید بود۔

انکسار العاصیین احب الی من صولہ المطیعین
اجتناب از محرم دو قسم است قسم بحقوق اللہ تعالیٰ
تعلق دارد و قسم بحقوق عباد رعایت قسم ثانی ہم
تر است۔

حدیث من کانت لہ مظلمة لاحیہ من عمرہ
او شئ الخ

مدح بلکہ لاہور و بلوچن آل بمنزلہ قلب ارشاد
نسبت بسائر بلاد ہندوستان۔

حدیث لا یزال طاغیة من امتی ظاہرین الخ
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان آنکہ عبادت خداے
بیچون و بے چگون کے میسر شود۔

عبادت خداے بیچون و مقتوم میسر شود کہ اند قیامت تمام
مسائلے آزاد شد و قبلہ توجہ جزوات احادیث بیچ

زمانہ دلیل بر صدق این توجہ استواء الغام و
ایلام است۔

عبادت کے کہ بر غیبت و بر ہیبت تعلق دارد فی الحقیقت
آن عبادت عبادت خود است۔ حصول این دولت الخ
در ولایت روحانی است و چون بہ نبوت فرو می آرند
بہمال نور آرند و بہمال کمال را با توجہ خلق جمع میکنند۔
ازین جا بعضی گفتہ اند کہ ولایت بنی افضل است
از نبوت اور۔

شریعت بر پیغمبر مناسب ولایت او باشد

سوال وجوب اب
مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان سفر در وطن و سیر
آفاقی و انقسی و در بیان آنکہ حصول این دولت و البتہ
باتباع صاحب شریعت است۔

حب الوطن من الایمان نقد وقت است
سفر در وطن از اصول نقشبندیہ است چاشنی این
دین طریق ابتدا میسر میگردد۔

بجہ را اگر خوانند مجذوب سالک گردانند و سیر بیخبری
می اندازند و بعد از تمام آن در سیر انقسی۔

وصول باین دولت عظمی و البتہ باتباع سید
اولین و آخرین است تا تمام خود را در شریعت گم
نمایند و بوشے ازین دولت نیاید۔

با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موئے باشد
بالفرض اگر احوال و مواجید است داخل استدراج
است۔

حیات چند روزہ ہمارا در مریضات حق تعالیٰ باید صرف
نمود و نہ چہ زندگانی است و کد ام عیش

با وجود علم حضور حق چہ بلا شد بیچ باک نہ میکنند
بجگہ حدیث جدا جدا ایمان کہ انور در ہر آنے تجدید
ایمان باید کرد۔

حدیث ہذا المسوفون
فرصت را غنیمت باید شمرد

از درویشانی کہ در شریعت قدم راسخ دارند و از
عالم حقیقت نیک شناسا اند بختی باید طلبید و مدد
باید جست تا غنایت حق از در بچہ نشان ظاہر شدہ
بجای خود گذشت۔

تا سرے موئے راہ مخالفت شریعت کشادہ است
عمل خطر است تمام را نہائے مخالفت را مسدود
باید ساخت

اعتراض بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مریدی در میان
باشد نباید کرد و آن را اسم قاتل باید شمرد۔

مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان آنکہ این شریعت جامع
شرائع ما تقدم است

محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جامع جمیع کمالات اسمائے
وصفاقی است۔

قرآن مجید خلاصہ جمیع کتب سماوی است
شریعت آن سرور زیدہ جمیع شرائع ما تقدم است و
اعمال آن منتخب از اعمال شرائع سابقہ و اعمال
ملائکہ۔

تصدیق باین شریعت و ایتان باعمال آن تصدیق
جمیع شرائع است و ایتان باعمال آن شرائع دہمین
است و چہ غیریت این است۔

تکذیب این شریعت و عدم ایتان باعمال آن تکذیب
است و جمیع شرائع را و عدم ایتان است بمقتضا
آنها۔

انکار آنسر در انکار است از جمیع کمالات و تصدیق
او تصدیق است و جمیع آنها۔

منکر آن سرور بدترین اہم است۔

الاعراب انشد کفر او نفاق الخ
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان آنکہ فرقہ ناجیہ از مقتدا
و مقتوم فرقہ فرقہ اہل سنت است
ہر فرقہ از مقتدا و مقتوم مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود۔

دلیل کہ پیغمبر علیہ السلام بر تمیز فرقہ واحدہ ناجیہ
فرمودہ است آن است الذین ہم علی ما انا
علیہ و اصحابی

ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت
برائے آنست کہ بداند کہ طریق من یہاں طریق اصحاب
است و نجات منوط باتباع ایشان و بس

اطاعت رسول عین اطاعت حق است و محبت
رسول عین محبت حق۔

جماعہ کہ اطاعت خدا را خلاف اطاعت رسول تصور
کرده اند در حق نشان وارد است و دیدن ان یفرقوا

بین اللہ و رسول الخ
دعوی اتباع آنسر و نمودن بخلاف اتباع اصحاب

دعوی باطل است
و محسبون انہم علی شئ الا انہم ہم الکائنون

مطابق حال ایشان است
شک نیست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب اند اللہ منت

شیعہ و خوارج از اتباع اصحاب محروم اند
معتزلہ نہ سبب محذور دارند

طعن کردن در اصحاب طعن کردن است بر پیغمبر
علیہ السلام۔

شرائع کہ از راہ قرآن و حدیث ہمارسیدہ است توسط
نقل اصحاب است ہر گاہ ایشان مطعون باشند
نقل ایشان نیز مطعون بود۔

صفحه

مضمون کتاب

سوال از جانب طاعنان اصحاب و جواب آن
احتمال تقیید در داده اسد الله از سبکی عقل است عقل صحیح
برگزیند یعنی کند الخ
از توفیر که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام خلفاء
نمکته را میگرداند چه جواب خواهند داد
تنقیح جواب سوال سابق
بآنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان است الخ
سوال نمودن شخصی از چند شلیح و جواب آن
در روز حلت آن سرور علیه الصلوٰۃ والسلام سی و سه نفر
اصحاب حاضر بودند و به طوع و رغبت به حضرت صدق
بیعت کردند الخ
و بعد توقف حضرت امیر و ابتداء
اختلافات که میان اصحاب واقع شده از سوائے نفسانی
نه بود بلکه مبنی بر اجتهاد است
قول امام شافعی رحمه الله تعالی
سفارش بعضی از اصحاب
۸۵ مکتوب هشتاد و یکم در تخریص بر ترویج اسلام و بیان
ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان
ترویج یک قرن است که زبونی اسلام بسبب
قرار یافته که اهل کفر میگویند که احکام اسلام با کلیت زائل
گردند الخ
و بحال بقره در هندوستان از اعظم شعار اسلام است
در ابتدا و شایسته اگر مسلمانی رواج یافت فبها در
کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد
۸۶ مکتوب هشتاد و دوم در بیان آنکه سلامتی قلب
بے نسیان با سوائے حق جل و علا مقصور نیست
۸۷ مکتوب هشتاد و سوم در تخریص بر جمیع کردن بحیثیت
ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت
بر جوهر عشق خداست اگر شکر خوردن

صفحه

مضمون کتاب

بود جهان گذران است
ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بهیوایه با حق جل و
علا داشتن کار عظیم است بلکه استقامت بر ظاهر
شریعت نیز عزیز الوجود است
۸۸ مکتوب هشتاد و چهارم در بیان آنکه شریعت و حقیقت
عین یک دیگر اند و علامت وصول بحق الیقین
مطابقت علوم آن مقام است با علوم شریعت
هر چند بر چه گفته شود از دوست نه سخن اوست لیکن چون
آن سخن را بخوانی از مناسبت الخ
المقصود شریعت و حقیقت از یک دیگر جدا نیستند
فرق اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف
احکام و علوم که بموجب شریعت معلوم شده اند بعد از
تحقق بر حقیقت حق الیقین به تفصیل منکشف میگردد
و تکلف عمل از میان برمی خیزد
علامت وصول بحقیقت حق الیقین بمطابقت علوم
آن مقام است بعلوم شرعی تا سر موخا گفت است
دلیل است بر عدم وصول
بر خلافی که شریعت در علم و عمل از بر که واقع شده
است یعنی بر سر وقت است که در اثنا راه باشند
منتها را محسوس است
در عبارت بعضی از مشایخ واقع است شریعت پو
حقیقت است و حقیقت مغیر شریعت این عبارت
بر چند از بے استقامتی منکظم خبر میدهند لیکن تواند بود
که مرادش آن باشد که عمل الخ
سائے از حضرت خواجہ سوال کرد که مقصود از بر و سلوک
چیست فرمودند الخ
سفارش بعضی از اصحاب
۸۹ مکتوب هشتاد و پنجم در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه
آدمی را بچنانکه از درستی اعتقاد است چاره نیست

صفحه

مضمون کتاب

از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست
جامع ترین عبادات نماز است
الصلوة عماد الدین الخ
کسے را که بر مواظبت نماز موفق سازند از غشاه و منکر
باز دارند از الصلوٰۃ تنهی عن الفحشاء والمنکر
در نه صورت صلوٰۃ است و حقیقت
کار آنست که با وجود مخاطر و کراهت شود
بیان سبب اعتبار صلاح جوانان
حدیث العبادة فی المہدج کہ ہجدة الی
صحبت اہل غنا و تنعم سم قاتل است
حدیث من تواضع لغنی لغنا کذا ذهب ثلثا
دینہ
۹۰ مکتوب هشتاد و ششم در بیان سلامتی قلب
از نادون حق سبحانه و تعالی
آنچه بر باد شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری
نادون حق و این بر تقدیر است که غیر او را بدست
گذرے نبود اگر چه بزرگسال حیات یابد
سفارش بعضی از اصحاب
۹۱ مکتوب هشتاد و هفتم در بیان آنکه چه نعمتی است
است که دوستان حق کسے را قبول فرمایند
هم قوم لا یشقی جلیسہ احد بالجملة صحبت ایشان
را غنیمت شمرند
۹۲ مکتوب هشتاد و هشتم در بیان آنکه چه نعمتی است
که کسے با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را سفید
کرده باشد و در جوانی خوف غالب یابد و در پیری
رجاء
حدیث من شاب شببة فی الاسلام
غفر لہ
۹۱ مکتوب هشتاد و نهم در عزایر سی

مضمون کتاب

آدمی را بچشم کل نفس ذائق الموت از مرگ
چاره نیست
بموت مشتاقان را تسلی میدهند و او را وسیله وصول
دوست بدوست میگردانند
حدیث البیت کالغریقی المتخوث الخ
از مرگ دیگران عبرت باید گرفت
تمتقات دنیوی را اگر اندک اعتبار بودے برابر سر
موسے بر کفاره بدکار بخوریند یعنی فرمودند
۹۳ مکتوب نودم در ترغیب بر آنکه بحکیمیت متوجه حق
سجانه یابد و امر از حصول این دولت و البتہ توجہ
این طبقه علیہ نقشبندیه است
نقصی که بحیثیت و مخلصان کرده شود همه آن است
که اقبالے
بجانب قدس خداوندی غرضانه میسر گردد و اعراض
از مادیات و تقالے حاصل آید
در طریق این بزرگواران اندراج نهایت است
در بدایت
در اہل صحبت آن بخشند کہ منتها را در نهایت بدست
می آید طریق ایشان طریق اصحاب کرام است
۹۴ مکتوب نود و یکم در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان
اعمال صالحه بر دو جناح انداز برائے طیران عالم قدس و
مقصود از اعمال تزکیہ نفس است
تا نفس منکر نشود ایمان حقیقی میسر شود سلامتی قلب
و قیے میسر آید کہ فرضا اگر بزرگسال گذرد و غیر او دل کند
نه بود
۹۵ مکتوب نود و دوم در بیان آنکه الطینان دل بذر که
است نه با استدلال
پاشے استدلالیان چوین بودے پاشے چوین سخت
بے تمکین بود

صفحه
مضمون کتاب
در ذکر کسب مناسب است با جناب بر چند وسیع
مناسبت نیست لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر
پیدا می شود.
ذکر گو ذکر تا تر اجماع است + پاک دل ذکر رحمان
است.
۹۵ مکتوب نو و دو سیوم در بیان آنکه در جمیع اوقات
بذکر الهی باید پرداخت.
۹۵ مکتوب نو و دو چهارم در بیان آنکه آدمی را از تسبیح
عقاید و اشیان اعمال چاره نیست تا باین دو جناح
طیران عالم قدس نماید.
۹۶ مکتوب نو و پنجم در بیان آنکه آدمی نسخه ایست
جامع و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است
۹۹ و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر در وسعت قلب
واقع شده است محمول بر توجیهات اند و آنکه صوفی
است از سکر.
حدیث ان الله خلق ادم علی صورته
قول بعضی از مشایخ اگر عرش و نافیه در زوایر قلب عارف
اند از نذیر محسوس نه شود زیرا که الهی
اما ارباب صحو از مشایخ میدانند که این حکم مبنی بر سکر
است الهی.
بیان مشایخ غلطی اهل سکر در بیان وسعت قلب
و نیز از غلبه سکر است قول بعضی که جمیع محمدی اجمع
است از جمیع الهی.
اگر فرق میکردند در میان حقیقت و وجوب صورت
و وجوب چنین حکم نمیکردند.
باید دانست هر چه از احکام سکر است از مقام
ولایت است و هر چه از صحو از مقام نبوت است.
بسطامید سکر را بر صحو تفصیل میدهند شیخ بسطام
گوید لوائی ادفع عن لواء محمد و بیان مشایخ

صفحه
مضمون کتاب
اند روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند نمود
و قرع رحمت بنام دوستان خواهند داشت.
قلمات معاصی و عدم مبالات با حکام شرعی نورانیان
را سلامت نگذارند.
۱۰۰ اصرار بر صغیر به کبیره می رسد و اصرار بر کبیره به کفر
مکتوب نو و دو ششم در بیان آنکه مقصود از عبادات
باموره تحصیل یقین است.
همچنانکه مقصود از خلقت انسانی اولی عبادات است
مقصود از عبادات تحصیل یقین است که حقیقت
ایمان است گویا ایمانی که قبل از اولی عبادات است
صورت ایمان است نه حقیقت آن.
مقصود از فنا و بقا همین یقین است و پس اگر از فنا
فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بکلول تعلق دارند
الحاد است.
قول ابراهیم بن شیبان در بیان معنی فنا و بقا
فنا فی الله عبارت از فنا در مرفیات اوست سحانه.
۱۰۲ مکتوب نو و دو هفتم در ترغیب بر رفق و ترک عنف.
باید بدیده احادیث شریفه.
بقای دینا اندک است و عذاب آخرت شدید
و الهی عقل دور اندیش را کار باید فرمود.
مخبر صادق هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است
نیز و ندیان نیست.
خواب خرگوش تا چند خواهد بود و انجبتو انما
خلقناکم الهی.
۱۰۴ مکتوب نو و دهم در جواب استفسار از کیفیت
دوام آگاهی و جمیع آن با حالت نوم.
تمهید مقدمه از برای جواب این اشکال.
روح انسانی را پیش از تعلق باین جسم راه ترقی مسدود
بود لیکن استعداد عروج در نهاد او موجود بود.

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
	باشد نیز قبیح است از برای طاعت را بهیله بسیار است -		خوردن آن حرام است -
	و چون در تادیل کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بگویم سوال را جواب بده باید الخ		چرا کسی اختیار کند که آخر باز تکاب ممنوع مبتلا باید شد - درین زمان بے شبه پیدا نشود
	توجیه اول مرقول شیخ عبد الکبیر یعنی را آنکه گفته اند توجیه دیگر و ایراد و اشکال بر آن		حلال و احلال و انسین و حرام و احرام و انسین در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد - اهل ورع بر رخصت امر نمی کنند و بجزیمت دلالت می نمایند -
۱۱۳	توجیه ثالث و اعتراض بر آن مکتوب صد و یکم - در رد بر جماعه که کمال را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند		مفتیان لا بهور احتیاج را داخل داده حکم بحلیت کرده اند -
	بر اعتراضیکه بر نفس در زمان امامی دارند مسلم اما بعد از حصول الطینان مجال اعتراض نیست الخ		بهر حال روایت قنیه مجوز استقرض بسود است
	بسیار است که جاهلان نفس مطمئنه را اماره تصور کرده احکام امامی اجرا نمی نمایند -		مر محتاج را نه دیگر اهل ما -
	کفار انبیاء را در رنگ سائر لشردانسته از کمالات نبوت انکار نموده اند -		اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید بر نیت الخ گوئیم اگر استطاعت اطعام الخ
۱۱۴	مکتوب صد و دوم - در بیان آنکه حرام در قرض بسود مجموع است نه زیادت فقط -		اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود دیگر تقوی مندرج نشود
	بعد از رجوع به کتب فقه ظاهر گشت که در شرع بر عقدیکه در وفصل است نیز ربا است -		مکتوب صد و سیوم - در بیان معنی عافیت طلب کردن قاضی از برای سر بند -
	حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است شامل است محتاج و غیر محتاج را -		معنی عافیت سوالی معنی بتا در مکتوب صد و چهارم - در غرض یعنی ماتم برسی -
	بسیار از روایات قنیه اعتماد را سایان نیست و مخالف است بر روایات کتب معتبره -		بر چند مصیبت که رسیده فحید است اما بندگی است غیر از راضی بودن از فعل مولی چاره نیست
	و اگر از محتاج عامتر گرفته نشود پس موردی برائے حکم حرمت ربا پیدا نشود -		از برای بودن نیارده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد -
	و بر تقدیر تسلیم عموم احتیاج گوئیم الخ		اگر کار کرده رفت بادشاه است
	در ترک میت احتیاج میت مقصور بر کفن ساخته اند و طعامی بر روحانیت بختن داخل احتیاج نداشته اند		الموت جسد و وصل الجیب الی الجیب موتی را بدعا و استغفار و تصدق امداد نمایند -
۱۱۸	طعام بر روحانیت بختن از قرض بسود و خوراندن و		حدیث ما المیت فی القبر الا کالغریق الخ

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
	آدمی تا بر من قلبی مبتلا است هیچ عبادتی او را نافع نیست بلکه مضر است		استعداد و تقلیدی -
	حدیث د ب قال للمقران الخ		شایان فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظری الخ
	حدیث د ب صالح لیس له من صیامه الخ		ظهور خوارق از اکثر متقین در طول عمر زیاده اند و شش نقل نه کرده اند -
	مرض قلبی عبارت از گرفتاری غیر حق است		حق نقل از کلم خود چنان خبر داده دلقت اینها موشی تسخ ایات بیانات
	بر کسی بر چیزی را که میخورد برایش خود میخورد پس فی الحقیقت معبود او مولی او است		اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در بر ساعت ظهور خوارق است -
۱۱۹	بر علماء و حکما از این مرض لازم است مکتوب صد و ششم - در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوندی است -		سوال دوم در کشف القاء شیطان را داخل باشد یا نه اگر محبت و ضووح کشف شیطان چگونه است و اگر نیست سبب غلطها در الهامات چیست -
	شیخ الاسلام بروی میفرماید الهی چیست که دوستان خود را کردی الخ		جواب سوال دوم بتفصیل -
	لغض این طائفه هم قائل است		بجایگز از القاء شیطان محفوف نیست ولیکن انبیا را بران القاء تنبیه می سازند و اولیا را این لازم نیست ولی بر هر مخالف بنی خواهد یافت رو خواهد کرد -
	شیخ الاسلام فرمود الهی هر که را خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی -		باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطان نیست در متخذه گاه به احکام غیر صادق صورته پیدا کنند و شیطان را در این مدخله نباشد -
	بے غنیات حق و خاصان حق و اگر ملک باشد سیاهستش ورق -		غفار علماء عدم تمثیل شیطان است بصورت خیر البشر علیه الصلوٰة والسلام
۱۲۰	مکتوب صد و هفتم - در جوابها و سوالها -		سوال سیوم چون تصرف کرامات و تاثیرات اسراراج در نمایش برابر اند بتدی چگونه شناسد که این دلی است و این مدعی -
	سوال اول سبب چیست که از اولیاء متقین که با خوارق بسیار ظهور میکند بخلافات بزرگان این زمان		جواب این سوال بتفصیل تمام
	جواب اگر مقصود ازین سوال الخ		معنی تخلیق با خلاق الله بتفصیل و ایضاح آن با ایراد اشکله متقوله از خواججه محمد باقر ساقدس سره -
	خوارق نه از ارکان ولایت اند و نه از شرائط آن -		خوارق منحصر در احوال و امالت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است -
	کثرت خوارق بر افضلیت دلالت نمیکند		
	تواند که از دلی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر -		
	خوارق که از اولیاء امت بظهور آمده از اصحاب کرام صدم حصه بظهور نیارده		
	نظر بر ظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل بر قصور		

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

علامت صحت علوم الهامیه
نقل قول حضرت خواجہ باقی باللہ در حق علوم حضرت
مجدد که علوم شما صحیح است
بیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست
بلکذا فلا نے چہ بد میکنند نہ بامن کہ با نفس خود میکنند
۱۲۵ مکتوب صد و ہشتم در بیان آنکہ نبوت افضل
از ولایت است بر عکس کہ چہ گفته اند
۱۲۶ مکتوب صد و نهم در بیان سلامتی قلب و نیان
او مرادون حق را سجانہ
اہل اللہ اہلباء امراض قلبیہ اند از الہ علی باطنیہ منوط
بتوبہ ایشان است
ہم قوم لا یشقی جلیسہا
ہم جلساء اللہ
بہرحہ بطردن و بہرحہ یوزقون
راس امراض باطنیہ گرفتاری قلب است ببادون حق
نہایت بے حیائی است محبت غیر حق را غالب
ساختن و محبت حق را مغلوب بلکہ معدوم گردانیدن
مراد از الحیاء شجیۃ من الایمان
علامت عدم گرفتاری قلب و قبول اوست از ۱۳۰
اشیاء جلہ و این حالت معبر لفظاً است و قدم
اول است درین راہ
۱۲۷ مکتوب صد و دہم در بیان آنکہ مقصود از خلقت
انسانی اولی و ثالث بندگی است
از عبادت غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خداے مقصود
نماند اگرچہ از مقاصد اخروی باشد
الدنیا ملعونۃ و ملعون ما فیہا الا ۱۳۱
ذکر اللہ الخ
۱۲۸ مکتوب صد و یازدہم در بیان آنکہ توحید عبارت
از تخلیص قلب است از مادیات حق سبحانہ

تازمانے کہ دل را گرفتاری با سوائے متحقق است
از اہل توحید نیست و واحد گفتن و دانستن نزد اہل
حصول از حصول است
واحد دانستن کہ در ایمان معتبر است بمعنی دیگر است
فرق میان تصدیق ایمانی و وجدانی
چہ از مشائخ کہ درین باب سخن رانده اند از دو
حالت خالی نیست
۱۲۹ مکتوب صد و دوازدهم در بیان آنکہ کار است
کہ بقیاد اہل سنت متحقق گردیم با این اگر حال و وجد عطا
فرمایند منت داریم والا بسین را کافی میدانیم
احوال و مواجید بے تحقق بحقیقت مقتضات اہل سنت
جز استدراج ہیچ نمیدانیم
از بعضی مشائخ در غلبہ حال بعضی از علوم متضادہ آراء
اہل سنت بطور بی آیند ایشان معذور اند حکم مجتہد غلطی
دارند حق بجانب علماء اہل حق است
علامت صحت کشف و الہام مطابقت است
با علوم علماء اہل سنت اگر سر مو مخالفت است از دائرہ
صواب بیرون است
مکتوب صد و سیزدهم در بیان فرق میان جذبہ
مبتدی و منتہی و در بیان آنکہ مشہود مجذوبان در ابتداء
نیست الارواح و مشہود روح را مشہود آتہی خیال
میکند
ان اللہ خلق آدم علی صورۃ
شہود حق بے حصول قائلے مطلق متصور نیست
فرق میان شہودین
مکتوب صد و چہارم در تحریف بر متابعت سید
المرسلین
تفصیلت منوط بہ متابعت سنت است و اتیان
شریعت مثلاً خواب نبردن و الخ

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

امیر المؤمنین عمر بن عبد فراخ از اندازہ صحیح در اصحاب خود
نگاہ کرد الخ
اہل ضلالت مجاہدات بسیار کرده اند بسبب عدم صحافت
شریعت بے اعتبار اند
مثل اہل ضلالت و اہل ہدایت
۱۳۲ مکتوب صد و پانزدہم در بیان آنکہ این راہ ہستی
بہفت گام است دو در عالم خلق و پنج در عالم امر و تفصیل
این گامہا و نتائج اینہا
۱۳۳ مکتوب صد و شانزدهم در بیان آنکہ سلامتی قلب
موقوف بر نیان ماسوی است و در منع از کثرت اشتغال
باموردنیوی
بیان حد نیان ماسوی
کناسی در فقر بہ مراتب بہتر است از صدقینی در غنا
ہیگی بہمت آن باشد کہ بہ فقر و نامرادی زندگانی چند روز
را بسر برده شود
۱۳۴ مکتوب صد و ہفدهم در بیان آنکہ در ابتداء قلب
ناصح حس است
من لم یملک عینہ فلیس القلب عنده
در نہایت کار قلب را تبعیت بحس نہ ماند
مشائخ طریقت مبتدی و متوسطہ امفارت از صحبت ۱۳۵
شیخ کامل بخوبی نہ فرمودہ اند
از صحبت ناخس بوجہ ابلغ اجتناب نمایند
صحبت میان منزل را قیمت شمرند
۱۳۵ مکتوب صد و ہشتم در بیان خضارت جامعہ کہ بہ
اہل اللہ اعتراض کنند
خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید آہی ہر کہ خواہی بر انداز
بلاداندازی
۱۳۵ مکتوب صد و نوزدهم در ترغیب بر صحبت شیخ
مقتدا و در بیان آنکہ گاہ بہت کہ کمالان بعضیہ از مریدان

ناقص را بواسطہ بعضیہ نیات اجازت تعلیم طریقت
می نمایند
این راہ دیوانگی سہمہ نہاید
حدیث لن یؤمن احدکم حتی یقال انہ
مجنون
چون جنون آواز ندیر زن و فرزند فارغ گشت
جمعیت این طائفہ در ادراک جمعیست خلق است
اگر فرضاً در جمعیست خلایق این طائفہ با جمعیست مجتہدان
جمعیت باید تربید
مشائخ طریقت پیش از تمامی کار بعضی مریدان را اجازت
تعلیم طریقت داده اند
محمد صدیقی وضع فقر را گذاشتہ نوکری اختیار کرده
افسوس ہزار افسوس اگر نوکری جمعیست دہندہ بدو
اگر نہ دہندہ بدو
۱۳۷ مکتوب صد و ہشتم در ترغیب بر صحبت ارباب
فرصت سیر را در صحبت ارباب جمعیست صرف ہاید نمود
بیان تفصیلت صحبت
۱۳۹ مکتوب صد و ہست و یکم در بیان آنکہ این راہ
ہیگی بہفت گام است
مکتوب صد و ہست و دوم در ترغیب
بر بلند ہمتی و عدم التفات بہ برجہ دوست
افتد
واقعات را چندان اعتبار نہ نهند کہ مجال تاویل را میدان
و سیلح است
زہار بخواب و خیال گول نہ شوند
وصلی اللہ تعالی علی سیدنا و مولانا
محمد بن النبی الاحق و علی و اصحابہ و
واذواجہ و اہل بیتہ الطاہرین اجمعین
تتمت بالخیر

قطعه تاریخ طباعت بار ووم

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی

قدس سره

نتیجہ فکر مولانا سید شریف احمد شرافت نوشاہی سجادہ نشین خاتقاہ حضرت نوشہ گنج بخش قادری رحمۃ اللہ علیہ

امام عارفان آن پیر سرہند
مجدد الف ثانی لقب پاکش
عظیم القدر ہم والامناقب
زارشادات اوایل نسخہ پاک
بعرفان وحقائق بحر ذخار
توجید و تصوف بہت یکتا
جناب نور احمد کرد تصحیح
افادہ در خواشی کرد بسیار
بامرسم جمال نقش بند ال
شدہ مطبوع از سعی سلیمان

شرافت جہت از تاریخ طباعت
خرد گفت کتاب فیض آئین

۱۳

۱۴ حضرت مولانا نور احمد رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

۱۵ جناب مولانا محمد سلیمان صاحب مدظلہ ابن حضرت مولانا نور احمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

اُر اُرید الا الاصل ما استطعت الا بالله علیہ

بشہ محمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست آخر اندر پس پردہ تقدیر پدید آئی

بفضل رحمانی وادب بردانی بآئین نوی

بہتہ دوم دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سارہندی قدس سرہ

مع حواشی وشرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ

بشخ در ویش صدور یافته در ترغیب بتابعیت سَنَتِ سَنِيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ
 وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَةُ وَدَرِیَانِ آنکه طریقت و حقیقت متمایز شریعت اند و در میان علوم
 شریعی و علوم صوفیه که در مقام صدیقیت که اعلائے مراتب ولایت است فائز میگردد
 اصلاً مخالفت نیست و مایتناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاہر و باطن را بتابعیت سَنَتِ
 سَنِيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَةُ متعلی و متمیز گرداند بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ
 الْأَحْمَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ محمد رسول الله صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب

له عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا وانا جيب الله ولا
فخود واه الترمذي والدا ادى يعني ومن دوست داشته خدامم بدانکه اگر چه اينها درسل بلکه مومنان محبوب درگاه الهی
اند ميچسند و محبوبند وليکن سخن درين جا دراعلائے مرتبه کمال است و اخس درجات آن ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه
ولو الله بهم اجمعين ۱۲

و محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالیٰ در کلام مجید خود می فرماید إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و نیز می
فرماید تَعَالَى وَتَقَدَّسَ إِنَّكَ لَبِنُ الْمَرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نیز فرموده تَعَالَى وَتَقَدَّسَ
هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا قَاتِبُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ه بخت اور اعلیہ الصلوٰۃ والسلام صراط مستقیم
خوانده و ما سوائے او را داخل سبل گردانیده و از اتباع آل منع فرموده و آل سرور فرموده عَلَيهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَظْهَرَ لِلشُّكْرِ وَأَعْلَمًا لِلخُلُقِ وَ هِدَايَةُ لَهُمْ رَحْمَةً هَدَى هَذِهِ
حُمْدٌ و نیز فرموده عَلَيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّكَ بَنِي رَبِّي فَأَحْسَنْ تَأْوِيلِي و باطن متمم ظاہر
است و مکمل آن سرموئے بایک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بازبان ناگفتن شریعت
است و ازدول نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و
تعمیل است طریقت است و اگر بی تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقت باطن
که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر اند که شریعت است پس سالکان سبل طریقت
در حقیقت را اگر در اثبات راه اموریکہ بطاہر یا شریعت در جنگ اند ظاہر شوند و طاہر نشاند
یعنی بر سبک وقت و غلبہ حال است اگر ازال مقام گذرانند و بصورت آن منافات بالکلیہ رفع
میشود و آل علوم متضاده بہ تمام ہباء منثور و امیکہ دند مثلاً جمعہ از سک با حاطہ ذاتی قائل گشتہ
اند و بالذات حق را تعالیٰ و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرائے علمائے اہل حق
است ایشان با حاطہ علمی قائل اند فی الحقیقت آرائے علماء بصواب اقرب است ہر گاہ
ہمین صوفیہ قائل باشند بآنکہ ذات حق تعالیٰ و تقدس ہیچ حکم معلوم نمیکرد و دیہج علی معلوم

۱۰ اشارت است بکرمه که در سوره ممتحنه و پارود مبارک واقع است یعنی بر آئینه تو ای محمد صلعم بر خلق بزرگ هستی ۱۱ ۱۲ واقع است در سوره
یس یعنی بدستی که تو بر آئینه از فرشتگان بر راه راست ۱۳ واقع است در پارود و لو اننا و سوره النعام یعنی و بدستی این راه من است پس
پیروی کنید و در پیروی کنید را بهمان پیرانده را ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰

نی شود پس حکم دروے با حاطه و سربان نمودن مخالفت آن قول است و الحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگون است هیچ حکمی را بوسه راه نیست آن جا بجزرت و نادانی است و در آن موطن بجهل صرف است و سرگردانی محض آحاطه و سربان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعیین اول است و چون آن را زائد بر متعین نمی دانند آن تعیین را عین ذات میگویند و آن تعیین اول که معبر لوحده است در جمیع ممکنات ساری است پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد این جا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمائے اهل حق بیچون و بیچگونه است و ما سوائے او هر چه هست بروے زائد است آن تعیین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دایره حضرت ذات بیچون بیرون نخواهند داشت پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء از نظر آن صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ما سوا است و هم برین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر تمام و کمال بخدے که در حقیر و فقیر محال مخالفت نماید در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است و فوق مقام صدیقیت مقام نبوت است علومیکه بنی را علیه الصلوٰه والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است و در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در یادون مقام صدیقیت هر مقامیکه باشد بخوی از شک متحقق است صحت تام در مقام صدیقیت است و پس و فرق دیگر در میان این دو علوم آن است که در وحی قطع است و در الهام ظن زیرا که وحی به توسط ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نخوی از تعلق

له قوله ساریست اسم قائل از سربان بقتین یعنی رفتن چهره در جمیع اجزائے چهره ۱۲ سلمه السکر استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی توتیب الافعال و السکر لادباب القلوب و الصحو للمکاشفین بمحقق الخیوب ۱۲ سلك السلوك قال الله تعالی لا یعصون الله ما اوهام و یفعلون ما یدعون یعنی تا فرانی نمی کنند خدا را آنچه فرموده است ایشان را و نیز فرموده و ما ننزل الایام و یدک الخ ۱۳ تعیین اول وحدته است صرف و قابلیت است محض شش بر جمیع قابلیت چه قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبارات و چه قابلیت القاصد بهم ۱۴ شرح لوائح جامی قدس سره ۱۱ البهم اعفر لکاتبه و لمن سقی فیه ۱۵ عه نفیر مناک و جاک و اندر خرماد و ناد و ال ۱۲

متحقق است و نفس بر چند بترکیه مطمئن گشته است آیا بیت بر چند که مطمئن گردید بر کز صفات خود نه گردد پس خطا را در آن موطن مجال پیدا شد باید دانست که در انقائے صفات نفس با وجود الطینان او قوائد و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا میشود و مجوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماید ترقی از کجا شود و سرور کائنات ^{عنه} علیه من الخیبات ^{عنه} انهمها و من التسلیمات ^{عنه} الکملها و قتیکه از جهاد کفار مر سجت می فرمودند می فرمودند و رجعتا من جهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت نفس در پس موطن بترک عزیمت و ادلی است بلکه باراده آن ترک است و هما امکان تحقق ترک هم متصور نیست و بهما اراده آن قدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آن چیز نیز به تبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این رمز است در کریمه فاتیبعونی یحببکم الله پس در متابعت او علیه الصلوٰه والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فقلی کل عاقل ذی کتب الکتاب لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوٰه والسلام ظاهر دباطن سخن تبطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است بر چند دوازده میگردد زیاده می آید

له قوله وجعلنا من الجهاد الصغر الخ یعنی باز گشتیم در جوع نمودیم از جهاد خورد بسوی جهاد کمال علامه محمد مراد کی گفته گفت سیوطی روایت نمود خطیب در تاریخ خود از جابر رضی الله تعالی عنه گفت جابر باز آمد بنی صلی الله علیه و سلم از کارزار رے پس فرمود بصحاب باز آمدید یا آمدن نیکو باز آمدید از جهاد اصغر جهاد اکبر گفتند جابر حدیث فرمود کارزار کردن بنده بولے نفس انتی از موضوعات علی قاری گویم روایت کرد سیوطی در جامع کیر خود بعد ازین حدیث احادیث متعدده که تأیید حدیث مذکور می نمایند یکے مجاهد تحقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدات حسب روایت فضل بن عبید دیگر جهاد افضل است که جهاد کند مرد نفس و بولے خود ابن النجار از ابی ذر و مخرج احادیث گفته که نسبت کرد این را علامه عراقی بهیقی از حدیث جابر انتی ۱۲ بدیت سهل شیرے و ال که صغها بشکند شیراں باشد که خود شکند سلمه اشارت است بآیه کریمه که واقع است در سوره آل عمران و آیه تلک الرسل و تمام آیه بکذا قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله الخ یعنی ای محمد بگو اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی نمائید مرا تا دوست دارد شما را حق تعالی و بیا مرز شماراگان آن شما و نذر آمرزنده بهر بیان است ۱۳ سلمه قوله فقل کل الخ یعنی پس لازم است و واجب بر هر عاقله سلیم الطبع جد و جهد نمودن بکمال متابعت حبیب رب العالمین بظاهر و باطن ۱۴ سلمه بدانکه احکام شرعیه بمنیه بر مقام اخروی و اغراض عباد و نوع اند عزیمت و رخصت چنانکه سومت اجراء کفر بربان عزیمت است و اباحت اجراء آن وقت اگر اه با عقل اذ القطع رخصت است مع الطینان قلب با ایمان و نماز تطوع نشسته اند نمودن رخصت است و ایستاده عزیمت و علی بن اذ القیاس ۱۵ الله یعنی صاحب حسن و جمال علی الاطلاق و باقی بر

لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدًّا لَكَلَمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِبَنِي
 مَدًّا - سخن بجائے دیگر بایں برد حاصل رقیمہ دعا مولانا محمد حافظ اہل علم است و کثیر العیال
 از قلت اسباب معیشت متوجہ عسکری گشتہ اگر توجہ فرمودہ از سرکار نصرت آثار سیادت و
 نقابت دستگاہ شیخ حیو و خلیفہ یا ادا دے از برائے مشارالیه حاصل کنند عین کرم خواہد بود۔
 در سردارین ۱۲
 زیادہ تصدیق نمود۔

مکتوب چہل و دوم

نیز شیخ در ویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصطفی از برای نزد کردن زنگ محبت
 با بودن حق سبحانه از حقیقت جامعه قلبیه متابعت سنت است علی صایحه الصلوة و
 السلام ^{صلوات دارد خدا را حق سبحانه و تعالی} ^{و باقی دارد} ^{آورد} ^{ببین برک و چهره ناکر باشد} ^{است}
 است محروم و محروم است ^{از محبوب حقیقی} ^{زود کردن} ^{اینگونه} ^{جامع از زنگ محبت} ^{ما فون او عز وجل} ^{لایبدا}
 و بهترین مصطفی در از الزام آن زنگ اتباع سنت ^{سنیه} ^{مصطفویه} ^{است} ^{علی مَصَدَرها} ^{ها}
 الصلوة والسلام و الخیرة که در اریس بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است
 فطوبی لمن شَرَفَ بِهَذِهِ النَّحَةِ الْعُظْمَى وَوَيْلٌ لِمَنْ حُرِمَ مِنْ هَذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوَى
 بقیه المرام آنکه جناب انخوی اعز میاں مظفر ولد مرحومی شیخ گهورن از مردم اعیان و بزرگ
 زاده اند جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید و السلام علیکم و
 علی من اتبع الهدی -

القبیه حاشیه هشتم حضرت ذوالجلال والافتال چه بر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است بر تو جمال و کمال اوست که آنجا نرفته و ارباب
مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر که دانسته وانی اثر و انانی اوست و معنی هذا ص یعنی شمه و شامبه از صفاتش از جنس میل الی الیه
والرخص در مکنون می ماند و سرش را حضرت شیخ قدس سره بیان فرموده اند بقول خود باید و الت وند دره نور الله فرماید ۱۲ (حاشیه صفحه هذا)
۱۳ بدانکه دل صنوبری یعنی مغفله حمیه آینه قلب حقیقی است که از عالم امر است و مسی بحقیقت جامع ۱۲ ۱۳ پس خوشحالی است کس را که باین
نعمت عظیمی مشرف شد و دلش است بر آنکس که ازین دولت عالی تر خود دانند ۱۴ ۱۵ قوله ولو کان البحر الخ یعنی اگر باشد آب دریا سیاهی بر آس
فوشتن سخنان پر در و کار من البته خرج شود دریا پیش از آنکه آس خور شود و سخنان پر در و کار من و اگر چه بیاریم مانند آن دریا بطریق مدد و این کریمه واقع
است و رسوده گفت و پاره الم اقل لک ۱۲ ۱۳ قوله مصطفی لفظ مصطفی بالکسر و فتح قاف بصیغه اسم که از باب نصر است که بآن کار و دشمنی و جزایان
دوشن کنند و همچنین است مصطفی بالکسر و یفتح قاف و در بر دو بخش که بصیغه اسم فاعل بود از تصقیل ۱۲

مکتوب چهل و سوم

بسیادت پناه نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید دو قسم است
نقابت بمرتوب و یلیغ مرتوبین^{۱۲} توحید بمرتوبی است که فناء آن مربوط است و توحید شهودی با
عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشائخ که ناظر توحید اند توحید شهودی
باید فرو آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام
حیرت است و چون از آن مقام میگذرند و بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تخاصی بنمایند
وَمَا يَنْبَغُ ذَلِكَ مِنَ الْأَسْوَءِ وَالْأَجْوَبَةِ وَالْمُتَّيِلَاتِ الْمُؤْخَلَةِ - سَلَامُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ
سُبْحَانَهُ وَعَظَمَتُهُ عَمَّا يَصِفُكُمْ وَصَانُكُمْ عَمَّا شَانُكُمْ توحیدیکه در ابتداء راه این طایفه^{۱۳} رادست
می دهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکے دیدن است یعنی مشهود
سالک جز یکے نباشد و توحید وجودی بک موجود انستن است و غیر او را معدوم انگاشتن و با
وجود عدیمت مجالے و منظر آس آن یکے پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آید و شهودی
از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فناء بے این توحید متحقق نمی شود
و عین الیقین بے آن میسر نشود زیرا که رویت یکے باستیلاء او مستلزم علم رویت ماسوا^{۱۴} است بخلاف توحید وجودی که
نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم

۱۷ یعنی در میان آنچه بند کرد مناسبت دارد و از سواها و جواهرها و تمثیلاتی که مقصود را واضح نمایند ۱۲ ۱۳ حق سبحانه و تعالی شمار از انوارات ظاہر و
و بیانات باطنه سلامت دلداد و از اسباب و وسائل تنگ و عارضات فحشاء و از موجبات زشتی و عیب معصون و محفوظ گرداند بمنزه و ذکر مراد ۱۴
یعنی با وجود اعتقاد بحد و میث غیر آن یک موجود غیر از جمالی و منظر آن یکے پیدا شدن ۱۵ ۱۶ قوله جمالی نفی بیم و کسرام جمع جمالی که بفتح میم و فتح
لام صیغه اسم ظرف است بمعنی جائے جلا که آئینه باشد پس جمالی بمعنی آئینہ است و بمعنی جائے جلوه ۱۷ ۱۸ قوله جمالی و منظر آن یکے پیدا شدن
اندرین معنی گفته دبا عی مشقون یکے است یک بہادہ بر پیش + از بہر نظارہ صدر بر آئینہ پیش + در ہر یک انزال آئینہ ہا بنمودہ + بر قدر صفات
و صفا صورت خویش + دبا عی دیگر ایمان شمس شہنائے گوناگون بودہ کا قدران بر تو نور شید وجود + ہر شیشہ کہ بود سرخ یا زرد کہ بود + نور شید در آن
ہم یہاں رنگ بنودہ ۱۹ ۲۰ قوله رویت یکے بمعنی یکے دیدن بسبب غلبہ آن یکے لازم می گیرد و این را کہ ماسوائے او را نہ بیند ۲۱ ۲۲ یعنی متسلط نیست
کہ اعتقاد کند یا نداند کہ غیر ماسوائے آن یک در نفس الامر معدوم است و منتفی ۲۳ ۲۴ یعنی اعتقاد نمودن کہ غیر آن در نفس الامر موجود نیست بلکہ
معدوم است ۲۵ ۲۶ بدانکہ معنی علم الیقین را با التفصیل و معنی عین الیقین و حتی الیقین را با الاجمال حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب چہارم از جلد

نفی ماسوائے او نیست غایه مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوائے اوست در وقت غلبه واستیلائے علم
 آن یکے مثلاً شخصی که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد واستیلائے این یقین مستلزم آن نیست که ستاره هارا
 در آن وقت منتفی و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را دید البته ستاره هارا نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب
 نخواهد بود و در این زمان که ستاره هارا نمی بیند میداند که ستاره ها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستورند
 و در شعبان نور آفتاب مغلونند و این شخص با جماعه که نفی وجود ستاره هارا در آن وقت کنند در مقام
 انکار است و میداند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید و وجودی که نفی ماسوائے یک ذات
 است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنک است بخلاف شهودی که در یکے دیدن هیچ مخالفت
 نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره هارا نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما
 ستاره هارا در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب
 است و ضعف بصیرائی اگر بصیرائی بتوجه بآفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره هارا از آفتاب
 جدا بیند و این دید در حق یقین است پس اقوال بعضی از مشایخ که بظاهر بشریعت حقه مخالفت
 می نمایند و به توحید و وجودی بعضی مردم آنها را فرودی آرند مثل قول ابن منصور الحلج انا الحق و ابی یزید
 البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و النسب آن است که توحید و شهودی فرو باید آورد و مخالفت

له قول ابن منصور یعنی حسین بن منصور حلج وی قدس سره از طبقه ثالثه است کیفیت دی الموعظ است از بیضا بوده که شهرت از شهر طبرستان
 فارس وی نه حلج بود و حلج پدر از ختم جدا گفته بلکه گفته که بدکان حلج بود که دوست و رفیق او را بکار فرستاد و گفت من روزگار داری
 ببرم با نکت اشارت کرد و بیه یک سوشد و بیه دانیک سوشد و حلج نام کرد و بواسطه دعای بوده و با بنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمر بن عثمان یکی
 است مشایخ در کار دین و علم بوده اند بیشتر ویرا کرده اند که چند تن در کتاب کشف المحجوب است که جمله متاخران قدس الله تعالی ارواحهم اودا
 قبول کرده شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره فرموده است که حسین بن منصور حلج قدس سره در علو حال است در عهد دس که در مشرق و مغرب چو
 او نبود بآں بزم دعوی بر شاد روزی هزار رکعت نماز میکرد و آن شب که روز آن کشته شد با نصد رکعت نماز گذارده بود از نجات سلمه ابو یزید
 بسطامی رحمه الله علیه از طبقه اولی است از اقربان احمد خضر و یحیی معاذ است و تحقیق یعنی رادیده بود وفات دس در سنه دص و صفت و یک
 بوده شیخ الاسلام گفت بر بایزید فراوان درو غماشته اند یکی آنست که دس گفت که خیر بر عرش روم دس رحمه الله امر و بیتی را بزرگ داشته و کار از اصل
 گرفته لاجرم بزم فرقه و بایزید فرقه اند میگویند چون بایزید نماز کرد دس تعقد از استخوان دس بیرون آمد دس وحی شنیدند از تربیت حق و تعلیم شریعت
 بایزید قدس سره بعد مرگ گفت آبی بر گزیدانه کردم ترا که از سر غفلت و بر گزیدانه پرستیدم مگر از سر فتره این بگفت و بر فتره بایزید را پس مرگ
 بخواب دیدند بر سید حال تو چیست گفت گفتند ای پیر چه آوردی گفت در پیشی بدرگاه ملک شوی ویرا گویند چه آوردی گویند چه خواهی گویند در پیش پور
 مجوزه بود از دس سوال کرد پس از مرگ بخوابش دیدند از حالش پرسیدند گفت گفتند چه آوردی گفت آه بزم مر مرا این در حواله میکرد که خدائے
 دلا و کنون میگویند چه آوردی حق تعالی گفت راست میگویند از و باز شنید ۱۲ از نجات با مختصار

را دور باید ساخت برگاه ماسوائے حق سبحانه از نظر شان مخفی شد و غلبه آل حال باین الفاظ
 تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نه نمودند معنی انا الحق آن است که حق است نه من چون خود
 را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را می بیند آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسے نه گوید
 که اثبات نکردن بتغی می کشد و آن بعینه توحید و وجودی است زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم
 نمی آید بلکه همان موطن حیرت است احکام بتماها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق است
 نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرفوع شده است حکمی باو تعلق نمی گیرد و امثال این سخنان در مقام
 عین یقین که مقام حیرت است بعضی را رو میدهند و چون ازین مقام میگذرانند و به حق یقین میسرانند
 از امثال این کلمات تحاشی می نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی فرمایند درین زمان بسیار س ازین طائفه
 که بزی صوفیا خود را می نمایند توحید و وجودی را شایع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از عین
 باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متحیده خود فرود آورده مقتدائے روزگار نمود ساخته اند
 و باز اگر کمال خود را باین تخیلات راجع دانسته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ با تقدیم
 الفاظی که تشریح به توحید و وجودی دارند واقع شده اند حکم بر آن باید کرد که در ابتدا در مقام علم یقین
 باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از این مقام گزرا نیده اند و از علم عین برده اند اینجا
 کسے نه گوید که ارباب توحید و وجودی نیز هم چنانکه یکے میداند یکے می بیند پس از عین یقین نیز
 نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید و شهودی را دیده اند
 نه آنکه بآن توحید تحقیق شده اند توحید و شهودی را باین صورت مثالی اوفی الحقیقت هیچ مناسبت
 نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرتست حکم با مرے در آن موطن نیست و صاحب
 توحید و وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید و شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود
 ماسوائے می کند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یک دیگر جمع نمی شوند پس ثابت

سلمه بزی با کسر و تشدید یا انداز و در بعضی طرف و جانب و نزدیک و جاور و باس و بالفتح و تشدید یا فرام آوردن و حیات و زندگی از غایب
 من سلمه چنانکه بعضی گفته اند اگر عارف از شعور خود با حکم کرد و خود را بمویند و بگوید که معذراست و آنکه نیست از حقیقت
 حال خود و بپوشی بپوشاید و از حقیقت خال خود خبر را در دود خود گوید کمال من نیست که من عبد الله ام چنانچه حضرت سلطان العارفين بایزید
 بسطامی قدس سره میفرماید ان قلت یوما سبحانی ما اعظم شانی فانا الیوم کافر جوسی وانا اقطع ذنابی و اقول اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبدا و رسولا ۱۲ از سال عقاید مونی سلمه در میان شی و میان صورت مثالی آن شے تفاوت بسیار است و هم چنین باین
 رویت شے و انصاف یا شئی فرقیست بین فافهم ۱۳ یعنی اثبات نمودن چیزی نفی آن چیز و سلب آن لازم نمی آید ۱۴

مکتوبات امام ربانی
 مکتوبات امام ربانی
 مکتوبات امام ربانی

باطنی نیز بحکم الوداد بکینه امیدواری تمام است و چون عنایت نامه سامی و محیفه گرامی در راه مبارک رمضان شرف و درو یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضائل این شهر عظیم القدر به نویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود بر ابرار ائمه فرض از ایام دیگر است و ائمه فرض درین ماه برابر ائمه مقتاد و فرائض است در ماههای دیگر کسی که افطار بکند صیلمه را درین ماه او را به بخشند و رقیبه او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کند و هم چنین کسی که در خدمت ملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را به بخشند و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة و التحية را میگردند بر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شود در تمام سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه رفت در تمام سال در تفرقه است هما ممکن هر قدر که میسر شود به جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت می باید شمرد و در هر شب از شبهای ایں ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه در ائمه بهشت را میکشایند و در ائمه دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در ائمه رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و یانا که در تاخیر تسحر و تعجیل افطار الظهار عجز و احتیاج خود است که مناسب

له قول عبادت نافله تا قول اقدس سره و آزاد گرداند از آتش دوزخ ما خود است از حدیثی که روایت نموده یحیی در شعب الایمان از حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه ۱۲ مشکوة ۱۳ قول در ماه رمضان آنحضرت تا قول اقدس سره سوال میکرد و میدادند روایت کرد این را یحیی از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ۱۲ مشکوة ۱۳ قول در هر شب از شبهای ایں ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه در ائمه بهشت را میکشایند و در ائمه دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در ائمه رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و یانا که در تاخیر تسحر و تعجیل افطار الظهار عجز و احتیاج خود است که مناسب

مقام بندگی است و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این دعا می خوانند ذهاب الظماد اکتلت العروق و ثبتت الرجاء انشاء الله تعالی اذ ائمه تراویح و ختم قرآن درین ماه از سنن مؤکده است و شمر تاج کثیره و یقینا الله سبحانه بخیرة جزییه علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و البیئات بقیة التصدیح آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسیده و الا در ائمه ام خود را معاف نمی داشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم لغیب کردن است و بنی از طول اهل باجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد بود به هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه ائمه مافقر ثابت است حضرت قلبه گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ حیو بر همه شما ثابت است و مقرر است باعث این جمعیت ایشان اند حق سبحانه و تعالی همواره توفیق اعمال مرضیه موفق گرداند بخیرة النبی و الیه الا فجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیمات زیاده برین تصدیح تمام است *

مکتوب چهل و ششم

نیز سیادت و نقابت بنای میانی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و هم چنین و حدیث اول تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع صاحباء به من عند الله بدیهی اند و محتاج به هیچ فکر و دلیل نیستند و در البیاض ابن مقداد

له قول و بخیر افطار کردن از عن ابن عامر و مقال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطم احدکم فلیفطم علی تمه فانه بركة فان لم یفطم فلیفطم علی ماء فانه طهور رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی و لم یکن فانه بركة غیر الترمذی ۱۲ قول ذهاب الظم یعنی رفت و زایل شد تشنگی و تروازه شد رگها و ثابت گردید اجر و مزد و ثواب نزد حق جل و علا انشاء الله تعالی روایت کرد ابوداؤد و نیز در وقت افطار این دعا بخواند اللهم لك صمت و علی ذلک افطمت رواه ابوداؤد و مشکوة ۱۲ قول ائمه تراویح الترویجة الجلسته فی الاصل سمیت بها الاربع الاخرها الترویجة بعلاقة المجاورة و لیکن ان یکون نقصها داخه كما قال صلی الله علیه و سلم ادخا یا بلال دوی اسد بن عمر و عن ابی یوسف قال سالت اباحیفة عن الترویجة و ما فعله عمر و قال فقال الترویجة سنة مؤکدة و لم یفطم صم عمر رضی الله تعالی عنه من تلقاء نفسه و لم یکن فیہ مبتدعاً و لم یامره الا عن اصل لیدی و عهد من رسول الله صلی الله علیه و سلم و من ختم القرآن فی الترویجة مرة فی الشهر و مرتین فصیلة و ثلاثاً فی کل عشرة افضل و عن ابی حنیفة ۳۰ انه کان یحتم فی رمضان احدی و ستین ختمه

بسیار مذکور ساخته اند تَبَتُّكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى جَادَةِ آبَائِكُمْ الْكَرَامِ عَلَى أَدْلِهِمْ وَأَفْضَلِهِمْ
 أَوْلًا وَعَلَى بَوَائِقِهِمْ ثَانِيًا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَجُود بَارِي تَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَهَمَّ حَمِيدٍ وَحَدَّثَ
 اَوْ سَجَانَهُ بَلْكَ نُبُوتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ نَزَلَ عَلَى عَالِي عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَلْكَ جَمِيعُ مَا جَاءَ بِهِ
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِدِيهِ اَنْدَرِ تَقْدِيرِ سَلَامَتِي بِدَرِكَ اَزْ آفَاتِ رُوبِيَّةٍ وَامْرَاضِ مَعْنُوبِيَّةٍ مُتَحَاجِّ بِسُجُودِ
 وَبَلِيلِ نَيْسِنْدِ نَظَرِ وَفَكْرِ رَأْيَاتِ زَانِ وَجُودِ عِلَّتِ وَثُبُوتِ آفَتِ اَمَالِ عَزَائِجِ نَجَاتِ اَزْ مَرَضِ
 قَلْبِي وَفَرَحِ غُشَاوَةِ بَصَرِي غَيْرِ زَبَدِ اَهْمَتِ بِسُجُودِ نَيْسَتِ شَلَا صَفَرَانِي تَا زَانِي كِه بَعَلَّتْ صَفَرِ اَقْفَارِ اَسْتِ
 شِيرِي قِنْدِ نَبَاتِ نَزْدِ اَوْ مُتَحَاجِّ بِدَلِيلِ اَسْتِ لَيْكِنِ بَعْدِ اَزْ خَلَاصِي اَزَالِ عِلَّتِ بِسُجُودِ اَحْتِيَاجِ بِدَلِيلِ نَدَارِ
 اَحْتِيَاجِ كِه نَشَأَ اَلِ وَجُودِ آفَتِ اَسْتِ بِيْدَاهِتِ جَنَكِ نَدَارِ بِجَاوِ اَخْوَلِ كِه دِرْ اَحَدِ شَخْصِ رَا اَتَشِينِ جِي
 بِيْنْدِ وَحَكْمِ بَعْدِ اَسْتِ اَنِ شَخْصِ مَبْكِنْدِ مَعْدِرِ اَسْتِ وَجُودِ آفَتِ دِرْ اَخْوَلِ وَحَدَّثِ شَخْصِ رَا اَزْ بِيْدَاهِتِ
 لَمْنِي بَرِ اَرْدِ وَتَبَطَّرِ نَمْنِي كَشْدِ وَحَقِّقِ اَسْتِ كِه جَوَانِ كَا هِ اسْتِدْلَالِ بِيْسَارِ تَنَكِ اَسْتِ وَبَقِيَّتِي كِه اَزْ رَاهِ دَلِيلِ
 پِيْدَا شُودِ بِيْسِي مُتَعَذِّرِ اَسْتِ پَسِ دِرْ تَحْقِيقِ اِيْمَانِ بَقِيَّتِي فَكْرِ اَزْ اَلِ مَرَضِ قَلْبِي نَمُودِنِ مَرُورِي اَدِ صَفَرَانِي رَا
 اَزْ اَلِ عِلَّتِ صَفَرِ اَنُودِنِ دِرْ تَحْقِيقِ بَقِيَّتِي بَشِيرِي نَبَاتِ مَرُورِي تَرَا اَزْ اَنَكِه دَلِيلِ بَرِ بَقِيَّتِي حَلَاوَتِ نَبَاتِ
 اَقَامَتِ نَمَايْدِ اَزْ دَلِيلِ چِه طُورِ بَقِيَّتِي حَاصِلِ شُودِ كِه وَجْدَانِ اَوْ سَبَبِ عِلَّتِ صَفَرِ اَبِ لَمْنِي نَبَاتِ حَاكِمِ
 اَسْتِ بِمُجْتَمِعِ دِرْ بَاخِنِ فِيمِ نَفْسِ اَمَارِهْ بِالذَّاتِ مُنْكَرِ اَحْكَامِ شَرْعِيَّةِ اَسْتِ وَبِالطَّبْعِ بِنِقَاضِ اَنِ
 حَاكِمِ پَسِ تَحْقِيقِ بَقِيَّتِي بَايِسِ اَحْكَامِ صَادِقِ بِدَلِيلِ بَا وَجُودِ اَنكَارِ وَجْدَانِ مُسْتَدَلِّ بِسُجُودِ وَشَوَارِ اَسْتِ پَسِ
 نَفْسِ رَا مُرْكِي سَاخْتِنِ مَرُورِي اَدِ بَقِيَّتِي رَا بِدُونِ تَرْكِيَّةِ حَاصِلِ نَمُودِنِ وَشَوَارِ نَمُودِنِ اَفْلَحَ مَنْ ذَكَرَهَا وَتَقَدَّ

له یعنی حق سبحانه و تعالی نجات و قیام و دوام از انی فرماید شما را بر شایسته براه بزرگان شما از آباد اجداد صلوة و سلام باد بر
 اول شان و افضل شان قبل و بر باقی شان بعد ۱۲ که یعنی بر تقدیر کسی که قوت و کاکه انسانی بی هیچ وجه ماؤف و سقیم نباشد
 بلکه از تمام آفات و امراض باطنی و سالم بود ۱۳ که نجات و نجات تقدیم نون مفتوح بر باطنی موحده نوسه از قند مصفا
 که بعضی اهل هند و مصر گویند ۱۴ که شوی غم و شهوت مرد را اصول کند و از استقامت روح را مبدل کند ۱۵
 که یعنی بنظری بودن و محتاج گشتن بر دلیل و فکر ۱۶ که مثنوی لے دلیل با جوی فکر و دلیل ۱۷ پیشی یا پیش و انایان
 قلیل ۱۸ لے دلیل تو مثال آن عمامه در گفت دل علی عیب العی ۱۹ که با کسر و استن و در یافتن یعنی علم اندرونی او
 بیاعت مرض صفر الح ۱۲ که قول مرکی اسم مفعول از تَرْكِيَّةِ مَعْنِي پاك کردن یعنی پاک و مصفا و معرا و مبر نمودن از ذرائع ضرورت
 است ۱۳ این کلام واقع است در باره عم و سورة الشمس یعنی بر آئینه رستگار شد بر کپاک ساخت نفس را و بر آئینه زیان کار شد
 هر که با سفل السافلین بر آئینه ۱۴ که بخلاف احکام شرعی حکم گفته ۱۵ که یعنی عدم احتیاج بدلیل و فکر ۱۶

خَابَ مَنْ دَشَمَهَا پَسِ مَقَرَّ شُدْ كِه مُنْكَرِ اِيْنِ شَرْعِيَّةِ بَايِرِهْ وَاِيْنِ مِلَّتِ ظَاهِرِهْ وَطَاهِرِهْ دِرْ رَنَكِ مُنْكَرِ
 حَلَاوَتِ نَبَاتِ اَسْتِ - مَعْرُومِ نَوْرِ شِيدِ نِهْ مَحْرَمِ اَرْ كَسِي بِيْدَاهِتِ ۱۲ پَسِ مَقْصُودِ اَزْ سِيرِ وِ سِلُوكِ وَ
 تَرْكِيَّةِ نَفْسِ وَتَصْفِيَّةِ قَلْبِ اَزْ اَلِ آفَاتِ مَعْنُوبِيَّةِ اَسْتِ وَامْرَاضِ قَلْبِيَّةِ كِه كَرْمِي فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضُ
 مُشْعَرِ اَزْ اَنِ اَسْتِ تَا حَقِيقَتِ اِيْمَانِ مُتَحَقِّقِ شُودِ وَبَا وَجُودِ اِيْنِ آفَاتِ اَكْرِ اِيْمَانِ اَسْتِ بِحَسْبِ ظَاهِرِ
 اَسْتِ وِلَيْسِ چِه وَجْدَانِ اِيَارِهْ بَخْلَافِ اَلِ حَاكِمِ اَسْتِ وَبَرِ حَقِيقَتِ كَفَرِ خُودِ مَبْهَرِ اَسْتِ مَثَلِ اِيْنِ اِيْمَانِ
 وَتَصْدِيقِ صُورِي اِيْمَانِ صَفَرَانِي اَسْتِ بَخْلَافِ قِنْدِ وَنَبَاتِ كِه وَجْدَانِ اَوْ بَخْلَافِ اَنِ شَاهِدِ اَسْتِ
 بَقِيَّتِي حَقِيقَتِ بَخْلَافِ شُكْرِ بَعْدِ اَزْ زَوَالِ مَرَضِ صَفَرِ اَصُورِ بِنْدِ پَسِ بَعْدِ اَزْ تَرْكِيَّةِ نَفْسِ وَاطْمِئِنَانِ اَنِ
 حَقِيقَتِ اِيْمَانِ صُورِ دَارِدِ وَوَجْدَانِي مِيگَرِدِ وَاِيْنِ قِسْمِ اِيْمَانِ اَزْ زَوَالِ مَحْفُوظِ اَسْتِ كَرْمِي اَلَا اَنِ
 اَوْلِيَاءِ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَرِثَانِ اِيْشَانِ صَادِقِ اَسْتِ شَاوَقِ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَشْرَفُ هَذَا الْاِيْمَانِ الْكَامِلِ الْحَقِيقِيِّ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْاَلِيِّ الْقُرْشِيِّ عَلَيْهِ
 وَ عَلَى اَلِ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَ مِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا

مکتوبات چهل و هفتم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدد دریافت در شکایت از قرن سابق که کفار استیلاء پیدا کرده بودند
 با کمال طویل صاحب تامل و تدبیر مدال گفته در منتخب بی سال

له حضرت سعدی میفرماید گریز بیند روز شنبه پنجم آفتاب را که گناه راست برسی هزار چشم چنان که کور بهتر از آفتاب سیاه ۱۲ -
 له واقع است در کوع دوم از سوره بقره یعنی در دلباشی ایشان مرضی است ۱۳ که قول الا ان اولیاء الله الخ این کلام واقع شده
 است در سوره یونس و باره یعنی در دلباشی ایشان مرضی است ۱۴ که نجات و نجات تقدیم نون مفتوح بر باطنی موحده نوسه از قند مصفا
 مشرف گرداند حق سبحانه را با شرف این ایمان کامل حقیقی بطیفیل پیغامبرای قرشی اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی بالضم
 و تشدید میم در حقیقت منسوب به ام است که بمعنی مادر باشد یعنی آن کسی که پدرش در ایام طفلی او بمیرد و از تربیت پدر محروم مانده در کف
 مادر یا دایه پرورش یابد و از این جهت علم نوشتن و خواندن او را حاصل نه شود و مجازاً بمعنی بر آن کسی که نوشتن و خواندن نداند اگر چه پیش پدر
 جوان شده باشد و لفظ امی لقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ان است که آنحضرت علیه السلام از کسی تعلیم نگرفته بودند تا فضیلت استاد
 بآل حضرت ثابت نه شود و قرشی بضم قاف و فتح راء جمله و کسر شین مجھے منسوب بطرف قریش که نام قبیله است مشهور و پدر آن قبیله
 نضر بن کنانه از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و قریش در اصل تصغیر قرش است و قرش بالفهم جاوید عظیم الجثه
 در دنیا که بر تمامی جاویدان بمری غالب باشد و بتفویل غلبه لقب قبیله مذکور شد و نسبت با ثبات یا یعنی قریشی هم آمده ۱۵

کہ حلالان شریعت اند نصوکم اللہ سبحانہ علی الأعداء بمحرمۃ سید الانبیاء علیہ و
 علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات والرحمات مرحمت نامہ گرامی کہ فقراء را بان نو اختہ بودند بطاعت
 آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیج مؤفق مرقوم فرمودہ بودند جزوے خرچے برائے طالب علم
 و صوفیاں فرستادہ شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر بہت بسیار زیادہ بل حکم الظاہ
 عنوان الباطن امید است کہ در باطن شریعت نیز اس جامعہ کرام تقدیم پیدا کردہ باشند کل انشاء
 یتو شہربنا فیہ مع از کوزہ بروں بہاں تراود کہ دوست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت
 است حلالان شریعت ایشانند ولت مصطفویہ علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والتسلیمات
 بالیشان برپا است۔ فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواہند پرسید۔ دخول
 جنت و تخب از بار و البستہ باتیان شریعت است انبیاء صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ
 علیہم کہ بہترین کائنات اند بشرائع دعوت کردہ اند و مدارجات براں مانده و مقصود از بعثت
 اس اکار تبلیغ شرائع است۔ پس بہدگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیاء حکم از
 احکام اس علی الخصوص در زمانے کہ شقائق اسلام منہدم شدہ باشند کہ در ہا در راہ خداے عزوجل
 و علا خرچ کردن برابر اس نیست کہ مسئلہ از مسائل شرعیہ را رواج دادن چہ درین فعل اقتدا با نبیاست
 کہ بزرگ ترین مخلوقات اند علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات و مشارکت است بان اکابر و
 مقرر است کہ کامل ترین حنات بالیشان مسلم فرمودہ اند و خرچ کردن کہ در ہا غیر این اکابر را نیز بلیغ
 است و ایضا در اتیان شریعت مخالفت تمام است بالنفس کہ شریعت برخلاف نفس وارد شدہ
 است و در انفاق اموال گاہ بہست کہ نفس موافقت کند ببلے انفاق اموال را کہ برائے تائید
 شریعت باشد و ترویج بلیت درجہ علیا است و انفاق جتنے باین نیت خرچ کردن برابر خرچ کھااست
 در غیر این نیت این جا کسے سوال نہ کند کہ طالب علم کہ فقرا از صوفی وارستہ چوں مقدم باشند جواب
 بمادون حق ۱۲ چگونہ ۱۲

۱۴ یعنی سجدانصرت بخشد شمار بر دشمنان بطریق سر در پیغامبران یاد بر آید و بر ایشان درود نامعدود و سلام غیر محدود و دعائے نامحصور
 ۱۵ یعنی زیرا که در ترویج مثلہ اتباع پیغمبران است ۱۲ کس پس بہترین خیرات سعی در ترویج شریعت نہ اتفاق کرد ۱۲
 ۱۶ یعنی یک حیثی و آن بالکسر دیاٹے معروف و فتح تائے فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بمعنی دایم کہ بلیت و پنجم حصہ فلس باشد
 ۱۷ یعنی ظاہر دیا چہ باطن است ۱۲ یعنی اتیاء علیہم العلوٰات و التسلیمات ۱۲ علمہ ہکذا فی التفسیر الخطیۃ الوجہ
 عندنا و اللہ اعلم بالصواب ۱۲

142

گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را دریافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است
 چه تبلیغ احکام شرعی از وی بدست است اگر چه خود بآل منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس
 خود را خلاص ساخته است بخلایق کار می ندارد شخصی که کثرت نجات باو وابسته باشد مقرر است که
 بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود درمانده باشد آری صوفی را که بعد از قیام و بقا و سیر عن الله و بالله
 بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آمده از مقام نبوت نصیبی دارد و اهل مبلغان شریعت
 است حکم علماء شریعت دارد ذلک فصل الله یؤتیہ من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم

نیز لیبادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را با احکام
شرعیه منقح ساخته است و باطن را از گرفتاری مادی حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه و تعالی بدولت
صوری و سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری منقح شدن ظاهر است با احکام
شرعیه مصطفویه علی صاچهما الصلوة والسلام و الخیرة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از
گرفتاری مادی حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند ع کار اینست
و غیر این همه هیچ + زیاده تصدیع است والسلام +

مکتوبات پنجاب

نیز لیامت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیا ئے و نبیہ حق سبحانہ و تعالیٰ ازرقبت

الف اسم قاضی است از استعداد که یعنی سعادت خواستن یعنی نیک بختی جستن و یاری خواستن است **۱۲** **له** قوله فی الحقیقه یعنی حقیقت کار این است که ما میگوئیم در بیان معنی دولت صوری و سعادت معنوی برخلاف اهتمام عوام که این بردوا بر معنی دیگر بحسب ظاهر حمل مینمایند **۱۳** **هـ** بمثابة علت مراد قبل خود را **۱۴** **مه** این چنین صوفی **۱۵** این فضل حق است سبحانه و تجتهد و میدهد آن بر که نخواهد و حق تعالی صاحب فضل عظیم است این کریمه و انفع است در سوره جمعه **۱۶**

مادون خود آزادی گرامت فرموده بنام گرفتار جناب خود گردانید بخود ممتد البتة الحمد لله
 عَنْ ذِي الْبَيْتِ عَلَيْهِ وَ عَلَى إِلِهِ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِيمَاتُ دینا بظاہر شیرین است و بصورت
 طراوت دارد و فی الحقیقت ستم است قاتل و متاع است باطل و گرفتاری است لا طائل
 مقبول او بخند دل است مفتون او مجنون حکم او حکم نجاسته است زرا اندوده و مثل او مثل زهره
 است شکر آلوده عاقل آن است که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود و چنین کالائے فاسد گرفتار
 نه گردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدیند بزم ابدی باید داد که از دنیا بے رغبت
 است و آن بے رغبتی از کمال فطانت است زیاده برین اطباء است بقیة التقید لیح آنکه فضائل
 تاب شیخ زکریا دین سن و سال گرفتار کردی گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه عاجله که
 در کمال آسانی است نسبت بحاسبه آجله هر سان است وثیقه عظمی در عالم اسباب توجه شریف
 میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اندر تو مرا
 دل ده و دلیری بین و رو به خویش خوان و شیرینی بین دولت صوری و معنوی محصل باد بخود ممتد
 النَّبِيُّ الرَّحْمٰى وَ اِلٰهَ الْاَحْجَادِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَحْسَنُهَا وَ مِنَ التَّسْلِيمَاتِ
 اَكْمَلُهَا

مکتوب پنجاه و یکم

نیز زیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویج شریعت غرض علی صاحبها الصلوة
 والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آل سلاله عظام ارکان شریعت غرض

له دلوا صی العقلاء بصوت العلماء الزاهدين لانهم هم العقلاء في الحقيقة ۱۲ الداد المختار باب الوصية ۱۲ یعنی
 شخصی که در دنیا بے دینی راغب نباشد که زهد بالغم خلاف رغبت کردن و خواهش نمودن بذا دینا بود ۱۳ عهد استیفاء عزان یعنی حصول
 گرفتن معنی تحصیل داری ۱۴ یعنی وسیله عظیمه که برای وثوق دوست و اعتماد ۱۵ بضم آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و تلفظ
 بمعنی بچه و طفل صغیر و مجاز بمعنی خلاصه می آید ۱۶ بلفظ جمع رکن بالغم یعنی آنچه در ماسیت و حقیقت چیزی و داخل باشد یعنی
 شهادتین دلمان در دوزخ و حج و زکوة ۱۷ کلا اسباب دخت و متاع که غیر حیوان باشد ۱۸ یعنی با وجود دیگر محاسبه دینا ب نسبت
 محاسبه اخروی بدیوان است از محاسبه دنیوی برسان است ۱۹ بالکسر و تشدید نون بمعنی دندان و بمعنی سال و مقدار شر ۲۰

و احکام ملت زهرافوت گیرند و رواج پذیرند شرح کار این است و غیر این همه هیچ و امروز غریب اهل اسلام
 را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی ایه من
 الصَّلَوَاتِ اَكْمَلُهَا وَ مِنَ التَّسْلِيمَاتِ اَحْسَنُهَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوَةُ وَ السَّلَامُ
 مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّاهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ بِمِثْلِ عِلْيَا
 تمام برآل گماند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت
 و شوکت بهم میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوئی سبقت بچوگان
 سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت
 حق متوجه خدمت ایشان است ببال ماه مبارک رمضان در حضرت دینی دیده شد مرضی حضرت
 و الذکر بزرگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نموده و الا صومعه ۱۱
 سُبْحَانَكَ سَعَادَتِ دَارِینِ محصل باد و

مکتوب پنجاه و دوم

نیز زیادت پناه شیخ فرید صدور یافته در خدمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج
 ازاله آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روی شفقت و نهر بانی داعی خلص خود را بآل ممتاز
 فرموده بودند بمطالعہ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه آجور که و دفعه قد دگر

له التعريب ح- هذا هو الامر والباقي من الجب ۱۲ في المشكوة عن ابی ذر رضي الله تعالى عنه انه قال وهو
 اخذ بياب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من دكر بها نجا
 ومن تخلف عنها هلك - رواه احمد يعني مروي است از حضرت ابو ذر رضي الله تعالى عنه که برآینه او فرموده را بیکه او گیرنده بود در کعبه
 را شنیدم بنحیض خدا میفرمود سگاه شود صفت اهل بیت من میان شما صفت گشتی نوح است علیه و علی نبینا الصلوة والسلام هر که سوار شد بران نجات
 یافت و هر که ماند از آن بلاک گشت روایت نمود این حدیث را امام احمد معرب مکتوبات گوید آرد این را بزرگوار ابن عباس و ابی الزبیر و
 حاکم از ابی زرعی اند نقل نموده ۱۳ جلال بالتحقیف بزرگی و عظمت بقتین بزرگی و قدر و نحو و کبر عظمت مراد آن و شوکت
 بالفتح شدت و بابت و قوت ۱۴ علاوه بضم بلند و بالکسر بالائس مرگ و کون و میان دو تنگ بار و هر چیزی که بر سر چیزی زیاد کنند و
 از لغاری سر براری گویند اینجا همی اخیر مراد است ۱۵ چوگان مخفف چوگان که مرکب است از چوچول بمعنی شیده و گان کلمه نسبت وصول
 معرب همین است چوچول سرچوگان خدا باشد لهذا این اسم سسی گشت و گوئی و چوچوگان بر دوازده لالت له و بازی اند که اول ربانی نیز تداومی و ششم

بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نه بود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است در فضائل این کلمه که اگر آسمانها سائے زمین را در پله بنهند و این کلمه را در پله دیگر هر آینه این پله را حج آید بر پله دیگر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات

مکتوب پنجاه و سوم

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است و ما بنا سبب ذلك كتبكم الله سبحانه على جادة انبائكم انكم ارام شنيده شد که بادشاه اسلام از حسن نشأ مسلمانان که در آنها و خود و اندک بالیشان فرموده اند که چهار کس از علماء دنیا پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکردند باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و الحمد لله سبحانه على ذلك مسلمانان را به این چه نصارت و ماتم زده گان را به این چه نوبت لیکن چون تقیر لیا سطره میں غرض متوجه خدمت علیّه است چنانچه مکرر اظهار آں نموده بضرورت درین باب به گفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود صاحب الغرض محبت معروض میگردد که علماء دین را خود اقل قلیل اند که از حسب جاه و ریاست گزشته باشند و مطلبه غیر از ترویج شریعت و تائید مملکت نداشته باشند بر تقدیر حسب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهد گرفت و اظهار فضیلت نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آنرا توسل قربت بادشاه خواهد ساخت ناچار هم درین اثر

۱۵ قول در حدیث آمده انما روايت کرد ابن جابر و نسائی هر دو از حضرت ابی سعید رضی الله تعالی عنه روایت کرد که در آنرا از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ۱۶ حرز ثبات و قیام بخیر شمارا خدا سئو پاک بر شمارا پیدان بزرگوار شایسته ۱۷ قول نوید بضم نون و کسر و او یا سئو محمول بر خوش و بفتح نون و یا سئو محمول بر آلوده و آنچه در مردم بفتحین مشهور شده است خطا است ۱۸ غ ۱۹ قول ابر بالفتح و تاء فو قانی مفتوح و راء مبهمل یعنی دم بریده و دنبال بریده و تا تمام و بے فرزند و فارسیان این لفظ را بمعنی پراکنده و ضائع نیز آورده اند ۲۰ غ ۲۱ بفتح و تشدید لام درجه و مرتبه و تران و یا به فرمایان - از برهان قاطع ۲۲ غ ۲۳ یعنی آسمانها و زمین با و اهل این هر دو بحر حق فانی چنانکه در مشکوٰة است ۲۴ یعنی غالب و گرانبار

خواهد شد و در قرن سابق اختلافات علمائے عالم را در بلا انداخت و بهمان محبت در پیش است ترویج چه گنجائش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و انبیاء با الله سبحانه من ذلك و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برائت این غرض انتخاب کنند بهتر بنماید اگر از علمائے آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا لا یدک کله لا یؤذک کله نمیدانم چه نویسم تم چنانکه خلاصی خلالتی و البته بوجود علماء است خیران عالم نیز بالیشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلالتی بدایت و اضلال را بالیشان مربوط ساخته اند عزیز علیس بعین را دید که فارغ و بے کار گشته است سیر آں را پرسید گفت علماء این وقت کار را میکنند و در اغوا و اضلال کافی اند سه عالم که کامرانی و تن پروری کند و او خوشتر گم است که از بهری کند غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علابه نه می پذیرد هر چند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بار باب فطانت میجو اظهار سازد اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مصدع میگردد

مکتوب پنجاه و چهارم

نیز بسیادت و تقابلیت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدع شیعیه شنیعه اند و ما یناسب فذلك عظم الله تعالى اجرک و دفع قذاکک و یسک و صک و صدک که هر چه فتنه

۱۵ با کسر و یا سئو معروف و تاء فو قانی گوگرد و سرخ کنایه از کسیر چون اگر کسیر از ساخته میشود و آن جزو اعظم کسیر طلا است و گوگرد سرخ نهایت کیاب است ۱۶ غث یعنی چیزی که تمام و کمال او بدست آورده نشود بالکیه از دست داده نشود ۱۷ یعنی نمیدانم که اندرین باب چه نویسم الا آنکه میگویم هر چه خیر است ۱۸ اشارت است با حادیه که درین باب واردند چنانکه عن الاوصی بن حکیم عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان شئوا الشیطان و العلماء و ان خیر الخیر خیر العلماء و ان الشیطان لا یخیر عن الخیر ۱۹ مشکوٰة ۲۰ قول بدایت و انوار الالهیه به علت است مراقب خود را ۲۱ قول عظم الله تعالی التوفیق خدای پاک و برتر از شما را عظیم گرداند قدر شما را بلند سازد و کار شما را آرد و سینه شما را کشد نماید بحر مت سرور مردمان که پاک است و طهارت نگرستن بسوء غیر حق ۲۲ که از دنیا بے رغبت اند و از حسب جاه و ریاست ترویج بر اقران مبری ۲۳

سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا مَنْ كَوْنُ شُكْرِ النَّاسِ كَوْنُ شُكْرِ اللَّهِ هَرُ كَسْ كَشْكْرَ آدَمِي بَجَانِيَا وَدَشْكْرَ خَدَائِي عَزَّ وَجَلَّ بَجَانِيَا وَدَشْكْرَ الْفَقِيرِ شُكْرَ أَصْحَابِنَا شُكْرَ أَهْلِ سَبِيلِ جَمْعِيَّتِ حَضْرَتِ نَوَاحِيهَ مَا شَاءَ بُوْدَه اِيْدِي بِرِطْفِلِ شَادِرَالِ جَمْعِيَّتِ طَلِبِ حَقِّ سُبْحَانِهِ وَتَعَالَى كَرْدِيْم وَخَطْلَاهُ وَافَرِيْدِيْم وَثَانِيَا چَوَلِي كَلِمَ كَلِمَتِ بَيُّوتِ الْكِبَرِ كَوْنُ تَوْبَتِ بَابِ طَبَقَةِ رَسِيْدِ وَاسْطَةِ اجْتِمَاعِ قُرَّاءِ وَبَاعْثِ اَنْتَظَامِ طَالِيَانِ نِيَزِ شَمَائِيْدِ جَوَاحِرِ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ عَنَّا خَيْرُ الْجَزَاءِ ^{حَضْرَتِ قُدُّسِ مَوْلَا} كَرِ بَرْتَن مَن زِيَانِ شَوْدِ بَرِ مَوْشِيْ يَكِ شُكْرُ تَوَازِيْرَارِ نَتَوَانِمُ كَرْدِيْمُ آرزو آن است كه حق سبحانه و تعالے در دنيا و آخرت شمار از آنچه نبايد و نشايد محفوظ وارد بخورده جَدِّ كُو سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَلَّى عَلَيْهِمُ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا وَ أَكْمَلُهَا اَيْنِ فَقِيْرَ از صحبت گرامی شما دور افتاده است معلوم نه دارد كه در مجلس شريف از كدام قسم مردم را گنجائش است و انيس خلوت و جلوت كيست ^{خودم} خواهيم نشيد از دیده درين فكر جگر سوز ^{كلام كس} كاغوش كه شد منزل و آسائش خوابت ^{كلام كس} يقين تصور فرمايند كه فساد صحبت مبتدع زياده از فساد صحبت كافراست و بدترين جميع فرق مبتدعان جماعه اند كه باصحاب پيغمبر عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَغْصِ دارند اند تعالے در قرآن مجيد خود ايشان را كفار حرمي نامد ^{خودم} لِيُخَيِّطَ بِهِمُ الْكُفَّارَ قرآن و شريعت را از اصحاب تبليغ نموده اند اگر ايشان مطعون باشند طعن در قرآن و شريعت لازم می آيد قرآن جمع حضرت عثمان است عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون

له قوله من لم يشكر الناس لم يشكر الله اشارت است بجهتي كه روايت كرده اورد از ترمذي در ابواب البر و الصلة از ابو سعيد خدری روى و گفت نذا حدیث حسن و نیز روايت كرد از ابو هريره بلفظ من لا يشكر الناس لا يشكر الله و گفت نذا حدیث صحيح ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵

نسبت بملایان شایسته است غیر آن ارتباطی که سابقا متحقق بود ببناء علیه بدعاء ظهر الغیب
 بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مغر موجودات علیه و علی الله الصلوات و
 التسلیات و التمجیات فرموده اند که مَنْ أَحَبَّ أَحَاةً فَلْيَحْزَنْ بِهَا أَلْهَاهُ رَحِبَ خُودٍ يَمُودُ
 اولى والنسب والتست ویا این محبت که نسبت بقرباء آنحضرت علیه الصلوة والسلام و
 التمجیة پیدا شده است رختة امید داری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان
 استقامت ازانی فرماید بِحُرمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ و علی الله الصلوة والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم

نیز شیخ عبدالوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه
 جزئیات آن سرور دین و دنیا علیه و علی الله الصلوات و التمجیات ازال برتر است که بزبان قاصر
 بیان منقبت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از ادب سعادت خود دانسته دین باب جزأت نماید
 بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مایوس است می نماید ^{بذلک} أَجْعَلْنَا مِنْ حُجَّتِهِمْ
 بِحُرمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوة والسلام حامل عرفیه نیاز میرسد احمد
 از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مرفیق معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سرکار عالی گنجایش
 باشد مشار الیه لائق و سزاوار آن است و الا به یک از غلصان خود سفارش نمایند که از مرعیشت خاطر
 جمع سازد و چون یقین بود که خادایان ایشان در باب فقراء و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد

۱ یعنی دعا و حالت غیوریت که مستحب است و از تکلف دور قال صلی الله علیه و سلم ان اسرع الدعاء
 اجابة دعوة غائب لغائب و قال علیه الصلوة والسلام اذا دعا الرجل لاجیه
 بظهر الغیب قالت الملائكة امین و لك بمثل دواهما ابوداؤد ۲ یعنی کسی که دوست
 دارد برادر مسلم خود را پس باید که اعلام کند او را یعنی اظهار محبت خود نماید. روایت کرد احمد و بخاری در ادب مفرد و ترمذی
 در زهد و ابن سبیر و حاکم ۳ شرح جامع مغیر ۴ معرب ۵ قوله مرید و بیم مفتوح در آخر ائمه ممل شده یعنی
 راه و جلست گذشتن و مجازا بمعنی سبب نیز مستعمل است و قوله فینق بالکسر یعنی تنگی و قوله معیشت بمعنی زندگانی و در سابقین
 و آنچه بآن زندگانی کنند یعنی سبب تنگی اسباب زندگانی متوجه آن ۶ سامانه بلده ایست از بلاد هند در اطراف سرهند ۷
 ۸ یعنی خود به نفس نفیس ۹ خدایا ما را بگردان از عجمان ایشان بحرمت سرور مرسلان ۱۰

سادات عظام چنین کلمه جزأت نمود در وقت رفتن بر بنده سعادت رحمت مستعد نه گشت اما داخل
 جرگه غلصان است حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ازانی فرماید. زیاده
 گشائی نرفت.

مکتوب پنجاه و نهم

شیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاده آیات کرام خود استقامت
 ازانی فرماید بِحُرمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوات و التمجیات ازال برتر است که بزبان قاصر
 بیان منقبت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از ادب سعادت خود دانسته دین باب جزأت نماید
 بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مایوس است می نماید ^{بذلک} أَجْعَلْنَا مِنْ حُجَّتِهِمْ
 بِحُرمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوة والسلام حامل عرفیه نیاز میرسد احمد
 از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مرفیق معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سرکار عالی گنجایش
 باشد مشار الیه لائق و سزاوار آن است و الا به یک از غلصان خود سفارش نمایند که از مرعیشت خاطر
 جمع سازد و چون یقین بود که خادایان ایشان در باب فقراء و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد

- ۱ اسم فاعل از استعداد که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بختی خواستن است ۱۲
- ۲ بالفتح و کات فارسی مفتوح صف کشیدن و انبوه مردم و نوحه از شکار کردن که چند مردم گرد مید حلقه بسته گیرند ۱۳
- ۳ ازانی در اصل ضد گرانی زرخ اشیاء و قیمت داشتن و افزونی است و مجازا بمعنی دادن و بخشیدن می آید ۱۴
- ۴ وراثت بکسر واد میراث یافتن و میراث بردن ۱۵
- ۵ مربوط است بقول او قدس سره بباطن شریعت که عبارت از حقیقت است ۱۶
- ۶ قوله الحاد میل کردن و مجادله کردن و شرک نمودن در حرم و از دین حق برگشتن و در حرم قتل کردن و ستم کردن ۱۷
- ۷ زندگانی بیدین و ملحد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ۱۸

مکتوب پنجاه و نهم

نیز به سید محمود صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی بیسر گردد و در بیان آنکه نجات بے اتباع اهل سنت و جماعت مقصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط به سلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکونات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و الخیرة استقامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و میافزود شرفیه و مراسله لطیفه و رو یافت موجب فرحت گشت و مقدرات محنت فقراء و اخلاص بر این طائفه علیا بوضوح انجا میدارند و طلب و ایدر فرقه بود و خود را آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی بیسر گردد و علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علم است که مقصود از آن مجرب و اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته است بمقتضائے آرائے صاحبیه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و نجات بے اتباع این بزرگواران مقصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح و الهام صریح نیز به یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد - (ترجمه از مع)

فَطُوبَى لِمَنْ دَفَّقَ لِمَتَابِعِهِمْ وَ شَرُّهُ
بِتَقْلِيدِهِمْ وَ دَوِيلٍ لِمَنْ خَالَفَهُمْ
وَ اعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَ دَفَضَ عَنْ أُصُولِهِمْ
وَ حَزَبَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوا وَ
اضَلُّوا فَانْكَرُوا الرُّؤْيَا وَ الشَّفَاعَةَ
وَ خَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصَّحَابَةِ
وَ فَضِّلُ الصَّحَابَةِ وَ حُرِّمُوا عَنْ

پس خوشحالی است هر کس را که متابعت اهل سنت
موفق گردید بتقلیدشان مشرف گشت و وائے
بر آنکه خلاف آنان و زید و انحراف و یکسوئی
از ایشان گردید و قوانین آنها را گذاشت و از
گروه شان بر آید پس اینچنین کسان هم خود گمراه
شدند و هم دیگران را گمراه کردند پس انکار
کردند از رویت حق و شفاعت پیغمبر و محقق ماند
دید خدا تعالی بر ذرات ۱۲

له نور و حقین بعضی آفت و دشواری و اندیشه و ضرر و بمعنی قد و جاهد و عظمت و بزرگی ۱۲

فَحَبَّةُ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ وَ مَوَدَّةُ
أَوْلَادِ الْبُتُولِ فَمِنَعُوا عَنْ خَيْرِ كَثِيرٍ
نَالَهَا أَهْلُ السُّنَّةِ وَ اتَّفَقَتِ الصَّحَابَةُ
عَلَى أَنَّ أَفْضَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ...
قَالَ الشَّافِعِيُّ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِأَحْوَالِ الصَّحَابَةِ
أَضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوا
تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِنْ أَبِي بَكْرٍ
فَوَلَّوهُ رِقَابَهُمْ - وَ هَذَا التَّصْرِيحُ
مِنْهُ بِأَنَّ الصَّحَابَةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى
أَفْضَلِيَةِ الصِّدِّيقِ فَيَكُونُ إِجْمَاعًا
فِي الْمَصْدَرِ الْأَوَّلِ عَلَى أَفْضَلِيَّتِهِ
فَيَكُونُ قَطْعِيًّا لَا يُسَوِّغُ انْكَسَارًا وَ
أَهْلُ بَيْتِ الرَّسُولِ مَثْلُهُ كَمَثَلِ
سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَ مَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ

قَالَ بَعْضُ الْعَادِفِينَ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الصَّحَابَةَ وَ
سَلَّمَ جَعَلَ أَصْحَابَهُ كَالنُّجُومِ وَ بِالْجَمْعِ هُمْ
يَهْتَدُونَ وَ شَبَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِسَفِينَةِ
نُوحٍ - إِشَادَةً إِلَى أَنَّ رَاكِبَ السَّفِينَةِ
لَا بُدَّ لَهُ مِنْ رِعَايَةِ النُّجُومِ لِأَنَّ مَنْ

صه از اهل حقان و معارف ۱۲

بر ایشان فضیلت صحبت پیغمبر و فضیلت اصحاب
آل سرور و بے بهره ماندند از دوستی اهل بیت رسول
و داد او و اولاد زبراء و تولیس باز داشتند از پیغمبر
کثیر که بدست آوردند و اهل اهل سنت و جماعت آوردند صحابه
بر آن که بزرگترین ایشان ابو بکر صدیق است شافعی
که داناترین مردم است باحوال اصحاب گفته پیچیده شده
مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیافتند زیر
سقف آسمان شخصی را بهتر و بهتر از ابو بکر لا حرم
والی که دانستند او را برگرد نهایی خویش و
این قول نص است از شافعی بر اینکه صحابه متفق
اند بر افضلیت صدیق پس اجماع متحقق شد
در قرن اول بر افضلیت او و پس قطعی خواهد
بود که انکار آل روانه بود -

و اهل بیت پیغمبر حال شان در رنگ حال کشتی
نوح ۱۲ است کیسکه سوار شد بر آن غلصی یافت
و کس که و ماند از آن بهلاکت رسید -

بعضی از اکابر فرموده اند بدینستیکه گردانید رسول
خدا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه سلم اصحاب
خود را بمنابه ستارها و استارها مردم را و یا بنسب و
تشبیه و اهل بیت خود را بکشتی نوح علیه الصلوٰة
و السلام از جهت اشارت بدین که سوار
کشتی را چاره نیست از رعایت ستارها تا

مِنْ الْهَلَاكِ وَبِدَاؤِنِ دَعَايَةِ النُّجُومِ
الْبَنَاتِ مُنْتَبِغَةً قَطْعًا -

وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْإِنكَارَ عَنْ بَعْضِ
إِنكَارِ عَنْ جَمِيعِهِمْ فَإِنَّهُمْ فِي فَضِيلَةٍ
صَحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشَارِكُونَ وَفَضِيلَةُ
الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ
وَلِهَذَا الْمَرْتَبَةِ وَلَيْسَ الْقَرْنِي الَّذِي
هُوَ خَيْرُ التَّالِعِينَ مَرْتَبَةً أَذْنَى مَنْ
صَحِبَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَقْدِرُ
بِفَضِيلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَانَتْ مَنْ كَانَ
فَإِنَّ أَيْمَانَهُمْ بِبِرِّكَ الصُّحْبَةِ وَتَنْزِيلِ
الْوَحْيِ يَصِيرُ شَهَادَةً وَكَمْ يَتَّفِقُ
لَا حِدَ بَعْدَ الصَّحَابَةِ هَذِهِ الرُّتَبَةُ
مَنْ أَلَا إِيْمَانٍ وَلَا عَمَالٍ مُتَّفَعَةً عَلَى
الْإِيْمَانِ كَمَا كُنْهَا عَلَى حَسَبِ كَمَالِ
الْإِيْمَانِ - وَمَا جَرَى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمَنَازَعَاتِ
وَالْمَحَادِبَاتِ فَحُمُولٌ عَلَى الْحَامِلِ صَالِحَةٌ
وَحَكْمٌ بِالْعَلَّةِ مَا كَانَتْ عَنْ هَوًى وَجَهْلِ
وَلَكِنْ عَنْ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَإِنْ أَخْطَأَ
بَعْضُهُمْ فِي الْاجْتِهَادِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ
أَيْضًا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ هَذَا هُوَ
الطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ بَيْنَ الْإِفْرَاطِ وَالتَّخَرُّطِ
الَّذِي اخْتَارَهُ أَهْلُ الشُّعْبَةِ وَهُوَ

از بیم هلاک مامون بود و متصون و بدول رعایت
ستار را غلصی از هلاک بوجه متصور نیست
ومی باید دانست که بدستی انکار از بعض صحابه
انکار است از یمنان زیرا که همه شان و فضیلت
صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت
بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا
است که اولیس قرنی که برگزیده تابعین است
بمرتبه ادنائی صحابی آل سرور علیه الصلوة
والسلام نرسیده پس بفضیلت صحبت خیر
را برابر نباید ساخت هر چه باشد زیرا که ایمان
ایشان بمرتبت صحبت نبی علیه الصلوة والسلام
و مشایخه نزول و محی شهودی شده بود و با پنجین
مرتبه ایمان بعد اصحاب کرام هیچ کس
مشتوف نه گشته و اما اعمال پس متفرع اند
ایمان کمال اینها باندازه کمال ایمان است
و آنچه از منازعات و محادبات میان ایشان
جواب شدال بقدر است و تقریر بر دقت بر است بر این
بوقوع در آمده محمول است بر معانی صحیح و حکیم
از سوائے نفسانی و جهالت و نادانی صادر
نبوده اند بلکه از علم و اجتهاد و اگر بعضی شان
در اجتهاد و براه خطا رفته پس غلطی را نیز یک درجه
ثواب ثابت است نزد حق سبحانه و تعالی
این است راه راست میان افراط و تفریط
که اختیار نموده اند و بر اهل سنت و همین است

الطَّرِيقُ الْأَسْكَنُ وَالسَّيْلُ الْأَحْكَمُ -

طریق اسلم و سبیل محکم -

بالحمد علم و عمل مستفاد از شرع است و تحصیل اخلاص که هم چون روح است مر علم و عمل را وابسته
بسبب طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است
و انکالات مخلصان مجبور آری عامه مومنان را نیز بعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و کوفی الجملة
متحقق میشود اما اخلاص که مادر صدور بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکونات
است بے عمل و تکلف و آیین اخلاص منوط بانتقاء آله آفاقی و انفسی است که بقنا و بقا مر لوط
است و وصول است بمرتبه ولایت خاصه اخلاص که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی
پذیرد و بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله
هر چه میکنند برائے حق میکنند جل و علانہ برائے نفس خود چه نفس ایشان فدائے حق شده است و
حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیست ایشان بقنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است
مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برائے نفس خود میکند نیست کند یا نه کند و چون این گرفتار
نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علای جائے آن نشیند ناچار هر چه کند برائے حق کند نیست دست دهد
یا نه نیست در عمل در کار است در متعین احتیاج به تعین نیست ذلک فضل الله یؤتیہ مَنْ
یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ صاحب دوام اخلاص مخلص است لفتح لام و آنکه دوام ندارد و
کسب اخلاص می نماید مخلص است بکسر لام شتات مَآئِدُهُمَا و نفعه که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد
آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و بسیر تمام در دائے اعمال پیدا می شود - و کسب
که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد - ع این کار دولت است کنول تا کار رسد - و
السَّلَامُ أَوْلَا وَآخِرًا -

له معنی سیر فی الله و سیر الی الله در مکتوب صد و چهل و چهارم از جلد اول در آید ۱۳ که اگر چه اقل قلیل بود ۱۴ که قوله
تحمل تشدید حال مملعه مضمومه که و حیل نمودن قوله تکلف بر خود رنج نهادن و از خود چیزی نمودن که درو نباشد ۱۵ که اشارت است
بر کبریه که در سوره جمع واقع شده است یعنی این است فضل خدا میدهدش هر که میخواهد و خدا خداوند فضل بزرگ است ۱۶ یعنی
بد نیست و از فرقی است بسیار میان این دو یعنی صاحب دوام و کسیکه دوام ندارد ۱۷

مکتوب شصتم

بزرگوار است پناهی سید محمود و دریافته در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و مایه نایب
 ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری
 درین گرفتاری است منع خواطر و دفع وساوس و در طریقه محضات خواجگان قدس الله تعالی
 استوار و همت بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ حیل خواطر کشیده اند
 و در تمام آن اربعین باطن خود را زور و خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احمد قدس الله تعالی
 سواد درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر است که مانع دوام توجه مطلوبند
 نه دفع خواطر مطلقاً و در پیش از غلصان این سلسله علیهم السلام و اما بنحیه دیگر که فحش
 از حال خود چنین خبر میدهند که خواطر از قلب جدا میگردند و اگر فرضاً عمر حضرت نوح
 علی بنیتنا و علیه الصلوة والسلام صاحب آن قلب بدیند برگز خاطر بر قلب
 عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه بر چه تکلف است موقت است دوام نمی پذیرد
 بلکه در آئین خاطر اگر سالها تکلف نماید هم بیکسر نشود تعیین اربعین از تعل و تکلف خبر میدهند و تعل
 در مرتبه طریقت است حقیقت آن است که از تعل و تکلف و از یادها و در در طریقت است و
 یادداشت در حقیقت پس حقیقت شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیت است از عشره

یعنی حضرت ولایت منزلت هدایت منقبت قطب الکبر و غوث الظلم و خواجہ ناصر الحق و الحقیقت والدین خواجہ عبید الله رضی
 الله تعالی عنه و ارحمه و ولادت حضرت ایشال در ماه رمضان سنه ۸۰۰ و ثمانیة بود و وفات حضرت ایشال در شب شنبه بیست و نهم
 رجب الاول سنه ۸۰۰ و ثمانیة و مقامات مشهوره و مناقب مسطوره و محامده شالعه و معارفه ذالعه ۱۲ من الرضات ملاکاشفی ۱۲
 یعنی خود به نفس نفیس حضرت مجدد علیه الف الف رحمة قدس سره الا قدس ۱۲ یعنی در بهر حال از نعمت پروردگار خود بیس سخن گوید
 خبرده واقع است در پاره عم و سوره منی ۱۲ که ترقی است بر قول او قدس سره نه آنکه او درین دفع متکلف باشد ۱۲ بدانکه
 یاد کرد عبارت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی در کردن غفلت را بیکر حق تعالی ۱۲ و یادداشت عبارت از متوجه بودن بحق تعالی است
 بهر دم و بهر حال بر سبیل فوق و بعضی گفته اند که حضور بے غیبت است و نزد اهل تحقیق استیلاء شهود بحق بر دل توسط حب ذاتی کنایت از
 حصول یادداشت است و این را مشاهده گویند و حق ایست که مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فنا تمام و بقا کامل حاصل نمیشود
 فیما العلوب از مولانا و مقدان و مرشدان و اولادین حضرت حاجی امداد الله بهم قدس سره العزیز و رحمه الله تعالی بر حمته الخاصة ۱۲ و باقی بر صفا

و اربعین دوام توجه مطلوب محال است چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام متصور
 نیست این که دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در آن موطن مجال نیست پس
 و در خاطر در مرتبه تکلف البته مانع دوام توجه است و دوام نگهانی که قلوب بتندیال این سلسله
 علیه را دست می دهد امری دیگر است و دوام توجه که با در صدد بیان آنیم عبارت از یادداشت
 است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجہ عبد الخالق عجدانی فرموده اند قدس الله تعالی سره
 که ورثه یادداشت پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم اسواغ ترغیب
 طالبان این طریقه علیهم السلام است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و لیکن به کثرت و کثرت
 به کثرت مثنوی بر کس افسانه بخواند افسانه است و ال که دیدش نقد خود مردانه است
 آب نیل است و لقیطی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و السلام و الا کر ام

مکتوب شصت و یکم

بزرگوار است پناهی سید محمود و دریافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از
 صحبت ناقص و مایه نایب ذلک حق سبحانه و تعالی از یاد دے در طلب خود که امت فرمود
 از هر چه منافی وصول بمطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و بخومیه سید البشیر المحمدر
 عن ذیغ البصیر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات النقات نامه گرامی مشرف
 ساخت چوں بنی از طلب و شوق و مشتغول بود در نظر بسیار زیاده را در چه طلب بیشتر

البقیه حاشیه ۱۲) بدانکه سالک تازه نیک در طریقت و تصنع است و حقیقت و مکه حضور نه پوسنه در مقام یاد کرد است بدیت
 دائم همه جایا به کس در بهمه کاره میدار نهفته چشم دل جانب یار و چوں حضور دوام پذیر و از تکلف یاد کرد و ابید و ملکه گرد که نفی منتفی نشود
 یادداشت بود بدیت دارم همه جایا به کس در بهمه حال و در دل زو آرزو در دیده خیال از مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۲
 یادداشتن باطن خود را زور و خطر و دوسو سه ۱۲ حاشیه صفحہ ۱۲) شمه از حال ایشان بجایه مکتوب ششم نوشته شد از انجاء
 یادداشت ۱۲) قول پنداشت است یعنی گمان و وهم و خیال محض است و لهذا فرموده یعنی مرتبه دیگر نیست ۱۲ یعنی
 گواه می کند سبب و سبب بسیار را و هدایت میکند سبب و سبب بسیار را واقع است در پاره الم و سوره بقره ۱۲ اللهم
 اغفر لک تبه و لمن سغی قیه - یعنی سرگذشت و اجزای معنی حکایت بے اصل مجاز است و اینجا همین مراد است ۱۲ یعنی بر کس
 که این افسانه و بے اصل قرار دهد او خود بے اصل و غیر مستند است ۱۲ اسم فاعل از انباء یعنی خبر دادن ۱۲

حصول مطلوب است و در مقدمه وصول بمقصود عزیز میفرماید اگر نخواستی دادند اوست
 خواست حصول دولت طلب را نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود
 مبادا فتور بے دروے راه یابد و برودت در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب
 محافطت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر که لازمه کمال و دوام التجا و تضرع
 است بجناب قدس خداوندی جل سلطان تا وجه طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف
 نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیسر نه شود صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی باید داد
 و آن که بگویند اقتبای کوا بیان این معنی است این محافطت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل است
 بعد از آن تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ مهیت شدن است در دست غسال
 قنای اول قنای فی الشیخ است و آن قنای ثانی وسیله فنا فی اللہ می گردد و زایل روے
 که چشم تست انحول و محبوب تو نیست اول و زیر که طریق افاده و استفاده یعنی بر مناسبت
 طریقین است ابتدا طالب را بوجه کمال و ناعزت و خضاعت مناسبت بجناب اقدس عز
 سلطان نیست بر زخمی ذی جہتین در کار است و آن شیخ کامل و مکمل است و قوی ترین اسباب
 فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که بسلوک و جذبہ کار را تمام ناکرده بسند شیخی خود را کشیده
 است طالب را صحبت او تمام قاتل است و انابت او مرض مهلک استعداد بلند طالب را

یعنی حق سبحانہ و تعالی اگر اراده دادن و عطا فرمودن نداشته این خواست و طلب و درود شوق نداد و پس این طلب و درود و دل
 است برین که او تعالی اراده دادن دارد ۱۲ اشارت است باینکه که در پاره سیزدهم و سوره ابراهیم واقع است یعنی البتہ اگر
 شکر کنید بر منیت زیادہ دهم شمارا ۱۳ یعنی قیام بشکر و دوام التجا و تضرع لابد است تا که حق تعالی و تقدس چہرہ شوق و طلب و درود
 او را از کعبہ جمال لایزال خود مصروف نگرداند ۱۴ این قول اشارت است بحدیثی که روایت کرد او را در شرح السنۃ از حضرت انس
 از نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ فرمود اے مردمان گر بکنید پس اگر استطاعت ندارید پس تکلف کنید و تحمل نمایند در گریہ بر این منیت اہل نارکت
 در نار بگردید و موع نشان در بوجہ نشان روان شوند گویا کہ نہر آند پس متقطع شود و اشکبار و روان گردد و خوبان پس زخمی شوند چہنہائے ایشان پس اگر
 کشتہا دران روان کنند البتہ روان شوند ۱۵ مشکوٰۃ ۵۵ مثنوی سایہ بزدال بود بندہ خدا مردہ این عالم و زندہ خدا و امن او گردانند
 بے گمان و تابی از دامن آخر زمان ۱۶ یعنی ذریعہ وسیلہ صاحب دو بہمت بہمتی بحق و بچہ خلق بیانش کن است کہ مرید
 بے چارہ چہ نہ کہ گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت نہ دارد تا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت بے توسط نماید متوسطے باید بود
 کہ از عالم علوی خطے فرار کند بعالم سفلی برائے دعوت و ارشاد خلق رو آورد و باشد از راه مناسبت اہل از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه
 مناسبت ثانیہ کہ بعالم سفلی دارد آن فیوض را مستعدان آن رساند پس طالب بر چند وجہ مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از
 باطن او زیادہ تر نماید ۱۷

مکتوبات حضرت دوم

این چنین صحبت بپستی می آرد و از ذرودہ بہ تصفیہ می اندازد و مثلاً میفرماید کہ از طبیب ناقص دارد
 خورد و در آن یاد مرض خود می گوشت و قابلیت از آلہ مرض خود ضائع می سازد و بر چند آں دارد در
 ابتدا نحوے از تحقیق بخشد اما فی الحقیقت نفس مضرت است این مرض اگر فرضاً بہ طبیب
 حاذق برسد آں طبیب اول فکر از آلہ تاثیر آں داروی نماید و مسہلات معالج میفرماید بعد از زوال
 آن تاثیر فکر از آلہ مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس اللہ تعالی اسرار ہم بر صحبت است و
 بگفت و شنود کارے نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدای آرد احتمال دارد کہ بعد از چند گاہ بجناب
 دلی و اگرہ سیرے واقع شود اگر جریہ خود را رسانند و مشافہتہ چیزے اخذ نموده بسرعت باز گردند
 گنجائش دارد زیادہ بریں تصدیح است بقیۃ الأجوبۃ المسئول عنها آنکہ جناب مشیخت پیامبی
 معارف دست آگاہی میال شیخ تاج در آل صوبہ معتمد اند و بزرگ انا استعداد شمارا بطریق ایشان
 مناسبت کم است بے رابطہ مناسبت حصول مطلوب متعین است و الا بعد عند کج اگر گاہ گاہ
 چیزے از احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب ازین جانب ہم چیزے نوشته شود مناسبت است
 چہ سلسلہ اخلاص ازین راہ ہموارہ در حرکت می باشد والسلام

جناب میرزا احمام الدین احمد صد و بیافہ در بیان آنکہ جذبہ کہ پیش از سلوک است از مقاصد
 نیست بلکہ وسیلہ الیبت از برائے قطع منازل سلوک بسہولت و جذبہ کہ بعد از سلوک است از
 مقاصد است و مائیناسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی طریقہ
 وصول را دو چیز است جذبہ و سلوک و بجای دیگر تصفیہ و تزکیہ جذبہ کہ مقدم بر سلوک است از
 مقاصد نیست و تصفیہ کہ پیش از تزکیہ است از مطالب نہ جذبہ کہ بعد از تمامی سلوک است و تصفیہ
 مثنوی و تقریباتی آں صحبت قائم است و نے زبانت کار می آید نہ دست و دانش انوار است در جان بجا
 نے زراہ دفتر و نے قیل و قال ۱۲ جمیع ستائش مرحق راست سجانہ و سلام بر بندگان او کہ برگزیدہ ایشان را حق
 تعالی ۱۲ المصحح رحمہ اللہ تعالی ۱۲

که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از
برائت تسهیل مساکن سلوک است بے سلوک کار نمی کشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی
نماید جذبه اولی کالتصور است مرخیه اخروی را فی الحقیقت با یک دیگر مناسبت ندارند پس
مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت
نهایت است در بدایت و الا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفصیل ذکر
یافته است القصه عبودیت بصورت حقیقت ضروری است و انکساز حقیقت بصورت از دور است
حَقَّقْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِالْحَقِيقَةِ الْحَقَّةِ وَجَبْنَا عَنْ الصُّوْرَةِ الْبَاطِلَةِ بِمُحَرَّمَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ
وَالِهَ الْأَبْوَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ الْمَلَكَاةِ مِنَ الْجَنَّاتِ أَفْضَلُهَا -

مکتوب شصت و سوم

بسیادت پناهی و تقرب دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیاء صلوات الله
تعالی و تسلیماته علیه در اصول دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است
و در بیان بعضی از کلمات متفق ایشان تَبَّسَّأَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ آبَاءِكُمْ أَكْرَامِ عَلَى
أَفْضَلِهِمْ إِصَالَةً وَ عَلَى بَوَائِقِهِمْ مُتَابَعَةً الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ انبیاء صلوات الله تعالی
تعالی و تسلیماته و تَحِيَّاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَى أَجْمَعِهِمْ عُمُومًا وَ عَلَى أَفْضَلِهِمْ خُصُوصًا
رحمتها اند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است و از گرفتاری نیریدی خلاصی
فر

۱- بدانکه معنی سیر فی الله و سیر عن الله و سیر فی الاشیاء را حضرت امام قدس سره در مکتوب صد و چهل و چهارم
از جلد اول که بنام حافظ محمود لاہوری است بتفصیل بیان فرموده اند آنجا باید دید ۱۲- یعنی مکتوب دوم و شصت و هفتم از
جلد اول که بنام حقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میال غلام محمد صدور یافته و نیز مکتوب چهل و دوم از جلد ثانی که بنحو اجمال این
حسین صدور یافته ۱۳- یعنی حق سبحانه و تعالی و تقدس را با حقیقت حق متحقق گردانند و از صورت باطله دور نمایند بجهت
بنی مختار صلی الله علیه و آله و سلم ۱۴- حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و اما دشمارا بر ش بره پدران بزرگوار شمار افضل شان
بالاصالة و بر دیگران بالاتباع صلوة و سلام ۱۵-

یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات
خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و به آن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را
به محض کرم از برائت نفع ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مریضات او تعالی از نام ضیا
جد انی گشت پس شکر این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و اگر اجمال آنکه از عمده آن برآید
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَرَهُ عَلَيْنَا وَهَدَانَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ مُصَدِّقِي الْأَنْبِيَاءِ
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و این بزرگواران در اصول دین متفق اند کلمات ایشان واحد است در ذات
و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعم جنت و عذاب
جیم بطریق خلود و تائید اختلاف ایشان در بعضی احکام است که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه
و تعالی در هر یک زمانه بر هر پیغمبر اولی العزم ابنا آں زبان را به بعضی احکام مناسبه آنها وحی فرستاد
و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبذیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است
سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متقارنه بطریق نسخ
و تبذیل وارد میشوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است سبحانه و منع اشرک
است با و تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه
این حکم مخصوص بانبیاء است غیر از متابعان ایشان به این دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیاء
نفی عبادت غیر حق

۱- سعدی شیرازی فرماید از دست و زبان که برآید که عهده شکرش بدرآید بنده همان به که از تقصیر خویش عذر بدگاه خدا آورد و در نه
نمرا و خداوندیش کس تواند که بجا آورد ۲- جمیع شائش است مر خدا را که القام کرد بر او و ایت نمود ما را با سلام و گردانید
ما را از تقدیر کندگان پیغمبران با درود و سلام بر ایشان ۳- قال الله تعالی اذا وجینا الیک کما اوجینا الی ذو حرد
النبیین من بعدی یعنی وحی کردیم تو چنانچه وحی کردیم بسوئے نوح و دیگر پیغمبران که بعد از بودند ۱۲- در اینجا باید دانست که نسخ
در احکام شرعی تکلیفیه یا تنزیهیه در احکام تکلیفیه غیر تکلیفیه است و از ملاحظه حال نظام تکوینی الهی استبعاد که در نظام تشریعی بسبب
القای شبهات کافران جایگزین دفع میشود ۱۳- قوله حکم و مصالح حق الخ یعنی آنکه راجع اند لعیاد و معادشان متعلق بودند آن حکمت بایا
بمعاششان نه بسبب العباد چه از غنی مطلق است ۱۴- قوله نفی عبادت غیر حق است الخ اشارت است بآیت که در پاره سوم و سوره
آن عمران واقع است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة مواءمنا الذی یعنی بگوئید اهل کتاب بیایید بسوئے سخن مسلم میل ما و
نمرا که پیغمبر خدا را نه شریک بسایم چیزی را با و س و پروردگار نه گرد بعضی از بعض دیگر را بجز خدا ۱۵- وجود شریف انبیاء
عظیم الصلوات و التسلیات ۱۶- بدانکه قول او قدس سره بعضی احکام مناسبه آنها وحی فرستاده راجع است بقول او قدس سره بر هر پیغمبر
و قول او قدس سره و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده راجع است بقول او قدس سره ابنا آں زبان را پس اندرین قول لغت و نشر
غیر شوش است ۱۷-

کسے باین کلمات تکلم نہ نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را سبانه و احد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب وجود احد میدانند در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود احد است و بهم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آله باطله است و اثبات معبودیت حق است سبانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر میدانند مثل سایر مردم و آله و معبود حق را میدانند سبانه و مردم را دعوت با و میکنند تعالی و اورا سبانه از حلول و اتحاده منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسائے ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبانه در خود حمل اثبات می کنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تخاشی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی بر آورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال می افتند و راه اباحت بدنها گشاده میگرد و گمان می برند که آله از هیچ چیز ممنوع نیستند هر چه می گویند صواب می دانند و هر چه می کنند مباح می انگارند ضلوا فاصلو افویل لکم و لا تباعهم و لا شیاعهم و کلمه دیگر که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بران متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیب نیست آن است که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث نه دارند قائل اند و آئمنا و حی و حمله کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند از حق می گویند تعالی و تقدس هر چه میسراند از حق برسد و احکام اجتهادیه ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلت واقع می شد فی الحال حق سبانه تدارک آل بوحی قطعی می فرمود و رئیس آن منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند و بهان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس انصاف در کار است

۱- چه ایشان غیر حق را سبانه مستحق عبادت میدانند و عبادت می کنند ۲- که زیرا که اهل اسلام نه غیر حق تعالی را واجب الوجود میدانند و نه مستحق عبادت می انگارند ۳- که چه حقیقت عبادت غایت تذلل پس شایان آن نیست مگر کس که غایت عظمت داشته باشد و آن منحصرا در یک ذات حق است تعالی و تقدس ۴- که حضرت مولانا روم میفرماید که شود کشف از فکر این انا و انا مکشوف شد بعد القاء می فتد این غفله در افتقاد و در مغفله و حلول و اتحاد ۵- خلاصه المرام آنکه رؤسائے منکران نبوت مدعیان الوهیت اند و خود را اله متصور کرده ابواب افعال قبیحه بر خود باین زعم باطل گشاده اند ۶- یعنی انکار کنندگان نبوت انبیاء و اهلهم الصلوات و التسلیمات از مشرکان بمنزه ۷- یعنی است بر قول بجزا اجتهادیه علیه الصلوة و السلام که راجح ترین اقوال است ۸- یعنی او خود را گمراه شدن پس دیگران را گمراه کردند پس ولے است بر اینها و متابعلان اینها و شیخان اینها ۹- زلت بالفصح و بالکسر و لام مشدود مفتوح یعنی لغزش و لغزیدن یعنی خطا در اجتهاد ۱۰

تخصی که از کمال بے خردی خود را اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشائسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار - مصرع - سألے که نکوست از بهارش پیداست ۱- اظهار امثال این سخنان برائے از دیاد ایضاح است و الا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت بویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ذھوقا اللهم ربنا علی مقابله هؤلاء الکابر علیهم الصلوات و التسلیمات أدلوا و أخوا بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن این قدر هست که حقیر خجسته گاه است که از آشنائی ایشان مخطوط است مدتی است که ایشان اشتیاق بقیه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده بود و تا زمانے صاحب فرارش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امیدوار عنایت اند

مکتوبات حضرت چهارم

نیز سیادت و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت و آلم جسمانی و روحانی و تحریف بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و مآیناسب ذلک - سئلکم الله و سبحانه و عافاکم فی الدارين بخومته سید الثقلین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات لذت و آلم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چه که جسم را دران لذت است روح را از ان آلم است و هر چه جسم از ان متا لم است روح را از ان التذاذ است پس روح و جسم نفیض یکدیگر باشند و درین نشانه که لذت یافتن ۱۱

۱- اقتباس من القرآن و نظم الایة هکذا و قل جاء الحق الخ یعنی آمدن حق و نابود شدن دین باطل بر آئینه باطل است نابود شوند این کریمه واقع است درباره سحان الذی و سوره بنی اسرائیل ۲- حق سبانه و تعالی شامرا سلامت دارد و عافیت بخشا در دو جهان یعنی در دنیا و آخرت بمرمت سردارین و انسان بروی و بر آل دے در دو دوا و سلامها ۳- قوله ثقلین بفتحات تشبیه ثقل بفتحتین بر چیز نفیس نگارند تشبیهی مراد از ان عالم انس و عالم جن است ۴- نشأه بالفصح آفریدن و نوید شدن پدید آمدن و نو جوان شدن و آغاز کردن و نو خاسته شدن یعنی دین عالم دنیا ۵- یعنی خود بنفس نفیس حضرت ایشان قدس الله تعالی سرار هم ۶- یعنی روح خاص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد ۷- یعنی بر اینجسته نمودن بر برداشتن مصیبت ها و در دها که بر جسم تعلق دارند ۸- یعنی روح خاص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد ۹

روح بمقام جسم تنزل نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده به لذت او
متلذذ گشته است و باکم او متالم این است مرتبه آدمی که لا اله الا الله و لا اله الا الله است و در این مرتبه
ساقط است و در میان ایشان صادق است و آنست که هرگاه روح از این گرفتاری خلاص نشود
و به وطن اصلی رجوع ننماید پس پایه آخر آدم است و آدمی به گشت محروم از مقام محرمی به گزند گردد
باز مسکین زمین سفر نیست از دوسه بیچسب محروم تر از بیماری روح است که الم خود را لذت
نی انگار و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی که بواسطه علت صفرانیتش را تلخ می یابد پس
بر عقلا فکر از این مرض لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند -
بیت از پیش این عیش و عشرت ساختن به صد هزاران جان بیاید باختن و وچون نیک ملاحظه
کرده بشود معلوم میگردد که اگر در دنیا دروالم و مصیبت نمی بود بچشمی نمی آید ظلمتانی آنرا و قائل
و حوادث زائل میگردد و آنست که حوادث در رنگ تلخی داروئی نافع است که از الم مرض می نماید محسوس
این فقیر شده است در دعوتی عام که طعام می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و حجتی از طعام
خواران بشکوائی می خیزند و منقصت طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را ازین معنی
شکستگی دل حاصل میگردد و در همین شکستگی صاحب طعام ظلمت را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص
نیت از الم بیناید و در معرض قبول می آید اگر شکوه آل جامعه نمی بود و انکسار قلب صاحب طعام نمیشد
طعام سر اسر بر از ظلمت و کدورت بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی
و آوارگی آمد و باز پروردگار بویان عیش و تنعم را مشکلی کار است و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ لَقَدْ قَطَعْتُ عِبَادَتَ عِبَارَتِ أَزْوَاجٍ وَأَكْبَارِ اسْتِمْشَقِ مَقْصِدِ وَازْخَلَقْتُ الْإِنْسَانَ

یعنی پس گردانیدیم آن را فرود از همه فرماندگان اعنی وقتی که کافر شد فطرت سلیمه را ضائع ساخت واقع است در
سوره تین و باره عم ۱۲ که یعنی مرتبه پائین تر مرتبه آدمی است و آدمی از مقام محرمی و آشنائی حق تعالی
بسبب اشتغال بخلق محروم گشته ۱۲ که قول از پیش این عیش و تنعم را مشکلی کار است و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
مصابیب جسمانی خرم و شادان بودن صد هزاران جان بیاید باختن یعنی عن یلیغه و ریاضات شاقه برداشته خود را متعذبا
ساخت ۱۲ که اشارت است باینکه در باره ۲۷ که در آیات است یعنی و نه آفریدم پریان و آدمیان را مگر برای
آنکه پرستند مرا ۱۲

نوعی دوست علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا بچشم ایشان است در زندان عیش و جویا
بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت کشتی چاره نه بود و از ورزش بار برداری گذرنه
حضرت حق سبحانه و تعالی ما بے طاقان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بِحُجُومَةٍ
جَدِّا كَمَا لَا تُجِدُ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَلَمَّهَا وَمِنَ الْيَتَامَاتِ أَلَمَّهَا

مکتوبات حضرت پیغم

بجنان اعظم صدور یافته در تاسف و تلمف و بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و
اغرای تقویت اهل اسلام و اجراء احکام آید که اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
الْإِسْلَامُ فِي إِعْلَاءِ الْحُكْمِ نَجْرٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا
وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَكْثَلُهَا فَرَموده است الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ كَمَا
بَدَأَ أَظْهَرُ بَنِي لُحْيٍ بَاءَ غَرِيبِ اسْلَامِ تَابِعْدَ رَسِيدِهِ است که کفار بر ملاطعن اسلام و ذوم
مسلمانان می نمایند و بے حاشی اجراء احکام کفر و دجای اهل آری در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان
از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مصلحون بیت پری نهفته رخ و
دیو در کرشمه و ناز به بسوخت عقل زحیرت که این چه بود البجی است سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ
الْشَّرِّ حَقَّتِ السَّيِّئَاتُ كَقْتَهُ اند و رونق شرع شریف را بسلاطین و البسته اند قضیه منعکس گشته است

له و نواری و ذلت اگر چه در احکام تگویی باشد در هر یک از افراد ثقلین موجود و حاصل است کرمه کل له قانتون ازین معنی
نشان میدهد پس منافع شداد با هم فاسده و خیالات باطله که اندرین مقام باذلان عامه جامه گیرند ۱۲ که قول بحسب ایشانست
اشارت است بحدیث صحیح که اندرین باب وارد است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا سِجِّينُ الْمُؤْمِنِ
وَجَنَّةُ الْكَافِرِ یعنی دنیا زندان است مرمومن را و جهنم است مکر کافرا مروی است در صحیح مسلم از حدیث ابوهریره رضی
الله تعالی عنه ۱۲ مشکوٰۃ ۱۲ که قول تحریف یعنی برکتی و قول اغرای یعنی بر غلایند ۱۲ که یعنی حق سبحانه و تعالی تا شید
شما ناید و شمار القدرت ازانی فرماید بر دشمنان اسلام بر بلند کردن احکام ۱۲ که یعنی ظهور نمود اسلام در اول و بطنان مسافر
یعنی نمی شناختند او را الا اقل قلیل از مردم و عود نخواهد نمود بیدایت خود پس خوش حالی است مرموز را یعنی مدد کاران او را
در حالت ضعف و عجز و روایت کرد این را مسلم در صحیح خود از ابوهریره رضی الله تعالی عنه و این ماجه و طبرانی ۱۲
اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه

أَصَابِعُ الرُّحَمَاءِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ وَالسَّلَامُ

مکتوب شصت و هشتم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیبد و استغنا از ارباب فقر و
 مَا يَنْبَغُ ذَلِكَ الْخَيْرُ قِيَامًا صَلَاحًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَمَّا هُوَ مِنْ أَجْزَلِ شَرِّ طَبَقٍ است با تو میگویم
 تو خواه از ختم پند گیر خواه ملال تواضع از ارباب غنا زیبا است و استغنا از اهل فقر را کفایت
 بِالْأَصْدَادِ در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نه شد بهر چند مقصود شما تواضع بود
 مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک در یابید که در کجا باید
 نوشت آنرا خدمت فقراء بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت بهم ضروری است تا ثمره
 بر آن مترتب شود و بدینها خوطب القناد بلیه اتقوا امت او علیه وعلى إليه الصلوات
 والتسليمات آنها و اکتفا از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقه
 حضرت خواجہ نقشبند راقس الله تعالی سره شخصه گفت که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبر یابی
 اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند و شعث مذقوج بالآبواب کو افسر علی
 الله لا بکوة حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام اند که پیش تو گفتم غم دل تزیید
 که دل آلوده شوی و رن سخن بسیار است و عجمان عزیز و غلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس

۱۰۰ یکنوی دران کار نیست که در ادراستی سجا یعنی بیاعت بعضی از عوارض که سزاواره شد خود را بشما تو است رسانید و غیر هم درین بود که
 خواسته خدا این بود که آن ۱۰۰ حضرت سعدی میفرماید تواضع زگر دن فرازان نکوست که اگر تواضع کند غمزه اوست ۱۰۰
 یعنی و بدول رعایت آداب فقراء امیدوار نتایج و ثمرات بودن دست زدن است بردخت خادوار اعنی بے سو و محنت و مشقت
 برداشتن است و خود را بمملکه انداختن ۱۰۰ یعنی بسیار ثو لیده موی گرد آوده رانده شده از دراز جهت غایت حقارت اگر
 سوگند خورد و بر خدا بر تکیه راست گوید و اندر دے تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
 و بدید میکند و میداد او آنچه دے می خواهد و دمنی کند دعلے او را و راست گوید و اندر دے تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
 سوگند خورد بخدا که وی تعالی میکند این فعل را یا سوگند بخورد که نمی کند راست گوید و اندر دے تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
 ۱۰۰ منسوب بصمیم یعنی خالص و خلوص و دل و میان دل ۱۰۰ زیرا که از هر مرض بقصد اوست چنانکه از حرارت بر برد دست
 و بر عکس و تشکی بر تری و بر عکس و علی بن القیس ۱۰۰ یعنی از برائے حق است نه از برائے نفس ۱۰۰

امرداشته باشند و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که بدهند صلاح شما را میباید که منظور
 دارند نه مصلح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غایتی این سفر بود اما در
 عالم اسباب مجمان و غلصان شما نگذاشتند تقصیر ازین طرف ندانند بهر چند این مقدمات تلخ نما
 اند اما خوش اند گویند گمان شما بسیار اند بهمان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه
 است و ظهور زایل مخزنه لیکن بدانند که اظهار این قسم سخنان از روی آزار است بلکه از روی نیک
 خواهی و دل سودی است لیکن تصور نمایند خواهی محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند محتمل که فقیر بهر
 حال خود را بشما میسر آیند اما در امتیاز راه سر بند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فی ما صنع
 الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات
 والبسته بمناعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناصیه اند الحمد لله و الصلوة والسلام
 علی رسول الله التقات نامه گرامی که بمصوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند
 وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب
 فقراء نموده اند و تواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله دفعه الله این تنزل
 موجب رفعت و بینی و نبوی گردد بلکه گشت نشوی لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آمده اند چنان
 سبب بلندی ۱۰۰ بالکسر

۱۰۰ کنکاش با کسر و لوزن تخی و کات دوم فارسی و تین مجله مشورت و صلاح بری و این لفظ ترکی است کنکاش غففت آن ۱۰۰ جمع علت
 و علت خائیه آنکه فاعل را بر فعل کردن حاصل و باعث بود ۱۰۰ یعنی درج و تدا و هر چه بشما خوش آید و تملق و چاپلوسی کنندگان شما دیگران
 بسیار اند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه است و نجات یافتن است برازا این امراض مستوره و دفاتل
 خفیه که بر تنبیه اطلاع بران دشوار است این را یقین تصور نمایند دریب و شرب را درال راه نه دیند ۱۰۰ خیر و نیکوئی و ران است که
 خواست و کرد حق سبحانه و تعالی ۱۰۰ جمیع ستایشش مرقی راست تعالی و تقدس و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه
 علیه و سلم و بارک ۱۰۰ بهترین جزا از انی فرماید حق سبحانه بشما از ما ۱۰۰ هر که بستی اختیار کند و بجهت رفائے حق سبحانه
 و تعالی حق تعالی رفعت و بلندی بخشد او را و ایت که دین را ابو نعیم در علیه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه و عزیزی گفته که استاد
 آن حسن است ۱۰۰ معرب

تصور فرمایند که این انابت بردست درویشی از درویشان واقع شده است مترصد تاج و تملک
 آن باشند اما حقوق آن را باید که بما اکن مرعی دارند و از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم و معارف
 چه و نماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سجد و تسبیح و تفصیل سخن تفصیر
 جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بصاعت و نیز ظاهراً بعضی از یاران بخدمت شما برده اند
 بنظر شریف گذشته باشد بآنجملة طریق التجات متابعه اهل السنة و الجماعة گنوه
 الله سبحانه فی الأقوال و الأفعال و فی الأصول و الفروع فانهم الفروقة الناجية و ما
 سواهم من الفرق فهم فی معرض الذوال و شرف الهدایة علیه الیوم أحد
 اذکم یعلمه اما فی الغد فیعلمه کل احد و لا ینفع اللههم نهنا قبل ان یتبهننا
 الموت سیامت بانی سید ابراهیم از قدیم چو انتسابی بان آستانه علیه فد و در سلک و عالمی
 منظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که او این فقر و پیری را با اهل و عیال خود بفرار غافل
 گذراند و بدعائے سلامتی و این ایشان مشغول باشد و السلام

مکتوب مقتادوم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه
 بهیچ جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلك یتکم الله سبحانه علی
 حاجة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة ربحه الله
 عبدا قال امینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفصیل است سبب

بلکه باستیجاب تمام در اسفار خود معجل نموده اند پس به تسطیر آن اعتبار جماعت ۱۲ خلاصه المرام آنکه راه خلقی
 گروه اهل سنت و جماعت است بسیار گردانند ایشان را خدا شایسته پاک در اقوال و افعال و در اصول و فروع زیرا که او شانند
 گروه نجات یافته و اما دیگر فرقه پس ایشانند در عمل ذوال و در قرب بلاک امروز کسی داند یا نداند اما فردا شایسته روز قیامت
 پس هر کس داند و نفع ندید ۱۲ یعنی در رشته دعا گویند شما کشیده شده است لفظ قتل بصیغه اسم فاعل است از انتظام
 بمعنی راست شدن و در رشته کشیده شدن ۱۲ ثابت قدم دارد و شمارا خدا شایسته پاک بر شما راه شریعت حضرت محمد مصطفی
 بر صاحب شریعت درود و سلام و تحفه دعا باد و رحمت نازل فرماید حق جل و علا بر آن بنده که آمین گفت باین دعا آمین یارب
 العالمین ۱۲

تفصیل و تمجیل نیز بهما جامعیت است قرب بواسطه انیت مرات اوست و قابلیت
 ظهور من جمیع اسماء و صفات را بلکه تحلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یستحق ارضی و لا سرائی
 و لکن یتحق قلب عبدا المؤمنین ^{بشارت} ازین بیان است و بعد از سبب احتیاج اوست
 بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کما فی الارض جمیعاً بواسطه این
 احتیاج او را جمیع اشیاء گرفتاری هست که سبب بعد و تفصیل او گشته است ۵ پایه آخر آدم است
 و آدمی و گشت محروم از مقام محرمی و گرنه گرد باز مسکین زمین سفر نیست از وی هیچس محروم
 پس بهترین همه موجودات انسان آید و بدترین همه کائنات هم او اذ کان منه محمد حبیب رب
 العالمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و التحیات و ابوجهل اللعین
 عدا و دیت السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات یابد و گرفتاری که
 که منزه است از یک نیز حاصل نیاید خرابی و در خرابی است لیکن بمقتضای مالک و مالک
 کله لا یتوک کله زندگانی چند روزه را بروفق اتباع صاحب شریعت علیه و علی الیه
 الصلوة و النجیة باید بسر برد که سنگاری از عذاب اخروی و فوز تبعات سرمدی و البته
 سعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سالمه ادا و زکوة کما حقه باید نمود و آل
 را وسیله عدم گرفتاری با اموال و انعام باید ساخت و در ملحوبات و ملحوبات لذیذه و
 ۱۲ اشیاء خوردنی ۱۲ اشیاء پوشیدنی ۱۲

۱۲ قوله لا یسعی الخ یعنی وسعت ندارد مرز زمین من و نه آسمان من و لکن وسعت دارد مراد دل بنده مومن من ذکر کرد این را غزالی
 در احیاء لکن بلفظ لا یسعی بدل لا یسعی و بلفظ وسعت بدل و لکن یسعی عراقی گفته که باین لفظ نیافته ام و روایت کرد طبرانی
 بلفظ ان الله انیة من الارض و انیة دیکم قلوب عباد الصالحین خرج گفته که بلی در مسند الفردوس از انس بن ادریس
 و احمد در دار و سبب بن منیه آورده و لکن بالفاظ دیگر مع اتحاد معنی ۱۲ التعریب مع الاحقار ۱۲ اشارت است بلیت که در پاره
 اول واقع است بهو الذی خلقکم الخ یعنی اوست آن خداوندی که بیافرید برائے شما آنچه در زمین است همه ۱۲ زیر کار از نوع
 انسان است حضرت محمد محبوب پروردگار عالمیان بر دے و بر آل پاک دے درود و سلامها و تحفه مانے دعا و از نوع انسان
 است نیز ابو جهل ملعون و دشمن پروردگار آسمانها و زمینها بد آنکه اندرین قول لفت و تشویر مشوش است چه قول اقدس سره محمد حبیب الخ
 راجع است بقول اقدس سره بهترین موجودات الخ و قول اقدس سره و ابو جهل اللعین الخ راجع است بقول اقدس سره و
 بدترین همه ۱۲ قوله اموال نامیه یعنی آن اموال که در آن افزائش ممکن بود و نمود و افزائش برابر است که حقیقی بود مثل توالد و تسال
 و تجارت یا تقدیری باین طور که قادر بر استنسی مال باشد و مال بدست نایش بود بد آنکه مال نامی که در زکوة واجب شود عام است
 که در دسیم مسکوک یا تیر یا زلی یا ظروف طلا و نقره باشد یا مال تجارت که بر نیت تجارت حزیده شود نصیب ند بهفت و نیم قوله است و
 نصیب سیم پنجاه و شش و پیر سکه دلی است ۱۲ قوله انعام سالمه یعنی شتران و گاو و بزها و غل و زواده که اکثر سال بر چریدن و صحرا
 کفایت کنند همچنین گله اسبان و تفصیل نصیب اجناس سوا هم و قدر واجب آن طول دارد ۱۲ آنچه تمام و کمال یافته شود و کلیت ترک نیز کرده شود ۱۲

ولفیسه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر اداء طاعات نیت و یکره
 باید کرد و جامه لقیس بکم کریمه خدا و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 با موری باید پوشید و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به
 تکلف برین نیت باید آورد و قاتل کفر تنگوار او دایم بحق سبحانه و تعالی ملجی و متضرع
 باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف و اسهت می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول
 آنکه در ساخته است قطره بارانی را علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوی علماء دیندار
 که راه عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیله نجات ابدی
 باید دانست مَا یَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدُوِّكُمْ إِنَّ شَرَّكُمْ تَعْلَمُ +

مکتوب مقتاد و یکم

بمیرزا و ارباب این خان خاں صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است
 و حصول شکر بایان شریعت است لا غیر آید که الله سبحانه و تعالی شکر منعم بر منعم علیه
 واجب است عظام و شرف معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس بهر چه وصول
 نعمت بیشتر و وجوب شکر زیاده تر پس بر اعیان علی تفاوت در درجات نسبت به فقر و اغنیاء مضای
 شکر واجب آمد لهذا فقر این امت پیش از اغنیاء یا بعد سال و بهر جهت خواهند بود و شکر منعم تعالی
 اولاً بتفصیل عقائد است بمقتضای آرائی فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً بایان احکام
 عملی

له اشارت است بحدیثی که اندرین باب آمده است روایت کرده از آنکه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه یدخل الفقراء
 الجنة قبل الاغنیاء بخمس مائة علم مقدار نصف یوم و روایت نمود این ماجه از ابی سعید بن بلطف ان الفقراء المهاجرون
 یدخلون الجنة قبل الاغنیاء ثم یخمس مائة سنة و روایت کرد مسلم بلطف ان فقراء المهاجرون یسبقون الاغنیاء یوم القيمة بالبعین
 خوفاً از حدیث عبد الله بن عمر ۱۳۰۰ معرب ۱۳۰۰ خدا و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 واقع است یعنی یا بنی آدم خدا و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 بگیرد بر نیت خود و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 میان سه و هفتاد و فقر اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است در ترمذی و ابی داود ۱۳۰۰ قوت بخش شمار خدا پاک و قدرت از توفیق
 شمار بر دشمنان دین ۱۳۰۰ المعاهد اشارت است به حدیثی که در آخر باره و المحضات در سوره نسا واقع است یعنی که اگر خدا العذاب شمار اگر چه افسردگی کنید و ایمان آید
 صه قوله فلان لم تنكوا فتنكوا اشارت است بحدیثی که مروی است در شریعت التی از حضرت النبی رضی الله تعالی عنه

شرعیه عملیه است بروفق آرائی مجتهدین این فرقه علیه و ثانیاً بتفصیل و تزیین است بر طبق سلوک صوفیه
 علیه این فرقه سنتیه و وجوب این رکن نیز استحضانی است بخلاف رکنین سابقین چه اصل اسلام مربوط
 باین رکن است و کمال اسلام منوط به آن یک رکن و عملی که مخالف این ارکان تنگنه است اگر چه از
 جنس ریاضات شایسته و مجاهدات شایسته باشد و اصل معصیت است و نافرمانی و ناسپاسی
 منعم جل سلطان بر ائمه و فلاسفه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را معاف نداشته اند اما این ریاضات
 چهل بروفق شرائع انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه علی اجمعهم عموماد علی
 افضلهم خصوصاً واقع نه شده اند مردود اند و از نجات اخروی به نصیب فخلیکم بمتابعة
 سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی
 علیه و علی اله و سلم و متابعة خلفائه الراشدين المهديين رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین +

مکتوب مقتاد و دوم

بخواجه جمال صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را
 از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه و ماینا سب ذلك سلككم
 الله سبحانه و عافاكم ما احسن الدين والدنيا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع
 افتداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد و چهل درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست
 بلکه متعسر است بضرورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیوی به مقتضای
 حکم شریعت تعزاً محکوم باید نشد و در مطاعم و منسارب و مساکن حدود شرعی را رعایت باید نمود و تجاوز از آن
 ایضا خود را ۱۳۰۰ چیزهای استعین ۱۳۰۰

سلسله توطین بتفصیل موافق و برابر یعنی هر شئی که برابر آن شئی دیگر باشد در لطائف نوشته که بکسر اول و سکون با بمعنی طریق و دستور است
 اینجا هر دو معنی صحیح است ۱۳۰۰ قوله فخلیکم بمتابعة ای لازم گیرید متابعت سرور و مولا شئی و مشقاعت کننده در باره گناهان ما و
 طیب دلهائی ما محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم را لازم گیرید متابعت خلفائے او را و اهل رشد و هدایت را و خوشنودی حقیقی را به
 المشایخ باد ۱۳۰۰ سلامت دارد خدا شئی پاک شمارا و عافیت بخشید و شما ۱۳۰۰ چه زیبا است دین و دنیا اگر جمع بودند بر و لیکن جمع
 بودن هر دو محال است دلالت کرد بر این معنی لفظی که موضوع است بر شئی دلالت بر انتقاد شرط و جزا چنانچه در محل خود مقرر است ۱۳۰۰ قوله
 بر این جمع برین است گردی از علماء مشرکان بنده ۱۳۰۰ جمع ریاضت با کسر توفیق را نام کردن درج کشیدن ۱۳۰۰

حدود تجویز نباید کرد و در اموال نامیه و انعام سائمه زکوة مفروضه را ادا باید کرد و چون تقبی با حکام شرعیه بیشتر شد
از حضرت دنیا بخاتمه حاصل گشت و باخت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی بهم بیشتر شود از محبت خارج
است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت و بقاء و اموال
دنیوی است فقط سه من آنچه شرط بلوغ است با تو میگویم تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال تا کدام
صاحب دولت باشد که باین طمطراق دنیاوی و باین خدم و حشم و باین طعامهای لذیذ و چرب و باین
لباسهای فاخر و پرشکو کلمه حق را بسمع قبول استماع نماید و گوشتش از بار در گراں شده است
تشنه دانه و فشان مرا و تقنا الله سبحانه و ایاکم بمطاعه الشریعة للضطفویة علی
صاحبها الصلوة و السلام و الحجیة بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابقا کرده بود الحال محبوس است
مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدته است که بر بندها محبوس است بواسطه ضعف پیری و ضیق
معیشت و تمادی مدت مجلس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عید آمده سعی در غلص مانمایند کثرت
مسافت راه مانع آمدن چهل انجوی خواهد بود صادق بخند مت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدع
گشت امید است که توجبه عالی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر و السلام
اؤکلا و اخرا

مکتوب بہ مقتاد و سوم

بہ قلیج اللہ بن قلیج خاں صدور یافتہ درندست دنیا و ابنائے آن دور نکویش تحصیل علوم غیر نافع

۱۱ حفاظت جاهد و دالها ئے دینا برخلاف کفار **۱۲** **۱۱** قوله مطراق بضم بر و طاء جمع یعنی کوفه و دشان و بقل صاحب موبد نوشته که طریقه
 مکتوب است و طراق یعنی آوازه خوش و مطراق ازین مرکب است **۱۲** **۱۱** قوله خدم بفتح خ و دیم جمع خادم است و شتم بفتح شیم چاکرانی و خدمتکارانی
 که برائے او غضب نمایند و جنگ کنند یا دیگران **۱۲** **۱۱** قوله پر شق بکذا فی النسخ الموهوبه عندنا بفتح که این لفظ مرکب باشد از بر یعنی کثیر و
 شق یعنی شکاف یعنی بلند که شکافند بسیار داشته باشد چنانچه عادت امر است بکذا قیل و الله اعلم **۱۲** **۱۱** قوله فغان بضم اولی ناله
 و فریاد و این لفظ بکسر و شبر است و در دیگر از لجه عراقیان بضم اول مسموع است و فغان از ناله بلند تر باشد و بعضی گفته که فغان در اصل یعنی
 ناقوس است زیرا که فغ یعنی بت است و الف و نون برائے نسبت حالا بمعنی ناقوس مجرور نوشته بمعنی ناله و فریاد مستقل شده **۱۲** **۱۱** غ
۱۱ **۱۱** توفیق بخشد مارا خدائے پاک و شمارا بمناجعت شریعت محمد مصطفی بر صاحب شریعت درود و سلام و تحنه دعا **۱۲** **۱۱** در
 و بیم و مال تجارت **۱۲** **۱۱** ستوه بضم سیم جمع یعنی تنگ و طول و عاجز و بازمانده **۱۲** **۱۱** غث

و در اجتناب از فضول مباهات و تحریف بر خیرات و اعمال ضالحه علی الخصوص در زمان غفوان جوانی
 و تأسیب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت سنبه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
 التیجة الکبریة الشرمیة استقامت ازانی فرایده فرزند دنیا عمل آزائش و ابتلا
 است ظاهر او را با انواع مفرخات مموء و مزین گردانیده اند صورت او را بحال و خط و زلف و خرم و مو
 مرتب ساخته اند و در نمودن شیرینیت و لطراوت و تضاربت تمجیل لیکن فی الحقیقت بی غیر نیست عطر اندوده و
 مزبله نیست پر از ذباب و دوده و سهرالے است آب بنا و شکرے است زهر آسای باطن او سر اسر خراب
 و ابر است معالجه او با ایناے خود با این همه لندی از بر چه کوئی بدتر فرقیته او دیوانه و مسجود است گرفتار
 او مجنون و مخدوع بر که نظام او مقتول گشت بداغ خیرات ابدی قسم شد و هر که بجلاوت و طراوت او نظر
 کردند امت سمردی نصیب او آمد سر و کائنات حبیب دین العالمین علیه و علی الیه الصلوٰۃ
 و التحیات فرموده است مَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِلَّا صَوْتَانِ إِنْ رَضِيتَ أَحَدَهُمَا سَخَطْتَ الْآخَرَى
 پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت ازوے در سخط است پس ناچار از آخرت بے نصیب آمد
 اَعَادَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ مَنِ حَبَّتْهَا وَحَبَّتْ اَهْلُهَا ے فرزند یحیی میدانی که دنیا چیست
 آنچه ترا از حق سبحانه و تعالی باز دارد پس از زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال با
 لایعنی همه داخل دنیا است علوم و مکه با آخرت کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و منا
 و امثال آنها از علوم لا طائل بکارجی اند فلاسفه از اهل نجات می بودند قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
 بے فائده

۱۰ مرغفات جمع مرغوف یعنی بزم و فتح را بمعنی باطل و تزویر کرده شده قاراش داده ۱۲ ۱۳ موهه بالضم و تشدید او مفتوح زرانده کرده
و آراسته ۱۴ در اصل بضم اول و فتح لام لفظ عربی است جمع زلف را بالضم بمعنی باره شب است و فارسیان بسکون لام خوانند و مجازاً بمعنی
سیاهی اطلاق مشهیر بر مشبه کرده موش مخصوص قریب گوش را زلف گفتند و بعضی گفته اند که زلف مخفف زلفین است که بضم اول و کسر فای مجع
زلفین است بجهت تشبیه بر موی صدف اطلاق کنند ۱۵ بالفتح و بای موده و لام بر دو مفتوح جائے سرگین انداختن و جائے نجاست
انداختن اسم ظرف است ماخوذ از زبل یا کسره بمعنی سرگین است ۱۶ غث ۱۷ یعنی نیست دنیا و آخرت مگر مانند دوزن که در نکل یک
مرد باشد اگر امانی گشت یک از او دو غصب ناک شد دیگرے۔ معرب گفته روایت کرد احمد و حاکم و طبرانی و ابن جابر بلفظ من احب دنیا
افضلها خواتمه و من احب اخرته افضل دنیاها خواتمه و اما بقی علی هایقی یعنی هر که دوست داشت دنیاے خود را نقصان رسانید
بآخرت خود و هر که دوست داشت آخرت خود را ضرر رسانید دنیاے خود پس اختیار کنید باقی را بر فانی ۱۸ مولوی میفرماید جلست
دینا از خدا فانی شدن و تماشای فقر و فرزند و زن ۱۹ فرمود آنحضرت سرور عالم ایاں علیه الصلوٰۃ و السلام علامت روئے گردانیدن حق
تعالی از بنده مشغول بودن بنده است یا آنچه اسم و ضروری نیست اورا۔ معرب گفته گفت ابن حجر در شرح اربعین من علامات اعمال الله
تعالی عن العبد ان يجعل مشغولاً فیها لا یعنیة از قول حسن است و تندی از ابومرید آورده مرفوعاً من حسن اسلام المرء تركه مالا
یعنی روایت کرد ابن راهب و حسن گفت این را تووی و جمع گفت اورا ابن عبد البر مرفوعاً من متقی مرفوعاً و جماع الکلم بلفظ شیخ یعنی

علامه اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یغنیه به هر چه جو عشق خداست احسن است
 که شکر خورین بود و جان کنان است و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کمال است
 نه باین معنی است که معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است که علم نجوم
 یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از
 عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است و همیکه در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله
 در بعضی علوم شرعی در کار اند با لجمه بعد از تحلیلات بسیار و به جواز برای اشتغال باین علوم پیدای شود و آنرا
 مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت احکام شرعی و تقوی است و آنکه کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز
 اُصولاً انصاف باید کرد و ارتکاب امر مباح که مستلزم قوت امور و وجه باشد از حد اباحت می براید بانه
 شک نیست که اشتغال باین علوم مفید است اشتغال بعلوم شرعی ضروری است که فرزند حق سبحانه و
 تعالی انکال عنایت بے غایت خویش تر ادر ابتدائے جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود و بدست
 یکی از دو ایشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی سر برهم انابت داده نمیدانم از دست نفس
 و شیطان تر اثبات بر آن توبه میسر شده باشد بانه استقامت مشکل مینماید موسوم عنقوان جوانی است
 و اسباب دنیوی همه میسر و بیشتر از قرآن و کتب مناسب و ملازم به میسر اندر من تو این است که
 توفیق و خانه رنگین است که فرزند کار این است که از قبول مباحات اجتناب باید نمود و
 از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد و آن هم به نیت جمعیت از برای ادا و وظایف بندگی
 مثلاً مقصود از خوراک قوت بر ادا و طاعات است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برود
 علی هذا الیقین سائر المباحات الصوریة الی غیره نقشبندیه قدس الله تعالی است و آنکه او حکم
 عمل بضریمت اختیار کرده اند و از رخصت مجامع اجتناب فرموده از جمله عزائم اکتفا است بقدر
 ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بحیرات و شبهات
 نباید رفت تبعات با امور مباحات بروجه اتم و اکمل حق سبحانه و تعالی از کمال که مخرج فرموده است
 و دایره این تنجات را بر وسیع ساخته قطع نظر از این تنجات کدام عیش بر آن است که مولای
 این کس از کردار این شخص را چنی باشد و کدام جفا بر آن است که سید و از اعمال او در سخط باشد و ضاء
 له و رافق و مدو شود یعنی خوشنودی حق تعالی در جنت بهتر است از جنت و خشم و عساجه و تعالی در جهنم بدتر است از جهنم ۱۲

الله تعالی فی الجنة حیوة من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شقاء من النار این کس بنده
 ایست محکوم بحکم مولای او و بسر خود نساخته اند و در هر چه افتد و آنکه داشته اند فکر باید کرد و عقل دور اندیش
 را کار باید فرمود و فراخ اندامیت و خیاریت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسوم جوانی است
 جوان مرد آن است که این وقت را از دست نهد و فرصت غنیمت شمرد و بچمل که اوقات از زمان پیری
 نگذارد و اگر گذارد جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود سنگام ضعیف و سستی کار نمی تواند کرد و حال که اسباب
 جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جمله الغایات حق است سبحانه که غم معیشت این کس سر آهنا
 است و موسوم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عند امر و زوال بفر و باید انداخت و سخت
 به تسلیف باید کشید قال علیه الصلوة و السلام هلك المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی
 را بر فردا اندازد و امروز با عمل آخرت پردازد ندانست مستحسن است چنانکه عکس این مستفیع است درین وقت
 عنقوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آن قدر اعتبار است
 که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست در توره سپاهی گری سپاهیان کارگر
 را در وقت استیلاء اعداء اعتبار بیشتر است اندک تردید هم اعتباری گیر و نمایان می شود و در وقت امن
 از شتر اعداء این قسم اعتبار نه می ماند که فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است
 نه لپو لعب و نه خوردن و نه خفتن است مقصود از او ادا و وظایف بندگی است و فل و انکسار و
 عجز و اقتدار و دوام التماس و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان عبادت که شرع محمدی علیه الصلوة
 و السلام بآن ناطق است و مقصود از ادا و آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس
 خداوندی عز شانه هیچ ازال عاید نمی شود بجان ممنون گشته می باید و اگر دو به القیاد تمام در انشال او امر
 له اشارت است آیه که در سوره قیامت واقع است ایحب الاصل ان یترک سدی یعنی آبی پندار آدمی که حمل و فاعل گذارنده شود ۱۲
 له قول ملک المسوفون یعنی ملاک شدند سوف اقل گویندگان گویند که باین لفظ یافته نشد و بر آینه روایت کرد و بی در مسند فردوس از عبد الرحمن
 بن عوف رضی الله تعالی عنه بلفظ المسوفین شعاع الشیطان یلقیه فی قلب المؤمن و از ابن عباس بلفظ ایاء و التسویف بالتوبة
 روایت کرد بخاری در تاریخ از حکم بطریق ارسال و خطیب از ابوهریره رضی بلفظ لعن الله المسوفات ۱۲ معرب مکتوبات محمد مراد کی سکره ۱۲
 له یعنی مهمات آخرت را بر فردا انداختن و با عمل دنیا و دیر انداختن ۱۲ له قول توره بوا و محمول در ادا و عمل در ترک یعنی نیم
 و قاعده مطلق و مجازاً شریفه را گویند که چگونگی از خود وضع کرده حالاً یعنی حکم شدید یا دشمنی مستعمل و درین جا یعنی اول مراد است ۱۲
 خواب و غرور و غیره اقام نیست و منتگان را بهره از اقام نیست ۱۲ له بالغم و بغمین و بغمین ختم کردن و نماند شود شدن ۱۲ اللهم اغفر
 لکاتبه و لمن سغی فیه ۱۲

و انما از مناسبتی باید که بشود حق سبحانه با وجود غباء مطلق عباد را با او مروا و اهی سرفراز ساخته است تا محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در انتحال احکام باید که بشود آن فرزند میداند که اگر از این بلی دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخند متی سرفرازی سازد و در آن خدمت لفعی با مریز عاید است این زیر دست حکم او را چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است بمنو نیت تمام بجای آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل سلطان از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در انتحال احکام خداوندی جل عظمت نمی گوشتد شرم باید کرد از خواب خرگوش خود را بایر آورد و قدم انتحال او امر الی جل سلطان از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعی را دروغ میداند و باور نمی کند یا عظمت امر لغای و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت انبای دنیایم آید شتاب عیت این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا با استیلاء تمام بر فطال قوم شیخون خواهند ریخت عقلا آن قوم از بلی محافظت خود می شوند و فکر دفع آن بلیه نمی نمایند با وجود میداند که آن خبر کذب متهم است لیکن میگویند که در محل تو هم خطر نزد عقلا احتراز لازم است خبر صادق علیه الصلوة والسلام به بمالغما تمام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آن نیز از خبر صادق علیه الصلوة والسلام و الحجة معلوم کرده اند پس چه ایمان است که خبر خبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجا است که ظن هم نیست بلکه و هم هم نیست چه عطاء در خطر با و هم را نیز اعتبار نمی کنند و چنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید ^{۱۳} **وَاللّٰهُ يَصِّدِّقُ لِمَا تَعْمَلُونَ** با وجود این اعمال قبیح بوقوع می آید اگر بداند که شخص حقیر بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس این قسم کردار از ایمان است یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان

اے شب خون بوقت شب پنهان بر دشمن تاختن و بوقت شب قتل کردن فوج دشمن را ^{۱۴} **ع** یعنی اینهمه تهنی و مستعد شدن در بلی حفاظت خود بودن و فکر اسباب دفع آن بلا نمودن معنی است بر امر موسوم - خبر صادق ^{۱۵} **ع** خطر یقین قدر و جاه و عظمت و بزرگی و بمعنی آفت و دشواری و اندیشه ضرر ^{۱۶} **ع** و چون فکر دفع آن نمی کند معلوم شد که هیچ متاثر نمی شوند ^{۱۷} **ع** یعنی و حق تعالی بین است با آنچه میکنند واقع است در آخر سورة حجرات و باره ^{۱۸} **ع**

بکنند **قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** حَبَّ دُوا اِيْمَانَكُمْ يَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ و از آن مرئیات حق سبحانه توبه نصوح از سر اعاده نماید از امور ^{۱۹} **ع** که نهی فرموده است و محرم ساخته بختیب باشد پنج وقت نماز بجاعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تجد نیز میسر شود ز به سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است آن را البته ادا کند طریقه که ادای آن آسان باشد آن است که از مال خود آنچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگذاشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان آنچول به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقوم هم زکوة از ذمه ادا میشود و هم از خرج بے تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آن قدر در سال خرج فقراء نشود و بقیه بماند آن را همان طور جدا از مال خود نگذارد در هر سال سهمی قسم عمل بکار بند چو مال فقراء جدا میشود اگر مردز توفیق ادای آن روزی نه شد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چو نفس بالذات بسیار بخیل است و در انتحال احکام الهی جل سلطان سرکش بقصر و رست سخن بقصر گفته می شود و الا اموال و املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن ملک نماید باید که بمنیت تمام ادا کند و هم چنین در سایر عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند آنجا ادای آن حق

اے فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام نو سازید ایمان خود را بسبب گفتن **لا اله الا الله** و ایت کرد احمد و طبرانی بلفظ جدا ایماست که قیل یا رسول الله کیف یجدد ایماننا قال اکثروا من قول لا اله الا الله یعنی نوین سازید ایمان خود را گفته شد یا رسول الله و چه طریقی نو سازیم ایمان خود را فرمود زیاد بگوید مقول **لا اله الا الله** ۱۲ بر جندی ^{۱۳} **ع** اشارت است بآیه که در پاره قد سمع الله و سورة تحریم واقع است یا ایها الذین امنوا اتوبوا الی الله توبه نصوحا یعنی اے آنکه که دیدید باز گردید بخدا باز گشتن خالص و لفظ نصوح بفتح و حله جمله بمعنی صاف و خالص و توبه استوار که باز گشته هرگز نکند و نیز نام مردی که در حاکما میکرد و قصه توبه کردن در ثنوی معنوی مشروح است ^{۱۴} **ع** قول از اموریکه الخ و قوله پنج وقت الخ هر دو بحدوث حوت عطف معطوف است بر قول او قدس سره از سر و از نامرئیات ^{۱۵} **ع** قال علیه الصلوة والسلام بقی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و الحج و صوم رمضان یعنی اسلام بر پنج رکن معنی است شهادتین و نماز زکوة و حج و روزه رمضان مردی است از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما در مسلم و بخاری ^{۱۶} **ع** منکوة ^{۱۷} **ع** قوله به نیت زکوة بدانکه شرط صحت زکوة نیت است که مقارن شود با دله نمودن یا تجدید کردن قدر واجب از مال و اگر صدقه کرد تمام مال زکوة نیز از ذمه او ساقط گردید ^{۱۸} **ع** قوله بصره مراد بالفتح و نا بمعنی فائده و نفع و بمعنی حیل و مکر و بمعنی اخروی و فرصت و بمعنی بخی در خرج ^{۱۹} **ع** غث ^{۲۰} **ع** فرایند داری احکام خداوندی ^{۲۱} **ع** زیرا که نیت منجز شرط صحت ادای زکوة است که امر مستطوعی کتب ^{۲۲} **ع**

التجاء وضرع باین قوم شتعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالیٰ به توسل محبت این طائفه
بمحبت خود مشرف سازد و به تمام بجانب خود گشاید و ازین نغمه خستها بالکل خلاص سازد و صحنوی عشق
آن شعله است که چون بر فروخت + هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت + تیغ لاد و قتل غیر حق براند +
در نگر از آن پس که بعد لا چه ماند + ماند الا الله باقی جمله رفت + شاد باش ای عشق شرکت سوز زلفت +
زلفت باقی درشت و ستمت و ذریه حکم و شرف

آسان است بلامنت و تلقین ^{چهارم} نیم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام
شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تا اثری بهست شاید به برکت انفس ایشان
بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاد ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمائے متقی پیدا نشود
بضرورت بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت آن جا میاں حاجی محدثه از علمائے دیندار اند
میان شیخ علی اثره خود آشنائے شما اند غرض این هر دو عزیز در آن نواحی مقیم اند در تفقیش مسائل
شرعیّه بایشان رجوع نمودن انساب است ای فرزند مافتد را به اینائے دنیا چه مناسبت که از نیک
و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعیّه در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند ^{استوار کردن} فَاتَّقُوا اللَّهَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ
اَما آن فرزند چو از راه انابت به فقراء رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجّه
بحال آن فرزند میشود همان توجّه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح و مسائل بگوش
آن فرزند رسیده باشند اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیمار کسی که علم بداروئے مرض خود دارد تا آن دارو را
نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائده نمی کند این همه ابرام و مبالغه برائے عمل است علم خود تجتهد را دست
می سازد قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ عَذَابًا يُومَرُ الْقِيَمَةُ عَلَيْهِمْ كَمَا يُفْقَهُ اللَّهُ
بِعِلْمِهِ آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ای باب تجتهد اگر چه مقرر ندارد اما از لفافه
جوهر استعداد آن فرزند خبر میداد امید است که حق سبحانه و تعالی بهر کفایت آن انابت در آخرت توفیق
مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طائفه را از دست نهد و

۱۰ زیرا که مخالف اعمال سه نوع اند نوعی است که حقیقی آن مردش نخواهد نمود و آن شرک کردن است با حق سبحانه و تعالی ان الله لا
 یغفر ان یشرک به و نوعیست که ترک نماید حق تعالی آن را تا آنکه معاوضه بگیرد و اقصا ص نماید بعضی از بعض و آن ظلم کردن عباد است
 یک مریکری را و نوعی است مفوض بخدائے تعالی عذاب کند یا بخداوند نماید و آن حقوق حق اند عذرشان هکذا اودد فی الحدیث
 للید حق عن عائشة رضی الله تعالی عنها علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲۴ یعنی پس مرخصه را است حجت کامله و دلیل محکم باین گونه
 واقع است در پاره و لواحق و سوره الفام در ربیع دوم ۱۳۵ مروی است از حضرت خواجہ حسن بصری رضی الله تعالی عنه گفت علم دو است
 پس یک علمی است که در دل است پس آن علمی است سود دهنده مردم را و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر ندارد در دل و نورانی تر ساختن دل را
 پس این حجت خدا است بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شمارا علم بدادم چرا بآن کار نه کردید از اینجا گفته میشود که وائے بر جاهل
 یک بار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گراشد و در چاه خدایان افتاد و بیست علم چو دل زنده یارے شود و علم چو برتن زنده یارے بود
 ۱۱ یعنی رسول فرمود علیه الصلوٰۃ و السلام هر آینه شدیدترین مردم اند و وائے عذاب روز قیامت عالمی است که با و تلف نرسانند حق تعالی از
 علم او تعجب گفته روایت کرد این را ابن عباس که از ابو بربره و نیز طبرانی در صغیر و بیہقی در شعب و ابن عدی و حاکم در مستدرک با الفاظ مختلفه فقیر گوید عن
 ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه قال ان من اشد الناس عند الله حذوۃ لوم القیامۃ عالمی است که با و تلف نرسانند حق تعالی از
 ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه که فرمودید رستی از شر برترین مردم نزدیک حق تعالی اند و وائے منزلت روز قیامت عالمی است که نفع نگیرد از علم خود و وائے

مکتوب مقتاد و چهارم

به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریف بر محبت فقراء و توجه بالیشان و النصیحة باتباع
صاحب الشریعة علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه درود یافت
حَمْدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ که از فحوائی آن محبت فقراء و توجه درویشان مفهوم گشت که سرایه سعادت
ست لَا تَهُمُّ جُلَسَاءُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ هُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَى جِلْسُهُمْ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ يَسْتَقْتِرُ بِصُعَالِيكَ الْمُهَاجِرِينَ وَ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ
السَّلَامُ فِي شَأْنِهِمْ رَبِّ اشْعَثْ مَدْفُوعٌ بِالْأَبْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ سَعَادَ
آثَارِ فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشأ تبین این نعتی است که مخصوص بحضرت
واجب الوجود است جَلَّ سُلْطَانُهُ عَیْنُ مَمْلُوكٍ لَا یَقْدُرُ عَلَى شَیْءٍ رَاحِمٍ رَسَدُ که بوجه
از وجوه بخداوند خود جَلَّ سُلْطَانُهُ مشارکت جوید و در راه خداوندی پدید علی الخصوص در نشأ آن
که بالکلیه و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ است

۱۰ پیر عشق است نه ریش سیدیه و شیر مدبران تا امید ۱۲
سجاده اندام خود است از حدیث جمیع و انامیه اذ اکرم فی زیر که فقر گایه عاقل نیست چنانچه حق تعالی میفرماید جلال انکم لهم الخ ۱۳
قولہ هم قوم الخ یعنی ذاکر آن حق تعالی قومی است بدیخت نرمی شود بمنشین ایشان روایت کرد بخاری در حدیث طویل هم المجلساء لایشتی
جلسه هم در روایت کرد مسلم هم القوم لایشتی بهم جلسه ۱۴ قولہ و کان رسول اللہ الخ یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم
طلب فتح مینمود بر کفار از حق تعالی و نصرت و ظفر میخواست لطیف فقراء بهاجرین روایت کرد این را در شرح السنه مشکوٰۃ ۱۵
قولہ و کان علیہ الصلوٰۃ والسلام الخ یعنی فرمود حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام در شان شان بسا یو لیده موعی گرد آلود رانده شده از دریا
الکرم و کند خود بر حق تعالی بهر آئینه راست گوگرد اند او را خدا تعالی یعنی در سوگند او روایت کرد مسلم از ابوهریره رضی اللہ تعالیٰ عنہ لفظ
من مشکوٰۃ ۱۶ جمع غرضه افتخ بهر دو خدا و معجمه در اصل بمعنی بے موقع مجادله کردن و انجام امر و تعلقات دینائی دینیه بے اجازت تشرعیه
است ۱۷

حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا دهد که لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و خود در جواب آن فرماید
 اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّادُ عباد را در آن روز غیر از هول و دهرشت متحقق نیست و جز حضرت و ملائکه
 متصورند الله تعالی در قرآن مجید خود از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد
 حَبِثُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ ذَلِكَ السَّاعَةُ شَتَّى عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُنْهَضُ كُلُّ
 مُرْضِعَةٍ عَنْ مَآرِضِهَا وَتَكْنَعُ كُلُّ أُنْثَى حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَهَآهُمْ لَيْسَ
 بِمَشْرُوبٍ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ در آن روز که فعل پسند قول و الود العزم را دل بجز روز قیامت
 بجای که دهرشت بر ندانیا و تو غدر گناه را چه داری بیا بقیة النبی ائمه صاحب الشیوخ
 علیه الصلوٰة و السلام و الحجۃ فَإِنَّ النَّجَاةَ بِيَدِهِ فَحَالٌ وَعَدُّ الْمُنْقَاتِ إِلَى ذَخَارِ
 الدُّنْيَا وَعَدُّمُ الْإِعْتِبَارِ بِوُجُودِهَا وَعَدُّهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا مَبْعُوضَةٌ اللَّهُ سُبحانه لَيْسَ
 لَهَا قَدْرٌ عِنْدَهُ تَعَالَى فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَدُّهَا خَيْرًا مِنْ وُجُودِهَا عِنْدَ الْعِبَادِ وَقِصَّةُ
 عَدُّمِ وَقَائِمِهَا وَسُوءِ ذَوَالِهَا مَشْهُودَةٌ بَلْ مَشْهُودَةٌ فَاعْتَبِرُوا يَا بَنَاءَ هَآلِ الدِّينِ مَصْنُوعِينَ
 قَبْلَ وَفَقَّا اللَّهُ سُبحانه وَإِنَّا كَرِّمْنَا بَعْدَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب مقتاد و پنجم

نیز به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تخریض بر متابعت سید کونین علیه و علی الیه الصلوٰة

له این قول انشاست است بلیته که در سوره مؤمن پاره فمن اطعم و افق است یوم هم با و ذوق لا یحقی علی الله الخ روزیکر ایشان بیرون
 آیند پوشیده بپوشید از ایشان چیزی بر خدا و خداوند که است بادشاهی امروز باز خود جواب دهد مر خدای غالب یگان را ۱۲ اشارت است
 بلیته که در شروع سوره حج و پاره اقرب واقع است یا ایها الناس اتقوا الله ان ذلک الخ یعنی ای مردمان ترسید از پروردگار خود هر آنکه از
 که نزدیک قیامت باشد چیزی بزرگ است روزیکر به یزید از اغافل شود و فراموش سازد هر شیریننده از آن فرزند که او را شیرین دهد و بنهد
 هر زن با دعا بار شکم خود را و بر بینی مردان را مست شده و نیستند مست و لیکن عذاب خدا سخت است ۱۳ بقیه نصیحت این است که
 لازم گیرید متابعت صاحب شریعت را با و برادر و درود و سلام و تحفه و عازیرا که نجات اخروی بدون متابعت آن محال و غیر ممکن است و نیز
 لازم است عدم توجه بسوئی زیبا نشانی دنیا و نیز عدم اعتبار به بود و نابود آن یعنی برود و اسامی بدانند زیرا که دنیا مبعوضه حق تعالی
 است یعنی مکرده و ناپسندیده است و نیست آن را قدر و منزلت نزدیک حق تعالی پس سزاوار است نزد بندگان نابود و از بود او بهتر
 باشد و تصدیق فانی و قدر آن و بزدی نیست شدنش مشهور است بلکه معاین مردم گردیده پس عبرت گیرید از ملاحظه حال پسرانش که ازین پیش
 گذشته اند حق سبحانه و تعالی ما را و شما را توفیق متابعت سرور و سلطان ایزدی فرماید برادر و برآل پاک او درود و سلام ۱۴

و السلام اولاً بتصحیح عقاید و ثانیاً بدانشتن احکام ضروریه فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله
 یاب و وسیله او را تعالی می باید طلبید سَلِّمُکُمُ اللَّهُ سُبحانه و عَافَاکُمُ لَقَدْ سَعَدَتْ دَارُ مَنْ مَنَعَهُ
 بِمَا لَبِثَ سِدِّ کُونِیْنِ است علیه و علی الیه الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ اتمها و اکملها بر آنچه
 که علمای اهل سنت شکر الله تعالی سَعِیْهُمُ بربان فرموده اند اولاً بتصحیح عقاید بمقتضای آرائی
 صاحب این بزرگواران باید گرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح
 و مستحب حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو خارج اعتقادی
 و عملی اگر سعادت ازلی بدو فراید طریق عالم قدس میسر آید و بدو و نهما خراط القنادر دنیا و دینی
 گران آن نمیکند که آن را از مطالب شمراند و حصول مال و جاه و از مقاصد انکارند و بلند بهمت باید بود و از
 حق سبحانه و تعالی بوسیله یاب و وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار این است و غیر این همه هیچ
 بعمل التفات نموده بمتن خوانسته اند لَتَشَوَّی لَکُمُ سَالِمًا و عَافَاکُمُ لَقَدْ سَعَدَتْ دَارُ مَنْ مَنَعَهُ شَرَطًا
 مرغی دارند و آن وحدت قبله تو جبر است قبله تو جبر است متعذ و ساحتی خود را در تفرقه انداختن است
 مثل مشهور است که هر که یک جا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بجا و شریعت
 مصطفویه علی صاحبهما الصلوٰة و السلام و الحجۃ استقامت کرامت فرماید و السلام
 عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالتَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ

مکتوب مقتاد و ششم

به قلیج خاں صدور یافته در بیان آنکه ترقی و ابسته بوسع و تقوی است و تخریض بر ترک

له یعنی علم فقه که متکفل بر بیان این امر است ۱۲ قوله بدو دنیا الخ یعنی بدو دنیا سعادت ازلی قصد طیران عالم قدس نمودن
 دست زدن است بر درخت خار و در یعنی رنج و محنت بدون است بلا سود و در بعضی نسخ و بدو دنیا بضمیر تنه است یعنی بدون حصول این
 دو خارج اعتقادی و عملی الخ ۱۳ تو هم گردن از حکم داور هیچ که گردن نیچیز حکم تو هیچ محال است چون دوست دارد و ترا
 که دوست دشمن گذارد ترا ۱۴ سلام است بر کسی که متابعت نمود و ایت را لازم کرد بر خود اتباع برگزیده خدا را برادر و برآل پاک
 او درود و تحفه ۱۵

فصول مباهات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته و اثره فصول مباهات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بسم الله الرحمن الرحيم و به تسبیح عظمكم الله سبحانه عما يصممكم و صانكم عما شانكم بحمد ميت سيد البشير المنقح عنه ذبح البصر عليه وعلى اله من الصلوات الكملها ومن التسليمات افضلها قال الله تعالى ما انتكم الرسول فخذوه وما نهكم عنه فانهوا مدارج نجات بر دو جزو اول و ثانی است اول امر و آنها از لوازم و معظم ترین این جزو و آخر است که معبر لورع و تقوی است ذکر دجل عند رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وسلم بعبادة واجتهاد و ذکر اخو بدعة فقال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم لا تعدل بالوغة شيئا يعنى الودع و قال ايضا عليه من الصلوات انما ومن التسليمات الكملها هلاك دينكم الودع و فقیلت انسان بربك ازین جزو متحقق است و ترقی بمدارج قریب بهم ازین جزو ثابت میشود چه بلائکم در جزو اول مشار کند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو و روع و تقوی از اهم مقام اسلام آمد و از آن ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال و قتی میسر شود که از فصول مباهات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباهات انکفا کرده شود زیرا که اگر ارضاء عنان در ارتکاب مباهات با امور مشبهات میرساند و مشتبیه بجرم نزدیک است من حار حوله الحی یوشک ان یقع فیه پس در حصول کمال و روع و تقوی انکفا از مباهات

حق سبحانه و تعالی که در دنیا را از آنچه موجب عار باشد در حق شما و معصون و محفوظ و ادعای شما را از آنچه عینا که در دنیا شما را بمرمت سرور و ایمان که در دنیا شما را از میان چشم بسوزد غیر حق تعالی برادر بر آن پاک از درود و کلمات و تسلیات فاضله ۱۲ که حق تعالی میفرماید در سوره شجره باره قد سمع الله بر چه بد شما را پیغمبر پس بگریه از او بر چه منع کند شما را از آن پس باز ایستد ۱۳ که قول ذکر جعل الخ یعنی مذکور شد مرصع نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعبادت و بیاعتنا و دیگر بر چه بریز گاری پس رسول فرمود صلی الله علیه و سلم بر بار بگره دای چینه را بر بریز گاری و تقوی معرب می فرماید که روایت از این نامزدی از جابر و انس و ابن حسن است ۱۴ که قول ملاک الخ یعنی ملاک کار دین شما تقوی و بریز گاری است روایت کردیم بی نظیر و فضل فی علم خیر من فضل فی عبادة صلاک الدین الودع یعنی زیادت در علم بهتر است از زیادت در عبادت و مدار دین و روع است ۱۵ مشکو ۱۲ هـ ارضاء بالکسر و فاء معنی فرو گذاشتن و عنان بالکسر تخفیف فون و دال لکام یعنی در استعمال اشیاء مباهات و دال لکام اسپ نفس سرکش را فرو گذاشتن و نرم کردن و دست دادن و بجزایا مشتبیه میشود و امر مشتبیه را استعمال در آوردن بجز مشرب و امر حرام بایل من حار حوله الحی ۱۶ که قول من حار حوله الحی انتشار است بجهت که روایت کرد بخاری و مسلم رجما الله تعالی از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنده رسول فرمود صلی الله علیه و سلم حلال و افصح است و حرام نیز افصح است و میان این بر دو امر مشتبیه اندر میگرداند آنها را بسیار از مردم پس آن کس که بریز کرد از مشبهات پاک کرد و دین خود را محرم خود را و کسی که افتاد و مشبهات افتاد در علم مانند چوباقی و کلمه باشد که چنانچه متصوران را اگر در آن سبزه زار با دشته قریب است که بچند داخل و مندرول آن سبزه زار باقی برقت

بقدر ضرورت لا بد آمد و آن هم مشروط بر نیت اداء وظایف بندگی و الا ان قدرتم و بال است و قلیل آن نیز حکم کشید و در و چون اجتناب از فصول مباهات با کلیه در همه اوقات خصوصاً درین وقت بسیار عزیز بود و است اجتناب از محرمات لازم ساخته مما المکن و اثره ارتکاب فصول مباهات را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفر نیاید بود و در یکی از راهی و دخول محرمات و البته همیشه بحق سبحانه و تعالی و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التماس و تضرع بخلق که کار آن اجتناب بکند که بفضل مباهات تعلق داشت و از آن مصلحت و محفوظ دارد و عزیز میفرماید انکساد الخاصین احب الی من صولة المطيعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است که بحق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحق عباد تعلق است و رعایت قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقر او عا جانند و بالذات بخیر و لیتم اند قال رسول الله صلی الله تعالى علیه و اله وسلم من كانت له مظلمة لاحیه من عمره اوشى فليحلله عنه اليوم قبل ان لا يكون دینا ولا دهر ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم یکن له حسنات اخذ من سيئات صاحبه فحمل عليه و قال ايضا صلی الله تعالى علیه و اله وسلم اتدرون ما المقلس قالوا المقلس فينا من لادد هم له ولا مئاع فقال صلی الله تعالى علیه و اله وسلم

الغیر مایه ۱۱ آگاه باشید که بر آئینه بر باد شاه را سبزه زار است خاص با آگاه باشید که بر آئینه سبزه زار حق سبحانه و تعالی اشیاء حرام کرده شده اویند آگاه باشید که بدن آدمی باره الهیت از گوشت چربی و در دست شد و بصلاح آید است که درید صالح و در دست شد تمام بدن انسان و چون فاسد و خوب کردید فاسد و خراب شد تمام بدن آگاه تعید که آن قطعه گوشت دل انسان است ۱۲ امور مباهات از قدر ضرورت ۱۳ رحانیة صفه ۱۴ سلف و فصول یستقیم مصداق است بمعنی افزونی و جمع فضل است بالفح بمعنی زیادت و افزونها در اینجا بر دو قسم است ۱۵ که تقوی با تضرع باشد تا شوال شوی و گریه کن تا بیدار خندان شوی که برابر می بند شاه مجید اشک را و فضل با خون شهبید زور را بگذارد از زاری را بگریه و روع سوز زاری آید و فقیر و گریه زاری بیای و روع و روع از زاری خود با جود ۱۶ که قول قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم روایت کرد این را بخاری از ابو هریره رضی الله عنه تعالی یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که هست بر ذمه دای برادر او از جنس آبرو و دای یعنی تنگ آن یا چیزی دیگر از خول مال پس باید که از خود بخوبی بدارد و پیش از آنکه در دین با شعله زینا را اگر باشد او را عی نیک گرفته شود و بقدر ظلم از دای و اگر نباشد مراد انیکها گرفته شود از دای باشد صاحب و معنی مظلوم پس برداشته شود و بار کرده شود بر آن کس یعنی ظلم بد آنکه مظلمه بفتح میم و سکون طاء و معنی و کسر لام بمعنی ظلم و آنچه گرفته است یک از حق دیگر ۱۷ که قول و قال ايضا الخ روایت کرد این را مسلم از ابو هریره رضی الله تعالی عنه یعنی فرمود و آنحضرت علیه و سلم الصلوة والسلام آید و اینکه گیت نفس نقصد نفس در میان ما آن کس است که نه دریم باشد و در رخت پس فرمود انحضرت علیه و سلم و السلام بر آئینه نفس از امت من کس است که بیا در روز قیامت بنام زور و زور و کوفه و بیا بد بجا لیکه دشنام کرد این را نسبت بزنار که این را خود و مال این را صیحت خول این را و زو این را یعنی النوع ظلم کرده مردم پس داده شود این کس از حسنات او پس اگر تمام شود و در حسنات او پیش ازین که داده شود و بجز بزمه او است یعنی از حقوق عباد گرفته شود از آن باشد ایشان یعنی مدعیان دینی برکت

مکتوبات مقتاد و مقتم

بجاری خال صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدائے تعالی بے چون و بے چگونه کسب شود
 و مایه نایب فلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی سے بعد از خدائے هر چه
 پرستند هیچ نیست بے دولت است آنکه بر هیچ اختیار کرده عبادت خدائے بی چون و بے چگونه
 بل سلطان و قسے پیشتر شود که از رقیبت تمام ماسوی آزاد شده قبله توجیه جز ذات احدیت هیچ ندارد
 مصداق این توجیه استواء الغام و ایلام او است لعلی بلکه در ابتداء حصول این مقام ایلام مرغوب تر
 می آید از انعام اگر چه در آخر کار به تفویض می کشد و بر چه میرسد اولی و انصب میدان عبادت که بر عتبت
 و بر عتبت تعلقی دارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات و سرور و خوش
 است سه تا که در بند خوشتن باشی به عشق گوئی دروغ زن باشی و حصول این دولت و البسته قضاء مطلق
 است و این توجیه نتیجه محنت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و
 السلام و الخیرة حصول این نعمت عظمی موقوف است بر کمال اتباع شریعت او علیه و من الصلوٰۃ
 اتما و من التیمات اکملها چه شریعت هر بنی علیها الصلوٰۃ و التسلیمات که از راه نبوت
 بروی عطا فرمودند مناسب ولایت او است چه در ولایت روحی است سبحانه بالکلیه و چه در
 بر نبوت فرومی آید بهما نور فرومی آید و بهما کمال را با توجیه خلق جمع میکند و سبب حصول
 کمالات مقام نبوت هم بهما نور است و لهذا گفته اند ولایت نبی افضل است از نبوت اولی
 لاجرم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآل
 ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوٰۃ و السلام از ولایت آل سرور
 سه یعنی علماست و نشان راستی و درستی این توجیه بر او بودن انعام و ایلام او است لعلی و نقدا الله سبحانه هذه العلا
 جمعة سید الاولین و الاخرین علیه و علی اله صلوٰۃ رب العلمین ۱۲ سه یعنی محبت ذاتیه و توجیه ذاتی است
 صرف است و حصول این توجیه موجب ظهور ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الف صلوٰۃ و السلام و الخیرة ۱۳ سه یعنی اتباع شریعت
 بر پیغمبر مستلزم وصول است بولایت آن پیغمبر و بدون اتباع آل و عول بولایت تحقق آن نیست پس اتباع شریعت آل سرور علیه الصلوٰۃ و السلام
 هم مستلزم وصول است بولایت آل سرور علیه الصلوٰۃ و السلام ۱۴ سه یعنی ارباب سکرین که حضرت ایشان در مکاتیب دیگر فرموده اند من شا
 خلیو جمع الیه ۱۵

انَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أَمْتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا
 وَكَذَبَ هَذَا وَآكَلَ مَالَ هَذَا وَشَرِبَ دَمَ هَذَا وَفِي هَذَا أَفِيضَ هَذَا مِنْ
 حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أُخِذَ
 مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ كَعْرَ فِي النَّارِ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَاعْلَى إِلَهٍ وَتَسَلَّمَ ثَمَانِيًا أَلْفًا مِائَةً وَشُكْرًا كَذَلِكَ الْإِشْثَالُ فِي نَمَائِدِهِ مَبْدُوءٌ مَعْظَمُهُ لَا يَبُورُ بِلُجُودِ
 الْإِشْثَالِ لِيَسَارَ مِنْ أَهْلِكَ مِنْ شَرِّهِ دَرِي طُورِ زَانٍ رُوِيَ كَيْفَ يَدُورُ اسْتِ وَتَقْوِيَتِ دِينِ وَتَرْوِيحِ دِينِ
 ۱۶ در آل بقیع حاصل گشته است و آن بده زرد فقیع بمحو قطب ارشاد است نسبت بر سایر بلاد و نشان
 خیر و برکت آل بده به جمع بلاد و نشان ساریست اگر آنجا دین را از توجیح است در همه جا خوب
 از وراج متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر ایشان باد قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَسَلَّمَ لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أَمْتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ
 حَقَّ يَأْتِي أَمْرًا اللَّهُ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ يَحُولُ الْإِشْثَالُ رَاشِدٌ أَرْتَابُ حَتَّى بَحْثُ مَعْرِفَتِ بِنَاهِي قَبْلَهُ
 گاهی خواهر با حکم بود و بنا بر آن به تسوید چند کلمه محرک آل نسبت جمی گشت زیاده برین اطناب است
 حائل رفیمه دعا از مردم نیک و صالح است و آدمی زاده است حاجت به جناب ایشان آورده
 است امید است که توجیه شریف در باره او مرعی داشته رولے حاجت او بخوابند فرمود
 دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد بِحُجْمَةِ الْبَقِيَّةِ إِلَيْهِ الْأَجْمَاعُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ
 سیادت باقی میرسد جمال الدین دعوات غریبانه تبلیغ فرایند

دفعه حاشیه ۱۱ پس انداخته شوند بر آن کس پس انداخته شود و آنکس در آتش دوزخ ۱۲ سه یعنی شکستگی گناهان محبوب تر است نزدین
 از اجتهاد و وجد و بدون طبعان و در بعضی نسخ لی الله بجائے فی واقع شده است و آن ظاهر تر است بدیت دست شکسته بر آورد و دعا
 سوره اشکسته بر فضل خدا ۱۳ حاشیه صفحه ۱۴ سه ساری اثر گفته و دهنده بهما اجزای چیز و ساریت گفته در ۱۵ سه فرمود رسول
 الله صلی الله تعالی علیه و سلم همیشه ماند که به از امت من غالب بر مخالفان اسلام و قائم بر دین حق زیان نکند و ضرر رساند ایشان را آنکه
 ترک کند امداد ایشان تا آنکه بیاید امر حق لعلی یعنی تأیید قیامت و ایشان باشند بران معرب گفته روایت کرده حاکم از عمر و نیز حاکم و ابن ماجه از
 ابوهریره و نیز ابن ماجه از مغیره بن شعبه و ابو داود و از عمران بن حصین مع اتفاق و اتحاد و معنی اقول نظم الحديث علی ما فی المشکوۃ فی
 باب قول هذه الامة هكذا عن معاوية قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال طائفة من امتي
 قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى ياتي اموالهم وهم على ذلك متفق عليه وعن معاوية
 ابن قحافة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فسد اهل الشام فلا خير فيكم ولا يزال طائفة من امتي
 لا يضرهم من خذلهم حتى تقوم الساعة دعا الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح ۱۶

نصیب نیست بلکه بر قدم انبیا دیگر اند و از ولایت ایشان نصیب دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر
 ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرائع است و کتابی که بر دوش منور شده است شامل تمام
 کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع شرائع است پس باز از آن استعداد خود
 مناسبه بر بنی از انبیا دارد که ولایت او را اخذ میکنند و لا تخذ و فیہ بلکه گوئیم که ولایت او عکبه الصلوة
 والسلام حاوی ولایت است جمیع انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات پس وصول
 بآل ولایتها وصول بحر ولایت از اجزاء این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلك الولاية
 القصور فی کمال متابعت علی الصلوة والسلام و القصور و درجات فلا جرم حصل
 التفاد فی درجات الولاية و لو تيسر کمال اتباع لا مکن الوصول الی تلك الولاية
 اعتراض وقت و ارد میشود که متابعت شرائع انبیا دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات و النجیات حاصل میشود و لیکن فلیس الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا
 الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت مبین
 است اینک لکن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنی است زدنا الله سبحانه
 و ایاکم کمال اتباع تشریع علیه علیه الصلوة والسلام بحرمة کمال اتباعه و معظم
 اولیایه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین امین حامل رقیه دعا مبرور آل حدود بود و چند کلمه
 محرک سلسله محبت گشت و السلام علیکم ورحمة الله سبحانه لکدیکم

له قوله نصیب نیست پس اتباع شریعت او علیه الصلوة والسلام مستلزم وصول بولایت آن سرور نیست و موقوفات مقررتم ۱۲
 قوله نصیب دارند یعنی حال آنکه اتباع شریعت آن پیغمبر دیگر نموده اند پس وصول بولایت بنی از انبیا بدون اتباع شریعت و در وقوع در آمد
 و آن خلاف مقرر است ۱۳ درین هیچ احتمال نیست چه وصول بولایت بنی بدون اتباع شریعت آن بنی لازم نیاید ۱۴ پس راست
 نیاید قول معترض که بعضی متابعت آن سرور را از ولایت آن سرور نصیب نیست چه ولایت آن بنی جز ولایت از اجزاء ولایت خاصه آن سرور
 بتمامها پس موقوف است بر کمال اتباع شریعت آن سرور علیه الصلوة والسلام و بولیس فلیس ۱۵ و سبب نارسیدن بآل ولایت
 تقصیر است در کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام و تقصیر را در آن انداخته پس ناچار تفاوت و در مدارج ولایت بحصول پیوست
 و اگر کمال اتباع میسر نمی شد البته وصول بآل ولایت ممکن میبود ۱۶ یعنی چنانچه آنرا این ولایت خاصه حاصل نیست پس اعتراض وارد
 نیست ۱۷ که هر متناهی مرفوعه است که انعام کرد بر او و ولایت نمود و ابراه راست و دین حکم ۱۸ یعنی بدرستی که هر کس که کلام
 فرستادگان بر او راست است این کلام واقع است در سوره یاسین پاره ۲۲-۲۳ یعنی خدای پاک بخشد ما را دشمنان کمال متابعت شریعت
 آن سرور علیه الصلوة والسلام بطریق کامل متابعت آن سرور را اولیا و عظام آن حضرت خوشنودی حق تعالی بر جمیع ایشان نازل باد ۱۹

مکتوبات هفتاد و هشتم

نیز بخاری خال صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول
 این دولت و البسته باتباع صاحب شریعت است علیه و علی الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت حقه علی مصادرها الصلوة والسلام و النجاة استقامت از انی فرمایند چند روز
 است که از سفر دلی و اگر مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف آرائی حاصل شده و محبت الوطن من
 الايمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقرر
 اکابر خانواده علیه نقشبند است قدس الله تعالی أسوادهم چاشنی ازین سفر دین طریق ابتداء سیر
 می گردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود جمعی را ازین طائفه اگر خواهند مجدوب سالک گردانند
 در سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرا می میدهند
 مصرع این کار دولت است کنول تا کرار سد مصرع هینا لا بد باب النجم لعیهم و وصول
 باین نعمت عظمی و البسته باتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی الصلوات افضلها
 و من النجیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نه سازد با متثال او امر و انتها از نواهی مخفی نه گردد
 بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد یا وجود غافلقت شریعت اگر چه برابر سر موی باشد اگر بالفرض
 احوال و مواجید دست دهد داخل استدر ارج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی باتباع محبوب
 اهل بیت علیهم السلام و اهل بیت هفتاد و هشتم

له قوله حب الوطن من الايمان و المشهور انه حدیث قال السخاوی لما وقف علیه و معناه صحیح ۱۲ معرب ۱۳
 سفر در وطن عبارت از سیر انفسی است که از جنبه نیر گویند ابتدا معاظم این بزرگواران ازین سیر است و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن
 است در ضمن این میر طح میاید در سلسله دیگر شروع کار از سیر آفاقی می کنند و انتها به سیر انفسی میشود و شروع کار از سیر انفسی خاصه این
 طریق است و اندراج نهایت و بدایت را همین معنی است که سیر انفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابر است سیر آفاقی مطلوب
 را بیرون از خویشستن جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گردول خود گردیدن درین معنی گفته اند سه هم چون نابینا مبر بر سوئی دست
 با تو در زیر کلم است بر چه هست ۱۴ از کتب و ابیات خواجه محمد معصوم قدس سره ۱۵ خوشگوار با دار باب نعمت را نعمتهای او ۱۶
 انتقال است بمناسبت لفظی ۱۷ بقتین جائی بودن و اقامت کردن موم او طمان جمع ۱۸ من سه بفتح میم اهل و تشدید میم
 ثانی یعنی با مواضع قوت شامه ۱۹ الله عمدا زیرا که سهو و خطا موقوف است و بنا لا قواخذ فان نسینا او اخطانا ۲۰
 اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیہ

در سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرا می میدهند

سب العالمین علیه وعلى الیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن نیست
 حیوة چند روزه را در مریضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولائی
 این کس از کردار او اضی باشد حق سبحانه و قلعے بر احوال جزئی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید
 کرد بالفرض اگر داند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او این ناپسندیده
 بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ پاک نمی
 کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی دهند و خود را با الله سبحانه و تعالی شکر و انقیاد
 من سببناست اعلمنا بحکم حدیث جدید و ایضا انکم یقولون لا اله الا الله در هر آنکه تجدید ایمان
 باین قول عظیم الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت
 توبه تا وقت دیگر ندهند هکذا المستوفون حدیث نبوی است علیه وعلى الیه الصلوات و
 التسلیمات یعنی ملاک گشتن بسوختن افعال گونیدگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید
 شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از عنایات حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه
 خواهان این معنی باشند و در ویشانی که قدم را بر سر در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسانند
 از ایشان بختی باید طلب نمود و در دهر باید حجت تا عنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده تمام
 بجانب جناب قدس خود قلعے جذب نماید و مخالفت را در دهر گنجایش نماند تا سر موده مخالفت شریعت
 کشاده است محل خطر است تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت بدیت محال است سعدی که
 راه صفا و توان رفت جز بر پشته مصطفی صلووات الله و سلامه علیه و علی الیه اعتراض بر اهل
 الله خصوصاً که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آنرا اسم قائل
 باید انگاشت زیاده برین اطناب است این چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تخریر یافته

له تحقیق این حدیث بخاشیه مکتوب هفتاد و سوم نوشته شد آنجا ملاحظه باید نمود ۱۲۰ تحقیق تخریر این حدیث عنقریب بخاشیه مکتوب
 هفتاد و سوم گذشت آنجا باید دید ۱۲۱ قوله در یکجمله اول و کسر رائے جمله و یائے معروف و بیجم فارسی یعنی دروازه خورد
 در اصل در یزه بود که زائے معجم را بیجم فارسی بدل کردند و در یزه مرکب است از لفظ در و لفظ یزه که یائے تحتانی در زائے معجم باشد
 بمعنی خورد و گوشت و در حالت ترکیب یا را ساکن کنند چنانچه مشکیزه بمعنی مشک که یک بعضی در یکجمله باشد معجمه نوشته اند ۱۲۲ از غیاب مع
 الاختصار ۱۲۳ همت بالکسر و تشدید و حزن و فکر و مجاز الاده بلند و تصدول و انفاز و مجاز المعنی و عین مستعمل و درین جا به معنی
 انیمه و اوست ۱۲

امید است که موجب طلال نشود و ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسن آدمی زاده اند خواهان ملازمت
 ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگر چه پیاده
 است امیدوار است که فراتر حالت خود بهره یابد زیاده تصدیق نداد و السلام والا کر ام

مکتوب هفتاد و نهم

نیز بجاری خان صدر یافته در بیان آنکه این شریعت غیر اجماع شرائع ماقدم است و اتیان
 بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرائع و مایباسب ذلك الله تعالی
 بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التَّحِيَّةُ ثبات و استقامت از انانی
 فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم جمیع کمالات اسمائی و صفائی است و مظهر جمیع اینها بر سبیل اعتدال
 کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبینا و
 علیه الصلوات و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آل سرور اعطا فرموده اند زید
 جمیع شرائع ماقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع
 سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلووات الله تعالی و سلامه علیه و علی نبینا و علیه الصلوات
 از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و هم چنین اتم سابقه بعضی به نماز باید و مامور
 و بعضی دیگر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال اتم سابقه و ملائکه مقرر به خلاصه و زبده آل را انتخاب
 کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق

له قال العلی المقادی فی شروح مشکوٰة و اخرجه المحادی عن عبید الله بن محمد عن عائشة ان ادم لها
 تلب علیه عند الفجر صلی رکعتین فصادت الصبر و قدی اسحاق عند الظهور فصلی اربع رکعات فصادت
 الظهور و بعث عن یوسف بن یزید قال یوما فرای الشمس فقال اربع رکعات فصادت
 العصر و غفر له و عند المغرب فقام فصلی اربع رکعات فجهد فی الثالثة ای تعب فیها عن الاتیان بالنی
 لشدة ما حصل له من الیکاد علی ما اقره ما هو خلاف الاولى فصادت المغرب ثلاثا و اول من صلی
 العشاء الاخرة نبینا صلی الله علیه و سلم ۱۲

است بجمع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر
الام باشد و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان بمقتضائے آن تکذیب است من جمیع شرائع
باقدم را و عدم اتیان است بمقتضائے آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوٰة و
السلام انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفائی و تصدیق او تصدیق است بجمع آنها پس ناچار منکران
سرور و کذب این شریعت بدترین ائم باشد از اینجا است ^{۱۲} اَلَا عَمَّ اَبَ اسَدُ كَفَرٌ اَوْ نِقَاقًا هـ
محمد عربی کا بروئے بر دوسر است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او الحمد لله ذی
الانعام و النعمة که حسن اعتقاد و کمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت
علیه الصلوٰة و السلام و النجیة با حسن و سوجه مشهور شده بود و ندامت بر او ضلع با ملائمه همواره
و امنیگرشان بوده حق سبحانه و تعالی از دیا دیرال عطا فرماید تا نیا ملتمس آنکه حامل رفیقه و عامیان شیخ
مصطفی از نسل قاضی شریح اند و در دیار بزرگان ایشان بزرگ شده اند و جوه معاش و وظائف بسیار
داشتند مشارالیه از بے معاشی متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسل
ایشان جمعیت پیدا کند زیاده مصدر نشد مشارالیه را بعد و عظام بر سر بجه سفارش فرماید که کارگر شود
و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد و السلام و الا کم اثم

مکتوب هشتم

بمیز افتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از بقا دوسه فرقه هستند و جماعت است و در نیکو
فرق مبتدعه و ما یناسب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام
والحیة استقامت اندازی فرماید مصرعه کار این است غیر این همه هیچ + هر فرقه از بقا دوسه گروه مدعی اتباع

له هوشی محمد بن الحادث بن قیس الکوفی الخفی القاضی ابو امیة محضوم ثقة و قیل له صحبة مات قبل الثمانین او بعدها
و له مائة و ثمان سنین ادا اکثر قال بعضهم حکم سبعین ۱۲ تقریب ۱۲ قوله بقا دوسه گروه اشارت است بجمعی
که روایت کرده است ترمذی از عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیا تین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل
خذوا النعل بالنعل حتی ان کان منهم من اتی امه علانية لکان فی امتی من یصنع ذلک و ان بنی اسرائیل تقرت علی
ثنتین و سبعین ملة و تفتق امتی علی ثلث و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول
الله قال ما انا علی و اصحابی ۱۲ مشکوة عه صح الشیخین تحت تر اندر کفر و نفاق واضح است سوره توبه پاره یقین درون ۱۲

شریعت است و چنانچه نجات خود علی حزب بها الدایه فرعون تقدست شان است اما دلیل که بتعمیر
صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تمیز فرقه و احده ناجیه از ان فرق متعدده فرمود
است انت الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه و احده ناجیه آنانند که ایشان را بر طریق اند
که من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذكر صاحب شریعت علیه الصلوٰة و النجیة
درین موطن برائے آن تواند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع
طریق ایشان است و پس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ یطیع الرسول فَقَدْ اطاع الله پس اطاعت
رسول عین اطاعت حق آمد سحانه و خلاص الطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم
عین معصیت او فعلی و تقدس جماعه که اطاعت خدا را جل سلطان خلافت اطاعت رسول تصور
کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بر کفر ایشانال مینماید آنجا که می فرماید یُریدُونَ اَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ
الله و رُسُلِهِ و یَقُولُونَ نُوْحِنَ بَعْضٌ وَ کُفَرْنَا بِبَعْضٍ وَ یُرِیدُونَ اَنْ یُتَّخَذَ مِنْ ذَٰلِکَ
سَبِيلًا اُولَٰئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ حَقَّ اِیس در ما نحن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوٰة و السلام
بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع
فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوٰة و السلام پس نجات را در این طریق مخالفت چه مجال و
یَحْسَبُونَ اَنْهُمْ عَلَى شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُونَ مطابق حال ایشان است و شک نیست فرقه که بتزم اتباع
اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی
سعیهم فیهم الخیرة فی طاعان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
پس ایشانند و قد نجات یافته ۱۲

۱- قول کلی حزب الخواریت است بکبر که واقع است درباره اهل ما اوحی و سوره دوم یعنی هر گروه با آنچه نزدیک است خورند است ۱۲
۲- قول الذین هم علی الخیر بیان معنی حدیث است ۱۲ این کبریه واقع است در سوره نساء و پاره و الحسنات یعنی هر که فرمانبرداری
کنند رسول را بر آئینه فرمانبرداری خدا کرد ۱۲ اشارت است بآنکه در شروع پاره لایجب الله و آخر سوره نساء واقع است و نظم الآیه
ان الذین یکفرون بالله و رُسُلِهِ و یریدون ان یفترقوا بَیْنَ الله و رُسُلِهِ لَئِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ الله فَاَتُوا بِهِ فَاَنْقِصُوا مِنْ حَقِّهِ اُولَٰئِکَ هُمُ الْکَاذِبُونَ
که تفرقه کنند در میان خدا و پیغمبر او و کسانیکه میگویند ایمان نمی آوریم بعضی پیغمبران را و مستحق شوم بعضی را و میگویند که این پیغمبر را
آن آل جماعت ایشانند که کفران در تحقیق داده ساخته ایم برائے کافران حزب سوا کنند ۱۲ اشارت است بآنکه در سوره مجادله
پاره قد سمعوا واقع است یعنی دمی پند اند که ایشان بر چیزی هستند آگاه و مشهور آئینه ایشانند در و غلو ۱۲ ممتط است بقول قدس
سرور و طریق نجات منوط با اتباع ایشان است ۱۲

خود اتباع ایشان محروم اند کاشیته و الخوارج و معتزله خود بدست محدث دارند و اصل ابن عطار رئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده **اعْتَمِدْ عَلَيَّ هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْفِرَقِ فِي الْبَيِّنَاتِ** و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقت طعن کردن است به پیغمبر خدا جل شانہ **مَا آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَيْدٍ قَدْ أَصْحَابَهُ** چه خجست اینها منجر به خجست صاحب ایشان میشود و تعویذ با الله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطلعون باشند نقل ایشان نیز مطلعون خواهند شد و این نقل مخصوص ببعض دُونَ بعض نیست بَلْ كُلُّهُمْ فِي الْحَدِّ الثَّانِي وَ التَّبْلِيغِ سَوَاءٌ طعن ایشان آئی و اجدد کَانَ مِنْهُمْ مُسْتَلْزَم طعن در دین است و العیاذُ بالله سبحانه مِنْهُ و اگر طاعمان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع بَلْتَأْتِيهِمْ أَدَابُهُمْ وَ اخْتِلَافُ مَذَاهِبِهِمْ جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند افتد که انکار از بعض دیگر بآن منضم نه شود و بر تقدیر انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفائے ثلاثه رَضَوْنِ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ کرده اند و شایان اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ثلاثه ادعائے متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و در است صریح مرافعات و افعال ایشان را و احتمال تقیبه در ماده اسد الله راه دادن نیز از سخافت

له قوله مذنب محدث یعنی نسبت شلیحه و خوارج و الا بر فرقه مذنب محدث دارند **له** قوله اصل بن الخکان ولد سنة ثمانين بالمدينة ومات سنة احدى وثلثين ومائة وله من التصانيف كتاب اصناف المرحية وكتاب التوبة وكتاب معاني القرآن وكان يتوقف في عدالة اهل المجلد **له** قوله حسن بصری هو داس الطبقة الثالثة مات سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعين قال ابن حجر هو فقيه فاضل مشهور له مناقب جليلة وحماد جميلة في بطون الادواق و ظهور الافاق تاملت بها كتب السير والرجال وهو داس الصوفية الصافية ودریسهم و مقدمة جيشهم واليه ينتهي السلاسل **له** او میگوید که مرتکب کیره نه مومن است و نه کافر **له** تقیبه بمعنی ترسیدن و خذر کردن و خوف نمودن **له** سخافت یعنی خفت و سبک عقل **له** یعنی التقوی ای الاجتناب عن الاعمال السيئة من الشرك والفسق والبدعة وعن بعض الخسائش و النقائص التي ه خلافت مقتضى المهمة **له**

عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نه می کند که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بعض خلفائے ثلاثه راستی سال مبطن دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادبائے اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شاعیت این فعل را باید دریافت که به حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیبه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفائے ثلاثه را میکردند و از ابتدای انتمای ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیبه گنجائش ندارد و تبلیغ حق به پیغمبر واجب است مرتقیه را آنجا راه دادن بزندقه می کشد قل الله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصطك من الناس كفار مني گفتند که محمد انوحی آنچه موافق اوست اظهار میکنند و آنچه مخالف اوست اظهار نه می کنند و می پوشند و مقرر است که بنی را بر خطا مقرر داشتن مجاز نیست و الا خلفاء در شریعت او پیدا میشوند پس چوں خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلاثه را آنحضرت بطور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مضمون بود و از زوال محفوظ بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و برگز در اصول اختلاف دارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است بهر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار را که بر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می بر آید بلکه انکار قائل به انکار مقول اومی رساند و ایضا مبتغان شریعت جمیع اصحاب اند که ما مَرَرْنَا الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ عَدُوًّا اِزْهَرِيْهِمْ حَيْرَةً از شریعت بما رسیده است و هم چنین قرآن را از هر واحدی آیه فیما فوقها گرفته جمیع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از مبتغ اویس ایتان جمیع شریعت در او نه منکر متحقق نه کشت فکيف النجاة و الفلاح قال الله تعالى اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ اَلَا خِزْيٌ فِي

له پیغمبر برسان آنچه فرود آورده شده است بسوئے توان پروردگار تو و اگر نه کردی نرسانده باشی پیغام خدا را و خدا بندگان را از مردمان در پاره واجب الله سوره مائده واقع است **له** یعنی کلمه متفق ایشان را از اتفاق بر آورده در اختلاف می اندازد **له** یعنی زیرا که اصحاب کرام همه متفق بودند **له** انکار کننده اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات و التسلیات **له** یعنی آیا ایمان می آرید یا نه از کتاب و کافر میشود یا نه پس نیست منزله کسی که بکند این چنین از شما که خوری در زندگانی دنیا و روز قیامت گردانیده شوند بسوئے سخت ترین عذاب - این کریمه در پاره اول و سوره بقره واقع است **له** آنچه آورده رسانیده **له**

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا دَيُّومَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ بآنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت عثمان است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوائے این قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با نکار قرآن می کشد عیاذاً بالله سبحانه و تعالی بعد از آنکه اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین تمام بر هم می شود. دیگر عاقل هرگز بخود پزنی نمی کند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوآت و التسلیات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرراتی که در روز رحلت آن حضرت می و تنه بر آن اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوآت و التسلیات فرموده لَا تَجْتَمِعُوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ وَتَوَقَّعُوا که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند مَا غَضِبْنَا إِلَّا لِمَا خَرَجْنَا عَنِ الْمَشُورَةِ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَيْرٌ مِنَّا الْخَوَافِ وَنَا طَلَبِيدِ الْإِشَانِ مَبْنِی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لِأَهْلِ الْبَيْتِ بِوُجُودِ الْأَمِيرِ عِنْدَهُمْ فِي الصَّلَاةِ الْأُولَى مِنَ الْمُصِيبَةِ أَوْ شَوْ ذَلِكِ وَاختِلَافَاتِهِ که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوآت و التسلیات واقع شده از هوائے نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از امارگی باطنینا رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلائے حق پس خطای ایشان

له اشارت است باینکه درین باب عقل تنها کفایت میکند فلیکف که بآن دیانت ایشان و حسن ظن ایشان منضم گردد ۱۳۵
قوله لَا تَجْتَمِعُوا عَلَيَّ یعنی متفق و مجتمع نگردد امت من بر گمراهی معرب گفته روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما بلفظ ان الله لَا يَجْمَعُ اُمَّتِي قَالَ السَّخَاوِيُّ وَبِالْجُمْلَةِ فَهُوَ حَدِيثٌ مَشْهُورٌ بِالْمَتْنِ ذُو اسَانِيدٍ كَثِيرَةٍ وَشَوَاهِدٌ مُتَعَدِّدَةٌ فِي الْمَرْفُوعِ وَغَيْرِهِ قَالَ السَّيُوطِيُّ لَا يَجْمَعُ اُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ دَوَاهِ ابْنِ أَبِي عَاصِمٍ فِي السَّنَةِ مِنْ حَدِيثِ الشَّيْخِ بِهَذَا الْلفظ اقول نظم الحديث على ما في المشكوة هكذا عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لَا يَجْمَعُ اُمَّتِي اَوْ قَالَ اُمَّةٌ مُعْتَدِلَةٌ عَلَى ضَلَالَةٍ وَبَدِدَ اللهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَمَنْ شَدَّ شَدَنِي النَّارُ دَوَاهِ الذَّمِّ ۱۳۶ قوله مَا غَضِبْنَا إِلَّا لِمَا خَرَجْنَا عَنِ الْمَشُورَةِ یعنی رنجیده نگردیم مگر باین سبب که در مشورت بیعت خوانده نشدیم و نیز می دانیم که بزرگوارترین مردم است بخلاف و صاحب غرارت و شرافت و بزرگواری او نزد ما معلوم است و از فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را با امت مردم در نماز بخیر خود ۱۳۷ تاریخ الخلفاء ۱۳۸ قریب خطای ایشان است بحدیثی که درین باب وارد است عن عبد الله بن عمر ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حكم الحاكم فاجتهد و اصاب فله اجران و اذا حكم فاجتهد و اخطأ فله اجر واحد متفق علیه ۱۳۹ مشکوة

نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیبت را خود دو درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ تِلْكَ دِمَاءٌ طَهَّرَ اللهُ عَنْهَا أَبْدِنَا فَلَمْ يَطْهَرُ عَنْهَا الْمُسْتَنَبَا وَنِزَافِي فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم فكم يحسدوا تحت أديم السماء خير من أبي بكر فلو كان ذلك - این قول تصریح است به نفی تقیه و رضائے حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میال سیدن ولد میان شیخ ابو الحیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما در سفر و کن هم رفته بود. امیدوار غنایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده تو بهر امید و راست و السلام و آلاکم السلام

مکتوبات مشهور و حکیم

به لالایک صدور یافته در تحریف بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و استیلاء کفار نگویند سار ز ادنا الله سبحانه و آيا که حجة الاسلام غریب اسلام نزدیک بیک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر مجرب و اجرائی احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند بخوابند که احکام اسلامی به کلیه زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدانه شود و کار را تا بال سر حد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و ذبح بقره و دیندستان از عظم شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بدین بقره بر گز راضی نخواهند شد در ابتدا و پادشاه اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و آنها و اگر عیاد باله سبحانه و توفیق اقتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد العیاذُ العیاذُ العیاذُ تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام شاه باین دولت دست بر نماید ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه و آيا که علی متابعه سید

له مضطرب شدند مردم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیا فتد زیر سقف آسمان بهتر از ابوبکر پس والی گردانیدند او را بر گردن خود یعنی او را خلیفه مقرر نمودند و اطاعت او را لازم دانستند که بهترین مردم دیدند او را ۱۴۰ ثبات و قیام بخشد خدا پاک را و شمار بر متابعت سرور مرسلان ۱۴۱

الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ

مکتوب هشتاد و دوم

به سکنده خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا صورت نه بند و این نسیان معبر به فنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغير خود نگذارد بِحُومَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ ذَلِيجِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ آنچه بر او شمالا لازم است سلامتی قلب است از مادون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور بدهد نماید و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوا است که معبر بقنا است نزد این طائفه علیه بالفرض اگر غیر را به تکلف در دل گذرانند هرگز نه گذرد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است امر و این نسبت عنقاء قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند هِنْدِلَا دَر بَابِ التَّجِيمِ لَيْعْمُهَا وَلَعَلَّاشِقِ الْمُسْلِكِينَ مَا يَنْتَعِجُ + زیاده برای چه نوشته آید وَالسَّلَامُ أَوْلَا وَآخِرًا

مکتوب هشتاد و سیوم

به بهادر خاں صدور یافته در تخریض بر جمع کردن جمیع ظاهرو باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات بشری بخله از انانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانند بِحُومَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا بیت هر چه جز عشق خدائے احسن است + گر شکر خوردن بود جان کندن است + ظاهر البشر

له مقادیر بالفتح طاریست دراز کردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد کسی اوران دیده است ذوات نام کوه که گرداگرد عالم است و گفته اند از مرد است ۱۲ غ ۱۵ یعنی گوار باد مرار باب نعمت و انعمت لای حنت و گوار است مرعاشن مسکین را آنچه بر وجه می نوشد از شراب در دوالم ۱۲

غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دولت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعْنُ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأَعْجَزِ حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر تالبع سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ظَاهِرًا بَاطِنًا كَرَمًا فَرَايِدَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ

مکتوب هشتاد و چهارم

به سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت وصول بحق الیقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و مایناسب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت از انانی داشته به یکی همت متوجه جناب قدس خود گردانند ارا به تمام انساب بتانده بکلیت اعراض از مادون خود میسر گردانند بِحُومَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ ذَلِيجِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا وَعَلَى إِلَهٍ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ اِمِیْنُ مَصْرَعِ اَزْهَرِ حَرَمِ مِیْرُودِ سَخْنِ دُوسْتِ نَوَاشَرِ اسْتِ + هر چند هر چه گفته میشود از دوست نه سخن اوست لیکن چو آل سخن را بخوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مقتضی شمرده در آل باب جزایات و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یک دیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است غیبت و شهادت است فعل و عدم فعل است احکام و علوم بیکه بموجب شریعت غوامین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین سپس احکام و علوم بعینها به تفصیل منکشف میگردد و از غیبت بشهادت می آیند و چشم کسب و تحمل عمل از میان بر خیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم

یعنی گوگرد سرخ کنایه از کسیر چون کسیر از ساخته میشود و آن جزو اعظم کسیر طلا است و گوگرد سرخ بلیات کیاب است ۱۲ غات ۱۵ بهر اوبالا ترازد و دست مشغولی بے برول از و هم و قال و قیل من و خاک بر فرق من و تخیل من ۱۲ ۱۵ مشغولی بنده تشکیب از تصویر نوشت + هر دم گوید که جانم مفرشت + بچو آل چو پای که میگفت اے خدا + پیش چو پای عبت خود یا + عه اے جان من فراش اقدام تو باد ۱۲

و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و فاسر موعی مخالفت است دلیل است بر عدم حصول
 بحقیقت الحقائق و برخلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت یعنی بر سر
 وقت است و سر وقت نمی باشد الا در اثنا و راه منتهیال بهایة النهاية را همه صحو است وقت مغلوب
 ایشانست حال و مقام تابع کمال مثال بیست صوفی این وقت آمد در مثال و لیک صافی فارغ
 است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شرعیست علامت عدم وصول است بحقیقت کار
 در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شرعیست پوست حقیقت است و حقیقت مغیر شرعیست
 این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محل نسبت
 به مفصل حکم پوست دارد نسبت به مغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما
 اکابر مستقیم الاحوال اتیان مثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و
 کشف مذکور نمی سازند بلکه از حضرت توابه نقشبند قدس الله تعالی سائر الاقداس سوال کرده که
 مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و رزقنا الله
 سبحانه التبات و الاستقامة علی الشریعة علیما و عملا صلوات الله تعالی و
 سلامه علی صاحبها بقیة التصدیح آنکه حامل رقیه دعا میمال شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی
 اند پدران ایشان بزرگ بودند و طائف و وجوه و مدد معاش بسیار داشتند مشارالیه از فقده آن اسباب معاش
 مضطر است اسناد و فراین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده بر نهجی توجیه فرایند که سبب
 حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده مفصل شرح نشده

مکتوبات هشتم و نهم

بیرزافتح الشکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه مخصوصا اولی صلوات بجماعات

۱۰ حال و مقام و در برابر گویند که بر قلب مالک نازل نماید تفاوت میان هر دو جهت استقرار و عدم استقرار است ۱۲ ۱۰ این
 الوقت یعنی تابع وقت و حال می باشد چنانچه این تابع اب می باشد پس این قسم صوفی مغلوب الوقت و الحال باشد بخلاف صافی
 که از وقت و حال فارغ است بلکه او الوقت باشد که بر وقت و حال غالب باشد چنانچه فرموده وقت مغلوب ایشانست و حال
 و مقام تابع کمال شان ۱۲ ۱۰ یعنی شریعی سیر حارث سیر قیسی کوفی یعنی ابی امیر رحمة الله تعالی علیه بالغیر و بالکسر که نند و کم کردن

و مائنا سبب ذلک و قد کرم الله سبحانه یمرضیات به آدمی را هم چنانکه از دستنی اعتقادات چنان
 نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات اداء صلوة
 است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عباد الدین فمن أقامها فقد أقام الدین
 و من ترکها فقد هدم الدین و کس که بر موافقت اداء صلوة موفق سازند از غشا و و منکر باز دارند
 که بپایان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است و صلوة نه که نه چنین است صورت
 صلوة است حقیقت ندارد ولیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد مثلاً
 یدرک کله لا یترک کله اگر کرم الاکرم اگر صورت را به حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم
 بمواظبة اداء الصلوات مع الجہادات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجات و
 الفلاح قال الله سبحانه وتعالى قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون
 کار نیست که با وجود غماظه کرده شود سپاسیال در وقت غلبه غلبیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا
 میکند صلاح جوانان بآل سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شهور تقانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب
 کف این همه بزرگی بواسطه یک سحرت از مخالفت دین یافته در حدیث نبوی علیه الصلوة و
 السلام وارد است عبادک فی الهذیه که جذوة الکی پس منافی فی الحقیقت عین باعث است
 زیاده از این چه نوشته آید فرزندی شیخ بهاؤ الدین را صحبت فقر و مرغوب نه می افتد و با بل غنا و تنعم باطل
 و متجنب است نمیداند که صحبت ایشان سیم قاتل است و لقمه چرب شان ظلمت افزا است

۱۰ رواه الدیلمی عن علی کرم الله وجهه و البیهقی فی الشعب مرفوعاً عن عه و قول النودبی فی التقیه حدیث منک باطل
 رواه الحافظ ابن حجر و شنع علیه ثمران ان ذی خرجه البیهقی فی الجملة الاولى یعنی الصلوة عباد الدین فقط و اما قوله
 فمن ترکها الخ فلم ادره و قد ورد بطرق متعددة و بالفاظ مختلفة اوردھا شارح الاحیاء ثم قال یوجد فی کتب اصحابنا الحقیقة
 هذا الحدیث بزیادة جملة اخرى و هی فمن أقامها فقد أقام الدین و بهذا الزیادة فیه وجه الشبه بین الصلوة
 و العباد ۱۲ معرب مکتوبات ۱۲ ۱۰ یعنی اتل ما ادعی الیک من الکتاب و اقم الصلوة ان الصلوة
 بخوان یا محمد آنچه وحی کرده شد بسبب تو و بر پا دار نماز را بر آئینه نماز باز میدارد از کلام بی حیاتی و فعل ناشایسته و بر آئینه یاد کردن خدا بزرگ تراست
 از همه و خدا میداند آنچه میکند ۱۲ ۱۰ سوره عنکبوت ۱۲ ۱۰ یعنی هر چه تمام و کمال او را دراک کرده نه شود کلیه ترک هم کرده نه شود ۱۲ ۱۰ تحقیق متنگار
 شدند مومنان آنانکه ایشان در نماز خویش نیایش کنندگان اند ۱۲ آغاز پاره (۱۸) ۱۰ در حدیث بخاری و مسلم وارد است شاب نشأ فی
 عبادة الله ۱۲ ۱۰ یعنی پرستیدن حق را سبحانه و تعالی در فتنه و آشوب مانند سحرت کردن است بسبب من رواه مسلم و الترمذی و ابن
 من مغفل بن بیدار ۱۲ معرب ۱۲ ۱۰ خدای پاک توفیق اندازی فرماید شما را با عبادیکه موافق مرضی اویند ۱۲

الْحَدَّثُ الْحَدَّثُ دَلَّ الْحَدَّثُ الْحَدَّثُ وَرَدَّ الْحَدِيثُ صَحِيحٌ وَارِدٌ عَلَى مَقْدَرِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ
تَوَاضَعُ لِعِزِّي لِيُخْلَصَ دَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ فَوَيْلٌ لِمَنْ تَوَاضَعَ لَهُمْ لِيُخْلَصَ هُمْ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْهَوِيُّ

مکتوب هشتم و نهم

بیک از حکام برگزیده که صدور یافته در بیان سلامتی قلب از مادی حق سبحانه و تعالی
بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بِحُرمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَ
عَلَى آلِهِ وَعَلَيْهِمُ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ الْبَرَكَاتِ أَكْمَلُهَا بِخبر بر
و شما است سلامتی قلب است از گرفتاری مادی حق سبحانه و آیت سلامتی بر تقدیر نیست که غیر او سبحانه
بدول خلوص می نماید اگر فرضاً تا هزار سال حیات وفا کند غیر بدول نه گذرد بواسطه نیسانی که دل را از مادی
حاصل شده است مضرعه کار این است و غیر این همه هیچ در وقت ملاقات از روی کرم گفته بودند که
و همیشه و کار می اگر رجوع افتد بما خواهی نوشت بنیاداً علی ذلک مضموع گشت که شیخ عبداللہ صوفی
از نیکان ست بواسطه بعضی حوائج قرضدار گشته است امید است که مدد در تخلیص ذمه او
نخواهند فرمود و السلام

مکتوب هشتم و نهم

بر پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کس را قبول فرمایند سلام
الله تعالی وَتَبَارَكَ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيفَةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ خَيْرٌ لِّبَشَارَتِ خَلْقِ
له هر که تواضع کرد مرغی را بسبب غلّه او بر باد رفت و مثلث دین او دواة الیمهقی فی الشعب و الخطیب عن ابن مسعود
بلغت من دخل علی غنی فتضع له ذهب ثلثاً دینه و اخبر الذی علی من حدیث ابی ذر لعن الله فقیراً تواضع
لغنی من اجل ماله من فعل ذلك منهم فقد ذهب ثلثاً دینه قال السیوطی و لم یصب ابن الجوزی فی ابوابه
فی الموضوعات ۱۲ معرب ۱۲ یعنی الله تعالی شما را سلامت دارد در راه شریعت ثابت و قیام از انانی فرماید
الهم اغفر لکاتبه عه یعنی پس دایه بر کس که تواضع کرد زندانیان را بسبب غناشان

ایشان را قدوم میان شیخ منزل است برکات صحبت ایشان را چه شرح دهد سعادت که دوستان خدا
جل و علا کس را قبول نمایند چه جائی آنکه بجهت و قربت متاز سازند هُمْ قَوْمٌ لَا يَشْفِي جِلْبَسُهُمْ
بالجملة صحبت ایشان را غنیمت شمرد و آداب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیاده چه نویسد السلام
أولاً و آخراً

مکتوب هشتم و نهم

نیز پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه نعمتی است که کس با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را
سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب یابد و در پیری رجاء حق سبحانه و تعالی بمواریه با خود دارد چه نعمتی است
که کس با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را سفید سازد و در حدیث نبوی است عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
مَنْ شَابَ شَيْبَةً فِي الْإِسْلَامِ غُفِرَ لَهُ بِجَانِبِ امِيرٍ رَاحِلٍ وَهَذَا وَظَنُّ مَغْفِرَتِ رَاغِبٍ سَائِدٍ
در جوانی خوف بیشتر دگر است و در پیری رجاء غالب تر میاید و السلام و آخراً

مکتوب هشتم و نهم

بمیرزا علی جان صدور یافته در عزای پیری حق سبحانه و تعالی بر مبادیه شریعت علی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ استقامت از انانی فرماید و آدمی را بکلم کل نفیس ذائقَةُ الْمَوْتِ از مرگ

له قوله شیخ منزل الخ و از قدومه اصحاب حضرت ایشان است قدس سره و از تقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر تجدیدات حضور علی اقدام
میشود و با انواع الطاعات و عنایات متناوب میگردد و در صحن اخلاق و مکازم اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایشار منفرد بود و در دهر و نهار
است و شش با عزت شرافت ۱۲ از بزرگوار ۱۲ قوله من شاب شیبته الخ اخبر ابو داود عن عمر و بن شعيب عن ابیه عن جدّه
من شاب شیبته فی الاسلام کتب الله له بها حسنة و کفر عنه بها خطیئة و رفعه بها درجة و اخبر القزطی عن النسائی
عن کعب بن مرة یلفظ کانت له نورا یوم القيمة ۱۲ معرب ۱۲ واقع است در سوره آل عمران و پاره لن تالوا یعنی بر نفس شونده
موت است ۱۲ م قوم الو یعنی ایشان قس اند که بم نشین شان بشکوات متعفن نمی شود و ادا بخدا می و مسلم مع اختلاف
لیستوفی اللفظ مع الاتحاد للمعنی ۱۲ معرب ۱۲ قوله عن الفریق معرب معنیست و در ان استقامت در دین و شکایت کردن در معرفت
حال چهار معنی مایه پیری و نسبت داشتن کجی یا بخت ۱۲ غث

مکتوب نودم

بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه به کلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز حصول این دو
والله بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی استواردهم حضرت
حق سبحانه و تعالی دنیا و دین را در نظر بهمت ایشان خوار و بے اعتبار گردانیده حسن و جمال آخرت
را در مراتب باطن متخلی و متزین گردانیده و بحرمه سید البشر المظهر عن ذیج البصر علیه و
علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها التفات نامه گرامی مع بهایا
محرره و حصول یافت گرم نمودند جزا که الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که به عجمان و غلصان
کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال بجناب قدس خداوندی عز شان میسر گردد و دعا و اعراض از مادیات
اول تعالی حاصل آید مصرعه کار این است و غیر این همه هیچ امروز حصول این دولت عظمی و البسته بتوجه
و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بر یاضات شاقه و مجاهدات شدید آں میسر نگردد که به یک
صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن
می بخشد که منتها را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است که ایشان
را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات آن کمالات میسر بشود که اولیای است
را در نهایت میسر شود و این بطریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بحجته هؤلاء الاکابر
فانهم صلاک الافر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
علیه و علی الیه الصلوة والسلام

مکتوب نود و یکم

به شیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اثبات اعمال صالحه بر دو جناح انداز برائے

سے التعریب و هذا هو الامر و الباقي من الحبث ۱۲ پس لازم گیرید دوستی این بزرگواران که دوست مدار کار ۱۲

چاره نیست قطوبی لمن طال عمره و کثر عمله بهمین موت است که مشتاقان را به آں تسلی
می دهند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند من کان یزجوا لقاء الله فلی اجل
الله لا یت آری حال و پس ماندگان و گرفتاران بے دولت حضور به مطلب رسیدگان و
آزادگان خراب و ابراست ولی نعمت مرحومه شما دین آوان پس معتزم بودند الحال بر شما یال لازم
است که مکافات احسان با احسان بکنید و بدعا و صدقه ساعت فصاحت مدد نمایند فان المیت
کالغریق یستظر دعوته تلحقه من اب اذ اقم اذ اخر اذ صدیق و نیز می باید که از
مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرید و به تمام خود را بر مضی حق سپردید و جهات دنیا را غیر از متاع
عز و نه شمارید اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می بود برابر سرموئے بر کفار بد کردار تجویز نمی فرمودند
رقتنا الله سبحانه و ایاکم الاعراض عن مایسوی الله سبحانه و الاقبال
الی جناب قدسیه بحرمه سید المرسلین علیه و علی الیه و
علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام

له قوله قطوبی لمن طال عمره الخ یعنی پس خوشحالی است مرگ کسی را که دراز شد عمر او و کثیر شد عمل نیک او قال المهرج دواة الطبرانی و
ابو نعیم فی الحلیة یلفظ حسن بدل کثر قال العزیزی اسناد حسن قلت قد رمز للمنادی فی کنوز الحقائق لیهذا الحديث
بهذا اللفظ من طوقال الخیر دواة البوداود عن عم و بن شعیب عن ابیه عن جده انتهی اقول نظم المحدث علی مافی
لمشکوة هکذا عن ابی بکر ان رجلا قال یلوسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله قال فای الناس
و قال من طال عمره و ساء عمله و دواة احمد و الترمذی و الدارمی ۱۲ له مشنوی روح سلطانی نذرت فی بحیث و جابه
چون دیکم و چه خاتم دست و پس برادر خود بکنید خفتگان و زانکه بدر گیت این خواب گران ۱۳ له قوله من کان الخ واقع است در پاره
۱۴ و سورة عنکبوت یعنی هر که امید داشته باشد طاقات خدا را پس بر آئینه میباید خدا البته آئیده است ۱۵ له قوله فان المیت الخ یعنی زیرا که
میت مانند غریق است انتظار میکشد دعائی را که برسد و از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست این قول اشارتست بحیثی که آورده است در مشکوٰۃ از
بعضی روایات ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلموا المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث یتنظم دعوة تلحقه من اب
ام او اخ او صدیق فاذا الحقت کان لحب الیه من الدنیا و ما دینها فان الله لیدخل علی اهل القبر من دعاء اهل الارض اشغال
الحوال ان هدایت الی الجماع الی الاموات الاستغفار لهم انتهی یعنی نیست مرده مدکور که مانند کسی که آب سردی گذشته است و در یک کسی دست دے
گیرد و چشم میدارد و دعائی را که برسد او را پدر یا مادر یا برادر یا دوستی پس چون میرسد میت مدوعلی باشد آن عابسون می دوست داشته شده و از دنیا و چیز دیگر در
دنیا است از متاع دنیا و بدستیک خدا یتغالی بر آئینه میدارد و بر مردمان از دعائی اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب و بدستیک تحفه زندگان بسو مراد طلب آمرزش
کون است مر ایشان را ۱۶ له جانی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی و که مرگ در گران مرگ خود اندیشه کنی و مشنوی و مرگ همسایه مراد اعظم شد کسب
و مکان مرگیم زده ۱۷ له قوله اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می کردی و از دنیا و متاع دنیا را در نظر می داشت و از دنیا و متاع دنیا را در نظر می داشت
و از دنیا و متاع دنیا را در نظر می داشت و از دنیا و متاع دنیا را در نظر می داشت و از دنیا و متاع دنیا را در نظر می داشت و از دنیا و متاع دنیا را در نظر می داشت

و لو کان الله عند الله خیر یوضه حاسق کافر منها شایسته ۱۱ مشکوٰۃ ۱۲
یعنی حق سبحانه را در شمار ارا از فی زباید و در این غرض از غیر خود و خود را در این باب باک خود میبرد و دست میبرد در سرسلان ۱۳

است + پاک دل ز ذکر زودان است + وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا +

مکتوب نود و سیوم

بمسکندر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذكر الهی جل شانہ باید پرداخت بعد از ادائے نماز پنجگانه جماعت و ادائے سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانہ باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در نورون و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده است بر همان طریق استعمال نمایند اگر در جمیع فتور یا بند اول باید تعیین سبب فتور کرد و بعد از آن تلافی تقصیر آن باید نمود و بالتجاء تصریح نام بحضرت حق سبحانہ رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست و شیخی را که از وی ذکر یافته باشند وسیله باید ساخت **وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمُبْتَدِئُ عَالِمُ السَّلَامَةِ** و خداوند بخشنده پاک آسان کننده هر دشواری است

مکتوب نود و چهارم

بمخضر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو جنح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و الخیرة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقاید است اولاً بموجب مقتضای آرائے صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فاضل و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ چوں این دو جنح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانہ مساعدت نماید میتواند که بعالم حقیقت طیران نماید و بے حصول این دو باز و طیران و وصول بعالم حقیقت محال است بیت محال است سعدی که راه

دیناقت و بدست آوردن دندار ک نمودن ۱۲ **سَلَامٌ** قوله بعد از دانستن متعلق است باینان یعنی عمل باحکام بعد از علم بآن تجویز باید نمود که لابد است و ضرور ۱۲ **صَدِّ التَّحْرِيبِ** + ومن المحال المشی فی طرق الصفا + یا سعد من غیر اتباع المصطفی +

طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است **وَدَقَّقَا** **اللَّهُ سُبْحَانَهُ** وَاَيُّكُمْ اِلٰهٌ سُبْحَانَهُ عَلَى مُتَابَعَةِ السُّنَّةِ السَّيِّئَةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ وَالْخَيْرَةِ کار این است که اولاً تصحیح عقاید بروفق آرائے علمائے اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جنح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرع** کار این است و غیر این همه بیج + مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نه شود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات و البته بآن است میسر نشود و سلامتی قلب و قوت صورت بند که غیر اولی اصطلاح بر دل مخطور نه کند اگر هزار سال گذرد و غیر را در دل عبور نیاشد زیرا که این زبان دل را نسیان با سوائے تمام میسر شده است که اگر به تکلف یا دوش دهند یا دنگند این حالت معجزه فیماست و قدم اول است درین راه **وَبَدَأُوْهُ خَرَطَ الْقَتَادَ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا +**

مکتوب نود و دوم

بفرشی کبیر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذكر است نه نظر و استدلال **وَمَا يَنْبَغِي ذَلِكُ** **ثَبَّتْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ** وَاَيُّكُمْ عَلَى الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ وَالْخَيْرَةِ **وَاللَّهُ** **لَطَمِيْنُ الْقُلُوْبِ** راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانہ نه نظر و استدلال بیدیت پائے استدلال چوین بود + پائے چوین سخت بے تمکین بود + چه در ذکر کسب مناسبت است بآن جناب قدس هر چند بیج مناسبت نیست **مَّا لِلتَّوَابِ وَدَّتِ الْاَذْيَابُ** لیکن یک قم علاقه ذکر و تذکر و یاد می شود که موجب محبت می گردد و چوں محبت مستولی شد غیر اطمینان بیج نیست و چوں کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **سَلَامٌ** ذکر گو ذکر تا تراجا

۱ **سَلَامٌ** و نیز حصول این فنا طلب سلامتی قلب نمودن دست زدن است و دست کشیدن بر درخت خاوار یعنی بے سود محنت برداشتن است ۲ **سَلَامٌ** دیار ۱۳۶ **سَبُورُهُ** و بعد واقع است الذین امنوا و قطع قلبها بید که الله الایمن که یعنی آنکه گردیدند و امید دلایه ایشان بیاد خدا آگاه شوند بذكر خدا تسلی می یابند و لهذا ۱۳ **سَلَامٌ** چه نسبت است خاک را با پرده پرورندگان چه نسبت خاک را با عالم پاک + که او را که است عجز از دست اداک ۱۲ **سَلَامٌ** بغضات بر سر حوت اهل یعنی پریدن و بسکون دوم نیز آمده مگر اصل اول است ۱۲

صفا تو ان رفت جز بر پی مصطفی + تَبَيَّنَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَأَيُّكُمْ عَلَى مَتَابِعَتِهِ عَلَيْهِ دَعَى ثبات و قیام از انی فرایند خدای پاک را و شمارا بر اتباع آن سرور

إِلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ

مکتوب نود و نهم

بر سید احمد بجواره صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر تو جهل است اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر و مآیناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجودا است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه و سبب بطریق صورت آن الله خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ و بر همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا آن را حقیقت جامع میگویند و بهجت همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و باقیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس بر آئینه عرش و باقیه را بواسطه شمول لامکانیت در قلب مقدار عرش نباشد چه عرش و باقیه با وجود وسعت داخل دایره مکان است مکانی هر چه وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد و انار باب صحو از مشایخ قدس الله تعالی

له قوله ان الله خلق آدم الخ قطعة من حداث طویل رواه الشيخان و نظمه هكذا عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم خلق الله آدم على صورة طوله ستون ذراعا الخ یعنی پیداکرد خدا تعالی آدم را بر صورتش اختلاف کرده اند علماء در معنی این حدیث پس بعضی آنرا تاویل میکنند و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن امساک باید کرد که در امثال این از تشابهات مذمب سلف است و بعضی تاویل کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت بمعنی صفت است چنانکه گویند صورت مسئله این است و صورت حال اینچنین است یعنی پیداکرد آدم را پروردگار تعالی بر صفت خود و موصوفه گردانید و را بصفتی که بر تو صفات گردانید پس گردانید او را می عالم قادر و متکلم صبیح بصیر یا انصاف برائے تشریف است چنانچه روح الله و بیت الله یعنی پیداکرد بر صورت جمیل لطیف مشتمل بر اسرار و لطافت یا ضمیر راجع باو م است یعنی پیداکرد آدم را از ابتدا و حال بشری و سوی الخلق بملول شخصیت ذراع و چنانکه آدمیان را که اول نطفه باشند پس انان مضغه پس از ان جنین پس از ان می پس از ان مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جمله مخلوقات چه بیچ مخلوقی نیست که مثالی از ان در صورت و نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند یا صورت بمعنی نشان و امر است که ملائکه شد و مالک حیوانات و مفرک ثنات آن در قیل و قیل از اشعه اللغات باختصار بسیر یعنی بسبب شمول قلب بر لامکانیت بر خلاف عرش و باقیه که داخل دایره مکان است قلب و امساج تراست از عرش و آنچه اندر دست و پایشان را در جنب و س مقدار نیست

استاد همه میدانند که این بینی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شے و المودج او عرش مجید که محل ظهور تام است از ان رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش بیناید آن المودج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن المودج را هیچ مقدار نیست در جنب قلب که او جامع المودجات بے نهایت است آئینه که دروے آسمان بایں بزرگی با اشیا دیگر نمایندی تو ان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آنرا تهنال آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این محبت بشکله روشن گرد و مثلاً در انسان المودج حقه از کوه عنبر خاک کمون است نظر بر جامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه عنبر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقدار نیست جز محقر شے بلکه المودج حقیر شے را شے دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قلیل است کلام بعضی از مشایخ در غلبه سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الهی جل سلطان چو محمد را علیه الصلوة والسلام والتمیحة جامع حقیقت امکان و مرتبه و سبب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جماعت الله تعالی شان زیاده است - آنچنان صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه و سبب است نه حقیقت و سبب و الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و سبب و صورت و سبب چنین حکم نمی کردند خاشا و کلاً من امثال هذیه الاحكام الشکر الیه محمد بنده ایست محدود و تناسلی و اولی و تقدس غیر محدود است و نامتناهی باید دانست که هر چه از احکام سکر است از مقام ولایت است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق دارد و کمال تابان انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو از این مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحو تفصیل مے دهند لهذا مشایخ

بهم اول و تخفیف رائے محله یعنی گوشه که بدان بازی کنند و بر چیز دیگر در گوشه نشین باشند ۱۲ بهضم و بهم معصوم و ذال جمعه مفتوح نموز و نمودار و در فارسی گاهی مجاز بمعنی اندک مستعمل میشود صاحب قاموس نموز و نمودار و ذال جمعه و بالفت خطا گفته و لیکن از مفتاح سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم شده که بزبادت الف صحیح است ۱۲ غث مع الاختصار ۱۳ حاشا باکی و دوری است خدائے را ازین کار - کلاً بافتحه و تشدید لام حروف است برائے روشن بشین و حاصل معنی آن اینست که چنین نیست من هذ الاحکام السکر الیه یعنی حق تعالی منزله و میراست از این چنین احکام منسوب بر سکر یعنی صادر شده بحالت سکر ۱۴ السکر غیبه بود قوی و لا یكون الا صاحب المواجه فاذا اوشفت العبد بنعت الجمال حصل السکر و هام القلب و سقط التمیذ بین مایولمه و مایلدنه و الصحو رجوع الی الاحساس بعد الغیبه و العبد فی حال صحو یشاهد العلم و فی حال سکر یشاهد الحال ۱۲ ملقط ۱۳ عنصر بضم اول و ثالث بمعنی اصل و بنیاد و نزد اهل خاک دیاد و آب و آتش و رخ

البوتید لیسطامی قدس سره میگوید لَوَائِي اَدْفَعُ مِنْ لَوَاءِ عَمَّادٍ لَوَائِي خُودِ الْوَلَايَةِ وَلَا يَتَّوَلَّوْنَ
 مُحَمَّدًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ لَوَائِي نَبُوتِ لَوَائِي وَلَا يَتَّوَلَّوْنَ رَاكِبًا رُوسَكَ دَارِ تَرْجَمٍ مَبْدُورٍ لَوَائِي
 نبوت که رو بگو دارد و آری عالم است سخن بعضی که گفته اند الولاية افضل من النبوة میدانند
 که در ولایت رو بحق دارند و نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق و بعضی
 در توجیه این سخن گفته اند که ولایت بنی افضل است از نبوت او نزد ایں حقیر امثال ابن سخاں دوران کار
 می نمایند چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجیه رو بحق نیز دارد باطنش با حق است سجاده و
 ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از بدین است انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بهترین
 جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوت است و نبوت کل است
 لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از
 سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که عوام الناس راست از مبحث
 خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحو که متضمن سکر است البته افضل است از سکر
 علوم شرعی که مصلحت آنها مرتبه نبوت است سر امر صحو است و مخالف آن علوم برجیه باشد از سکر است
 صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر بَلَّغْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى تَقْلِيدِ
 الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى مَقْصِدِهَا الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ وَالتَّحِيَّةُ بِرُوحِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اَقَالَ
 اَمِينًا وَاَيْتُهُ فِي رَحْمَتِهِ قَدْسِي وَاقِعٌ اسْتَلَا سَعْيِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ تَسْعِي قَلْبِي
 عِبْدِي الْمُؤْمِنِ مراد از این گنجایش گنجایش صورت مرتبه و خوب است نه حقیقت که حلول
 در آنجا محال است چنانچه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مرلا مکانیت را با اعتبار
 صورت لامکانیت است نه حقیقت آن تا عرش و اقیه را در دوسه مقداری نباشد این
 حکم مخصوص بحقیقت لامکانیت است +

له قول شیخ ابوزید بدانکه مختصر حال اقدس سره بحاشیه مکتوب چهل و سیوم از نعمات نقل کرده شد آنجا باید دید ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲

مترجم ساخته اند و بهر دو را مشمول رحمت گردانیده که هر یک در حقیقت و سعت کل شیئی از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت و کینه و امتداد و الیوم امیها المجرمون مجرزان است و در ان وقت قرعه رحمت را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند نمود که هر یک فساکتیهما للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بایتنا یؤمنون شاید این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد ان رحمت را از برای آل جماعت که بر من می کنند از کفر و معاصی و ادای کنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرت مخصوص با برادر اهل اسلام نیک کردار داشت آنرا مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خالصت از رحمت نصیب است اگر چه بعد از ان متطاول از عذاب و درخ نجات یا بند یا ظلمات معاصی و عدم مبالاة با حکام منزله سماوی که بگذارد که نور ایمان را بسلامت بر دو علماء فرموده اند که امر را بر صغیره به کبره می رساند و امر را بر کبره به صغیره می رساند که کفر است عیاذا بالله سبحانه فرد اند که پیش تو گفتم غم دل بر سیدم که دل آزرده شوی و رنه سخن نیا است و حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گردانید بخومة محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقیة المقصود آنکه مولانا امحاق حامل رقیه آشنای مخلص فقیر است و حق بچار از قدیم نیز دارد اگر بدوئی اعانتی طلبید توجیه را می خواهند داشت مشار الیه فن کتابت الشا بقدر اطلاع دار و السلام

مکتوبات نور و مضم

بشخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است و ما

له قوله و در حقیقت و سعت کل شیئی الخ اشارت است بر آیت که در سوره اعراف واقع است قال عن ابی الخ گفت خدا عذاب من میرسانش بهر که خواهم و هر بانی من فرامیده است بهر چه پس نود باشد که بنویسم رحمت را یعنی رحمت کامله خود را بر آن که نیک بریزد گاری می کند زکوة میدهند ۱۲ له قوله و امتداد الخ در سوره یسین واقع است یعنی و بنویسم جدا شوید از دوزخ و انواران ۱۳ له فی الحديث الصحيح انه صلی الله علیه و سلم قال ان المؤمن اذا ذنب نکت نکت سوداء فی قلبه فان تاب و استغفر صقل قلب و ان لم یتب زادت حتى تعلو قلبه فذلک الزان الذی ذکره الله فی کتابه کلا بل ان علی قلوبهم ما کانوا یکسبون ۱۴ له قوله امر را بر صغیره به کبره میرساند و آنکه کبره کبره است که در شرع بر دوی یقین یافته یا عید و واقع شده یا انحراف از ان بدلیل قسری و در یافته موجب تنگ حرمات دین گشته و هر چه در این چنین بود است و مراتب کبره متفاوت است بعض بزرگ تر و شنیع تر از بعض که انی ترجمه اشخ و دوی ان دجلا قال (باقی بدست)

یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ما مفسران را بحقیقت ایمان مشرف گردانید بخومة سید المرسلین علیه و علی الیه و علیه و سلم من الصلوات اتتها و من التسلیمات اکملها بهم چنانکه مقصود از خلقت انسانی اداء عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است تواند بود که کبریه و اعبداد بک حتی یأتیک الیقین و بر باین معنی باشد چه کلمه حتی بهم چنانکه از برای معنی غایت می آید از برای معنی علیت نیز می آید ای اجل ان یأتیک الیقین گوینا ایمان که پیش از ادای عبادت است صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان یقین کرده شده قال عز شأنه یا ایها الذین امنوا امنوا ان الذین امنوا صود امنوا حقیقة باذاع و طایف العبادات الکما مؤکده و مقصود از فناء و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است یقین است و پس و اگر از فناء فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بجا لیت و محبت مومنین باشد خود عین الحاد و زندقه است در علیه حال و سکر وقت جزایا می شنوند که از انرا ال باید که زشت و مستغفر باید شد ابراسیم بن شیبان که از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی اروحهم میگوید که علم الفناء و البقاء یدور علی اخلاص الوحدانیه و صححة العبودیة و ما سوی ذلک فمخالیط و زندقه و الحق که راست می فرماید و این کلام از استقامت او خبر می دهد فناء فی الله عبارت از فناء در مرضیات او است سبحانه و علی هذ القیاس

دقیقه حاشیه ص ۲۰ لابن عباس که الکبار سبعه هی قال هی الی السبعائة اقرب منها الی سبعه غیر ان لا کبیره مع الاستغفار الی التوبة ولا صغیره مع الاصول ۱۲ ذواجر ۱۳ له فی الحديث المتفق علیه انما الاعمال بالخطوات یعنی نیست اعتبار اعمال مگر بجهت تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد ۱۴ حاشیه ص ۲۱ له در سوره حجر واقع است یعنی و عبادت کن بر خود کار خود را تا دقیقه برسد تو یقین از یقین مفسرین مرگ مراد داشته اند و کلمه حتی را بمعنی غایت و نهایت گرفته اند و اشارت با استقامت بر عبادت نموده اند حضرت ایشان قدس سره می فرمایند که محتمل است که حتی از برای علت باشد و یقین بر معنی خود بود ۱۵ له و حق اذا کان مستقبلا بالنظر الی ما قبلها بمعنی که اولی ۱۶ کافیه له قوله گوینا بمعنی گوئی الف در آخر زیاده است و گوئی صیغه خطاب است از گفتن و مجاز بمعنی تشبیه نیز آید و انجا پس معنی است ۱۷ له در سوره نسا واقع است ای آنکه گردیده اید ایمان آید بخیر اوینجا مبراد و کتاب که فرد فرستاد خدا بر پیغمبر خود ۱۸ له و قدس سره از طبقه راجع است کینت و الی اسحاق است شیخ جیل بود در وقت خویش و در مقامات بود در ورع و تقوی که خلق از ان عاجز اند از اصحاب عبد الله مغربی و ابراسیم خواص است از عبد الله برسد که در دوی میگوئی گفت ابراسیم حجه الله علی الفقراء و اهل الاداب در سنه سبع و ثلاثین و ثمانیه هجری فوت از دنیا و میگفته بر کبریت مشایخ نگاه ندارد بدوینجا دوی و کز آنها می بے فروغ گرفتار شود ۱۹ از نقیضات ۲۰ له که علم فناء و بقا در است بر اخلاص توجید و صحت بندگی و ما سوائه آن پس در خطی انداختن است و بے دینی صرف ۲۱ له عمل بودن حق مرتقی را سبحانه ۱۲

السَّيِّدُ إِلَى اللَّهِ وَالسَّيِّدُ فِي اللَّهِ وَتَجَوَّهَ تَابِعًا مُصَدِّعٌ مِثْلُكَ أَثَارَ سَهْمِيَا شَيْخِ
 الْغُثِّ بِصِلَاحٍ وَتَقْوَى وَفَضِيلَةٍ أَرَادَتْ أَنْ تَجْمَعَ كَثِيرًا بِإِشْثَالٍ وَابْتِسَاطٍ زَادَهُ مِنْ مَوَادِّ الْكَرَمِ مَعُونَتِي
 طَلَبْتُ أَمِيدَ اسْتِثْنَاءٍ تَوَجَّهَ تَرْغِيبًا بِحَالِ الْإِشْثَانِ مَرَعَى خَوَاهِنْدَ فَرَمُودَ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ آتَى الْهَدَى

مکتوبات نود و هشتم

بِعَبْدِ الْقَادِرِ لِسِرِّ شَيْخِ زَكِيَا صَدُورِ يَافَتْهُ دَرِغِيبِ بَرِّ رَفِيقِ وَتَرْكِ عَنَفٍ بَارِادِ احَادِيثِ نَبَوِيهِ عَلَى
 مُصَدِّقِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ حَقِّ سَجَانَةٍ وَتَقَالِيهِ بِمَرْكَزِ عَدَالَتِ اسْتِقَامَتِ انْدَانِي فَرَايِدِ
 بَعْدَ حَدِيثِ نَبَوِي عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَفِي السَّلَامَاتِ أَكْثَلُهَا كَمَا فِي بَابِ تَذْكِيرِ وَعَظِ
 وَنُصِيحَتِ دَانِدَشْدَه اندايرد نموده حق سجان و تقالیه عمل بمقتضائے آنها میسر گردانده

اصل

ترجمه از مصحح

رسول فرمود صلوات الله تعالی علیه آله وسلم بر آئینه
 خدا تعالی لطف و نرمی کننده است دوست
 میدارد و اساقی را و میدهد بر رفیق چیز که نمیدهد
 بر درشتی و چیز که نمیدهد بر هر چه جز نرمی است
 روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم
 گفت آنحضرت مرا نشانه را لازم بگیر بر خود نرمی را
 و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن در سخن
 بدستی که نرمی یافته نشود و چیز مگر یار باید از او کشیده نشود
 از چیز که مگر عیب ناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت
 علیه علی آله الصلوة و التحية کیسه محروم گردانیده شود از لطف
 و نرمی محروم گردانیده شود از نیکی و تیز ارشاد نمود

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعْطِي
 عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا
 يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ دَوَاةٌ مُسَلِّمَةٌ وَ
 فِي رِوَايَةٍ لَهُ قَالَ لِعَائِشَةَ دَمْعُ عَيْنِكَ
 بِالرَّفْقِ وَإِيَّاكَ وَالْعُنْفُ وَالْفَحْشُ إِنَّ
 الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا دَانَهُ
 وَلَا يَنْتُزِعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
 الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ مَنْ يُجْرِمُ الرَّفْقَ
 يُجْرِمُ الْخَيْرَ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ

عنه بر هر حرکت و مشهور از آن ضم است درشتی خلاف رفیق و درشتی نمودن ۱۲ من ۱۳ رواه مسلم ۱۴ رواه البخاری ۱۵

وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
 إِنَّ مَنْ أَحَبَّكُمْ إِلَى أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرَّفْقِ
 أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ
 وَالتَّسْلِيمَاتُ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ
 وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْكَدُّ مِنْ
 الْجَهَنَّمَ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ
 إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِئِي
 إِلَّا أَخْبَرَ كُمْ بَيْنَ تُجْرِمُ عَلَى النَّارِ وَ
 مَنْ يُجْرِمُ النَّارَ عَلَيْهِ رِوَاةُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ
 عَلَى كُلِّ هَيِّئٍ كَسِيْنٌ قَرِيبٌ
 سَهْلٌ - الْمُؤْمِنُونَ هَيِّئُونَ لَيِّنُونَ
 كَالْجَمَلِ الْأَنْعَمِ إِنْ قَبِلَ انْقَادَ
 وَإِنْ اسْتَبِيحَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتَنَاحَ
 مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْبِذُ
 عَلَى أَنْ يَنْفَعَهُ كَذَعَاةُ اللَّهِ عَلَى
 دَعْوِيسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَقٌّ
 يُجَيِّدُكَ فِي آيَةِ الْخَوَارِءِ شَاعَ إِنْ
 رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى

آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از جمله
 محبوب ترین شما بسوی من نیک ترین شما اند
 از روی اخلاق و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام
 کیسه داده شد او را نصیب وے از نرمی و
 لطف داده شد او را نصیب وے از نیکی
 دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه علی آله الصلوات
 و التسلیمات شرم داشتن از ایمان است ایمان
 درشت است و فحش و بے پروا گشتن از بدی
 است و بدی در آتش دوزخ است
 بدرستی که خدا تعالی دشمن میدارد از حد در گذرند
 بهوده گوئے را آیا خبر ندیم شما را که کیست که حرام
 است وی بر آتش دوزخ و کیست که حرام است
 آتش دوزخ بروی بر هر آرمیده آرمسته و نرم طبع
 نزدیک بر مردم نرم خود مسلمانان آرمیده نرم طبع
 منقاد اند مانند شتر که در پیشش مهار انداخته اند
 اگر کشیده شود گردن می نهو اگر بر شتر نشانده
 شود می نشیند بر که فرود نشسته را و حال آنکه او قدرت
 داشته باشد بر اجرا پس آنرا خواند از احتیاطی روز
 قیامت رو بروی مسکنان خلائق تا آنکه خیر
 گردانند او را در هر خور که خواهد بر آئینه
 مروی گفت مرغی را صلوات الله تعالی علیه

عنه رواه فی تخریج السنه ۱۲ رواه احمد و الترمذی ۱۳ رواه الترمذی ۱۴ رواه الترمذی ۱۵ رواه البخاری ۱۶

عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصِي قَال
 لَا تَغْضَبْ فَرْدًا قَال لَا تَغْضَبْ
 إِلَّا أَخِيذْكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ
 كُلِّ ضِعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ
 عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ إِلَّا أَخِيذْكُمْ
 بِأَهْلِ النَّارِ كُلِّ عَظِيمٍ جَوَاطِ
 مُسْتَكْبِرٍ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ
 وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنْ
 ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَالْأَفْئِدَةُ
 إِنَّ الْغَضَبَ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ
 كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْحَسَلَ مَنْ تَوَاضَعَ
 لِلَّهِ دَفَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي نَفْسِهِ
 صَغِيرٌ وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ
 وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ
 فِي أَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيرٌ وَفِي
 نَفْسِهِ كَبِيرٌ حَقٌّ لَهُمْ أَهْوَنُ عَلَيْهِمْ
 مِنْ كُلِّ أُوجُزٍ قَال مُوسَى بْنُ
 عِمْرَانَ عَلَى نَبِيٍّ وَاعْلِيهِ الصَّلَاةُ
 وَالتَّسْلِيمَاتُ يَا رَبِّ مَنْ أَعَزَّ
 عِبَادَكَ قَال مَنْ إِذَا قَدَّرَ عَقَرُ
 وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 وَالتَّحِيَّةُ مِنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَمِعَ اللَّهُ

یعنی هر بار که آن مرد وصیت طلبید از آن مرد و جوابش این فرمود که خشم گیر

عُودَتْهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ
 عَذَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اعْتَذَرَ
 إِلَى اللَّهِ قِيلَ اللَّهُ عَذْرَةٌ وَقَالَ
 أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ
 عَمَلٍ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْ مِنْهُ
 الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ
 دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِنْ كَانَ لَهُ
 عَمَلٌ صَالِحٌ اخْذْ بِقَدَرِ مَظْلَمَتِهِ
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
 اخْذْ مِنْ سَيِّئَاتٍ صَاحِبِهِ
 فَحَمِلْ عَلَيْهِ قَال أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ أَنْتَ دُونَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا
 الْمُفْلِسُ فِيمَا مِنْ لَدَدِهِمْ لَهُ وَلَا
 مَتَاعَ فَقَالَ إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمْنِي
 مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَ
 صِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ
 هَذَا وَقَذَفَ هَذَا وَآكَلَ مَالَ
 هَذَا أَوْ سَفَكَ دَمَ هَذَا أَوْ ضَرَبَ هَذَا
 فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ
 حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ
 قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ اخْذْ مِنْ خَطَايَا
 هُمْ فَطَرَحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طَرَفَ فِي النَّاسِ

عیب و نقصان او را و هر کس که باز دارد و فرو
 خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از او کس
 عذاب خود را روز قیامت و کسی که عذرخواهی
 کند بسوئے حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
 و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام کسیکه هست
 بروئے حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از و بطریق
 ظلم از بھوئے و یا چیز دیگر پس باید که عفو کند
 از او و از پیش از آنکه نباشد وینارے و در بھوئی اگر
 باشد او را کارے نیک گرفته شود از وی باز دازد
 ظلم وے و اگر نباشد او را نیکیها گرفته شود از بد بھوئی
 صاحب وی پس برداشته شود و بار کرد و شود بر آن
 کسیکه ظالم است و نیز فرمود آن حضرت علیه
 الصلوة والسلام آیا میدانید که مفلس کیست گفتند
 مفلس در میان ما کسی است که نیست در شتم
 او را و نه متاع پس گفت بدرستی که مفلس از
 امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنهار
 و روزه و زکوة و بیاید که تحقیق دشنام کرد این را
 و نسبت بزرگ کرد این را و خورد مال این را و ریخت
 خون این را و بزود این را پس داده شود این شخص
 را از نیکیهای او و دیگر از نیکیهای او و
 پس اگر فانی شود نیکیهای او پیش از آن که
 ادا نموده شود آنچه بھوئے است گرفته شود
 گناهان ایشان پس انداخته شود بروی پس انداخته
 تمام و کمال

وَعَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
عَنْهَا ابْنُ كَتَبَ إِلَى كِتَابًا تَوْصِيَةً
فِيهِ وَلَا تُكْثِرِي فَلَكَتَبْتُ سَلَامًا عَلَيْكُمْ
أَمَّا بَعْدُ فَيَا فَيَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنِ اتَّقَى
رَضِيَ اللَّهُ بِسَخَطِ النَّاسِ كَقَاءِ اللَّهِ
مَوْتَهُ النَّاسِ وَمَنِ اتَّقَى
رَضِيَ النَّاسُ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَّ اللَّهُ
إِلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ

نشود در آتش دوزخ و مروی است از معاویه
رضی الله تعالی عنه که تحقیق نوشت اول سوئے
عائشه رضی الله تعالی عنها اینکه بنویس سوئے
من کتابی که نصیحت کنی مراد بران و اکثر مکن
پس نوشت سلام علیکم اما بعد پس به تحقیق من
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله تعالی علیه و علی آله
و صحبه وسلم میگفت کسی که طلب کند
خوشنودی خدا را بنا خوشنودی مردم کفایت کند
اورا خدا تعالی بار و گران مردم و بر که طلب کند
خوشنودی مردم را بنا خوشنودی خدا را بگذارد
اورا بسوئے خلق و سلام باد ابر تو

صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ دَقْنَا اللَّهُ
سُبْحَانَهُ وَآيَاتِهِ التَّوْفِيقُ بِالْعَبْلِ بِمَا أَخْبَرَ الْخَيْرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَحَادِيثِ الْأَكْبَرِ
بِه تَرْجَمَهُ نُوْشْتَه شده است ابان خدمت شیخ جیور جوع نموده معانی اینها را فهمیده سعی خواهند کرد که عمل بمقتضای
اینها میسر شود بقای دنیای پس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید و دائمی است عقل دور اندیش
یکبار باید فرمود و بفرموده است بجهت دنیا میخورند و بنیاد شد و اگر بدینا کسی را عزت و اکبر باشد کفار و بنیاد
باید که از همه عزت تر باشد و بنیاد مر دنیا فرقیه گشتن از بس خردی است فرصت چند روز را غنیمت باید
شمرد و در امری خدا را عزوجل باید گوشید و بخلق خدا باید احسان نمود و التَّخَطُّمُ لِحُودِ اللَّهِ وَالشَّفَقَةُ
عَلَى خَلْقِ اللَّهِ بِرِوَاغِ عَظِيمِ انْداز برائے نجات اخروی مجرب صادق علیه الصلوٰة و السلام هر چه فرموده

یعنی مراد از انسانی بخند حق تعالی توفیق عمل کردن بکار خیر و دود است بخیر صادق یعنی خبر دهنده راست گوئی یعنی پیغمبر خدا صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم تسبیح اکثر اکثر ۱۱ که یعنی بزرگ دانستن حکم حق تعالی را یعنی بمقتضای آن عمل کردن و همراهی نمودن بر خلق خدا
بر دو توفیق بزرگ و گران انداز برائے خواصی از عذاب آخرت ۱۱ دوا الاستومنی و دهن اكله منقطع من مشكوة
المصابیح ۱۲

ست مطابق نفس الامر است نزل و ندریان نیست خواب نگر گشت تا چند خواهد بود آخر رسوائی است
و بنیوائی کیف رسوائی و بی لوائی قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْعَرْشُ عَنَّا أَنْتُمْ كُنْتُمْ عِبَادًا وَآفَافًا
الْبَنَاءُ لَتَرْجَعُونَ هر چند میداند که وقت شرافت انسانی استماع امثال این سخنان نمی کند عقود ان
جوانی است و تمنجات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث
این گفتگویی گرد و نه روز هیچ زرقه است وقت تو به و انابت است خبر شتر است رح در خانه اگر
کس است یک حرف بس است

مکتوب نود و نهم

به ملا حسن کشمیری صد در یافته در جواب استفسار سے که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع
آن با حالت یوم که سر سر غفلت و تعطیل است التقات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری
که زنده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت یوم که سر سر غفلت و تعطیل است که بعضی از
اعمال این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند و ما عمل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست
که بیان آن ضروری است گوئیم روح الناق را پیش از تعلق باین سیکر میولانی راه ترقی و عروج میدهد
بود و نفس و ماضی الاله مقام معلوم محسوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداده و عروج
بشرط نزول و ولایت نموده بودند و مریت او ازین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی انکمال
در خویش آن جوهر نورانی را باین سیکر طلبانی جمع فرموده فبجنان من جمعه بین النور و الظلمة و

سک قوله نزل بفتح اول و سکون ثانی یهود و مسخری قوله ندریان یعقین و زال معجمه مخمده یهوده گفتن در یهودی مریض فارسیان بسکون ثانی
فرستادن کنند وقت ۱۱ قوله بنیوائی یعنی و بی سامانی قبله و قوله کیف رسوائی یعنی به طور رسوائی نه رسوائی و خبری در
نوی ۱۱ قوله قال الله سبحانه الخ خدا را پاک و برتر فرموده است آییند شنیده که آفریدیم شما را یهوده و اکثر کلمه بسوئے ما گردانیده نشوید
ترسود و مومنون باره قد اخبر ۱۱ که قوله ما منا الا اشارت است بکسی که درباره دعائی و نبوه و الصافات واقع است یعنی
دست هیچ کس از ما را در او را جلست است معین ۱۱ که قوله ظمائی بفتح تاء و این منسوب است بظلم که ضیقین است
بمعنی تاریک شدن و العتدون ناقص است نسبت در بعضی محل زاید آند چنانکه در نورانی و حقانی و سبحانی ۱۱ که قوله سبحان
من یا یعنی پس پاک و منزه و مبرا است آنکه نور را با ظلمت جمع کرد و عالم ابریه که با حق با کفایت قرین ساخت ۱۱ که قوله
نفس یعقین بفتح مریض در آخر مین و صاد و در مستعمل است ۱۱

تفسیر با تفسیر
قرن الکریم یا الخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف تقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلاطین
از برای تحقق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را با نفس نسبت تشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را
سبب انتظام اینها گردانید که میفرمود: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ دَخَلْنَاكَ أَضْغَلًا سَافِلِينَ
همین ازین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بمایشبه الذم است
پس بواسطه آن نسبت جمیع روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش
ساخت و تعبیر از خود بنفس اشاره نمود این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روحی آمد
حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بر مرتبه و جوب تعالی
و تقدس داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد و الله تعالی از کمال
مهربانی و بنده نوازی انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات مبعوث ساخت و او را تبوسل این اکابر بخود
دعوت فرمود و بجا گفت نفس مروج را که معشوقه اوست امر نمود و فرمود: دَجَّحَ الْقَهْقَرَى فَقَدَّ فَتَرَ
فَوْذًا عَظِيمًا وَمَنْ لَمْ يَدْفَعْ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ إِلَى الْأَرْضِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا هَذَا
جواب آن اشکال گوئیم که ازین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنا آن در نفس و بقاء آن
بذو نفس ناچار تازمانه که این اجتماع و انتظام بر پاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن است و نوم
که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن باشد و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض
نموده و محبت باطن الطیون آرد و فائز و فائز که باطنی پیدا کرده بود و بر و ال آورده فائز و فائز
بر باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چه تا تاثیر کند باطن را
تمام نشیت بجا نباشد گشته است و از ظاهر باطن هیچ در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و
باطن آگاه و لا محذور و متلا روغن با دام تازمانه که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است

یعنی بر آئینه آفریدیم آدمی را در نیکوترین صورت پس گردانیدیم آنرا فرد تراز به فرموده اندگان - سورة یقین پاره عم ۱۲ یعنی مدح کردن
بچیز که شایسته ندمت باشد کفو له لا عیب فیهم الا ان سیبوه فلهذا یمن قلول من قرأه المکتاب ۱۲ پس کسی که بجهت
تعمیری نمود پس تحقیق بطلب رسید و فردی یافت فردی بزرگ و کسی که زبرد داشت سر خود را اختیار نمود و میلان بسوئی زمین پس گمراه شد
گمراه شد فی دور اندازد راست ۱۲ قوله هذا یعنی لازم بگیر این مذکور را و نگذار در زمین خود آنرا بداند که تا اینجا مقدمه عمده که بیان آن
ضروری است اختتام یافت و بعد از آن حضرت شیخ قدس سره بر هر اصل مطلب آمده بیان آن مینماید ۱۲ هـ قوله بکنجاره بالنعم و
یم عربی آنچه بعد از کشیدن روغن ثقل کفیر و غیره می ماند هندی کحل ۱۲

و چون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پیش حکم یک بر دیگر متمشی نمی شود و این چنین صاحب
دولت را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالم را به توسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی و تاریک اندازا
بطریق سیر عن الله باشد بعالم فرود می آید و روی او به تمام بخلق میگردد بے آنکه گرفتاری با آنها پیدا نکند
چرا و بر همان گرفتاری سابق خود است بے اختیار او را درین عالم آورده اند پس این مفتی با سائر مبتدیان
در اعراض از جناب قدس او تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت هیچ مبتدیان
ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و این اقبال بخلق در حق این مفتی بے اختیار است
و غایت درین ندارد بلکه رفائعه حق سبحانه و تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتی است و بر غایت است
و نامضی حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم روگردانیده و بوقت تعالی و تقدس آرد
و مفتی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود او را
از دنیا بدار قیام انتقال دهند آن زمان ندانم که الله الرفیق الاعلی نقد وقت اوست متنازع طریقت
قدس الله تعالی است و در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمیع توحید بین الحق و الخلق گفته
اند اختلاف آن مبتنی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کس از مقام خود خبر داده است و الله اعلم

صلی الله علیه و آله حضرت ایشان قدس سره العزیز فرق در میان مبتدی و مفتی مروج الی الخلق چهار وجه بیان فرموده اند اول آنکه مبتدی گرفتاری بخلق
است بخلاف مفتی مروج الی الخلق و ثانی آنکه اقبال بخلق در حق این مبتدی نه را میسر است نه در باطن آنکه در آخرین
مکتوب فرموده اند مبتدی صاحب حب است الخ اشارت است بحدیثی که روایت کرد بخاری رح از عائشه صدیقہ رضی الله تعالی
عنها قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمه توفی فی بیته و فی یومی الی ان قالت ثم نصب
یدیه فجعل یقول فی الرفیق الاعلی حق قبض و مالت یدیه لیضیغه فکف عن الرفیق الاعلی اسمی است از اسماء الهی و بعضی گفته که
گروه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مراد از او الله اعلم ۱۲ قوله اللهم الرفیق الاعلی یعنی الله الحق کن مرکز جماعت
اعلی یا اختیار کردم رفیق اعلی را و این قول اشارت است بحدیثی که مروی است در بخاری و مسلم از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی
عنها در باب وفات آنحضرت علیه الصلوة و السلام و مجلس آنکه قالت عائشه فکان اخر کلمة تکلم بها النبی صلی الله علیه و سلم
قوله اللهم الرفیق الاعلی بدانکه مراد رفیق اعلی احوال است یعنی گفته اند که مراد از او اسمی است که ساکن اند در اعلی علیین در
حضرت قدس چنانکه در حدیث واقع شده مع التبیان و الصدیقین و حسن اولئک دلیقا و رفیق اسم جنس است واقع می شود
بر واحد و کثیر مراد مطلقا اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بروی تعالی
آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الامر و مؤید این اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که چنانکه
آمد گفت که خدا تعالی شتاق است و خیر میگرداند ترا در بودن در دنیا و در آمدن اینجا آنحضرت فرمود و اخذت الرفیق الاعلی و بعضی
رفیق اعلی را بر پشت نیز حمل کرده اند رفیق بمعنی نرمی کردن و سودا شدن نیز آمده است و مراد رفیق جلای رفیق است ۱۲ ترجمه الشیخ ۱۲
۱۲ یعنی پس حالش چنین است که روی او به تمام بخلق میگردد و از گرفتاری تا عدم آن ۱۲ هـ یعنی و تحقیقت این امر
از حق است سبحانه و او میداند ۱۲

الله سبحانه و تعالی و آنچه سید الطائفة حمید رضی الله تعالی عنه فرموده است که **الْبَدَايَةُ هِيَ الرَّجُوعُ** ^{بند ۱۱}
 إلى الْبَدَايَةِ موافق مقام دعوت است که درین مسوده تحریر یافته چه در بابیت تمام روح خلاق است
 حدیث **تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي** که تحریر یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است
 از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام
 ناقص طهارت نه گشت و چون بنی در رنگ شبان است در محافظت امت خود غفلت شبانان منصب
 نبوت او نباشد و حدیث **لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْجُدُ فِيهِ مَلَكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ بِرَقْدٍ** ^{بند ۱۲}
 صحت اشارت بر تجلی ذاتی برقی تواند بود و آل تجلی نیز مستلزم اقبال بحجاب قدس خداوندی جل سلطان
 نیست بلکه این تجلی از آل جانب است متجلی که در آل صغیری نیست از قبیل سیر معشوق در عاشق است
 عاشق از سیر سیر گشته است بدیت آینه صورت از سفر دور است + کال پذیرای صورت از نور است +
 باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق حجب مرتفع نموده میکنند با وجود بے پردگی او را بخلق مشغول داشته اند
 و فلاح خلایق را با و مربوط ساخته مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میمان
 او و پادشاه حامله از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمت ارباب سوانج مشغول داشته
 است آئین فرق دیگر است در میان مبتدی و فتنی مرجوع چه مبتدی صاحب حجب است و فتنی مرتفع
 الحجب والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى +

مکتوبات صدم

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوله که نموده بود که شیخ عبد الکیسری مبنی گفته است که
 حق سبحانه و تعالی عالم لغیب نیست - التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم

له یعنی نمی خندد بر خویش من و نمی خندد دل من - فی مسند ابی داود و قال یعنی ابوداؤد کان النبی صلی الله علیه و سلم
 محفوظا یعنی من ان یخبر من شیء ولم یعقل - و قالت عائشة رضی الله تعالی عنها قال النبی صلی الله علیه و سلم
 تمام عینای و لا ینام قلبی انتهى **له** قال العرب ینکوه الصوفیة کثیرا و هو فی الرسالة القشیریة بلفظی وقت
 لا یسعی فی غیر ذی قلت یوحنا منه انه اراد بالملك المقرب جبریل و بالنبی المرسل نفسه الجلیلة و فیه ایماء الی مقام
 الاستغراق المعبر عنه بالسک و المحو و القناء و موصوفات قاری **له** معرب **له** یعنی عاشق در رنگ آینه است که از سفر دور است و مجانب
 سورت است که توبه است خود **له** قوله بر تقدیر صحت اشارت است لبسته عدم صحت این حدیث **له**

بوضوح انجا مید نوشته بودند که شیخ عبد الکیسری مبنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم لغیب نیست -
 معذروا فقیر را تا ثابت استماع امثال این سخنان اصلا نیست بے اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فر
 تاویل و توجیه آن نمید بد قائل آن سخنان شیخ کیسری مبنی باشد یا شیخ اکبر شامی - کلام محمد عربی علیه و علی
 الله الصلوة والسلام در کار است نه کلام محی الدین عربی و صدر الدین قولوی و عبد الرزاق کاشی
 مارا ناقص کار است نه بعض فتوحات مدینه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام
 مید خود را بعلم غیب خود می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از سبحانه بسیار مستقیم و مستند است
 و فی الحقیقت تکریم است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت مبنی بر آرد کبروت کلمه
تُخْرِجُ مِنْ أَقْوَاهِهِمْ قِيَالِيَتُ شَعْرِي مَا حَمَلَهُمْ عَلَى التَّقْوَةِ بِأَمْثَالِ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ الصَّوْبَةِ
فِي خِلَافِ الشَّرِّيَّةِ منظور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذروا و مغلوبند در غلبات احوال انا

له قوله شیخ عبد الکیسری مولانا محمد راجی حضرت شیخ عبد الکیسری را ملازم است بسیار کرده اند میفرمودند که شیخ بنایت عالی مشرب و بزرگوار بودند و در
 حال خود قبله مشایخ حرم مکه بوده اند و میفرمودند که حضرت شیخ ساهم الدین بودند ایشان را خلیفه بود که در آن مقداری از سبوق داشتند و کاسه جوین
 بول وقت اظهار شد که آن کاسه را از آن خلیفه بیرون می آوردند و در کاسه آب می ریختند و لیسه انگشت از آن خلیفه یکبار مقدار سبوق
 بیرون می آوردند و با آن آب آمیخته می آشامیدند و تا شب دیگر غذا و شربت ایشان همین بود و در روزه در مجلسی که پس از اذکار علماء و فقهاء و عرفاء حاضر بود
 تقریر می فرمودند که حق تعالی عالم غیب نیست اگر محاضرات از آن سخن برخیزد بزرگوارند و بعضی بخندیدند چه بحسب بطلان نفس مینمودند حضرت شیخ
 در پاسخ که آن در حوصله ایش بعضی نمی گوید از قصد خود تمیز نموند و فرمودند آنجا که حق است همه شهادت است و بگوید هیچ چیز پویشیده
 نیست تا غیب توان گفت چون غیب محصور شد علم بعد و م نباشد پس عالم الغیب که در قرآن واقع است نسبت بآیا فتنه نه نسبت حق
 سبحانه **له** از سخنان **له** قوله شیخ اکبر شامی محقر حال او قدس سره بکاشیه مکتوب می و یکم نوشته شده است **له** شیخ صدر الدین محمد
 بن الحق قولوی قدس سره کینت و عی بالو المعالی است جامع بوده است میان علوم چه ظاهری و چه باطنی و چه نقلی و چه عقلی مولانا
 قلب الدین شیرازی در حدیث شاگرد و است و بسیار از منشای مثل شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین ایلی در جریبت
 دس بوده اند و در مصنفات است **له** از لغات وی قدس سره از بهترین مریدان حضرت غوث اعظم عبد القادر جیلانی قدس سره
 است وی در سال ششم صدوسی بحری وفات یافت رحمه الله تعالی **له** خبر بینه الاصفیاء **له** قوله عبد الرزاق شیخ عبد الرزاق از
 احمد اصحاب خواججه حسن عطار و از خلفائے ایشانست طریق و در درش نسبت رابط بوده است **له** از سخنان **له** قوله مارا
 نفس یعنی از شارح علیه الصلوة والسلام منقول بوده باشد **له** قوله بعض اشارت است بکتاب فصوص الحکم که از تالیفات
 شیخ اکبر قدس سره است **له** قوله فتوحات مدینه اشارت است بآنکه از آن حضرت علیه الصلوة والسلام منقول است
له قوله از فتوحات مکیه یعنی کتابی که از جمله مصنفات شیخ اکبر است قدس سره **له** اشارت است به آیت که
و سوره کاف واقع است یعنی سخت است این سخن که بر می آید از دکان ایشان **له** قوله فیالیت الخ یعنی پس ای کاش
 التمی که چه باعث شد ایشان را بر گفتن امثال این سخنان که در حق لغت شریعت نرسد اند **له** قولوی - آن انا **له** وقت
 نفس لغت است + وین انا در وقت گفتن رحمت است + انا منظور از رحمت بد + وین انا فرعون را لغت به **له**

این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عذر را نمی شاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست **فَإِنَّ كَلَامَ الشَّكَاذِي يُجْمَلُ وَيَصَوَّرُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا عَيْدَ** و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام بلامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مستکره است و همچنین آذربائیه تحصیل بلامت خلق را اینها بسیار است بچه ضرورت کسی تا بسره کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی باید بصورت در آن باب سخن سراید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم معدوم نباشد یعنی چو غیب نسبت حق سبحانه معدوم مطلق است و لا شئ محض تعلق علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لا شئ محض می بر آرد و توان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لا شئ صرف است از مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در اصدق علیه اینها است نه در مفهوم هم چنین است حال جمیع محالات که مفومات آنها ممکن تصور اند و با صدقات متمنع التصور چه معلومیت از استعمالی بی آرد و لا اقل وجود ذی بنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد رومی کرده اند درست است نفی

له قول فان کلام لا یعنی زیرا که کلام اهل سکر بر محل حسن محل کرده می شود و از نظر خود برگزیده شود نه کلام غیر ایشان یعنی اهل صواب ۱۲ یعنی کلام شیخ عبد الکبیر یعنی قدس سره که حق سبحانه و تعالی عالم غیب نیست ۱۳ **له** قوله سخن کرده اند و استفسار نموده یعنی ملا حسن کشمیری که مکتوب الیه اند تا ویل کلام را بیان کرده از حضرت امام ربانی استفسار نموده اند ۱۴ **له** قوله آنکه گفته اند که غیب بدانکه کلام شیخ محمد الکبیر قدس سره را است تا ویل انجا که کور ساخته اند اول اینکه غیب معدوم باشد الخ و این از متکلم این کلام شیخ عبد الکبیر منقول است دوم توجیه مولانا محمد رومی که در مرتبه ذات بخت و هویت صرف جمیع نسب و اضافات ساقط است و چو در این مرتبه اضافات و نسبت علمیت نباشد پس در این مرتبه عالم الغیب نه گویند و برین توجیه اعتراض ملا حسن را نقل فرموده توضیح کرده اند و خود هم اشکال وارد کرده اند و سوم توجیه ملا حسن کشمیری و او را هم محذوف نموده اند ۱۵ **له** قوله آنکه گفته اند مبتدا است و قوله یعنی چو غیب نسبت به حق سبحانه الخ جمله شرطیه خبر آن و محتمل که خبرش محذوف باشد یعنی درست است و محتمل است که قوله و توجیهیکه خود کرده اند معطوف بود بر قول او آنکه گفته اند و هر دو مبتدا باشند خبرش قوله اقرب توجیهات است و باقی جمله معترضه بآید الله اعلم و علمه انهم و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم ۱۶ **له** بدانکه مولانا شمس الدین محمد رومی قدس سره از اجل اصحاب حضرت مولانا سعد الدین قدس سره بودند و ما با طالبان را در جامع هرات بحق دعوت می نمودند مولانا شمس الدین رومی بود که در پی او است بر سر سفره از برات از جانب قبله ولادت ایشان در شب برات از شعبان سنه ۸۰۰ و ثانیاً بوده است والده ایشان را بسره پنج ساله وفات یافته بوده است و از آن جهت بجاییت متاخر و مجرد خاطر شده آل شب حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که فرموده اند غم مخور و دل خوش دار که حضرت سحانه ترا بسره خواهد داد که صاحب دولت و دراز عمر باشد بعد از آن چند گاه خدمت مولانا محمد متولد شده اند و والده ایشان دائم ایشان را میبختند که آن فرزند س که مرابوے نبشارت داده اند قوی الی آخره و فی الرضعات ۱۷

نسبت علمیت در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم است تخفیف علم غیب کردن و بجهت نداشتن اشکال دیگر بر توجیه مولانا آن است که اگر چه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیت متقی است اما عالمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا متقی است ثلثه صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب می سازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بر ذات مترتب میدانند فکذا و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را با آن جائز ندانسته اند اگر چه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بخت او سبحانه بخت است چه در جبهه که در عدم جواز گفته اند اقتضا حقیقت علم است ملا حاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا شئ محض همان بعد التعلق این جا محتمل خدشته است زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی **فَلَا تَحْذَرُ فِیْ أَنْ یَتَعَلَّقَ الْعِلْمُ الْوَاجِبُ سُبْحَانَهُ بِذَاتِهِ تَعَالَى بِطَرِیقِ الْحُضُورِ لَا بِطَرِیقِ الْحُصُولِ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقِیقَةِ الْحَالِ وَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ سَلَّمَ وَ بَارَكَ وَ السَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا**

مکتوبات صدو یکم

نیز ملا حسن کشمیری صدو یافته در رد بر جماعه که کمالا ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز بینایند **أَحْسَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَالِكُهُ وَ أَصْلَحُهُ بِالْكَوْمِ مَفَاوِضُهُ تِلْكَ مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ صَدِيقُ رَسَائِدِنْدَ حَمْدًا رِثْلُهُ سُبْحَانَهُ** که در افتادگان را فراموش ساخته اند مخاطباتی که به نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله

له قوله اما در علم بدانکه علم بر دو قسم است حصولی که بواسطه حصول صورت معلوم است در قوت علمیه عالم و حضوری که نفس حضور معلوم پیش عالم در آن کافی بود و احتیاج بحصول صورت نباشد ۱۳ **له** پس هیچ استیذان نیست اندرین که تعلق بگیرد علم و اسمی بذات پاک او بطریق حضور معلوم نه بطریق حصول صورت معلوم ۱۴ **له** زیرا که راسته که گفته اند خدا پاک حال شمارا و باصلاح سازد دل شمارا ۱۵ **له** نفی گفتگان صفات از حق تعالی که معتزله و ملامه اند حق را سبحانه عالم میگویند ۱۶ **له** یعنی تعالی علم ملا حاطه را و تعالی ذات مطلقه مردم اصاطه را جائز خدشته است زیرا که الخ ۱۷

ببود است مر محتاج را نه دیگر ال را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید بنیت کفارت یمن یا قهار
یا صوم نجه باشد و شک نیست که او باد ائمه این کفارت محتاج است گوئیم اگر استطاعت ^{و تمام} طعام ^{در رمضان}
ندارد و روزه دارد نه آنکه قرض به سود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه برکت
لقوی مندفع خواهند شد وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
زیاده الطناب نه رفت وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مِن آتَنَ الْهَدَىٰ *

له قول او قدس سره مشکوک را مؤید توقف نمودن است و محلیست فرض بسو و همچنین قول او قدس سره بظاهر مخالف الح ۱۲ **سکه** یعنی اگر فرض
 بسو در حالت مخصوصه حلال باشد اندرین شک نیست **۱۲ سکه** درج بالفق پرینیز گارشیدن و بفتحین پرینیز گارشیدن و پرینیز گاری و ترسیده ۱۳
 من **سکه** قوله بعد المکنیا والقی اول مصغراست و ثانی کبر این مثل است و اصل او این است که شخصی نه خواست کلاں سال موافق طبعش میاید
 یا نه در دیگر خود سال بزرگ خواست آن هم موافق طبعش نه افتاد است که این قول گفت و ذریب مثلا یعنی بعد از خورد و بزرگ زنی را خواهم گرفت و در
 محوره معنی بهر حال و بهر تقدیر مستعمل است ۱۴ اما خود از جمیع الامثال لمیدانی **سکه** یعنی تکلیف نمیدهد و واجب نمیکند حتی تقاضای او قدس سره
 تنه را در پیکس مگر باندازه و مقدار طاقت او آخر سوره بقره ۱۲ **سکه** و مگر بفری که ازین دو اصل کرده نشود بلکه حکم کردن جائز نیست و الا از
 لازم ۱۲

مکتوب صد و سیوم

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عاقبت و طلب کردن قاضی از
برائے بهر بند حق سبحانه و تعالیٰ با عاقبت دارد آن عاقبت خواسته می آید که عزیزان^{۱۰} همواره دعا میکرد و تمنا^{۱۱}
عاقبت یک روزه می نمود شخصی از اهل عزیزه سوال کرد این بهم که میگزارانی مگر عاقبت نیست گفت آں
میخواهم که روزی از صبح تا شام مرکب محصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم بدقیست که بهر بند قاضی
ندارد و در اجرائے بعضی احکام شرعیہ کار بجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است
وصی ندارد و در تصرف آل مال بے اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار می کشاید.
^{آنکه با وصیت کرده باشد ۱۲}
على هذا القياس +

مکتوب عدد چهارم

برقصات پیکر که متکون صدور یافته در غزاهر خند مصیبتی که از قوت مغفرت پناهی رسیده

۱۵ بدانکه مراد از زمین این جا میمن منقده است نه نموس و نه لغو که موجب کفاره از اقسام ثلثه میمن میمن است یعنی چوں بر فعل یا ترک فعل بزبان مستقبل سوگند خورد و خلاف آن ورزید لازم است مراد از آزاد کردن یک کنیز یا یک غلام یا طعام خوردن در ده مسکین صبح و شام یا براس پوشیدن ایشان را و بر تقدیر عجز سه روز پله و سه پله روزه داشتن و چهار مشهد گردانیدن است روزه خوردن یا یک از عوارض بود بران همه بر تقدیر اراده عود و اقامت در ملک لازم است و بر تقدیر عجز دو ماه علی التوالی و التواتر روزه داشتن و بر تقدیر عجز از روزه شصت مسکین را طعام بقدر فطره دادن بر یک و او هم چنین کسیکه روزه رمضان عمد ابلاغ و رت فاسد گردانند بران نیز کفاره مانند کفاره چهار واجب است بکذا فی کتب الفقه ۱۲

۱۶ عارض صبر بر مصیبت و عدم کردن و در ایستقامت و در زین و در شکایت کردن و در معرفت حال حجازا لمیعنی قائم برسی (باب فی صغره ۲۲۲)

نیست و بایناسب ذلک چونکہ نزد حکماء مقرر است کہ مریض تا زمانے کہ از مرض بہ نشود هیچ غذائے
 اور اسودمند نیست اگرچہ مرغ متجن باشد بلکہ مقوی مرض است مصیعہ ہرچہ گیرد علت شود
 پس اول فکر ازالہ مرض او بینا بند بعد ازال بغذائے مناسب بتدریج اور بقوت اصلی او می آزند۔
 تا زمانے کہ مرض قلبی مبتلا است فی قلوبہم صرصریج عبادتے و طاعتے اور انا نافع نیست بلکہ
 مضر است و بے تال القرآن و القرآن یلعنہ حدیث معروف است و ذلک صدائے یس لہ
 من حیامہ الا الجوع و الظما خیر صحیح الطباء ^{مشاء کرام} امراض قلبیہ نیز اول بازالہ مرض امر میفرمایند و آن
 مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است سبحانہ بلکہ گرفتاری است بخود تپہ ہر کسے ہر چیز را کہ میخواید برائے
 خود میخواید اگر فرزندان دوست میدارد برائے خود دوست میدارد و ہم چنین اموال و ریاست و حب جاہ
 پس فی الحقیقت معبود او بولے نفس اوست تا زمانے کہ ازین گرفتاری خلاصی نشود امید نجات بسی
 مستبعد است پس بر علماء اولی الالباب و حکمائ ذوی الابصار فکر ازالہ این مرض لازم است ^{مصرعہ}
 درخانہ اگر کس است یک حرف پس است +

مکتوب ۱۰۵ صد و پنجم

یہ حکیم عبدالقادر صدور یافتہ در بیان آنکہ مریض تازمانے کہ از مرض بر نشود هیچ غذائے اور اسودمند

(بقیه حاشیه ص ۲۱) و نسبت داشتن یکسے یا یکینے ۱۲ غنث ۱۱ یعنی از برای شما از حق جل و علا آن عافیت و صحت طلب کرده میشوید که یکی
 از اصحاب اکابر دین از برای خود خواسته بود ۱۲ غنث ۱۱ اشارت است بکسیتے کہ در پاره قد سمع و سوره طلاق واقع است یعنی دهر کہ تبر سدا از خدا پیدا کرد
 برائے او غلصی و ذوق و دبرش از اینجی که گمان ندارد ۱۲ (حاشیہ صفحہ ۱۱) حضرت مولوی میفرماید: روح سلطانی ننند انستہ کجبت به جامہ پیر و یم و چه
 خایم دست و روز ملک است و گئی شام بنشہی و گویا کہ از ایشان آگهی ۱۲ غنث ۱۱ یعنی موت پلست کہ میرساند مشتاق حق را سحانه به محبوب حقیقی
 میل و علا حضرت خدایق بن یمان در حالت احتضار خود بآواز بلند میفرمودند جاء جنیب علی فاقه لا فاحم من ندم یعنی موت کہ محبوب
 من است در عین انتظار و کمال اشتیاق آمد و دهر کہ بر آمدن این محبوب ندامت داشته رستگار میباد و حضرت سعد بن ابی وقاص دنا خود بر دستم
 بن فرغ ناکه ممدار لشکر کفار بود و نوشته اند فان معی قوم یحبون الموت کما یحب الاحلجہ الخمر کہ براه من قومی است کہ دوست میدارند موت
 را چون نیکو عیال شراب را ۱۲ از تفسیر عزیزی ۱۱ غنث ۱۱ قوله قال رسول الله صلی الله علیه و سلمه الخ یعنی رسول فرمود صلی الله علیه و سلم
 نیست مرده و گویا که مانند غریق طالب غوث یعنی فریاد رسنده انتظار میکشد و عاراکه برسد اورا از طرف پدر یا مادریا از پدر یا مادریا از دوستی پس چون
 میرسد اورا دوست تربیا شد آن دعا لبوسے او از دنیا و آنچه در دنیا است و بر آئینه حق تعالی البتہ داخل میکند بر اهل قبور از دعلے اهل زمین امثال
 کوهها از رحمت و بر آئینه تحفه زندگان لبوسے مردگان آفرینش خواستن است از برای ایشان اقول اوددهن الحدیث فی دباتی بر ص ۲۱
 ۱۱ یعنی ما و شما بنده حق الیم جل شانہ و بنده را را حق بود دن ۱۲۵ الخ

مکتوب عدد ۱۰۶ ششم

به محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است

ملتوت صدو ستم

به محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است

(تقریب ص ۲۷۲) المشكوة من داية اليه حتى في شعب اليمان عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قوله من الرحمة بيان للمعنى وليس من لفظ الحديث على ما في المشكوة وفي معنى هذا الحديث حديث ابن هريرة عنه قال صلى الله عليه وآله وسلم ان الله عز وجل يرفع الدرجات للعبد الصالح في الجنة فيقول يا رب اني في هذه فيقول باستغفاد ولدك لك يعني خدا تعالی بلند میگردداند باین مرتبه صالح را در بهشت پس میگوید آن بنده صالح چه پرو دگر من از کجا است مرا این درجه پس میگوید حق تعالی این درجه بسبب استغفار فرزندت مرتبه را داده احد ۱۲ مشکوة (حاشیه ص ۲۷۲) ملتنوی این خورد گرد و پلیدی زین جده و آل خورد گرد همه نور خدا این خورد زاید همه بخل و صدقه و آل خورد زاید همه عشق احد ۱۳ ملتنوی قوله فی قلوبهم الخ یعنی در دلها فی ایشان رخ است واقع شد است در رکوع دوم از سوره بقره ۱۲ ملتنوی قوله رب تبارک الخ یعنی بسیار خواننده و تلاوت کننده است مرقان کریم را در حالیکه قرآن لعنت میکند بر آن کس قتال المعرب ذکره الغزالی فی الاجزاء من قول انس بن مالك رضي الله تعالى عنه وسكت عن شرح حديثه قاطبة اقول قد مر الحديث في المكتوب التاسع ۱۲ ملتنوی قوله و دب صائم ليس له الخ یعنی بسیار روزه دار که نیست مراد را حاصل از روزه خود مگر که شکی و تشنگی چنانکه روزه دارد و از روزه و از صیوم و غیره می خورد باز نذر و قال المعرب اخرجه ابن ماجه بلفظ دب صائم ليس له من صيامه الا الجوع وفي بعض طرق الا العطش وذكر ابن حجر عن النسائي وابن ماجه بلفظ لم من صيامه الا الجوع والعطش وفي رواية اخرى لم من صيامه الا الظم اقول وظايفه تبيين ممدود و مقصور تشنگی یا تشنگی صفت ۱۲ ملتنوی مولوی صادق او

القلی شیطان متصور نیست که مختار علما عدم تمثیل شیطان است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلو
والسلام بهر صورتی که باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع را واقع دانایند است
سوال بیستم آن بود که چوں تصرف کرامات و تاثیرات استدراج در نمائش برابر است بتدی چگونه
شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوالبش آنست و الله سبحانه
اعلم بالصواب که طالب بتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل
خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آل ولی صاحب کرامات است و
اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفائے درین معنی
است عوام کالانعام راست نه طایفال را و خفائے عوام نزد خواص از چیز اعتبار ساقط است که غشائی
آن من مرض قلبی است و غشایه بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه
ضروری تر است و لکن هَذَا الْمَكْتُوبُ بِبَعْضِ الْمَعَادِیَةِ الَّتِي تَفْعُلُكَ فِي إِذَالَةِ عَمَلِ
لَحْنِ الشُّكُوكِ وَالشُّبُهَاتِ بِدَانِكُمْ مَعْنَى مَخْلُوقٍ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ که در ولایت ما خود است آنست
که حاصل شود مراد لیا الذراصفاته که مناسب باشد مرصفت واجبی را تعالیٰ لیکن آن مناسب
در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در
تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در بیان مقام معنی مَخْلُوقٍ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ صفت
خویش را که در خواص معانی

۱۵ اشارت است بآیتہ کہ واقع شدہ است در آخر سورہ بنی اسرائیل و بارہ سبحان الذی یعنی دہر آئینہ داویم موسی را نہ نشان روشن پس پیرس از بنی اسرائیل چوں آمد با ایشان پس گفت اورا فرعون ہر آئینہ می پندارم تہ اے موسی جا و کردہ شدہ ۱۲ اشارت است بآیتہ کہ واقع است در رکوع ہفتم از سورہ حج و ما ادرسلنا من قبلك من رسول ولا بنی الا اذا الخ یعنی و نہ فرستادیم پیش شیطان انداختہ است باز حکم می کند خدا آیات خود را و خدا را تا با حکمت است ۱۳ و ما یجب ان یعلم ان من قوی الا درک ما یسمی متخیلہ و مفکرة و من شائنا ترکب الصور المعانی و تفصیلها و التصوف فیہا و اختراع اشیاء لا حقیقت لہا ۱۴ مختصر معانی ۱۵ یعنی سبب قوت یعنی عظمی در امور الہامیہ جلست ۱۶ یعنی القائے معنی در قلب بطریق فیض ۱۷ شرح معانی ۱۸ یعنی مفید ظن است نہ یقین در حق عالم خلق و صلاحیت مجتہ علی الغیر زاد ۱۹

۱۱ اشارت است بحقیقت که اندرین باب بخاری و مسلم بروایت ابوهریره آورده است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من دانی فی المنام فقد دانی فان الشیطان لا یمثل فی صودتی یعنی بر آئینه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که یک دیدار در خواب پس تحقیق دید مرا زیرا که شیطان تمثیل نمی کند و نمی نماید خود را در صورت من یعنی شیطان را بحال آن نیست که در خواب یکی دایم در دینال وے افکند که من آنحضرت ام در آن حضرت صلی الله علیه و سلم این دروغ بند و ۱۲ که یعنی دایم که ختم کنیم این مکتوب را بر بعضی علوم که فتنه بخشد ترا در دفع کردن امثال این شکوک و شبهات ۱۲ که یعنی تبدل حقیقه را به حقیقت امکانی چه صفات جنّاتی شانه در رنگ ذات قیام اند و واجب و ممکن بذاته و صفاته ممکن است ۱۳ که نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحنفی البخاری است قدس الله روحه ایشان نیز از کبار اصحاب خواجه بزرگ خواجه نقیشت اند قدس سره و ملقب به پارسا خود ایشان نموده اند حضرت خواجه در حق ایشان فرموده اند و بخنور احباب خود با ایشان خطاب کرده اند که سخته و مانع که از خلفائے نامندان خود اجگای باین ضعیف و مریده است و آنچه درین راه که کسب کرده است آن امانت بشما سپردم قبول باید کرده بخلق حق سپمانه باید رسانید و نیز فرموده اند که هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند حکم حدیث صحیح - دعوات شش در بدین موزه در بیال هست صد دست و دم بخیری بر در چهارشنبه شده در جوار قبّه حضرت عباس رضی الله تعالی عنه مدفون شدند ۱۲ از دعوات و در شجاعت و غزنیّه ۱۲

دیگر نیک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چو رنده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
 و تصرف او در دنیا نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنیدن
 است چو رنده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گزینی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند
 بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چو رنده راه را بصیرت
 بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست به عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند
 و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده
 باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده کننده بود چو رنده راه با حیای سنی متروک قیام نماید بدین
 صفت موصوف شده باشد صفت دیگر تمیت است و معنی تمیت میراننده بود چو رنده راه سالک بدعتها
 که بجای سنت گرفته اند و منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا ایقین
 و محوام معنی خلق را برنگ دیگر فحیده اند تا چار در تبه فضائل فرو نشسته اند خیال کرده اند که ولی را احیای
 جمعی در کار است و اثبات غیبی می باید که اکثر بر دین منکشف شود و امثال آنها دھوکا تزی جن
 الظنون الفاسد ان بعض الظن انهم و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف

له قوله ان کس که باشد آنچه چنانکه ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم كلمة الحكمة عالة الحكيم فحيث وجدها فهو احق بها - رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سخن علم و حکمت گشته
 حکیم است پس هر جا که یافت و از هر کس که یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه کسی که گشته خود را در دست هر که باید
 میگرد و هم چنین حکیم از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظریات نمی کند که مردی فقیر و حقیر میگوید بیدیت مردی که پند برگیرد
 و نوشت است پند بر دیوار ۱۲ له قوله اجماع سنت الخ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من تسلك يسئق عند فساد الحق فله اجوراة شهيد دواك اليه حق يعني كيكه جنگ در زند و عمل کند
 بسنت من تزد فساد من ليس مراد است مزد و ثواب مد شهيد - وعن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من غلب ان ينقص من اجود هم شديدا يعني كيكه زنده گرداننده سنت از سنتها که مرا که بپيچ میرانیده شده است پس بدستی
 مراد کس راست از اجود ثواب مقدار اجود و ثواب است این کار کنندگان بے شک که گشته شود از اجود است این کار کنندگان چیز ۱۳ له
 یعنی ابل بدعت و اجود در دین احداث نموده اند چو رنده راه و خواجه و دیر و قدیر و محمد و غیر هم امور در دین پیدا ساخته اند بخاری و مسلم از عائشة
 صدیقہ رضی الله تعالی عنها روایت کرده رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که کوفه پدید کرد و در دین ماکر این دین روشن و هویدا است
 چیز ۱۴ که نیست از این دین یعنی چیز ۱۵ که مخالف و مغیر آن باشد پس آن چیز بآن کس باطل و مردود است ۱۶ له قوله تبه بالکسر بیان
 و لاف زدن و کبر کردن و گمراه و جبران شدن و این چهار در دنیا بان است ۱۷ منتخب ۱۸ و این مذکور چنانکه می بینی از گمان است
 فاسد است ۱۹ له قوله ان بعض الظن انهم و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف
 اجتبر الکثیر من الظن ان بعض الظن انهم و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف
 عه ذکر بر موجب پسندیده حق یعنی بروقی متقفا می رضا ۲۰ ۲۱ ۲۲ حق سجا زنده ۱۲

الها میانه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و البقی آید چشم بگشاید
 که این علوم و معارف که در رنگ آبر نیسان میریزند از کجا است علوم باین همه کثرت بجاها موافق علوم
 شرعی اند نه موهی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواج
 ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت خواج بر شما حجت نیست نیست
 خود را را بر سر است تا امید زیاده چه نوشته آید و این اسلوب شما اولاً بر چند گران نمود اما چو بیا بحث چندین
 علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک است بدیت هیچ زشتی
 نیست کورا خوبی همراه نیست و رنگی شب رنگ را دندان چو در گوهر است عجب کاریست که
 در مکتوب سابق اخلاص بسیار ساخته بودید و سبب آن را ظهور دو واقعه بے در پی نموده نوشته بودید که
 اثر آن را در افاق نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت
 آورد و به تجدید ایمان مشرف ساخت یک ماه گذشته بود که تغییر درین وضع مفهوم گشت و بدو جوع
 قهری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صد آں آید که آن دو واقعه را و جبه پیدا شود که بالقائے
 شیطانی منجر گردد و بیا بغلط کشفی بگشاید آن چه بود و این حلیست بدیت به گفتا فلان چه بد میکند و نه بان
 که بالنفس خود میکند و السلام علی من اتبع الهدی و الذم مقلعة المصطفى علیه و علی
 اهل الصلوات و التیمات و التسلیحات

مکتوبات صد و هشتم

بیمیاں سید احمد بخاری صد و یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچه گفته

دقیقه حاشیه ۱۲ آنکه است و جاسوسی مکنید و غیبت نکند بعضی شما بعضی را از ۱۲ حاشیه مبداء ۱۳ نام باران که از قطرات آن
 در صدف مروارید پیدا شود ۱۴ واقعه در اصطلاح صوفیه چیزی است که وارد شود بر قلب به طریق که باشد خواه به قوت قلب خواه غیر
 آن خواه در لفظ خواه در مقام اتقطن حواس مزوری است مراد از ۱۵ احوالی شوی شریف ۱۶ یعنی از بزرگترین نشانه های بلند
 ترین که امتها ۱۷ سیاه فام مانند شب ۱۸ پس بار رفتن چنانکه روئے بمغرب نموده بسوئے مشرق رود ۱۹ -
 اللهم اغفر لکاتبه و لمن سحی فیہ چنانکه از سوال دوم مفهوم می شود ۲۰

نمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای او را نیز یک امر خواهد بود و حق بجانب علمائے اهل حق است شکر الله
تعالی سیم زیرا که علوم علمای مقبلس از مشکوٰۃ نبوت است علیٰ صلیحها الصلوٰۃ والسلام و التَّحِيَّةُ که مؤید
است بوجی قطعی و مقتدای معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوسیله راه است مصداق
صحت کشف و الهام مطابقت است با علوم علماء اهل سنت اگر سرموئے مخالفت است از دائرة
صواب بیرون است هَذَا هُوَ الْعِلْمُ الصَّغِيرُ وَالْحَقُّ الصَّغِيرُ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
رَدُّ قَوْلِ اللَّهِ سُجَّانَهُ وَآيَاتِهِ إِلَّا سُبْحَانَكَ عَلَى مَتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا
عَمَلًا وَاعْتِقَادًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب صد و سیزدهم

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبه بتدی و جذبه مفتی و آنکه مشهور
مخدوبان در ابتدا نیست الا روح که فوق قلب است و همان شهود روح را شهود الهی جل شانہ تجرید
میکنند الحمد لله و سلام علی عبادیه الذین اصطفی الخذاب و کشش منی باشد الا بمقام فوق
نه بوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحو که پس مخدوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند
الخذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است الخذاب الهی در جذبه مفتیان است که فوق
آنها مقام دیگر نیست و مشهور در جذبه بدایت نیست الا روح منقوح و چون روح بصورت اصل خود موجود است الله
عنه ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم الحاكم فاجتهد و

اصاب فله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق علیه ۱۰ قوله مقبلس اسم مفعول است از
انقباس یعنی علم آموختن از کس و آتش فرا گرفتن و فایده گرفتن ۱۱ من ۱۲ مشکوٰۃ بالکسر طاق فرائح که در آن چراغ و قندیل گردانند
یعنی از سینه بفرغ علیه الصلوٰۃ والسلام و التَّحِيَّةُ ۱۳ یعنی القلعه غیر در قلب بطریق فیض ۱۴ بهین است علم صحیح و حق
آنکه مالس چیست بوجی بجز کلامی خدای پاک ما را شمارا بر متابعت سرور سلطان استقامت از انانی فریاد در ظاهر و باطن
از روی عمل و اعتقاد ۱۵ یعنی و هم چنین است حال در شهود و اتند آن ۱۶ ۱۷ قوله صلی الله علیه و سلم ان الله
خلق آدم علی صورته متفق علیه من حدیث ابی هریرة رضی الله تعالی بلفظ خلق الله آدم علی صورته
۱۸ مشکوٰۃ و شرح بجاشیه مکتوب نود و پنجم نوشته شده است در آن جا ملاحظه نمایند ۱۹ دمیده شده در بدن انسان ۲۰

خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را بعالم اجساد و نحو
از مناسبت ثابت است که آن شهود را شهود احدیت و کثرت میگویند و گاهی به بحیث
تأمل میشوند شهود حق جل و علا به حصول فنائی مطلق که به نهایت سلوک متحقق است متفق نیست
شهرای پس را تا نه گردد و اذنا نیست راه در بارگاه کبریا و این شهود را با عالم روح کار نیست فرق
در میان شهودین است که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس اگر
به مناسبت است علامت شهود الهی است جل و علا شهود بوسیله تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا
نسبت در رنگ متعصب الیه بچون و به چگونه است ع چون راه به چون راه نیست ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰
عَطَايَا الْمَلِكِ الْأَمْطَايَا

مکتوب صد و چهاردهم

بصوفی قربان صدور یافته در تخریض متابعت سید المرسلین علیه و علیهم و آله الصلوات
والتسليمات حق سبحانه و تعالی ما مفسران به سر و برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که
لطیف دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و را بهترین جمیع کائنات خلق کرد
علیه من الصلوات افضلها و من التسليمات اکملها مشرف گرداناد و بر آن استقامت
بخشاد که دره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنغات اخروی برتر است فضیلت
منوط به متابعت سنت سنتی است و مزیت مرئوس با تبیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة و
السلام و التَّحِيَّةُ مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کرور اجزائے
لیالی که نه از متابعت است او و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی مال
امر فرموده است از حیام اید الی آباد که نه مانع از شریعت اند بهتر است اعطای حیلے بامر شارع
۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰

۱۰ و آخر اگر ازین مرتبه او را نکرانند و از باطل بحق نبرد یعنی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخنداند بر بنیاده چون از آن
مقام گذرانند فتناعت آن با داندستند ۱۱ معارف ۱۲ یعنی بخشش شده بادشاه را برداشتن نتواند مگر شرف آن او ۱۳ بیائے
وحدت یعنی در راه خدا یک جیتل دادن و آن بالکسر و یا بے معود و فتح تائے فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بعضی نوشته که بعضی نام است
که نسبت و هم حصه فلس باشد ۱۴ غیث ۱۵ صوفی که بنام قسریان بود و او به از گنج بزدان بود ۱۶

وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و پانزدهم

بر ملا عبدالحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه این راه که مادر صد و قطع آنیم سبکی هفت گام است
 مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + این راه که مادر صد و قطع آنیم سبکی هفت گام است
 دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز تند تجلی افعال رو میدهد و بگام
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه محقق شد و ثمره آن تقاوت در درجات
 الکمال کمالاً یخفی علی ادبایها کل ذلک منوط بمتابعه سید الاولین و الآخرین
 علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است
 مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الإجمال تسهیل للاحقر علی نظر الطلکب و
 حقیقه الامر ملاحظه بتوفیق الله سبحانه هذا

مکتوب صد و شانزدهم

بر ملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نیسان باسوی است
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غلبه در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب انوی
 اعز می رسید از سلامتی قلب که تحریر یافته بود و بوضوح انجامید بسلامتی قلب موقوف بر نیسان
 لعل آنکه مولانا شیخ عبدالحق محدث دہلوی المتوطن علم حدیث از مشایخ حرمین شریفین گرفته اند و در خدمت این علم شریف
 بعد از حصول اجازت در مقام استقامت نشسته اند و انداز خلفای خواجہ محمد الباقی قدس سره هم پیرو حضرت امام ربانی مجدد
 التناهی قدس اند و سرانجام در مناقبه مشهوره و فضائل معلومه و من مصنفاته المشهوره و ترجمه مشکوٰۃ بالقادسیه
 و ای ازال جاد است که حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سره بخدمت حضرت امام ربانی فرستاده اند که تیر المراقبه العبادۃ است روزی در حالت
 توفیق از عبادت یافته بود ازین فقره پرسید که در پشت نماز هست گفتیم که آن در آنرا عمل است در داخل و بیرون و گفت که
 بے نماز بندگی آن صاحب بے نیازه چون توان زیست او فرمود در آن ایام که حضرت امام ربانی به لاهور تشریف آورده بودند آنجا پیوسته فرمود
 بخدمت ایشان آمدن ایشان و احترام بسیار نمودن و برائی روی داد و سرانجام سید شد فرمودند و از ابدال است از زبدۃ المقامات

از اتفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز باید در آنجا
 ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب را نذا
 میدارد و شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکرد و نماز
 باید در آنجا عمت می گذارد و بتر بود و اہل ضلالت بیاضات و مجاہدات بسیار کرده اند اما چون
 موافق شریعت حقه نیستند بے اعتبار و خود ادا اگر اجر بے برکت اعمال شاقه مترتب میشود و ہم مقصود
 بعضی منافع دنیوی است تمام دنیا چسبیت تابع بعضی منافع اورا کسی اعتبار بند مثل ایشان مثل انسانی
 است که در یافتن از بیمه پیش است و اجرش از بیمه کمتر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که
 در جوار نفیسہ بالکمالیات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت قلت است و اجر ایشان در نهایت رفعت
 عمل یک ساعت تواند بود که با جر صد هزار برابر بود و شریعت است عمل که موافقت شریعت واقع میشود و مرضی
 حق است سجاده و خلاف آن نامرضی او تعالی پس در نماز مرضی چه جائے ثواب بلکه متوقع عقاب است
 این معنی را در عالم مجاز شاید واضح است باندک التفات بظہوری آید بدیت هر چه گیرد و عتبی عتبت شود
 کفر گیرد و کلمه عتبت شود پس سرایه جمیع سعادات متابعت سنت است و مویالات جمیع فسادات
 خلاف شریعت ثبنا الله سبحانه و رایا کم علی متابعه سید المرسلین علیہ و علیہم

۱۰ عن ابی بکر بن سلیمان ابن ابی حاتم قال ان عمر بن الخطاب فقد سلیمان ابن ابی حاتم في صلوة الصبح وان عمر غدا
 الى السوق ومسكن سليمان بين المسجد والسوق فمر على الشفاء سليمان فقال لهما لا سليمان في الصبح فقال سليمان
 يصلي فقلت عينا فقال عمر لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احب الى من ان اقوم ليلة دوا ما لك ۱۲ مشكوة
 ۱۳ الناس بالفتح جوهره است سفيد شفاف لغایت سخت گران قیمت که بهندی میر گویند و قسمت از فولاد جوهر دار و کار و فلزش و
 تیغ و خنجر را نیز گویند ۱۴ غث ۱۵ کلمه که خاک گیر و زرد شود و ناقص از زر بود خاکستر شود و دست ناقص دست شیطان است و دیوه
 زانکه اندر دام تعلیس است و دیوه چون قبول حق بود آن مرد است و دست او در کار است و دست خدا است و جلی آید پیش او دانش شود و جلی
 شد علی که در ناقص بود و حاصل آنکه صحبت ناقص که طعنه عبادت از دست ناقص گرداند و صحبت کامل کفر را بایمان مبدل سازد چنانچه سعدی
 میفرماید پس روح با بدال بر شست و خاندان نبوتش کم شود و سنگ اصحاب کفرت روزی چند و بے نیکیا گرفت مردم شده و یحتمل که
 معنی چنین باشد یعنی هر چه گیرد صاحب عتبت که در قلب و دے مرض است که مانع است از ادا کردن حق که ای آن چیز عتبت گردد و
 موجب بعد از حق تعالی چنانچه باعث مرض قلبی خود قرآن کریم را موافق مرض خود تا دلیل نماید کفر را که طعنه یعنی آنچه عوام ادا نکردند
 چون از کمال صادر شود عین اسلام و ایمان بوده باشد بر سجاده و نیکی کن گرت پیر معال گوید که سالک بخیر نه بود راه درم نترسید و حی
 تواند که مراد این باشد هر چه گیرد و طعنه بر صحت و درست باشد و لیکن بر معنی فاسد عمل کرده فاسد گرداند و هر چه کامل بود اگر چه بظاہر فاسد
 و غیر صبیح نماید اورا بر صبح و درست فرود می آید و یحتمل نیز ذلک ۱۶ یعنی آنچه بظاہر از جنس عبادت نیست چنانچه خواب نیمروز یا افطار
 بعد از نماز ۱۷

بعضی از مریدان ناقص خود را هم به تعلیم طریقت اجازه می نمایند بواسطه بعضی نیابت مکتوب شریف خدمت میروم و وصول یافت این راه دیوانگی می طلبید و خبر آمده است که گوئیم احدی که حق یقال الله یجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند فایز گشت و از اندیشه گذار و کذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در نهاد شما هست اما بعوارض لاطائل آن را خشن گویش ساخته اید چه توان کرد درین معارف کسب مناسبتی بسیار مفهوم میگردد و درود تدارک آن نمایند و بے استطاعتی را عین استطاعت دانسته رفع بعد عیور می نمایند جمعیت این طائفه در باره جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق با عتس تفرقه ایشان است دست در اسباب تفرقه خلق باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرغاد جمعیت خلایق این طائفه را جمعیت بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلائی جان نه گردد و قیاس با سراسر فلاں و فلاں نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاء تمام فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و متشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازه تعلیم طریقت داده اند حضرت

دقیقه حاشیه صفحه ۳۳) میرجلال الدین و عبدالمجید ایشان سید محمد الدین نیز از علماء و بزرگوار بوده اند از مشایخ قدما و ایشان میرجلال اند که وقت تلاوت قرآن مجید از تلاوت آن عند لیسان پیرامون ایشان هیچ می شنیدند و آنست که میرنعمان در سمرقند در کعبه سبع و سبعین و تسبیح بود و پیش از ولادت ایشان الدین امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت را رضی الله تعالی عنه را بخواب دیده اند که فرموده اند از تو فرزند من دعا و تهنیت میگویم و در ادراستی با هم ما گردان در دایت ایام شباب بخدمت امیر عبید الله بن علی عتیقه رسیده انابت نموده اند چون بعد و ستان دارد شدت قاندر تو فین باستان حضرت خواجه محمد الباقی قدس سره رسانید الطاف بسیار دیده اند بطریقه نقشبندیه مشرف گشته حضرت خواجه در حق میر فرموده که این جزو دین ماست خدمت میر فرموده که از آن نظر حضرت خواجه چنان گشتم که هر کس که از من وقوع می یافت دین اندیشه می رفتم که آیا در صانع او قانع در آن باشد یا نه چنانچه اگر قدس بجای می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی و چون حضرت خواجه قدس سره حضرت امام ربانی را بخدمت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را با ایشان میبردند و متکفل تربیت آنها ساختند میرنعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت دانسته ملازم آن باش میر بقیع قائم هم میر کی معروض داشتند که قبله تویم من درگاه شما است خواجه از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آقا به اندک مثل ما بزرگان در ضمن ایشان کم است میرنعمان بعد با عتقا و درست و نیاز تمام بخدمت امام ربانی رسیده و جزو انکسار نمود و فرمودند که تو از آن مائی الحال چندگاه در خدمت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه قدس سره حضرت ایشان میرنعمان را در سلک اهل ارادت داخل ساختند و در گفت تربیت گرفتند و از دلی بسیر شدند و در راه میرنعمان در آستانه علیه گذاردند الی اخوانه المسطوحه فی الاسفاد من شاء و فلیطالع هناك ۱۲ از دیده مع الانقار (حاشیه صفحه ۳۴) جمعیت گمان بردند که جمعیت در جمیع اسباب است و تفرقه اید مانند و فرقه ب یقین دانستند که جمیع اسباب از اسباب تفرقه است دست از همه افشانند بیست چون علت تفرقه است اسباب بهمان جمعیت دل ز جمیع اسباب مجوس و بد چون تفرقه دل است حاصل ز همه دل را بر یکسپار و یکس ز همه و هر فکر که جز ذکر خدا و تسبیح است و شریعت ز خدا بد و این و تسبیح چند ۱۲ است که از اسباب غمناک و غیره بودند احوال خود را قیاس نباید کرد که این همه بعد از تمامی همه مراتب بود ۱۲ و قد تقدم تحقیق هذه الحديث فی حاشیه المکتوب الخاص والمستین فطالع هناك ۱۲ تفرقه عبارت است از آنکه دل را بواسطه تعلیق با امور متفرقه برانگیزد و ساری ۱۲ پس باید که مرید باین چنین اجازت مغفرت گردد و خود را از کمالان تشدد و اندرین کلام تعلیف است میرنعمان ۱۲

خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخ را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرمود بودند که ای یعقوب هر چه از با تو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود اکثر کار در خدمت خواجه علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نجات ایشان را اول از مریدان خواجه علاء الدین می شمارند و ثانیاً حضرت خواجه نقشبند نسبت می دهند بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرراً و مکرراً نوشته شده است و تسلیم شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده وضع فقر را گذاشته است افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین باقی بیافین برند امرا و دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بدو اگر نخواهند داد بدتر دیناً لا تدرع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و والسلام

مکتوب صد و ستم

نیز به میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت و مایکاسب ذلک

له قول مولانا یعقوب ایشان از کبار اصحاب حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین اند قدس سره و عالم بوده اند بعلم طاهری و باطنی و در اصل از جریده که به است در ولایت غزنین مولانا یعقوب گفتند که حضرت خواجه بزرگ فرمودند که خواجه علاء الدین عطار مصاحب باشد بعد از وفات حضرت خواجه بزرگ قدس سره در ملازمت ایشان یعنی خواجه علاء الدین بودم مولانا یعقوب در بعض احوال این بیت فرموده اند چون غلام آقام بهیم ز آفتاب گوئم + نه ششم نه شب پرستم که حدیث خواب گوئم ۱۲ رشخاب بالا خضار ۱۲ مولانا عبدالحق بن احمد الجعفی بن محمد الدشتی من دشت اصفهان و هو علم الحلة ولد ثانی لثلاثه عشرین من شعبان سنه ۸۱۷ سید عشره و ثمان مایه وقت العشاء یجاء من قصبات خراسان و کان لقفا فطناً فی العربیه و الفارسیه و له فیهما مصنفات کثیره بلغت مئله اربعه و خمسين مجسب اعداد تخلصه جاعفی صاحب اکثر المشائخ الصوفیه و استفاد من سعد الدین الکاشغری و اخذ منه الطریقه النقشبندیه و استفاد من خواجه عبید الله الاحرار السمرقندی و ینتهی الشریف من الابویین الی العالم الربانی محمد بن الحسن الشیبانی التلمیذ للامام الاعظم و لما وصل عمر الشریف الی احدى و ثمانین سنه بعد لفظ کاش حضوره الوفاة فتوفی قدس سره فی الثامن عشر من محرم سنه ۸۵۸ ثمان و تسعين و ثمان مایه و تارخیه وفاته من آیه القرآن و من دخله کان آمناً و نظمه بعضهم + جامی که بود میل جنت بشوق رفت + فی دوحه مخلصه ارضها السماء + ملک قضاوشت بدروازه بهشت + تارخیه و من دخله کان آمناً + من قرأت لیحات محمد احوال شان اجمالاً حاشیه مکتوب ششم از جلد اول نوشته شده ۱۲

بانا که خدمت میر فرمودنی گزیند که بسلام و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف آن در اینهمه مهم ضروری است و آن صحبت از باب صحبت است که تعبد بالشفیة شینا کائنا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم و بارک فیصلوا بالشفیة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان اویسا قد نبیا او عمرا مروانیا مع بلوغهما لنهاية الدجیات و وصولهما غایة الکماله سوی الشفیة فلا جرم صار خطا معاویة حیوان من صوابهما بزرکة الشفیة و سهو عمر و بن العاص افضل من ظهورهما لئلا ان هولا کبراء صاب بالشفیة شهودیا برویة الرسول و حضور البک و شهود الوحی و معاينة المعجرات و ما اتفق لمن عداهم هذه الکماله التي هی اصول سایر الکماله کلها و کوعلم و یس فیصل الشفیة هذه الخاصیة لم یمنعه مانع من الشفیة و ما اتس شینا من الاشیاء علی هذه الفضیلة و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بیت سکندر رانده بخند که به + بزور و زبیر نیست این کار + اللهم وان لم تخلقنا فی هذه النشأة فی قدین هولا کبراء فاجعلنا فی النشأة الاخریة محشورین فی دمرتهم بجرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التحیات و السلیمات و السلام +

له قولنا یعنی شیه و نظیر مانند شود و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمان معنی پنداری و گوئی ۱۳ در اعلی ترین مقام و ضروری ترین مرادات ۱۴ یعنی برابر کن چیزی را با صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر چیزیکه باشد یا نبی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بارک از بهجت صحبت فیصلت داده شدند بر غیر خود یا مولا نبی و علیهم السلام او پس قرنی باشد آن غیر یا عمر وانی با وجود بلوغ این هر دو به نهایت بهم درجات و وصول این هر دو لغایت جمله کمالات بجز صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس لاجرم خلایه حضرت معاویة رضی الله تعالی عنه بهتر از اصواب این هر دو و سهو و لسان حضرت عمر بن عاص افضل گشت از صحو و افاقت و بهوشیاری این هر دو بزرگواران این همه بدین سبب است که ایمان این اکابر بمرتبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شودی گشته بود بسبب رویت جمال آن سرور علیه الصلوة و السلام و مواجعت ملک و مشاهده وحی و معاینه معجزات و بیچکس باغیر از اینا با جماعت این کمالات که اصول اند مرکبات دیگر و اتفاقا نیفتاده اگر اولین فضیلت صحبت را با این خاصیت دانسته اند و هیچ مانع از صحبت منع نموده و چیزی را از چیزهای برین فضیلت ترجیح نه داده و حتی سحرانه مخصوص میکند بختانش خود و هر که نخواهد و حق تعالی خداوند فضل بزرگ است خدا یا اگر چه باران درین دار دنیا قرن این بزرگواران پیدا نکردی پس در آخرت باران عمره ایشان عفوگر کن بجزمت سرور و سلطان بروی و بر ایشان دود و تحفه و سلامها و سلام بر شما ۱۵ م

مکتوب صد و بیست و یکم

نیز میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی بهفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فرادال مطالعه فرمایند که است که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجا خبری نگرفته اند الحمد لله سبحانه و المنة که فقرای احوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آریم و محبت آثار این راه همگی بهفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت در جرات و صاحب سه گام هم بر دم افاده نمی نمایند فکیف جماعه که پیش قدم باشند بلند بینی در کار است تا به تحقیر و فقیرا کتفا نشود زیاده برین گنجایش وقت نه بود و السلام +

مکتوب صد و بیست و دوم

به ملاطمت بر بدخشی صدور یافته در ترغیب بر بلند بینی و عدم التفات به هر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا یا محمد و به انتقال را خواهند گفت چو اراده سفر بجانب هندوستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است و و اهل حضرات

۱۶ تفصیل این گاهها در مکتوب صد و پانزدهم منقرب گذشته است ۱۷ فقر متک و چابک و از خرم مراد از این چیزه حقیر و قلیل دارند ۱۸ قول ملاطمت بدخشی و در ادامل از عسکریان بود و در قتی که سپاه متوجه فتح یک از قلع بود آن سرور علیه الصلوة و السلام را بخواب مید و صدیق اکبر و خلفائے دیگر و اصحاب رضی الله عنهم در خدمت حاضر اند آن سرور را فرمودند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن بعد از مراجعت بهم چنین کرد و بخدمت یک از مشایخ آن محدوده رسید و گفت که نصیب تو از نقشبندی معلوم میگردد و بدو بدی و ملاطمت شایسته کرد و چون بچند روز حضرت خواجگان فی زخود باقی بحق بسر ایستی باقی رحلت فرموده بودند بخدمت حضرت امام ربانی که جانشین بزرگ حضرت خواجگان بودند بشرف انابت مشرف شدند و آن آستانه علیا را لازم گرفت تا به نصیب خود رسید مدت با در خلوت و جلوت همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم مشاهده می کرد و حضرت امام اجازت تعلیم طریقت داده ایشان را بچگونگی فرستادند و آنرا آخر احوال المسطوره فی کتب القوم ۱۹ از زبده ۲۰ اند که از احوال ایشان ۲۱ م یعنی فصل و حکایت ۱۲ م

و بهجت از احتلاط با غبار لابد است بهجت را بلند باید داشت و هر چه بدست افتد نباید پرداخت بیت ما
از یس نور که بود مشرق انوار از مغرب و کوب و مشکوه گذشتیم فقر این زمانه اکثر در مقام رتی و انکفا
اقامت دارند صحبت ایشان ستم قاتل است قزمنه کما تفر من الاسد بر تپس طریق ملازم باشند و آنجا
را چندان اعتبار نهند که مجال تاویل و میدان وسیع است ز تبار خواب و خیال گول نشوند شعر کیف الوصول
إلى سعاد و دونهاء قلل الجبال و دونهن خيوف والسلام

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّانِي مِنَ الدَّائِرَةِ الْأَوَّلِ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَيَبْلِيهِ
الْقِسْمُ الثَّالِثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَخَلْبِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۵

له قول رقی بالقبح و الکسر و تشدید یا سیراب شدن و الکفای بمعنی کفایت نمودن و قانع بودن ۱۲ ۱۳ قول اقامت دارند یعنی خواهان ترقی نشین
و بلند بختی ندارند بلکه هر چه بدست نشان افتد بدو پرداختند و بر قول رب زدنی علما کار بندنی شوند آیه نمی دانند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
است من هو مان لا یشتبهان منه و هو مرفی العلم لا یشتبه منه و منه و مرفی الدنیا لا یشتبه منها یعنی در هر صی سیر می شوند که هر صی
در علم سیر می شود از تحصیل علم هر چند بیشتر حاصل می کند متعشش ترمی گردد و در صی در دنیا که هیچ مرتبه سیر نمی گردد از آن ۱۴ ۱۵ بگریز ازین فقر
چنانکه از سیر درنده میگریزی ۱۶ سعاد بروزن غراب نام حبیب است و بخوف بختین جمع خیف با لفتح جائے بلند تر از راه آب و فروتر
از کوه و بر بلندای وستی که در کناره کوه باشد یعنی چه طور رسیدن است سعاد و پیش آن کو بهما است و پیش آنها بلندای است و سیر بها الوصول
وصول به آن بسیار دشوار است و بهیست مستعصب ۱۷

له بالنعم و او جبول ابلر و نادان و احمق و بمعنی مکر و فریب ۱۸ غث ۱۹ مشکوه با کسر طاق فراخ که در آن چراغ و قندیل گذارند ۲۰

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه الله و موم از دفتر اول

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۲	مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان آنکه ادائے نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم فوت فرضه از فرض نفل باشد داخل لا یعنی است -	۲	مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان آنکه ادائے نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم فوت فرضه از فرض نفل باشد داخل لا یعنی است -
۳	مکتوب صد و بیست و چهارم - در بیان آنکه استطاعت راه شرط و موجب حج است ادائے حج با وجود بے استطاعتی نسبت به حصول مطلوب داخل تفسیح اوقات است -	۳	مکتوب صد و بیست و چهارم - در بیان آنکه استطاعت راه شرط و موجب حج است ادائے حج با وجود بے استطاعتی نسبت به حصول مطلوب داخل تفسیح اوقات است -
۴	مکتوب صد و بیست و پنجم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۴	مکتوب صد و بیست و پنجم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -
۵	مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۵	مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -
۶	مکتوب صد و بیست و هفتم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۶	مکتوب صد و بیست و هفتم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -
۷	مکتوب صد و بیست و هشتم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۷	مکتوب صد و بیست و هشتم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -
۸	مکتوب صد و بیست و نهم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۸	مکتوب صد و بیست و نهم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -
۹	مکتوب صد و بیست و دهم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۹	مکتوب صد و بیست و دهم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -
۱۰	مکتوب صد و بیست و یازدهم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -	۱۰	مکتوب صد و بیست و یازدهم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الکیه اند و عالم را با مصالح مجز و مظهریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست -

صفحه

مضمون کتاب

انسان باعث تفرقه و جمعیت است
بهترین مخلوقات انسان است و بدترین مخلوقات
هم او است.

کمال آزادی از دلش تعلقات خاصه محمد رسول الله است
و بعد ازین انبیاء و اولیاء دیگر.

۱۱ مکتوب صدوسی ام - در بیان آنکه تکوینات
احوال را چندان اعتبار نیست

۱۲ مکتوب صدوسی و یکم - در بیان علو شان طریقه
حضرات خواجها -

بدانکه طریقه خواجگان اقرب طرق موصله است
بنایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است -

این همه بواسطه التزام سنت و اجتناب از بدعت
است احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند -

بعضی از خلفائے متاخرین درین طریق احداث ها
نموده اند -

نماز تجرد را جماعت و جمعیت تمام ادائے مینمایند
این عمل مکرره است -

بیان بدعت دیگر در نماز تجرد -

۱۳ مکتوب صدوسی و دوم - در اجتناب از صحبت
ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقراء

کناسی فقر را به صدق نشینی اغیاء -

ان من اذواجکم و اولادکم عدوا لکم
فاخذوهم -

۱۴ مکتوب صدوسی و سوم - در بیان آنکه فرصت
را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

از رسوم و عادات کارسای نیکو گشاید
هلاک المسوفون -

۱۵ مکتوب صدوسی و چهارم - در منع از تسوئیت
و تاخیر -

مضمون کتاب

۱۶ مکتوب صدوسی و پنجم - در بیان ولایت عامه
و خاصه -

ولایت خاصه محمدیه در هر دو طرف عروج و نزول ممتاز
است از تمامی مراتب ولایت -

آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم بحد شریف معراج
نموده شد و برویت بصری مشرف گردید کمال متابعال

را از ان نصیبی است -

۱۷ مکتوب صدوسی و ششم - در منع از تسوئیت و تاخیر
در تحصیل مطلوب حقیقی -

در درویشی طول اهل کفر است
مکتوب صدوسی و هفتم - در بیان علو شان نماز -

الله اذ در عبادات و رفع گفت در ادائے آنها خصوصاً
در ادائے نماز از اجل نعم خداوندی است

التذادے که در نماز دست میدهند نفس را برگز درال
خط نیست

۲۱ مکتوب صدوسی و هشتم - در مذمت و نکویش
دیندے دینیه و اجتناب از صحبت ارباب غنا

دنیا بمغوضه حق است -

ان من اذواجکم و اولادکم عدوا لکم
فاخذوهم -

صحبت اهل دنیا زهر قاتل است
من تو اضع لغنی لغنا ذهاب ثلثا دینیه -

۲۲ مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آنکه جماعه بے
دو لکان که در اهل الله طعن مینمایند بخواه ایشان جائز
است

طاعت و ایذاء خلق از مقتضات عشق است
مکتوب صدوسی و دهم - در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم
محبت است -

۲۳ مکتوب صدوسی و یکم - در بیان آنکه عده این کار محبت
و تاخیر -

صفحه

مضمون کتاب

و اخلاص است

۲۴ مکتوب صدوسی و دوم - در بیان آنکه از نسبت
این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست

۲۵ مکتوب صدوسی و سوم - در بیان آنکه موسوم چون
را غنیمت باید شمرد و بهو و لعب صرف نباید کرد -

۲۶ مکتوب صدوسی و چهارم - در بیان معنی سیر
و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو

سیر دیگر -

سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل ولایت
است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام

و دعوت

۲۷ مکتوب صدوسی و پنجم - در بیان آنکه مشایخ
تقینند بر ابتدائے سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در

بیان سر عدم تاخر بعضی از مبتدیان این طریق -

۲۸ مکتوب صدوسی و ششم - در نصیحت بر تکرار
سبق -

مبادا که فردینا از جا ببرد -

۲۹ مکتوب صدوسی و هفتم - در بیان آنکه گستن
بر پیوستن مقدم است یا بالعکس

۳۰ مکتوب صدوسی و هشتم - در بیان آنکه صاحب
رئی بے حاصل است و آنکه بتوسل روحانیات مشایخ

معزور نباید شد که آن صورت مشایخ در حقیقت لطاف
شیخ مقفد است

۳۱ مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آنکه نظر بر
سبب معین نباید داشت

۳۲ مکتوب صدوسی و دهم - در بیان آنکه شایان
مطلوبیت بر حق سبب است نیست

مضمون کتاب

صفحه

۳۲ مکتوب صدوسی و یکم - در بیان بزرگی
طریقه حضرت خواجگان و بیان معنی یادداشت

که مخصوص باین اکابر است

۳۳ مکتوب صدوسی و دوم - در بیان آنکه
اطاعت رسول عین اطاعت حق است

بعضی از مشایخ در سر سخنان گفته اند که مودون
تفرقه اند در میان این دو اطاعت

۳۴ مکتوب صدوسی و سوم - در بیان آنکه غلام
تام از رقیبت ماسولے مربوط بقضاء مطلق است

۳۵ مکتوب صدوسی و چهارم - در بیان آنکه غلام
گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است

۳۶ مکتوب صدوسی و پنجم - در بیان آنکه از خود
باید گذشت و در خود باید رفت

۳۷ مکتوب صدوسی و ششم - در غایت کلمه است بهر
بست -

سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب قرب
آنکه از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند احمق است فحال

پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است

۳۸ مکتوب صدوسی و هفتم - در ترغیب بر جمع
باصل خود -

حب الوطن من الایمان خبر صحیح است
بپاره یکبار و دو تا صبیحه بدست او دارد

۳۹ مکتوب صدوسی و هشتم - در ترغیب بر صحبت
اهل الله -

المهر مع من احب
بهر حال چند روز عمر بفقراء بپاید گذرانید

۴۰ مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آنکه چون
کسی پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده

رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید
باید کرد -

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

حضرت خواجہ نقشبند فرمودہ اند اول نیاز خستہ بعد از آن توجہ خاطر شکستہ

۴۸

بیان آنکہ الطمینان نفس کے پسر آید علامت سلامتی قلب

مکتوب صد و شصت و دویم در بیان فضیلت ماہ مبارک رمضان و بیان مناسبت او باقرآن و بیان جامعیت نماز

حدیث اکرم موعظتکما الخلفہ الخ نعم یسود المؤمن القہر

مکتوب صد و شصت و سیوم در بیان آنکہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند

بہاد با کفار و غفلت بر ایشان داخل خلق عظیم است عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کہ

اہل کفر را عزیز داشت اہل اسلام را خوار ساخت کفار را در مجالس خود جادادان و با ایشان مصاحبت نمودن داخل اعزاز است

مانند سگال ایشان را در باید داشت بیان ضرر در مصاحبت کفار

بیان مقصود از جزیرہ کفرین علامت حصول اسلام بغض و عناد است با کفار

از کفار عا بناید طلبید بچنانکہ اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است ترک دنیا بر دو نوع است

از استعمال ذہب و نسیج حریم بر سبزیاید نمود دائرہ امور مباح را بسیار وسیع ساختہ اند

در معاملہ حل و حرمت ہموارہ بعلمائے دیندار رجوع باید نمود

مکتوب صد و شصت و چہارم در بیان آنکہ فیض حق سبحانہ علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است

۵۴

مکتوب صد و شصت و یکم در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ

و البتہ باطمینان نفس است

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

دنیا و تمنیات او با وجود اعراض از حق عین خرابی است مکتوب صد و شصت و پنجم در ترغیب بر متابعت شایع شریعت و عداوت و بغض با مخالفان شریعت او

۶۲

بیان میراث نبوی صوری و معنوی علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدائے پیغمبر

اہل ہوا بدعت را خوار باید داشت من و قد صاحب بداعتہ فقد اعان علی ہدمہ الاسلام

مکتوب صد و شصت و ششم در بیان آنکہ مدار بر حیات چند روزہ نباید نهاد و فکر از آلہ مرض قلبی بزرگ

کثیر باید نمود دلے کہ گرفتار غبار است از وہم توقع غیر رومی کہ نا امل بکثر است نفس امارہ از وہم بتر

امر بر یونشیدن جامعہ حضرت ایشان و ترصد نتائج از کہ کثیر البرکت است

مکتوب صد و شصت و ہفتم در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان و اجتناب از عبادت آلہ باطلہ بنمود

وصف حقیقتی بہ بیچونی و بیچگونی و تنزیہ او از پیری و فرزند و عدم صلاحیت رام و کیش بہ آلہ بودن و فرق میان آلہ بنمود و انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام

مکتوب صد و شصت و ہشتم در بیان محکوم سلسلہ علیہ نقشبندیہ و شکایت حال جماعہ کہ چندان درین طریقہ لاحق کردہ اند

مکتوب صد و شصت و نہم در جواب سوال مریدے کہ بہ پیروی گفتہ کہ اگر در آن وقت خاص من درانی سہ از تن جدا کنم پیر سخن اورا پسندید

مکتوب صد و شصت و دہم در بیان آنکہ فیض حق سبحانہ علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است

مکتوب صد و شصت و یازم در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ

و البتہ باطمینان نفس است

مکتوب صد و شصت و دہم در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ

مضمون کتاب

در ابتدا تو وسط مطلوب را بے آئینہ بر نمیتوان دید مکتوب صد و ہفتاد و دوم در بیان آنکہ آدمی را چنانکہ از انتقال او امر و نوای چارہ نیست از مراعات اولیٰ حقوق خلق نیز چارہ نہ

مکتوب صد و ہفتاد و یکم در بیان آنکہ آنچہ بہ فقر لازم است دوام دل و اقرار و ادائے وظائف عبودیت و محافظت بر حد و شرعیہ و متابعت سنت و مشاہدہ استیلاء ذنوب و خوف انتقام عظام القیوب

ان الله لیوید ہذا الدین بالرجل الفقار مرید کہ بطلب آید و ارادہ مشغولی نماید اورا در رنگ بر شہر باید دانست

اگر فرضا در قدم مرید فرسے یا بند آن را کفر و شرک دانند

طبع در مال مرید و توقع در منافع دنیوی او پیدا نشود

حب الدین را س کل خطیئہ

مکتوب صد و ہفتاد و سوم در بیان بعضی از اہل خاص کہ نصیب اقل قلیل است

و در بیان آنکہ درین موطن عارف خود را از دائرہ شریعت بیرون میاید با ذکر سبب آن و تطبیق آن بظاہر شریعت

شریعت را صورتی است و حقیقت صورتش نیست کہ علما و طوابع بر بیان آن متکفل اند و تحقیقش آنکہ صوفیہ علیہ بآن متماز اند

باید دانست کہ تکلیفات شرعیہ مخصوص بقالب اند و قلب

سوال و جواب

مکتوب صد و ہفتاد و سیوم بہر محمد لغمان در جواب سوالیکہ کردہ بودند با بیان بعضی از اسرار غریبہ کہ متعلق

سوال و جواب

مکتوب صد و ہفتاد و سیوم بہر محمد لغمان در جواب سوالیکہ کردہ بودند با بیان بعضی از اسرار غریبہ کہ متعلق

سوال و جواب

سوال و جواب

اند به نفی و اثبات
بیان معنی کلمه طیبه لاله لاله که اوراد و مقام است
نفی و اثبات و بر کدام را دو اعتبار
۷۰ مکتوب صد و هفتاد و چهارم - در بیان آنکه دیوانگان
این راه باین معیت تسلی نمیکردند و باین بعد قرب
نما نشکین نمی یابند و در بیان آنکه واقعه که نوشته
بودند ظهور رهن بود
۷۱ مکتوب صد و هفتاد و پنجم - در بیان تلویحات
احوال و حصول تکلیف و معنی حدیث لی مع الله وقت
۷۲ مکتوب صد و هفتاد و ششم - در بیان آنکه نماز
اوقات از ضروریات این راه است -
شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته
بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت -
نوعی باید زندگانی نمود که جمیع را در صحبت این کس
جمعیت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد -
۷۳ مکتوب صد و هفتاد و هفتم - در ترغیب بر تصحیح
عقاید بروفی آرائی الهیست و جماعت است -
۷۴ مکتوب صد و هفتاد و هشتم - در سفارش شخصی
و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان -
۷۵ احسان بر جماعت است علی الخصوص نسبت با
قرب و جوار و بیان مبالغه آن سرور عالمیان در اداء
حقوق جوار -
۷۶ مکتوب صد و هفتاد و نهم - در نصیحت و غفیت
و استن مومنین و ترغیب در تحصیل علوم شرعیه
۷۷ مکتوب صد و هشتاد و دهم - بخند و مزاح و مکنی
در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد بود
بیان ملاقات بخواجه خاوند محمود و نقل کلام خواجه
شکایت از حال خواجه -
۷۸ مکتوب صد و هشتاد و یکم - بخواجه محمد صادق

فرزند خود در جواب استفسار آنکه سبب پیوست
که جمیع را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب الهی
درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زید و تولد
و غیر بما در جات علیا دارند و جمیع دیگر را می بینیم که در
مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکور تنزلی
صاحب رجوع با وجود کمیت اولیات اوراد است
ساخته اند و ظاهر را با محو ظاهر عوام الناس گردانیده
بیان سر طلب نمودن حضرت ابراهیم طینانی قلب
بیان سر قول حضرت امیر کرم الله وجهه و کشف
الغطاء ما از ددت یقینا -
۷۹ مکتوب صد و هشتاد و دوم - در بیان معنی حدیث
نبوی ذلک من کمال الایمان -
۸۰ مکتوب صد و هشتاد و سوم - در نصیحت و
ترغیب بر استقامت و جمعیت و ترک تعلقات
بر آنکه -
۸۱ مکتوب صد و هشتاد و چهارم - در ترغیب بر متابعت
سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰه والسلام
حضرت خبیر را بعد از فوت کسی بخواب دیدم از
حالش پرسید جواب داد که طاعت العبادات الخ
۸۲ مکتوب صد و هشتاد و پنجم - در سفارش
شخصه -
آنچه لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری
مادون حق -
اگر هزار سال حیات باید غیر بر دل نه گذرد -
۸۳ مکتوب صد و هشتاد و ششم - در ترغیب بر متابعت
سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت
ضلالت است -
بیان نفی حسن در بدعت مطلقا این فقیر در هیچ بدعتی
حسن و نورانیت مشاهده نمیکند

بیان بعضی از بدعات چنانچه زیادت عامه در کفن
میت و در سال فتن بجانب چپ و نیت نماز
بزیان کردن -
قیاس و اجتهاد بدعت نیست
۸۴ مکتوب صد و هشتاد و هفتم - در بیان آنکه طریق رابط
اقراب طرق موصلا است و نافع تر است مرید را
از ذکر گفتن -
قول حضرت خواجه احرار سایه بر سر است از ذکر حق
۸۵ مکتوب صد و هشتاد و هشتم - در بیان حل بعضی
مسائل -
چون ظاهر رنگ باطن و باطن برنگ ظاهر منصفی گردد
احکام یک در آنند میکند -
۸۶ مکتوب صد و هشتاد و نهم - در بیان آنکه با فقر
با وجود گرفتاری باشد مناسبت است با فقر و
آنکه بطراوت دنیا فرقیته نباشد و سبق باطن را عزیز
باید داشت و از احکام شریعت سر نباید پیچید
۸۷ مکتوب صد و نود و دهم - در ترغیب بر دعاء
ذکر الهی و اختیار طریقه نقشبندیه و بیان طرز ذکر
اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر به تکلف ظاهر
شود آنرا به قلب باید برد -
میدانی که پیر کیست پیر آن کس است که از طریق
وصول بحق تعالی استغاده نمائی -
مجرد کلاه و دامن و شجره از حقیقت پیری و مریدی
خارج است -
۸۸ مکتوب صد و نود و یکم - در ترغیب بر متابعت
انبیاء و آنکه در احکام شرعی مراعات بسیر تمام نموده اند
ریاضات و محامدات هزار ساله اگر بنور متابعت
انبیاء منور گردد و بجوئی نمی خرد و بخواب نیروزی
که با مر انبیاء واقع شود بر اینی اندازند -

بیان بسیر در نماز و زکوة و در اطعمه و الشر به و لباس غیره
اگر با وجود این بسیر کسی احکام شرعی را معتذر داند به
مرض قلبی مبتلا است -
مرض قلبی عدم یقین است که تصدیق کند و از دست
تصدیق است از حقیقت آن -
۸۹ مکتوب صد و نود و دوم - در جواب استفسار
از عبارت مکتوب یازدهم از جلد اول
در ماده شهدا زیاده است که در انبیاء نیست با آنکه
فصل کلی انبیاء است -
۹۰ مکتوب صد و نود و سوم - در ترغیب بر تصحیح عقاید
و تخریض بر تعلیم احکام فقهیه از حلال و حرام
بیان غربت اسلام و ترغیب بر ترویج دین
کشتن کافر لعین گویند و آنکه او بسیار خوب واقع شده
و باعث شکست عظیم بر منوذر مردود گشت
مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است
بهاد با کفار و غلظت بالیشان از ضروریات دین است
از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار کرامت و خوارق
معجز در کار نیست
ما او ذی بنی مثل ما او ذیت
۹۱ مکتوب صد و نود و چهارم - در بیان تخریض بر ترویج
ملت و تائید دین
علماء سوء و لصوص دین اند و بهترین ایشان بهترین
خلایق -
۹۲ مکتوب صد و نود و پنجم - در اغراض ترویج
شریعت و اظهار تاسف بر ضعف اسلام
جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهما -
اناس علی دین ملوکیم
از جمله شعار اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام
۹۳ مکتوب صد و نود و ششم - در بیان آنکه رایج

صفحه
مضمون کتاب
که با دو صد و قطع اینم یکی بفت گام است مع تفصیل
این گامهاست
۱۰۰ مکتوب دو صد و دو و هفتم - در بیان آنکه سعادت مند
کس است که دلش از دنیا سروده باشد
الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذكر الله الخ
دنیا چیز است که دل را از حق سبحانه باز دارد -
اهل دنیا در دنیا همیشه در فقره اند و در آخرت از اهل
ندامت
شیوه اهل کرم ایثار است
۱۰۱ مکتوب دو صد و دو و هشتم - در بیان آنکه آشنائی
فقره با قیادین زمان بسیار منحصراست
تواضع و حسن خلق از لوازم فقر است
استغناء نیز از لوازم فقر است
عرفت ربی یجیح الافساد -
۱۰۲ مکتوب دو صد و دو و نهم - در بیان قبول فرمود
آنچه مکتوب الیه بوده بود از دو مشغولی -
۱۰۳ مکتوب دو صد و دو - در حل عبارت نفحات
که اخلاق داشت -
راه اجتناب مشروط با نیت نیست طریق محبوبان
است -
اکابر نقشبندیه پس راه نامسلوک اختیار کرده اند و
طریق ایشان را اصول لازم است
قول حضرت خواجہ نقشبند از حضرت حق تعالی طریق
خواسته ام که البته موصل باشد
۱۰۴ مکتوب دو صد و یکم - در جواب آنکه شخصی میگوید
که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است
۱۰۵ مکتوب دو صد و دو و یکم - در تاسف از حال جماعه
که خود را در سلک ارادت این اکابر ساخته اند و بے
سبب قطع نموده اند -

صفحه
مضمون کتاب
بدانکه طریق با طریق دعوت اسمائیت اکابر دین طریق
استهلاک در مسکن این اسماء اختیار فرموده اند
ابتدا توجه ایشان با حدیث صرف است -
شخصیکه خود را از حضرت صدیق افضل دانند و ندانند
محض است یا جاهل صرف
و حقی قاتل حضرت حمزه بسبب صحبت خیر البشر علیه السلام
والسلام از او پس قرنی که خیر التالیین است
است -
۱۰۹ مکتوب دو صد و سی و دوم - در تخریص بر محبت این
طائفه و آنکه حلیس ایشان از شقاوت محفوظ است
المؤمن مع من احب
بیان حدیث که حق تعالی را فرشتگان اند و راه
کتبه اعمال در راهها و گذرها میگردند و در طلب اهل
پس لازم آمد که جمیع این طائفه با ایشان اند و هر که با
ایشان است بدیخت نباشد -
طریق ذکر اسم مبارک الله -
۱۱۱ مکتوب دو صد و چهارم - در بیان آنکه از تعزفات
اهل خسران محنت نباید کشید و بکار خود مشغول
باید گردید -
۱۱۲ مکتوب دو صد و پنجم - در بیان آنکه دار کار بر
متابعت صاحب شریعت است -
۱۱۲ مکتوب دو صد و ششم - در مذمت دنیا و نکویش
گر قاری به تنفات آن -
در دنیا از برای طعام چرب و لباس مزین و نمود
عجب نیافریده اند مقصود از خلقت انسان ذل
و انکسار الخ
ریاضیات و مجادلات اهل باطل که مخالف شریعت اند
جز خسارت و خذلان نمی آرد -
مشغول بذکر کثیر باید بود و هر چه منافی اوست آنرا

صفحه
مضمون کتاب
دشمن باید داشت
باید فرمی که در اوقات نیک مکر پوشیده شده است
مرسل داشته است خواهند پوشید -
۱۱۲ مکتوب دو صد و هفتم - در بیان آنکه قرب
ایمان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال
و تامل نیز این شرع نمی بخند بر نیم دام نمی خوند
او پس قرنی بآل رفعت شان بر کثرت ادنی صحابی زبرد -
قول عبد الله بن مبارک در جواب سوال شخصی که معاذ
افضل است یا عمر بن عبد العزيز الغضاد الذي دخل
انف الخ
از ترهات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می
افزاید -
رویت حق موعود با آخرت است در دنیا واقع نیست
مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسند آرام به
ظلال و شبه و مثال است او تعالی و راء الراء است
اگر حقیقت تجلیات و مشاهدات صوفیه را بیان کند
خوف است که فتور می در طلب طالبان افتد و اگر
نه گوید خوف التباس باطل بحق است
۱۱۵ مکتوب دو صد و هشتم - در جواب سوال حضرت
میرزا محمد صادق که سالک گاه به خود در مقامات
انبیاء می یابد بلکه در بعضی اوقات می بیند که از انهم
بالارفعه است
اولیاء هر چه می بینند لطیف انبیاء می یابند
حضرت ذات را بے توسط اسماء با عالم پیچ مناسبت
نیست
ایضاح جواب نموده
گاه به قل باصل مشتبه میشود
۱۱۸ مکتوب دو صد و نهم - در حل عبارت رساله ۱۲۵
مبدء و معاد -

صفحه
مضمون کتاب
بیان انتقال حقیقت محمدی و اتحاد آن بر حقیقت کعبه
بعد از هزار سال و نزول حضرت عیسی
بیان مراتب شتی و اسم الهی نسبت حضرت ذات
بیان مبدء حقیقت شخص و مراد از حقیقت محمدی و
احمدی و ترکیب آنحضرت علیه السلام از عالم خلق و امر
بیان نبوتی که پیش از خلقت آدم بوده -
بیان تخصیص حضرت عیسی به نصارت آنحضرت
علیه الصلوٰه والسلام
بیان وجه اقامت دعوت آنحضرت که متعلق به نشاء
عنصری است
بیان وجه اظهار بشریت آنجناب بنا کید -
وجه تفاوت قلوب اصحاب کرام نسبت به سابق وقت
از حال آن جناب
و چو حضرت عیسی نزول خواهد فرمود الخ
در شرائع ما تقدم بعد از هزار سال از حال پیغمبر اولی الغرم
از برای تأیید ملت آل انبیا مبعوث می شدند -
اندرین شریعت علماء امت را حکم انبیا داده اند -
حضرت محمدی بعد از هزار سال از رحلت پیغمبر وجود خواهد
کلمات اولیه این طبقه سبیه بکلمات اصحاب کرام است
قال صلی الله علیه و سلم لا یدری اولهم خیر ام آخرهم
اگر پرسند که بعد از قرن اصحاب الخ در جواب گوئیم الخ
اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء است او می آید
از ایشان برکات میجوید الخ در جواب گوئیم که الخ
رجوع نمودن از بعضی کثوف متعلق با فضیلت انبیا
علیهم الصلوٰات و التسلیات
تاکید بر عایت شرائط در تعلیم طریقت و امر با تقوا
مقصود و کان فراخ کردن نیست
مکتوب دو صد و دهم - در حل عبارت نفحات و در
ذکر بعضی انصاح ضروریه -

صفحه

مضمون کتاب

مفقی

مضمون کتاب

سوال از تحقیقت معاصم حکایت که در نفحات مذکور است از مرید این الکی که روزی در آب و جوی غوطه زده بود چون سر برآورد و الخ

باقی ماندن حرارت بستر خواب و حرکت آب ابرق در شب معراج تا عود آتش در علیه الصلوة والسلام بیان وجه اشکال آن حکایت و انمودن حقیقت آن شرح این قول که مرید جسد روح است و مرید قلب

بیان فصاحت بکتاب الیه حسب الطلب -

اولاد سنی عقاید باید نمود تا این علم و عمل با آنچه علم فقه متکفل آن است ضروری است ثانیاً سلوک طریقه صوفیه در کار است -

غرض از سلوک طریقه صوفیه مشاهده صور و اشکال غیبی نیست صور و اشکال حسی چه نقصان دارد - مقصود از سلوک تحصیل از دیالیقین است الخ

طریق صوفیه خادم علوم شرعی است -

قول حضرت خواجہ احرار که احوال و مواجید بدن اتفاق اهل سنت بر خورانی هیچ نیست الخ

دین طریق در اول قدم آن میبایند که دیگران در نهایت -

اولین قرنی بمرتبه قاتل حضرت حمزه نرسد اتفاق مدتی صاحب کرام بهتر است از اتفاق کوه نند ویران -

از بر صحنی که در پیش قرآن جمیع اخذ نموده جمیع ساخته اند جرح در اصحاب مخیر لقرآن جمیع میگردد

منازعات صحابه را بر محامل نیک فرد باید آورد

قول امام شافعی و امام جعفر صادق اندرین باب

مکتوب دوصد و یازدهم - در جواب سوال از نفق مولوی و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل و

۱۳۰

مفقی

مضمون کتاب

مفقی

مضمون کتاب

و باید که عقل برابر نماید آنکس منکر طوط نبوت است -

با سخن کردن آنکه عقلی است -

۱۳۶ مکتوب دوصد و یازدهم - در مذمت دنیا -

اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدیند به زاهد باید داد -

۱۳۷ مکتوب دوصد و شانزدهم - در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و علت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد -

ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آن است -

بیان مدار کثرت ظهور خوارق

بیان وجه اکثریت ظهور خوارق از حضرت سید محمد الیدین حیلانی نسبت به دیگران اولیاء کرام

حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس سرهما و دیار عبودیت -

حضرت رسالت خاتمیت در وقت عروج از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایا تر آمد -

از متوسطان این راه افتاده زیاد بود و قریب آید نسبت به تنبیهان غیر مرجوح -

ولی را علم ولایت و خوارق خود شرط حصول ولایت نیست -

صوره مثالیه اولیاء را در المکنه متعدده ظاهر میسازند -

نقل حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره اندرین باب

۱۴۰ مکتوب دوصد و هفدهم - در بیان آنکه نسبت باطن به چند بحال و حیرت کشنده زیاده است و سبب وقوع غلط در کثرت بعضی اولیاء و فرق میان قضاء مطلق و مبرم و حکم بر یک و آنکه قطعی است و شایان اعتماد و کثرت است و آنکه احازرت تعلیم طریقت علامت کمال و تکمیل نیست

وجود عدم کثوف کوئی را مساوی باید دانست

منقول است که روزی حضرت میر شمس آده انجار کو کر فلان جوان علی الصبح خوابید مرد الخ

عصمت از خطا و وحی است که تبلیغ باشد از حق تعالی و اما علم که مستفاد از لوح محفوظ بود که محل خود اثبات است پس خطا را اندر و مجال است -

حضرت سید محمد الیدین حیلانی قدس سره در بعضی مسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم هم اگر خواهم تصرف کنم مع شرح این قول و بیان تصرف حضرت مجدد قدس سره در قضاء مبرم و بیان دو قسم قضائے مبرم -

در بعضی اوقات با علوم الهامی مقدمات کاذه غلط میشود و گاه هست که کثوف و واقعات را محمول بر ظاهر می نماید و حال آنکه محمول بر تحویل میباشد -

شایان اعتماد کتاب و سنت است و اجماع و قیاس نیز راجح باین دو اصل است و اما در این چهار اگر موافق است باین اصول مقبول و آلا -

مقصود از سلوک طریقی صوفیاء حصول از دیالیقین است و حصول یسر و داد احکام شرعیه -

رویت موعود با خیر است و مشاهدات صوفیه و تجلیات از قسم ظلال است و شبه و مثال

اولیاء و اء الورد است

مے ترسم که اگر حقیقت مشاهدات را کمای بگویم فتورے در طلب مبتدیان این راه افتد و اگر نه گویم تجویز القیاس حق بیاطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار می نمایم که مشاهدات را بر محمل صوفی علیه السلام باید زد و

خاتم الانبیاء را در دنیا رویت بدیست شد -

مکتوب دوصد و هفدهم - در رعایت آداب

پیر طریقت

۱۲۲ مکتوب دوم و ہندوہم :- در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود و فکر از الہ مرض ظاہر خود است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل۔ بیان آنکہ عقل دو قسم است عقل معاش و عقل معاد اول مرغوب اقلیا است و دوم نصیب انبیاء و اسباب محصلہ عقل معاد ذکر موت و آخرت است و مجالست با جماعہ کہ یاد آخرت مشرف اند۔

۱۲۳ مکتوب دوم و ہندوہم :- بعضی از اخلاط صوفیہ و منشأ آن۔ بعضی از اخلاط صوفیہ آن است کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود در افوق دیگران باید کہ افضلیت انہما با جماع ثابت شدہ است این اشتباہ گاہ نسبت با نبیائہم واقع میشود و بیان منشأ این غلط گاہ بہست کہ عارف در مقامات عروج بزرگیت کبری را حاصل نیاید و لہذا توسط او ترقی فرماید۔ درین مقام شیخ بسطام گوید لوائی ارفع من لواہ محمد و این قبیل است آنچه از وسعت قلب خود خبر دادہ۔

بیان اشتباہ الموزج شے بہ اصل و ایضاً ج

تمت الفہرست بالخیر

ناشر

نور کمپنی • ۱۷۴ • انارکلی • لاہور

پاکستان

اِذَا رَيْدُ الْاَصْلَامَا اسْتَطَعَتْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِفَضْلِ رَحْمٰنِ وَاِمْدَادِ نَزْدَانِی بَاثِنِ لَوِی

حَسْبُ سَبْعِیَوْمٍ دَفْعِ اَوَّلِ

مکتوبات امام ربانی

حضرت محمد صالح ثانی

الشیخ احمد سترھندی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ

باید شد نیک ملاحظه نماید العاقل تكفيهِ الإِشَارَةُ وَالسَّلَامَةُ عَلَيْكُمْ
 صاحب عقل با اشارت کافی است

وَعَلَى دَقَائِكُمْ

مکتوب صد و سیست و چهارم

نیز به ملاطاف هر بدخشی صدور یافته در بیان آن که استطاعت راه شرط و خوب
 حج است آداء حج با وجود بی استطاعتی نسبت به حصول مطلب داخل تفسیح
 اوقات است مکتوب شریف انخوی خواجہ محمد طاهر بدخشی رسید ^{بسم الله الرحمن الرحيم}
 الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ ^{که فتور است} در اخلاص و محبت فقر راه نیافته است با وجود
 تبادی ایام مهاجرت این علامت سعادت ^{یعنی در اخلاص و محبت فقر} غنیمت است محبت شما را چو شام
 رخصت طلبید بدو بر رفتن عزم می کنم که دید در وقت وداع این قدر مذکور ساخته
 بود با احتمال که شاید با هم بشماردین سفر لحق شویم هر چند قصد کرده شد استخار
 موافق نیامدند و جویند ^{بیان این توفیق مذکور} درین باب مفهوم نه گشت بضرورت تقاعد و زبید صلاح
 فقیر از اول در رفتن شما نه بود اما شوق شما را ملاحظه نموده منع صریح نه کرد استطاعت
 شرط راه است بی استطاعت تفسیح اوقات است امر ایستگ داشته به امر
 غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت به شما این مضمون را
 نوشته است رسیده باشد بدیانه سخن این است پیشتر نثار اند ^{مکتوب} وَالسَّلَامَةُ

مکتوب صد و سیست و پنجم

به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاہر شمس

یعنی دعه لحوق بشمارده بود لیکن با احتمال نه به عین

بخدمت حوت است تمام انگاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

مکتوب صد و سیست و سوم

نیز به ملاطاف هر بدخشی صدور یافته در بیان آن که اداء نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم
 باشد فوت فرضه را از فرائض داخل ^{نموده} لا یعنی است مکتوب شریف انخوی است
 لَأَذَالَ كَاسِيهِ طَاهِرًا عَنْ ذَلِيلِ التَّغْلُقَاتِ ^{بسم الله الرحمن الرحيم} رسید به برادر در خبر آمده است
 عَلَامَةُ إِعْرَاضِهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ اسْتِغَالَهُ بِمَا لَا يَحْتَبِيهِ
 اشتغال به نفل از نوافل به اعراض فرضه از فرائض داخل لا یعنی است پس
 تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچیز چیست است
 به نفل است یا به فرض بواسطه ادائے یک حج نفل مرکب چندین محظورات
^{کامیاب و کندیدین و توجو کردن}

له یعنی علامت روگردانی حق تعالی از بنده مشغولی بنده است با امور لا طائله و تحقیق تخریج این حدیث بکاشیه
 مکتوب به فتا و سوم از جلد اول گذشته ^{۱۲} یعنی اشتغال با دین با اعراض از دین چنانکه اشتغال به مستحبه با اعراض
 از سنت و به سنت با اعراض از واجب و بواجب با اعراض از فرض و داخل لا یعنی است ^{۱۲}

وصفات الهیه اند تعالی شان و عالم را با صانع خویش پیچ نیست نیست الا
 المخلوقیه و المظهریه و مایناسب ذلک الله عزوجل خلق
 الاشیاء کما هی عالمی و غیر و چه کبیر منظر اسماء و صفات الهیه است تعالی
 شان و مرایب شیون و کمالات ذاتیه او عز سلطان گنجی و دخی و سر بر بود
 مکنون خواست که از خیال به بلا عرض دهد و از اجمال به تفصیل آورد عالم را بر پنج خلق
 فرمود که به ذوات و صفات خویش دوال باشند بذات و صفات او سبحانه
 پس عالم را با صانع خویش پیچ نیست نیست الا آنکه مخلوقات و کاند
 و دوال اند بر اسماء و شئون و اتحاده و عینیت و نسبت احاطه
 و سر بیان و معیت ذاتیه آنجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم
 الاحوال که از قدح صحو ایشان را اثر بر ارزانی داشته اند عالم را با صانع پیچ
 نیست اثبات نه می کنند الا المخلوقیه و المظهریه و احاطه و
 سر بیان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی
 سعیر و عجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه
 نمیند کالاحاطه و المعیته مثلا معترف اند بان که از ذات جمیع نسب
 مسلوب است حتی که صفات ذاتیه نیز سلب می نمایند فهل هذا
 این

یعنی خداوند اغشاه غفلت از بصیرت ما بکشان و هر چه را چنانکه هست بمانا نیستی را در صورت
 هستی بر ما جلوه دهد و از نیستی بر ما حال هستی پرده منته ۱۲ قوله او عز سلطان گنجی بود الخ اشارت
 است بحديث قدسی که اندرین باب روایت می کنند کنت کتزا مخفیا فاحببت ان اعرف
 فخلقت المخلوقه فاعرف یعنی بودم من گنج مخفی که معروف نه بودم پس پیدا کردم خلق را تا معروف شوم یعنی
 معروف شوم در خلق و خلق مرا بشناسد در خود و ظاهرا نیست که مراد از کثر ذات متعده است با سماء و صفات واحد
 آن و معرفت شدن این ذات در انسان بوجه اتم است و این معرفت علت غائیه پیدا کردن خلق است و این معرفت
 انسان آن ذات موصوفه را در خود علم ذوقی است و در غیر خود علم شهودی است ۱۲ بحر العلوم ۳ قوله قدح لفتین
 کاسه بزرگ و نور و اقداح جمع و قوله صحو بوشیاری و قوله شراب بالکسر بحد از آب یعنی از کاسه بوشیاری صحت بخنده اند ۱۲

تفاوتی و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض تکلف
 است در رنگ تدقیقات فلسفیه است آری باب کشف ذات را تعالی
 بسبب حقیقی نه می دانند و ماورای او هر چه باشد داخل اسماء می شمردند
 فرد فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم دوست
 بسیار است و مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم مثلاً عالمی
 خربزه و فلفل و خنجر و کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آورد ایجاد حروف
 و اصوات نمایند تا در پرده آل آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف
 و اصوات دوال را با معانی مخزنه پیچ نیست نیست الا آنکه این حروف و اصوات
 منظر بر آن معانی محفیه است و مرایب آن کمالات مخزنه حروف و اصوات
 را عین آن معانی محفیه گفتن معنی ندارد و بهم چنین حکم با احاطه و معیت درین صورت
 غیر واقع است معانی بهما صرافت مخزنه اند پیچ تغییر در ذات و صفات
 آن معانی راه نیافته است لیکن چو در میان معانی و این حروف و اصوات
 دوال نحو می از مناسبت و الیت و بدلولیت متحقق است بعضی معانی
 زائده از آل در تحصیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از آل معانی زائده
 منزله و مبر است آنچه معتقد است درین مسئله این است اثبات امر زائد
 و الی مظهریت و مراتب نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر
 است ذات او تعالی فی الحقیقت از نسب معر است و از مناسبت
 مبرام الذرایب و ذلک الذرایب با این قدر مناسبت ظاهریت و
 مظهریت وحدت وجود گویند یا نه گویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن
 بطریق اصالت و ظاهری و مظهریت و مظهریت نه آنکه یک موجود است و

قوله نه آنکه یک موجود است الخ بدانکه این مسئله را خود حضرت امام ربانی مجد الف الف ثانی قدس سره در جلعه دیگر
 منقح و مشرح نموده اند از آل جمله مکتوب اول است از جلده ثانی و در مکتوب چهل و چهارم از جلده ثانی نیز فرق در میان
 مذهب صوفیه و سلفی و واضح تر مذکور ساخته اند و علیه العول و الاعتماد فافهم قال المحارب هذا (باقی برست)

ما سوائے او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائیت
اثبات حقیقت و روی نمودن از اوهام و خیالات و این مذهب بر آنست که مقصود
سوفسطائیست متشوی پهل بدانستی تو او را از نخست ^{۱۲} سوئے آنحضرت
نسب کردی درست و آنکه دانستی که ظل کیستی و فارغی که
مردی و گز نیستی +

مکتوب صد و بیست و ششم

نیز به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب را باید که اهتمام
در نفی آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه نفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساخته گفتا
بوجودیت مطلوب نماید اگر چه وجود را نیز در احوال موطن گنجایش نیست و ما
یُنَاسِبُ ذَلِكَ سیادت و نقابت دستگاری طالب را باید که اهتمام در

بقیه مذهب القول منسوخ بنیای بعد مرده من ان العالم واقع فی مرتبة الوهم
و الخيال و ابداء الفرق بین مذهب السوفسطائی و بین مذهب الصوفیة
و المعول علی ما هنالك لا علی ما ههنا ^{۱۲} مذهب بایکسریکو داننده و عالم با هر بخاری جمع ^{۱۲}
و حاشیه صفحہ ۱۲ سوفسطائی منسوب به سوفسطا بالفهم که بنائے آن بر وهم بود السوفسطائیه انواع متهم
من ینکر حقائق الاشياء و یزعم انها اوهام و خیالات باطله و هم العنادة
و منهم من ینکر ثبوتها و یزعم انها تابعة للاعتقاد و هم العندیة و منهم من
ینکر العلم بشئی ما و یزعم انه شاک و شاک فی انه شاک و هم اللادریة
^{۱۲} اشرح عقاید مع اختصار لیسیر ^{۱۲} مربوط است بقول او قدس سره لیکن به طریق اصالت و ظلیت و
ظاهریت و مظهریت ^{۱۲}

نفی آلهه باطله آفاقی و نفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل سازد و گفتا
بوجودیت مطلوب نماید مصرح بیش ازین پس نه برده اند که هست اگر چه
و در این احوال موطن گنجایش نیست باورائے وجود باید طلبید علماء اهل سنت
شکرا لله تعالی سَعِیْهِ فَرِحَ زَیْداً گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است بر
ذات او سبحانه و وجود را عین ذات گفتن و باورائے وجود امر دیگر اثبات ناکردن
رقص نظر است قَالَ الشَّيْخُ عَلَاءُ الدَّوْلَةِ فَوْقَ عَالِمِ الْوُجُودِ
عَالِمِ الْمَلَائِكَةِ الْوُجُودِ این درویش را چنان مرتبه وجود بالا گزرا نیند تا چندگاه که مغلو
آن حال بود خود را از روی فوق و وجدان از ارباب تعطیل مے یافت و حکم
بوجود واجب جل شأنه نمیکرد چه وجود را در راه گذاشته بود در مرتبه
ذات وجود را گنجایش نه مے یافت اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه
تحقیقی بالجملة بر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید فُسْجَان مَن

۱۲ یعنی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره کفایت و شمس الدین ابوالمکارم و نام و سے احمد بن محمد
ملوک سمنان مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن است ولادت و سے در سال ششصد و پنجاه و نه وفات و سے لشب
جمعه بیست و دوم رجب سنه هفت صد و سی و شش و مدت عمر بمقادیر هفت سال و قریب سے در مقبره شیخ حماد الدین عبداللہ
است از خزینة الاصفیاء باقی احوال شان از تفحات بحاشیه مکتوب اول از جلد اول نقل نموده شده است ^{۱۲} یعنی
پس پاک و منزه است آنکه نگردانیده است مخلق را بسوئے خود را بهر عجز از معرفت خود قال بعض العارفين
العجز عن الادراك ادراك حضرت خواجه عبید الله احوار قدس سره مے فرمودند که عجز از معرفت آنست که معلوم
کرد که لا یجرح الله الا الله یعنی معرفت مقتضائے ترکیب انسانی نیست آنچه در ترکیب انسان ظاهر است
از معرفت ازان انسان نیست بلکه انسان آئینه شده است که در سے صورت معرفت حق سجاده عکس انداخته است این
عجز مافی معرفت انسان نیست چنانچه بعضی گمان برده اند که عجز از معرفت جهل است و این باطل است انتهى علی مافی
الرشحات ابو الحسن نورسی گوید رضی الله تعالی عنه لا دلیل علی الله سوا کة یعنی بجز او دلیل و لها نیست
شکی گوید قدس سره المعرفة الجهن عن المعرفة یعنی حقیقت معرفت عجز است از معرفت و نیز او گوید باقی بر حاشیه

دور افتادگان را فراموش نسازند بلکه در اندیشه آلوده مع من أحب المقصود مسلک بقایت طویل است و مطلب در کمال رفعت و هم در غایت منقست و منازل وسطی بچو سر آب مطلب نما است عباداً بالله سبحانه و سطرانهایت انگاشته بیک بار غیر مقصد را مقصد داند و چون را به چون تصور نماید و از وصول مطلب حقیقی بازماند بمت را بلند می باید ساخت و هیچ حاصل سرفرو نیاید کرد و در راه الوداعی باید بجهت حصول اینچنین بخت و البته به توجیه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر اخلاص و محبت مرید مقتدی است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

مکتوب صد و نهم

بسیار نظام صد و نهم یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست كما بر نیل ما للجمعیین و بلا عر للجمعیین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است و بواسطه هر جزء از اجزای او قطع و گرفتاری در دایره موجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جفا قدس خداوندی جل سلطان از همه پیش گشت و تعلقات متعدد سبب محرومی او از همه زیاد آمد و اگر به توفیق ایزدی عز شأنه خود را از این تعلقات برانگیزد جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاذ فوذا عظیماً و الا فقد ضل صلاً یعیذاً بهترین موجودات بواسطه جامعیت چو آنکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر بولعالم دارد از هر چه گویند مکرر تر است و اگر روحی سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه پیش نما است کمال آزادی از و پس این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بعد از این انبیاء و اولیاء دیگر علی نقی و در جارتهم صلوات الله و تسلیاته علی نبینا

له قول المزمع الی یعنی مرد با کس است که دوست داشته است او را اشارت است بحدیثی که آورده است بخاری و مسلم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الی ابی بنی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله کیف تقول فی رجل احب قوم ما و لم یلیق بهم فقال المزمع من لاجل الشکوة ۱ سراب نفع آینه در ایام مسافرتش آتش آفتاب ریگ صحرای دور چو آب نماید و گوی در شب بختاب نیز بچنین بنماید ۲ در ملک آب نیل که آب بود در حق دوستان حق لعنه و بلا یعنی خون بود در حق آنانکه از حق لعنه در حجاب اند (باقی بر ص ۲۵)

مکتوب صد و سی ام

به جمال الدین صد و سی یافته در بیان آن که تلویحات احوال را چنداں اعتبار نیست حصول مقصد بچونی و بچگونی باید کرد تلویحات احوال را چنداں اعتبار نیست به آن مقید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شنود منزله و مبر است طفلان سلوک را بچو و موز تسلی میدهند بخت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نقص الامر پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندی قدس الله تعالی اسرار اکابر و هم وقایع را اعتبار نمی دهند این بیت در کتب ایشان نوشته اند بیت چو غلام آفتابیم هم از آفتاب گویم نه شمس نه شبستم که حدیث خواب گویم اگر حال از احوال بیاید و برود حائس شادی و غم نیست منظر حصول مقصود بچونی و بچگونی باید بود والسلام

القیه حاشیه صفحه ۲۵۰ سه سبیلان زمان آب معانی میخورند پیش قطعی غول شاد آب از چشم بند قبیلان ملک میزند از تشنگی از پیته ادب خود یاد بدی ۱۲ حاشیه صفحه ۱۲۱ قول و از اغ البصر اشارت است بآیه که واقع است در سوره نجم یعنی کجروی نه کرد چشم رسول الله صلی الله علیه و سلم و از مطلوب و مقصود تجاوز نمود ۱۳ فان التلویین صفة ادب الی و التلویین صفة اهل الحقائق فما دام العبد فی الطریق فهو صاحب التلویین لانه یوتقی من حال الی حال و یتقل من وصف الی وصف و یخیر من مرحل و یحصل فی مویج فاذا وصل تمکین صاحب التلویین ابد فی الزیاحه غیور و اصل ۱۲ رساله تشریح ۱۳ و مقدس است از و ستم تفسیر و تفسیر و مبر است از و ستم تکرر و تحول از همه نشانه های نشان نه در علم کجوز در بیان ۱۴ قول چو زباله فوج گردگان که بپندی از و ستم گویند و بعضی شتر دشت که در باد باشد ۱۵ قول موز بفتح و بکس معوض قبی است کلان از انکس که خشک کرده نگذارند مردم عام از انکس گویند و از ۱۶ یعنی غصص اندانی فرماید مار و شمشاد را خدای پاک ازین گرفتاری ۱۷

مکتوب صدوسی و یکم

نخواه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرت خواجها قدس الله تعالی
 آنرا و آنکه شکایت از حال جماعه که دین طریقه علیه احداث نموده اند و آن را تکمیل این طریقه دانسته
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین اتوی ارشدی
 نخواه محمد اشرف شرفه الله سبحانه بنشویقات اولیایه الکیا میدانند که طریقه حضرت خواجها
 قدس الله تعالی اسرارها و اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج
 و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است این همه بواسطه آنست که دین طریق التزام سنت است و اجتناب
 از بدعت و اما این عمل بر شخص تجویز نمی نمایند اگر چه بظاهر در باطن نافع یا نفعی و عمل بفریفت از دست نه
 می دهند اگر چه بصورت در سیرت متغیرند و احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند اذواق و معارف
 را تمام علوم شرعی و فلسفه و تفسیر را در اندک طفلان بجوز و میوز و جد و حال عوض نمی کنند و تبرأت صوفیه
 مغرور و مفتون نمیکردند از لطف بفض نمیکردند و از فتوحات بدیهی بفتوحات کلیه التفات نمی کنند حال
 ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران
 را دائمی است حضور که غیبت در قفل آن باشد نزد این عزیزان از چیز اعتبار ساقط است و چنانچه
 لا تلهیهم بجماعة ولا بفرقة عن ذکر الله اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران
 این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند بدیت قاصر که کند این طائفه را طعن قصور
 هاشم که بر آرم بربال این کلمه را آری بعضی از خلفائے متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز
 احداثها نموده اند و روش اصل اکابر را از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که به این
 محدثات تکمیل این طریقه نموده اند تا شوا و کلا کثرت کلمه شجر من افواهم بلکه در تخریب و تبصیر
 سلسله قول مراتب بعم اول و سلسله جمله مشهوره ختمه باطل لغو آمیز جمع تربیت که بمعنی باطل است ۱۲ اثبات ۱۳ آنچه از شارع علیه السلام
 بوضوح انجائیده باشد ۱۴ اشارت است بکتاب خصوص الحکم مولف شیخ محی الدین عربی قدس سره ۱۵ اشارت است بآیه که
 واقع است در سوره نور یعنی یا دیگران خدا را آنچه در صوم و شام مروانیکه بازنداد ایشان را سوداگری و نه خرید و فروخت از یاد کردن خدا ۱۶
 نام کتاب شیخ محی الدین عربی قدس سره ۱۷ اشارت قومالی بقواء الاحوال و دوامها و اذالوا انها اذ الموت مرفعی لواله ۱۸

مکتوب صدوسی و دوم

ملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقر از پیرا
 ۱۹ قال فی الداد المختار ولا یصلی الوتر ولا التطوع بمجاعة خارج رمضان ای بیکره ذلك لو علی سبیل التداخی یا
 یقندی اربعة بواحد کما فی الداد و قوله علی سبیل التداخی بان یدعو بعضهم بعضا کما فی المغرب و فسره
 الوافی بالکثرة و هو لا یمعنا قوله اربعة بواحد اما اقتداء بواحد و اثین بواحد فلا یکره و ثلاث بواحد
 فیه خلاف مجر عن کافی و قوله ای بیکره ذلك اشاره الی ما قالوا من ان المهاد من قول القندی فی محققه
 لا یجوز الکراهة لاحد من اصل الجواز ثم ان ذلك ليجاننا کما فعل عمر کان مباحا غیر مکروه و ان کان علی سبیل التداخی
 کان بدعة مکروهة لان خلاف المتواتر و علیه یجمل ما ذکره القندی فی محققه ۲۰ ملقط من دال المختار
 ۲۱ یعنی بعضی از خلفائے متاخرین این طریقه ۲۲ چه ابرقار نصف است بر نسبت ابرقارم چنانچه وارد است عن عمران
 ابن حصین انه سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن صلوۃ الرجل قاعد اقال ان صلی قائما فهو افضل ومن
 صلی قاعدا فله نصف اجر القائم رواه البخاری ۲۳ مشکوة ۲۴ قوله سیزده رکعت الخ لما جاء عن عبد الله و باقی برکت ۲۵

مکتوب صدی و سوم

نیز به ملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید دانست
 مکتوبی که بدست قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید دانست
 از رسوم و عادات کارهای نمی کشاید و از تحمل و تحمل جز خسارت و حرمان نمی افزاید خبر صادق علیه و علی
 الیه من الصلوات اتمها و من التسلیات اتمها فرمود هکذا المسوقون سوف افعل
 گویند گاه بلاک شدند عمر موجود را صرف امر موهوم نمودن و موهوم را از برای موهوم نگارید اشتباهی است
 است باید که نقد وقت مصروف امر موهوم گردد و تسویه از برای موهوم نگارید اشتباهی است
 ذره ای آرامی بدید که از آرام بهما سوائی اولیای نجای بیسر گرد گفت و کونما حاصل ندارد سلامتی
 قلب می طلبند فکر بر اصل باید کرد و از مالا یعنی اعراضه تمام باید نمود بدینت هر چه جز عشق خداست احسن
 است بهر که شکر خوردن بود جان کندن است + مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

مکتوب صدی و چهارم

نیز به ملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسلیت حضرت حق سبحانه و تعالی در دایره قرب
 عوالات بے اندازه گرامت فرمایید بحج مة سید المرسلین علیه و علیهم و علی الیه
 الصلوات و التسلیات اتمها محبت آثار الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فوافر دست

بقیه حاشیه ۲۵) بن ابی قیس قال سالت عائشة بکم کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر یعنی بمحمد و آل محمد
 قلت كان يوتر بآربع وثلاث وست وثلاث وثمان وثلاث وعشر وثلاث ولام يكن يوتر بآربع من سبع ولا
 باكثر من ثلاث عشرة رواه ابو داود ۱۲ مشکوٰۃ ۵۵ قوله لم يوتر بآربع من سبع ولا باكثر من ثلاث عشرة
 عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى فاذا خشى احدكم الصبح صلى كعة
 واحدة فوتر له ما قد صلى ۱۳ مشکوٰۃ (حاشیه صفحه ۵۱) ۵۵ قوله لم يوتر بآربع من سبع ولا باكثر من ثلاث عشرة
 سورة آل عمران یعنی بے پروردگار یا مکن دلالتی دارد بر آنکه راه نمودی را و عطا کن برائے ما از تر خود نعمت
 ۵۵ اشارت است بآیت که در رکوع دوم از سورة حج واقع است ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خيل
 یعنی و از مردمان کسی است که عبادت میکند خدا را بر کناره پس اگر برسد او را بلای ببرد و در روز قیامت این زبان
 بر و جهان آنست زبان آشکارا ۵۵ اشارت است بآیت که واقع است در سورة لقاب یعنی بے گدازه مومنان بدرستی که بعضی از زنان و
 فرزندان شما دشمنان شما نیستند پس تیرسید از ایشان و اگر عفو کنید و در گزید و به بخشد پس بر آئینه خدا آمرزگار همان است جز این نیست که اموال
 شما و اولاد شما امتحان اند و خدا نوداد است مژده بزرگ ۵۵ و تحقیق بشمار آنچه از وی ترسیدم و تحقیق با بسوئی حق تعالی رجوع کنندگانیم
 ۵۵ مرکب است از لفظ بوجفت ابو یعنی پدر و صاحب و بوس یعنی بقیصین یعنی آرزوئی و نوسه از جنون و یعنی دیوانه شدن و الف و باقی بر وقت

مکتوب صدی و سوم

نیز به ملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید دانست
 مکتوبی که بدست قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید دانست
 از رسوم و عادات کارهای نمی کشاید و از تحمل و تحمل جز خسارت و حرمان نمی افزاید خبر صادق علیه و علی
 الیه من الصلوات اتمها و من التسلیات اتمها فرمود هکذا المسوقون سوف افعل
 گویند گاه بلاک شدند عمر موجود را صرف امر موهوم نمودن و موهوم را از برای موهوم نگارید اشتباهی است
 است باید که نقد وقت مصروف امر موهوم گردد و تسویه از برای موهوم نگارید اشتباهی است
 ذره ای آرامی بدید که از آرام بهما سوائی اولیای نجای بیسر گرد گفت و کونما حاصل ندارد سلامتی
 قلب می طلبند فکر بر اصل باید کرد و از مالا یعنی اعراضه تمام باید نمود بدینت هر چه جز عشق خداست احسن
 است بهر که شکر خوردن بود جان کندن است + مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

مکتوب صدی و چهارم

نیز به ملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسلیت حضرت حق سبحانه و تعالی در دایره قرب
 عوالات بے اندازه گرامت فرمایید بحج مة سید المرسلین علیه و علیهم و علی الیه
 الصلوات و التسلیات اتمها محبت آثار الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فوافر دست

بقیه حاشیه ۲۵) بن ابی قیس قال سالت عائشة بکم کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر یعنی بمحمد و آل محمد
 قلت كان يوتر بآربع وثلاث وست وثلاث وثمان وثلاث وعشر وثلاث ولام يكن يوتر بآربع من سبع ولا
 باكثر من ثلاث عشرة رواه ابو داود ۱۲ مشکوٰۃ ۵۵ قوله لم يوتر بآربع من سبع ولا باكثر من ثلاث عشرة
 عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى فاذا خشى احدكم الصبح صلى كعة
 واحدة فوتر له ما قد صلى ۱۳ مشکوٰۃ (حاشیه صفحه ۵۱) ۵۵ قوله لم يوتر بآربع من سبع ولا باكثر من ثلاث عشرة
 سورة آل عمران یعنی بے پروردگار یا مکن دلالتی دارد بر آنکه راه نمودی را و عطا کن برائے ما از تر خود نعمت
 ۵۵ اشارت است بآیت که در رکوع دوم از سورة حج واقع است ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خيل
 یعنی و از مردمان کسی است که عبادت میکند خدا را بر کناره پس اگر برسد او را بلای ببرد و در روز قیامت این زبان
 بر و جهان آنست زبان آشکارا ۵۵ اشارت است بآیت که واقع است در سورة لقاب یعنی بے گدازه مومنان بدرستی که بعضی از زنان و
 فرزندان شما دشمنان شما نیستند پس تیرسید از ایشان و اگر عفو کنید و در گزید و به بخشد پس بر آئینه خدا آمرزگار همان است جز این نیست که اموال
 شما و اولاد شما امتحان اند و خدا نوداد است مژده بزرگ ۵۵ و تحقیق بشمار آنچه از وی ترسیدم و تحقیق با بسوئی حق تعالی رجوع کنندگانیم
 ۵۵ مرکب است از لفظ بوجفت ابو یعنی پدر و صاحب و بوس یعنی بقیصین یعنی آرزوئی و نوسه از جنون و یعنی دیوانه شدن و الف و باقی بر وقت

وهند بانه امر اتم را امر فر باید کرد و غیر اسم را بر فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل
معاد و زیاده برین چه نویسد و السلام +

مکتوب صدوسی و پنجم

اصل

ترجمه از مصحح

هَذَا الْمَكْتُوبُ أُرْسِلَ إِلَى الْمُخْلِصِ
الصَّدِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّدِيقِ فِي بَيَانِ
مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ عَامَةً كَانَتْ أَوْ خَاصَّةً
مَعَ بَعْضِ خَوَاصِّ الْخَاصَّةِ إِنْ عُلِمَ أَنَّ
الْوَلَايَةَ عِبَادَةٌ عَنِ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ
وَهِيَ أَمَّا عَامَّةٌ أَوْ خَاصَّةٌ وَلَعِنَى بِالْعَالَمَةِ
مُطْلَقُ الْوَلَايَةِ وَبِالْخَاصَّةِ الْوَلَايَةُ لِلْحَدِيثِ
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
وَالْفَنَاءُ فِيهَا التَّوَلَّى وَالْبَقَاءُ الْكَمَلُ وَمَنْ شَرَّفَ
بِهَذِهِ النِّعَةِ الْعُظْمَى فَقَدْ لَانَ جِلْدُ اللَّطَا
وَأَشْدَرَ صَدْرُهُ لِلِاسْلَامِ وَ

مکتوب صدوسی و پنجم بصديق مخلص محمد صديق
صدور یافته در بیان ولایت عامه باشد آن
ولایت یا خاصه یا بیان بعضی از خواص ولایت
خاصه بدان که ولایت عبارت است از فنا
و بقا و آل دو نوع است عامه و خاصه و مراد
از ولایت عامه مطلق ولایت است و از ولایت
خاصه ولایت محمدیه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحية و فناء در ولایت خاصه اتم است
و بقا در وے اتم و هر که مشرف گشت
باین نعمت عظمی بدنش بباریب بطاعت حق
سمانه و قلعه متقا گردد و در وید و صد و وے از بر

و بقیه حاشیه ۲۵۵) و صفت وقت نیز بریدن - وقت پنج مستقبل و ماضی بود اندوه وے و ذوق از دل غم کند و سابق و لاحق را قطع کند و حکم خود بنشیند
پس صفت تمیز را بخطر بود اما ملک و اما هلاک یا ملک گردانید یا ملک سازد اگر کسی هزار سال شمیر را خدمت کند و گفت عزیز خود را حال او را
اندر حال بریدن نشنید میمان گردان صاحب خود و غیر وے فالکس من کان بحکم و وقت ان کان وقت الصحو فقیما به بالشریفة وان کان
وقت الحو فالغالب علیه احکام الحقیقة اقول لعل المراد بالوقت فی قولهم الوقت سیف قاطع التوجه الى الحق والامر الحق عن الخلق
والاجمال علی الحق و نسیان الخلق من کل الوجوه فتمثل هذا ایحوا ما مضی من الافراط والتفريط کالسيف یقطع الامر عن الخلق
قوله صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسع فی الخلق علی ما فی رد فان الفناء الاتم حاصل فی هذا اود الله اعلم بحقیقة الفناء
وعلیه التوکل والاعتماد فی الحال والمآل وقیل من ساعداه الوقت فالوقت له وقت ومن ناکه الوقت فالوقت علیه مقتله
امروم یعنی دنیا و لذات آن که بقا را نشاید یا اعمه نسبه بالکسر آنچه نقد باشد و بزمانه بعبود و عده او اے آن کرده باشد ۱۲ الله یعنی الطینان بامردن
حق سبحانه که بلای است عظمی و هیئت است جسم و مرضی است جسم و دانه است معضل ۱۷ حاشیه صفر ۱۸) اشاره است تبصیه عناصر را به ۱۲ اشاره

الْمَاءَاتِ نَفْسَهُ فَرَضِيَتْ عَنْ مَوْلَاهَا وَ دَخَلَتْ
مَوْلَاهَا عَنْهَا وَ سَلِمَ قَلْبُهُ لِمُقْلِبِهِ وَ تَخَلَّصَ
رُوحُهُ كَلِيَّةً إِلَى مُكَاشَفَةِ حَقِّهِ وَ صِفَاتِ
الْأَهْوِيَةِ وَ شَهِدَ بِسُوءِ مَلَاحِظَةِ السُّلُوكِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ تَوَفَّى هَذَا الْمَقَامَ شَرُوفَ
بِالْحِكْمِيَّاتِ الذَّائِمَةِ الْبَرَقِيَّةِ وَ تَحْيَا
حَقِّقَهُ بِكَمَالِ التَّنْزِيهِ وَ التَّقْدُّسِ وَ
الْكِبَرِيَاءِ وَ اتَّصَلَ أَخْفَاهُ اتِّصَالًا
بِلَا تُكَيِّفُ وَ خُذِبَ مِنَ الْإِمْتِنَانِ
هَذَا + مَصْرَعُهُ

+ هَيْثُ الْإِرْبَابِ النِّعَمِ نِعْمَهَا +
وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْوَلَايَةَ الْخَاصَّةَ لِلْحَدِيثِ
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
عَنْ سَائِرِ مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ فِي طَرَفِي الْعُرُوجِ وَ
التَّوَلَّى أَمَّا فِي طَرَفِ الْعُرُوجِ فَلَا تَنْفَاءُ الْخُفَى
وَلَبَقَاءُ الْمُخْتَصَّانِ تَبْلُكُ الْوَلَايَةَ الْخَاصَّةَ وَ عُرُوجُ
سَائِرِ الْوَلَايَاتِ إِلَى الْخُفَى فَقَطْ مَعَ تَقَاوُتِ دَوَائِمِهَا
يَعْنِي أَنَّ عُرُوجَ بَعْضِ أَرْبَابِ الْوَلَايَاتِ
إِلَى مَقَامِ الرَّوحِ وَ عُرُوجَ الْبَعْضِ إِلَى الْبَسَرِ

له قوله و نفس ز قلوب و روح و سر و خفی و اخفی اشارت است بسیر لطافت سر ۱۲ له قال عز من قائل رضی الله عنهم و رضوا
عنه ۱۲ له قال تعالی الامن انی الله بقلب سلیم ۱۲ له قوله لاهوت یعنی عالم ذات الاهی یعنی گفته اند که در اصل لا
هو الا هو بوده است و حریت تا زاید است پس بخود بعضی از حروف لا بروت گردید و بعضی گفته اند که مصدر است مانند رفوت و بروت
و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الهادی ۱۲ اغث ۱۲ مثنوی + القائل بکفایت بے قیاس + هست رب الناس
باب جان ناس + لیک گفتن ناس من ناس ناس + ناس غیر از جان جان انسان ناس + تو سر مردم ندیدستی دمی ۱۳

اسلام حقیقی انشراح یافت و نفس او از انارگی و انارگی
مخلصی یافته با طینان رسید پس وے از مولای
خویش حق جل و علا را رضی گشت و مولای وے
از وے رضی شد و قلب وے مر قلب قلب و صمیم
مانند روح او کلیت بکاشف حضرت صفات لا بروت
و اصل گشت و ترو وے بمقام مشاهده بلوغ یافت
با ملاحظه شیون و اعتبارات و اندرین مقام تعلیات
ذاتی بر قیمة نیز مشرف گردید و خفی وے بسبب کمال
تنزه و تقدس و کبریا مطلوب حقیقی متجربان و اخفا
ویرا اتصال بکفایت و قیاس بحصول انجم رسید
مصرع هَذَا الْإِرْبَابِ النِّعَمِ نِعْمَهَا +
وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْوَلَايَةَ الْخَاصَّةَ لِلْحَدِيثِ
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
عَنْ سَائِرِ مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ فِي طَرَفِي الْعُرُوجِ وَ
التَّوَلَّى أَمَّا فِي طَرَفِ الْعُرُوجِ فَلَا تَنْفَاءُ الْخُفَى
وَلَبَقَاءُ الْمُخْتَصَّانِ تَبْلُكُ الْوَلَايَةَ الْخَاصَّةَ وَ عُرُوجُ
سَائِرِ الْوَلَايَاتِ إِلَى الْخُفَى فَقَطْ مَعَ تَقَاوُتِ دَوَائِمِهَا
يَعْنِي أَنَّ عُرُوجَ بَعْضِ أَرْبَابِ الْوَلَايَاتِ
إِلَى مَقَامِ الرَّوحِ وَ عُرُوجَ الْبَعْضِ إِلَى الْبَسَرِ

له قوله و نفس ز قلوب و روح و سر و خفی و اخفی اشارت است بسیر لطافت سر ۱۲ له قال عز من قائل رضی الله عنهم و رضوا
عنه ۱۲ له قال تعالی الامن انی الله بقلب سلیم ۱۲ له قوله لاهوت یعنی عالم ذات الاهی یعنی گفته اند که در اصل لا
هو الا هو بوده است و حریت تا زاید است پس بخود بعضی از حروف لا بروت گردید و بعضی گفته اند که مصدر است مانند رفوت و بروت
و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الهادی ۱۲ اغث ۱۲ مثنوی + القائل بکفایت بے قیاس + هست رب الناس
باب جان ناس + لیک گفتن ناس من ناس ناس + ناس غیر از جان جان انسان ناس + تو سر مردم ندیدستی دمی ۱۳

فرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزی نوشت منتقد و اگر او در جواب هم منتقد بنویسد و عده مؤکد مفهوم شود باین نیت بردن اما علاج تسلیف و تاخیر چه باشد
بر چه بکنند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است +

مکتوب صدوسی و هفتم

بجای خضر افغان صدور یافته در علوشان ادائے نماز که منوط است کمال آن به نهایت نهایت و
مآبنا سبب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاد و در عبادات و رفع کلفت در
ادائے آنها از اجل نعم حق است سحانه خصوصاً در ادائے صلوٰۃ که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادائے
فرائض صلوٰۃ زیرا که در ابتدا نهایت بآدائے صلوٰۃ نافله ملتزم میسازند و در نهایت نهایت این نسبت بقرآن
منوط میگردد و در اداء تو اقل خود را بیکار می داند کار عظیم نزد او ادائے فرائض است و پس مصرع این
کار دولت است کنول تا کرار شده باید دانست التذاد که در حین ادائے صلوٰۃ دست میبندد نفس
را عملی در آن خط نیست در حین این التذاد و در آنکه وقایع است سحانه التذاد چه رتبه نیست مصرع
جیداً در باب التعمیم و تعمیم اما امثال با مردم بوالهوس را الفت و شنود این سخنان هم مغتنم است
مصرع بارے به هیچ خاطر خود نشاد میکنم و نیز یاد اند که رتبه نماز در دنیا در رنگ رتبه رویت است در

(تعمیم حاشیه ۲۵) صلی الله علیه وسلم اول صلاح هذه الامة اليقين والزهدة - یعنی یقین نیکو این امت یقین است بر ازیقت حق
و ضمانت دے تعالی از اوراق را در دهر و بے یقینی در دنیا و اول فسادها البخل والامل و یقین فساد است بخیلی و زیدین در صورت و اقامت
مال و دراز داشتن اهل و بقا و دنیا است که قدر یقین بر ازیقت حق و زید در دنیا است رواة الیهی فی شعب الایمان و قال علی الله
علیه وسلم ان الخوف ما اتخوف علی امتی الهوی و طول الامل فاما الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینبی الخوة
از مشکوٰۃ و ترجمه شیخ ۳۵ یعنی عشره اخیرا مبارک رمضان و برکتش بر بظا بر است ۱۷۵ بحسب اشتغال با و اب عشره از احوال
و غیره ۱۷۵ حاشیه صفحہ ۱۷۵ از منظوران حضرت امام ربانی است و او از آنحضرت تعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق کثیر از دے بغیض رسیده
دے اکثر شیب گریه و زاری بسر بر دے خداوند مسکن و انکسار و صفاء حضور بود و اوقاتش بتلاوت و از کار و تو اقل و اشتغال معمر در تصفیه
بور که از مضافات سر بند است سکونت داشت اول بچهل غلغل منزل شیخ عبد الواحد الدبیر گو از حضرت مجدد حاضرانده سرایه سعادت الله
بعد از آن بعد مدت حضرت شیخ تمیز یافت وفات حاجی خضر در سال یک هزار و پنجاه و دو است و مزار در قصبه بلول ۱۷۵ از زبده و غیره
الهم اغفر لکاتبه

آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رویت است و بداند
که سائر عبادات و وسائل انداز برائے نماز و نماز از مقاصد است و السلام و الاکرام

مکتوب صدوسی و هشتم

بشیخ بهاؤ الدین سرمدی صدور یافت در مذمت دینائے دنیة و اجتناب از صحبت ارباب دنیا
فرزندے ارشدے باین دینة مبغوضه خورسند نباشد و سرایه دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی حل
سلطان از دست ندهد فکر باید نمود که چه چیز میفرود شد و چه چیز میخیزد آخرت را بدینا عوض نمودن و از حق سحانه
بخلق بازماندن از سفاقت و بخیروی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است مآ احسن
الدین و الدنیا کما جمعا ازین دو ضد هر کدام را اختیار کند و هر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت
ابدی است و متاع دنیا قلیل است دنیا مبغوضه حق است سحانه و آخرت مرغوبه او تعالی و تقدس
ت بعث ما شئت فأنک صیبت و الذکر ما شئت فأنک مفارقة و آخرین و فرزند را میباید
گزاشت و تدبیر اینها را بحق سحانه باید سپرد و او را در خود را مده باید انگاشت و نهات اینها را باو تعالی باید
تفویض نمود ان من اذ واجه و اولادکم عد و انکم فاحدا دؤهم نفس قاطع است بگر رشیده باشد
خواب خمر گوش تا چند خواهد بود آخرتیم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان ستم قاتل است گشته
این ستم میوت ابدی گرفتار است الحاق قتل تکیفیه الاشارة فکیف التوفیق مع المبالغة والتراکب

۱۵۵ قول سفاقت بالقبح بخرودی و سبکی نمودن ۱۷۵ یعنی چه زیبا است دین و دنیا اگر مجتمع بودند ۱۷۵ اشارت است با حاشیه
که در اندازد این باب چنانکه قال صلی الله علیه وسلم لو كانت الدنيا لعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها
شربة رواة احمد والترمذی و ابن ماجة یعنی اگر بیود دنیا که برابر می شد نزد خدا باز دے بشه را نمی نوشانید هیچ کافرے را از دنیا
یک آب خوردن ۱۷۵ مشکوٰۃ و ترجمه شیخ ۳۵ یعنی زنده بمان چند که خواهی پس ترا از موت تاگزیر است و لازم گیر خیرے را که خواهی پس ترا
از مفارقتش لابد است ۱۷۵ قول خود را مده الخ عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و بارک ببعض جسده
فقال کن فی الدنيا کأنک غریب و عابد سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور رواة البخاری ۱۷۵ مشکوٰۃ ۱۷۵ قوله
ان من الاذ اجک الخ ترجمه این آیت باینکه مکتوب صدوسی و دوم نوشته شد حضرت عطار میفرماید مال و اولاد یعنی دشمن اند که گریه
تردیک تو چشم روشن اند اما اموال که رایا و گیر مال و ملک این جهان به باد گیر ۱۷۵ یعنی مرو غفلت را اشارت کافی است پس تصریح
کردن بمطلوب و مبالغه نمودن در آن و موکل گردانیدن او را چگونه باشد ۱۷۵

لقد عجزت بلوک دراز و در مرض قلبی میگوشتد فکیف الفلاح و النجات الحذر الحذر الحذر من
 آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم + تو خواه از ستم بند گیر خواه ملال + قرآن من محبتهم اکثر ما تقر من السعد
 فانه یوجب الموت الذی یوقی و هو قد یقید فی الآخرة و اختلط الملوك یوجب الهلاك
 الابدی و الحسنة الشریفة فیایاک و محبتهم وایاک و لقمته وایاک و محبتهم وایاک و
 رؤیتهم و قد ورد فی الخبر الصبیح من تو اصح غنیاً لحناً ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که این همه
 تواضع و چاپلوسی از جهت غنا ایشان است و نتیجه آن زیان و ضلالت دین است فایق انت من
 الاسلام و این آنت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میدانند که لقمه حیرت و صحبت
 تا جنس دل آن فرزند را از تذکر موعظه و تعقل نصالح در پرده انداخته باشد بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد فالحذر
 الحذر من محبتهم و الحذر الحذر من رؤیتهم و الله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه
 وایاک لکم عذرا لا یرضی عنه ربنا المتعالی بحومة سید البشر الممدوح بماذا اخرج البصر
 علیه و علی الله من الصلوات افضلها و من التسلیمات الملهها و والسلام

مکتوب صدوسی و نهم

بجعفر بیگ نهانی صدور یافته در بیان آنکه جماعه بے دولتان که طعن در اهل الهی نمایند همچو

له قول فر من صحبتهم الخ یعنی بگریز از صحبت بلوک و اغنیایا ده تر از آنکه میگریزی از نیزه زیر که شربت موت دنیوی میرساند و موت دنیوی گناه
 است که در آخرت مفید گردد و اختلاط بلوک و اغنیایا بملوک ابدی و زیال کاری سرمدی با بنجاریس بر نیزه کن از صحبت نشان و بر نیزه کن از لقمه ایشان
 و بر نیزه کن از صحبت ایشان و بر نیزه کن از دیدن ایشان شیخ عطار فرماید سه مرد گناه انداخته روزگار را بے سپرد با مردگان صحبت مدار و قریب سلطان
 آتش سوزان بود و بادهای الفت بلاك جان بود + له قوله و قد ورد فی الخبر تحقیق تخریج این حدیث بجائش مکتوب بشتاد و پنج نوشته
 شد حضرت عطار اندرین معنی میفرماید سه سرمن در پیش دنیا دار نیست + در کنی بے شک رود دینت ز دست + بهر
 زمرستان دنیا دار را + تا چه خواهی کردن این مردار را + له قوله فالحذر الحذر الخ پس لازم بگیر ترسیدن و خوف کردن را
 از صحبت ایشان و لازم بگیر خوف کردن و ترسیدن را از دیدن شان و خدا شک است توفیق دهنده خدای پاک ما را دشمنان و نجات
 بخشد از هر آنچه بپند نه فرماید رب ما بتر بطیفیل سرور آدمیان که مدوح است بصفت ما ذا الخ البصر ۱۲ له با کسر استوار کردن
 و بستن و آوردن و ملول کردن و جامه را با ربسمان و تا با قتن و رمن و تا تا قتن ۱۲ من طعمه یعنی بعبید و در افتاده از اسلام
 دور مانده از غلصه آخرت ۱۲

نکوشش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساختن حق سبحانه و تعالی ایشان
 را سلامت دارد که تفقد احوال فقراء میفرمایند و حضور غیبت را یکسال میدانند و کفار قریش چون از
 کمال بے سعادتی در بروج و نکوشش اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بے بعضی
 از شعراء اسلامیة امر فرمودند که همچو کفار نکونسار نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی آله من الصلوات
 افضلها و من التسلیمات الملهها بر باله منبری برآمد و اشعار همچو کفار بر بلا میخواند آن سرور میفرمودند که
 مدح القدس با اوست ما و ایسکه همچو کفار میکند ملامت و ایذاء خلق از مقدمات عشق است اللهم اجعلنا
 منهم بجزمة سید المرسلین علیه و علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات +

مکتوب صد و بیستم

به ملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج و
 محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را در دوغم لابد است بدیت غرض از عشق تو ارم جاشنی در دوغم
 است + ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است + دوست آوازی میخواند تا از غیر او بکلیته القطار حاصل
 گردد اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز است و قرار در بے قراری و راحت در بے راحت درین
 حرفت و سوزش عشق ۱۲

له قوله حضرت پیغامبر الخ عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضع لِحسان
 بن ثابت منبراً فی المسجد یقوم علیه قائماً یفخر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم اوینافی ویقول رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یؤید حسان بروح القدس ما نافع اذ فخر عن رسول الله و اذ النجادی و فی
 الاستیعاب لابن عبد البر ان کعب بن مالک قال یا رسول الله ما اتری فی الشعر فقال ان المؤمن یحيا
 بسید و لسانه و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یومر یطه لِحسان بن ثابت اهر المشرکین
 فان جبریل معک و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لِحسان اجب عنی اللهم ابدا بروح القدس
 حقیق علیه و عن عائشة رضی الله عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهجوا قریشاً فانه اشد علیهم من رشیق النیل
 و اذ مسلمة ۱۲ مشکوة ۱۲ عن عبد الله بن مققل رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 و اذ سلمه فقال انی احبک قال انظرها تقول فقال و الله انی احبک ثلاث مرات قال ان كنت صادقا فاعد للفقر
 تحقیق المفقیر اسرعی الی من یحب من السبیل الی متنها و اذ الازمنی و قال هذا حدیث حسن غیر ۱۲ مشکوة ۱۲ و اذ انکه
 حدیث را بر معنی حدیث لقا اخفت فی الله و ما یجاذب احد و لقد اذیت فی الله و ما یوذی احد فرد باید آورد ۱۲ چه
 خوش گفته یارب بر خلق را بمن بد خو کن + در جمله جهانیان مرا کیس کن + روی دل من صرف کن از هر چینه + و عشق خودم یک جهت و یک لکن ۱۲
 توحید العزیز صوفی صاحب سیرت خلیف دل از تو چه دوست تغییر ۱۲

مقام فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را به محبوب باید سپرد و هر چه از وی بماند به رضا باید قبول کرد و او را نباید بچید طریق زندگانی درین وضع است تا تو انبیا استقامت و زهد و الا فتور در پیش قفا است مشغولی شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندک خود را ازین تردد جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا بتوانند کاره کرد و السلام

مکتوب صد و چهل و یکم

بلا محمد قلیج صدور یافته در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید **مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ** از احوال قلبی گاهی نمی نویسند که چه صورت دارد البته از این باب نیز چیزی مینویشته باشند که موجب توجه غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چهل استقامت به اخلاص است امید است که کارین ساعات بیشتر گردد **وَدَّ السَّالِمُ** جمع رسته یعنی سال ۱۲

مکتوب صد و چهل و دوم

بلا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب شریف که از روئے التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقراء و توجربای طائفه از اجل نعم خداوندی است جل سلطان از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران مسئول و موقوف است نیاز که بدو ایشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبت که از اینجا فرارسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتور سستی گرفته باشد بیت یک چشم زدن خیال او **لَا فِی الْبَقَعِ بَرَزَنٍ سِوَا مَعْنَى بَرَزَنٍ** که بعضی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و این کلمه ایست که گاهی زیاده آید اغیاث **لَا** از بزرگترین لغات الهی است عز سلطان ۱۲

پیش نظر بهتر ز وصال خوب رویان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما ازین فتور غم نیست چون رشته محبت بکلمه این نسبت قوی است فرجی که مکر پوینده شده است ارسال داشته شده گاه آن را پویند و بادی نگاه دارند که فواید بسیار از آن متوقع است هر گاه آن جامه را پویند و وضو پویند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رود و هر گاه چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهر بر احوال باطن ازین بهتر اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوش تر است **لَبَّيْكَ اللَّهُ سُبْحَانَكَ يَا كَرِّمُ عَلَىٰ مَتَابِعَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَطْهُورِ عَنْ رَيْخِ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ** کار این است و غیر این همه هیچ

مکتوب صد و چهل و سیوم

بلا شمس صدور یافت در بیان آنکه موسوم جوانی را غنیمت شمرده بملو لعب صرف نکند محبت فقراء **لَا** التعرب و قس من حال بستانی و بیجی **لَا** قولی بکلمه الخ حله لغتات جمع حامل یعنی حاملان این نسبت سید و بزرگواران این دولت علیه **لَا** قولی فرجی قسمی است از لباس که در امن اوار پس مشقوق باشد و کن اسمعت لبحق العلماء من اهل کابل و مولانا بحر العلوم در شرح فتوی فرموده عادت صوفیای آنست که جامه از میان دریده میپوشند بآستین آنرا فرجی نام نهادند و مولوی در ابیات لاحقه میفرمایند که صفا این نام آن قوم صاف بردند که این نام اشاره است در آنکه در دیدن فرج حاصل است و این قوم صوفیای وجود خود را دریده بقا حاصل کردند و آن کس که صوفی واقعی نیست پیش او این نام حرف محض است که از خلق باین اشاره نیست انتهی و میر محمد فرمودند که فرجی را بدین جهت نام شد که شیخ با از بدین آن پیرین فرج حاصل شده بود و معنی که پاک و صاف است شیخ را و اصل گشت و لباس و پوششش که در آن صاف است در طبع خلقت جلست گرفت که فرجی را لباس و پیرایه برای تحصیل معاش ساخته اند و هرگز بسوئے معنی که فرج و بسط است زیراخته اند که گاهی فرج و بسط حاصل کرده باشند انتهی بدانکه فرج بختین یعنی کشائش و آسائش است و بفتح اول و سکون ثانی و جمیع حرفی اندام نهانی زن و مرد و رخت و خف و دیر و شکافتن و کشادن و کشادگی میان دو چیز و داشتن اندوه از غیث و انتخاب و مولانا روم در دفتر پنجم میفرمایند بیان آنکه فرجی را پیرا فرجی نام نهاد صوفیه بدین جهت در فرج و پوشش آید بعد بدیدن فرج که کرده نام آن دریده فرجی و این لقب شفافش زایل موی و این لقب شفافش صافش شیخ برده ماند و در طبع خلقت حرف در ده صاف خواهی چه بشکاف لے پس تا از آن صفوت برای زور سر مست صوفی آنکه صفوت طلب از لباس صوف و خیاطی و دب و صوفی مگشته به پیش این نام و المعیاطة و اللواط و السلامه **لَا** قال تعالی و تبارک فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا **لَا** تعرییه - واحسن ما یبلی حدیث الحجة **لَا** پس از سال این معنی محقق بشد به خاقانی که یک دم با خدا بودن باز ملک سلیمانی **لَا** از پس رقت یعنی از بر جاع کردن ۱۲

مولانا شمس موفق باشد که موسم جوانی را غنیمت شمرده ببلو و لعب صرف نکند و بجز و موبزه عوض ننماید که اگر غیر ازندامت و تشیما فی امری دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خبر شرط است پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات تلذذات فانیة و تنعمات لایک من منظور نظر باشد و الله سبحانه و الموفق للخیارات +

مکتوب صد و چهل و چهارم

بجای محمد لا اله الا الله در بیان معنی سیر و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است + حضرت حق سبحانه و تعالی در سراج کمالات ترقیات بے اندازه کرامت فرماید جُودَ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ رِيْخِ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَّ عَلَيَّ إِلَه الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ مَهْصَرَعِمْ از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + سیر و سلوک عبارت از حرکت در علم است که از مقوله کیف است حرکت آینی اینجا گنجایش ندارد پس سیر الی الله عبارت از حرکت علیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و از ان اعلایا علائے دیگر الی ان یتنهی الی علمه الواجب تعالی بعد حی علوم الممكنات کلمه و ذوالهمایا سیرها و هذیه الحالته هو المعبر بالقاء و سیر فی الله عبارت از حرکت علیه است در مراتب و وجوب از اسماء و صفات و شئون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات الی ان یتنهی الی المرتبة

له تدریج حرکت در علم یعنی انتقال علی ۱۲ سه قوله کیف اعلم ان الموجود اما جوهر اعرض و الجوهر اما مجرد اومادی و اعرض تسعة اقسام الکم و کیف و الاین و المتو و الاضافة و الملك و الوضو و الفعل و الالاتقال و کیف هو عرض لا یتوقف لتقله علی لتقل الغير ولا یقتضی القسمة و اللافسمة فی محله اقتضاء اولیا و یقتسم کیف الی کیفیات محسوسة و استخنة و غیرها و الی کیفیات نفسانیة و العلم علی الاصح من کیفیات و الیه اشاد الاحام الربانی قدس سره بقوله از مقوله کیف است ۱۲ سه قوله حرکت آینی یعنی انتقال مکانی ۱۲ سه بجای که منتفی گردد از حرکت علیه بر تدریج ممکن نیست تغییر نمود از ان عبارت تدریج اشاره کرده شود بسوئش بهیچ اشاره تدریج نام نهاده نشود آن مرتبه بنا می و بر تدریج تدریج نام آورده نشود و در تدریج و التمشدس و در تدریج و در تدریج یا بنده و اینست سیر که بقایا نموده شده است ۱۲ سه بدو شیونان الی فرع اندم ذات را و در چهل عز و جل شاره و صفات او تعالی متفرع بر شیونان اند و اسماء کالتی و الازق متفرع بر صفات و افعال متفرع بر اسماء و سایر موجودات متفرع افعال و متفرع بر آنها است پس شیون و دیگر است و صفات دیگر و اولی عین ذات اند و ثانیه زائد بر ذات اند و خارج دمن لعل بطلم علی هذا الفرق زعم ان الشیون هی الصفات فحکم بعینیه الصفات مع الذات کالشیون فلهزم انکاد اجماع اهل الحق من

الشی لا یتبرک التعبیر عنها بعبارة ولا یشارکها یشاریه ولا تسمى باسم ولا تکتفی بکنایة ولا یحکمها عالم ولا یحددها مدرك و هذا السیر مسمی بالقاء و سیر عن الله باله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از ان اسفل باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممكنات رجوع الفهمی و ینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها و هو العارف الذی ینق الله بالله و رجع عن الله مع الله و هو الواجد الفایذ و هو الواصل المتهجور و هو القریب البعید و سیر رابع که سیر در اشیا است عبارت از حصول علوم اشیا است شیئا متینا بعد ذوال علوم الاشیا کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثالث للسیر الثاني کما تری و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات الله تعالی و تسلیماته علی جمیعهم عمومًا و علی افضلهم خصوصًا و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیه صلوات و التسلیمات نیز نصیب است کما قال تبارک و تعالی قل هذی سبیلی اذعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعونی این است حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تنویر و تشویق طلب است به بر شکر غلیظه صغریا و از برای کورس سودا ئیا و والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه علی اله الصلوات و التسلیمات

مکتوب صد و چهل و پنجم

بسم الله الرحمن منقی صد و ریافت در بیان آنکه مشایخ طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی است و از هم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سیر عدم تاثر بعضی از مبتدیان این طریق سیر بتنه الله سبحانه و آیا که علی جاذبه الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و

له اشارت است باینکه که در آن مورد یوسف واقع است یعنی بگوای محمد بن راه من است مخوانم بسوئ خدا با جماعت ظاهر من و پیران من نیز بگوای که تنویر بند کردن و نودن بخیزه ۱۲ سه التعمیه و تمهاتو فی سکر یا اهل صفه و اهل اجل تعالی السجود

مکتوب صد و پنجاهم

خواجہ محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست + التفات نامه اخوی خواجہ محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشبیه او ضاع دنیوی و تفرق احوال صوری و لتنگ نشوند که گشت آن نمی کند زیرا که این نشاء در معرفت قیاس است بر اضنی حق سبحانه و تعالی می باید بسر بردین ضمن عیسی باشد یا کسی شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شانہ خصوصاً امثال شام و مردم عزیز را مع ذلک اگر بخندمت و کارے اشارت نمایند بمنّت در سعی آن خوابید که شید و السلام +

مکتوب صد و پنجاه و یکم

بیر مومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی است و اذ هم و بیان معنی یاد داشت که مخصوص باین اکابر است مصرع از بر چه میر و سخن دوست خوشتر است یاد داشت در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی است و اذ هم عبارت از حضور بے غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات تعالی و تقدس بے خلل حجب نشیونی و اعتبارات و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقت حجب تمام مرتفع شوند و وقت دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شکیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حجب اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بے غیبت آن گشت که

یعنی دین دین و غیره عرض عمر گران نمی تواند شد که از برای او برانده شود + مکن عرضات یحقیق مال + که هم نرخ گوهر نباشد نفل میاد اول آن فرمایند شاد که از بهر دنیا و دین بیاد + یعنی عمر خود را در خوشنودی بدهد حق تعالی بسر باید برد و آتش در خاشاک غیر باید آنگند تا از بهوم و غموم دنیا و دین نجات یابی و از زندگانی خود راحت یابی که دنیا کما غموم و هموم قال صلی الله علیه و سلم من جعل اللهم هموا و احدا هم الاخرة کفاه الله هم دنیا + یعنی چون دوام پذیرد و از تکلف یا در کردار بدو چنان ملکه که بتنی منتفی نگردد یاد داشت بود + میلت دارم همه جایا بهم کس در همه حال + در دل ز تو آند و در دیده خیال +

مکتوب صد و پنجاه و دوم

بسیادت و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یطیع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدا را عز وجل که در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوسه در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکے را بر دیگرے نگزیند و در جائے دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال جماعه که در میان این دو اطاعت تفرقه مینماید کما قال سبحانه و تعالی و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یفرقوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکفر و ان حقا + آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرار هم در سکر وقت و غلبه حال سخنان گفته اند که موزن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشربا اختیار محبت یکے بر دیگرے منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزد یک

بلکه سالک تانانے که در طریقت و تصنیع است و بحقیقت در ملکه حضور زیورسته است در مقام یاد کرد است + پس متحقق گشت که نشاء بقا این اکابر نیز بر وجه اتم و اکمل است + اشارت است باینکه که در سوره نساء آخر بلیغ ثانی باره و المحضنت واقع است یعنی هر که اطاعت و فرمانبرداری کند رسول را پس هر آینه اطاعت و فرمانبرداری خدا کرد + اشارت است باینکه که در سوره نساء در شروع باره لا یحب الله و ان الذین یکفرون بالله و رسوله و یریدون ان یفرقوا بین بعض بر آینه کسانے که کافرینند بخدا و پیغمبران او و کسانے که میگویند ایمان مے آریم به بعض پیغمبران و اما معتقد شویم بعض را مے خوانند که راهے گیرند در میان این دو و آن پنجاعت ایشانند کافران به تحقیق و آماده ساخته ایم برای کافران عذاب رسوا کنند و بخوار کنند + اسم فاعل از یدان یعنی مشعرو منی + مشعوب بغیرین و غزنی و غزنی مولد محمود غزنوی + مع و السکادی معدن و دون و لکن لا یقلدون +

خزقان بالفتح وسكون راء وفتح دال وخط است ویدی است بلسطام ۱۲
 بخزقان فرود آمده بود و از آنجا و کلائے خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خزقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت
 شیخ بدیدن او بیایند و بگویند و کلائے خود گفت که اگر از شیخ توقی نعم کنید که میگوید اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا
 الرَّسُولَ وَاُولَى الْاَمْرِ مِنْكُمْ برخوایند چوں و کلائے شیخ توقی فهمیدند که میگوید مذکور را بر خوانند شیخ
 در جواب فرمودند که چندان گرفتار اَطِيعُوا اللَّهَ ام که شرمند اَطِيعُوا الرَّسُولَ ام و باطاعت اولی الامر
 چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبانه در غیر اطاعت رسول اودانست این سخن از استقامت دور
 است مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه می نمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت
 اطاعت حق سبانه را در اطاعت رسول او میداند و اطاعت حق سبانه که در غیر اطاعت رسول اوست
 علیه الصلوة والسلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقول است که شیخ محمد بن شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی
 داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند اتفاقاً در آن اثنا مجذوبی
 مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد سید فرمودند که تعظیم
 شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوة والسلام و تعظیم این مجذوب بواسطه محبت حق سبانه این
 قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نه می نمایند و غلبه محبت حق را سبانه بر محبت رسول او علیه الصلوة

سلام و تعظیم ابوالحسن خزقانی نام و علی بن جعفر است یگانه و غوث روزگار بود و قبله وقت که در روزگار و سرحلت بود و انتساب شیخ
 ابوالحسن در تصوف بسلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است قدس سره و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزید است و ولادت
 شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید مدتی است و شیخ ابوالحسن شب شنبه عاشورا سنه شمس و عشرین و در لجمه از دنیا بر تفرقه روزی
 اصحاب خود گفت که چه چیز بهتر بود گفتند شیخ تو هم بگوئی گفت ولی کردی که یاد کردی او بود از دوی پسر سیدند که صوفی گیت گفت بفرقه
 و سبانه صوفی نبود و صوفی بر رسوم و عادات صوفی بود و صوفی آن بود که بود و بهم دے گفته که صوفی روزی بود که باقیالش حاجت نبود
 و شبی بود که براه دستاره اش حاجت نبود و نیستی است که نیستش حاجت نبود از دوی پسر سیدند که اخلاص حبسیت گفت هر چه برای حق کنی
 اخلاص است و بهم دے گفته که وارت رسول الله صلی الله علیه و سلم آن کس است که بفضیل رسول الله اقتدا کند آن بود که روئے کاغذی
 کند شبلی گفته است که آن خوابم که بخوابم و دے گفته این هم خواب نیست و بهم دے گفته که روشن ترین دلها آن بود که در آن خلق نبود و بهترین
 کار آن بود که در آن اندیشه خلق نه بود و بهترین نعمت آن بود که بجز مقرون بود و بهترین رفیق آن بود که زندگانی اش با حق بود ۱۲
 از تفحات الانس ۱۲ بدانکه قصه پیشین گوئی کردن حضرت بایزید بولادت ابوالحسن در دفتر چهارم از مثنوی مولانا و در تفصیل مذکور
 است ۱۲ قول شیخ محمد بن شیخ ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوالخیر قدس سره نام نامی دے فضل الله و احشاش از شهر خراسان است مقتدا
 وقت پیشوای اهل طریقت بود و صاحب علوم ظاهری و باطن نسبت ارادت بشیخ ابوالحسن بن حسن سرخی داشت ویرا گفتند که فلان کس بر
 دے آب میرود فرمودند که آن آب هم بر دے آب میرود گفتند فلان کس در هوا میرود فرمودند غن در لغت هم بر هوا میرود و گفتند که فلان کس
 در یک لحظه از شهر به شهر میرسد فرمودند شیطان نیز در یک نفس از شرق تا غرب میرسد و اینچنین چیزها را در حضرت حق عزت و توقی
 نیست مگر آنست که در خلق کشند و دادند و دست زدند و آنجا بود با مردم آمیز و یک لحظه از خدا غافل نباشند و وقت دے در شب بجز چهارم شعبان
 سال چهارم و در ولادت در سده و پنجاه و هفت است ۱۲ از نیر الاصفیاء ۱۲ بکسریم و سکون هاء و بعد و نون موحیه است در خراسان یعنی شیخ که بولد

والسلام از سکر حال میدانند و بجز فضولی نه می انگارند اما این قدر هست که در مقام کمال که مرتبه ولایت
 است محبت حق سبانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیب از مقام نبوت است محبت رسول
 غالب نبشنا الله سبحانه على اطاعة الرسول التي هي عين اطاعة الله سبحانه

مکتوب صد و پنجاه و سیوم

بمیان شیخ منزل صد و ریاضه در بیان خلاصی تام از رقیبت با سوائے که مربوط بقبله مطلق است
 کاتبی که ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام و النعمه که طالبان خود را در طلب
 یقین و ارام میدار و درین بے آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تام از رقیبت اعیان و وقت
 میسر شود که بقبله مطلق مشرف شود و نقوش با سومی را با لکل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و صهی
 او را بچیز دیگر نماند و غیر از حق سبانه و قلای او را مقصود دے و مراد دے نباشد و دودنه حوط الاقتاد
 هر چند گمان بے تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی عن الحق شیدا مصراع این کار دولت است
 کنول تا که رسد اگر قیام الاحوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بهر چه از دوست
 و انانی چه کفر آل حرف و چه ایمان به بهر چه از راه دور افتی چه زشت آل نقش و چه زیبا به غربت شما تطو
 انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چو توفیق خواهند کرد و اگر نا اهل چه احتیاج
 ۱۲

شیخ منزل رحمه الله تعالی از قدمائے اصحاب حضرت ایشان است قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی
 اقامت نمود و با انواع الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن اخلاق و مکارم اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و انبساط و در وفاداری و وفای
 انوار الیه از زمین تربیت آنحضرت نیست که حضرت ایشان در عرض داشت بحضرت خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را گم می یابد و مصفا
 را از اصل می بیند و مطلق را در سیم جامی باید و ایشان را در رنگ سرب بے اعتبار می داند بلکه سبج می یابد استی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز
 را باها و یوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره گذرانند و بزرگوارند فی الله و بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت
 ایشان بخلص نوشته اند مسطور است که محبت این بندگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را با ایشان باید سیرد و محبت میاں شیخ منزل شمار
 مقنن است و انشای این عزیز الوجود اعز من الکبریة الاحمر انتم شیخ مذکور در حد و نهارد و نیست و شش با خیرت شانت حضرت
 ایشان از قوت او اظهار تالم نموند و در ابوابه و عیاد و شاد فرمودند رحمه الله تعالی ۱۲ زبده المقامات مع الاختصار ۱۲ اشارات
 است بکرم که در سوره النجم پاره هفت و بیستم واقع است یعنی ویر آئینه و بهم و گمان قطع نمیدارد از شناخت حقیقت چیزها ۱۲ الحمد بالکسر
 و تشدید قاف مسمور و تشدید یاء حقیقی بندگی و غلامی نمودن ۱۲

توقف باید نمود
 رخصت است مرضی حق سبحانه را بمیاید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشد یا نباشد عدم رضای ایشان
 چه خواهد بود و غافل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود شود
 و اگر نشود گونه شود رخسار من اینجا و دور کل نگر و السلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم

نیز بمیال منزل صد و یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تقالے
 با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و الله لا یکنزل الی انفسنا طرفة عین فیهلک ولا اقل
 منها فذنبه تر بلائک هست از گرفتاری بخود است چو از خود خلاص شد از گرفتاری مادی و سبحانه
 خلاص شد اگر بت می پرستند فی الحقیقت خود را می پرستند که اقر آیت من اتخذ الالهة هوا مصر
 از خود چون گذشتی همه عیش است و خوشی و جمع فیفسک و تعال هم چنانکه از خود گذشتن فرض
 است در خود رفتن هم لازم است که یافیت اینجا است در بر و ن خود یافت نمی باشد با تو در زیر
 کلیم است هر چه هست و هم چو نابینا مبر بر سوئے دست و تیر آفتاب بعد از است و تیر انفسی
 قرب در قرب اگر شهو است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود و
 خود قدم گاه نیست سخن بجا رفت مباد ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بطور طه خلالت رود اینجا
 حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است و ذکر الله سبحانه و ایا که

یعنی خداوند امپار را بسوئے نفسهای یک چشم زدن پس بلاک گردیم و نه کمتر از آن پس ضایع شویم یعنی الهی ما را با ما ملکه از تو ما را از ناراک
 از نانی دار که محو می و محو می از ما است و الله قول افراست از اشارت است بایه که می که در سوره بجا شیه باره الیه یروست و پنجم واقع است
 یعنی آیا دیدی کسی را که معبود خود گرفته است خواهش نفس خود را و الله بیست تا ترک علائق و عوائق نه کنی و یک سجده شائسته لایق نه کنی
 برگزیده خویش و اصل نشوی و تا ترک خود و جملہ علائق نه کنی و الله سیر انفسی در خود آمدن و اگر دل خود گردیدن که از اجنبه و سفر در
 وطن نیز گویند و الله یعنی نزد دل و فرد آمدن حق تقالے و مخد گشتن او سبحانه در خلق و با خلق مثنوی که شود کشف از فکر آن انا
 این انا مشکوف شد بعد از انقا می قدر این عقلمند و افتقاد و در مغالک و حلول و اتحاد و این انا بود در سر لے فضول و اتحاد
 نور نزاره لول ۱۳ الله قول و طه بالفتح عمل بلاکت و زیننه که در آن راه نباشد و مجاز الیجعه گرداب مستعمل و کبر و ادخطا
 است ۱۴ غ ۱۵ چه خوش گفته ح در تو یک یک از دایمیس است ۱۶ ح با ما رسیاه نشین و با خود مثنوی ۱۷ اللهم اغفر
 لکاتبه لمن سعى فیه ۱۸

الاستقامة على الطريقة الموضیة على صاحبها الصلوة والسلام والتحية از احوال
 خود می نوشته باشد که دخل تمام دارد با وجود علائق صوریه از او باشد و وجود عدم از او مساوی اند السلام الاکرم

مکتوب صد و پنجاه و پنجم

نیز بمیال شیخ منزل صد و یافته در ترغیب رجوع باصل خود و حق سبحانه و تقالے با خود دارد و
 بعد از خدائے هر چه پرستند هیچ نیست و بے دولت است آنکه به هیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول روز
 جمعه بطواف حضرت دلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است
 اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بپناه به کجا
 رود یا صبیح بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ بنا صیبتها ان ربی علی صراط مستقیم
 این المعنی مگر آنکه فقر و الی الله گفته در و بے بگرینند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیل
 ساخته رو باصل باید آورد و هر چه جز عشق خدائے احسن است و اگر شکر خورون بود جان کنان است

مکتوب صد و پنجاه و ششم

نیز بمیال منزل صد و یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله و کتابت که بدست قاضی زاده جالندهر

یعنی احوال خود را پیش پیر طریقت عرضه داشتن در توبه و عنایت پیرو محبت باین مداخلت تمام دارد و الله قول حب
 الوطن من الایمان المشهور و این حدیث قال السخاوی لمرافقت علیه و معناه صحیح من المحرجه قلت یدن کره
 الصوفیه کثیرا و الله عند هم معنی اخر هذا اما قاله المصحب اقول معنی الحدیث هو معنی قول تقالے فقر و الی
 الله که ذکره الشیخ قدس سوره و قال العاروف عبد الرحمن الجاچی قدس سوره دلاتا که درین کلمه مجازی
 کنی مانند طفلان خاک بازی و تو می آس مرغ پرور مرغ گستاخ و که بودت آشیای بیرون ازین کاخ و چرا از آشیای بیگانه گشتی و چو
 دران بچند این و بران گشتی و میفشان بال و پر را نیز ش خاک و بهر تا کنسگره ایوان افلاک ۱۲ از کتاب یوسف زینجی ۱۳
 قوله ما من اية الا اشارت است بایه که می که در سوره بود در کوع چهارم باره دوازدهم واقع است یعنی نیست هیچ غیبه
 مگر خدا بدست گرفته است موعی پیشانی او را بر آئینه پرور دگار من راه راست است ۱۴ اشارت است بکرمیکه در سوره ذاریات و
 باره قال فما تملککم واقع است یعنی پس بگریند و رجوع کنید بسوئے حق سبحانه و تقالے بالفهم و تشدید اسفیدی پیشانی اسب بزرگتر از دم
 ویر قوم و بهتر از بر چیده اول روز ماه رانیز غره گویند بر وجه اسفاره ۱۵ غاث

فرستاده بودند در دلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقره نقد وقت دارند و بحکم الکفره مع من
 احب اليه الشانده رجب هر چند بحسب اوقات و از زمان نزدیک است اما بسی دور است به فراق
 دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم مواست بسیار است و چو بواسطه رعایت
 حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند همان طور میکنند فقیر سم ناماه رجب شاید اینجا بماند و الله
 سبحانه اعلم بالصواب و اليه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را بفقره می باید گذرانید
 و اضبط نفوسک مع الذین يدعونهم بالغداوة والعشي يؤيدون وجهه خویش
 قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبيب خود را علیه من الصلوات اللهم و من الخيرات اليها
 بان امر فرموده عزیزم میفرماید الی چیست اینکه دوستان خود اگر دی که هر که ایشان را شناخت ترا
 یافت و تا ترانبات ایشان را شناخت دققا الله تعالى و اياكم حجة هذه الطائفة
 العلیة الشریفة +

مکتوب صد و پنجاه و هفتم

بحکم عبد الوهاب صد و ریافته در بیان آنکه چو کس پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود
 تا جلو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد و دوم مرتبه شتاقم رنجه نموده آمده اید و زود برخاسته فقیه
 فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استغفره و چو
 مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداج خارج است پیش این طایفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اطفا
 افلاش خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه افراشته بشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و استلا
 راجز علت یار نیست و استغفار راجز طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده

له قوله الم مع من احب الخ عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه
 وسلم فقال يا رسول الله كيف تقول في رجل احب قوما ولم يلحق بهم فقال الم مع من احب متفق عليه ۱۳
 مشکوة ۱۴ اشارت است بکری که واقع است در سوره کهف یعنی و بند کن خود را با آنان که یاد میکنند پروردگار خود را بصبح و شام و میگویند
 ذات اوله ۱۵ قال الله تعالى كلا ان الانسان ليطغى ان داه استغنى ۱۶ بالکسر خیر شدن یعنی بجائے رسیدن
 که گویند فلسه ندارد درین لفظ خاصیت باب افعال سلب ماضی است ۱۷

اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را نیاز شمرده اند مع ذلک درین آوان که طالب
 علی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر ریخت که چو مجروح آمدن ایشان را هم حق
 است پس از جانب خود هما المکن اداء حق باید نمود لا جرم بزبان قلم از جهت تدارک با مضی و تلافی با
 سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال ابرام نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه
 الکملهم للصواب و الموفق للسنن اد سعادتی آثار آنچه بر او شما لازم است تصحیح عقاید
 بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سجد از کتاب و سنت آن
 عقائد را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن با دشمن از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این
 بزرگواران نباشد زیرا که هر چند در فضایل احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ
 مینماید و الحال آنکه لا یغنی عن الحق شیئا و ثانیاً علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض
 و واجب و ثالثاً عمل بمقتضای این علم است و رابعاً طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام
 است قدس الله تعالی است و اد هم پس تا تصحیح عقاید نمایند علم با حکام شرعی فائده نمیدهد و تا این
 هر دو متحقق نه شوند عمل نافع نیاید و تا این هر سه مسیر نه گردند حصول تزکیه و تصفیه محال است بعد از این
 چهار رکن با تممات و کمالات اینها کالسنه مکمله لکفرض بر چه هست از فصول است و داخل
 دائره مالا یعنی و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه و استغاله بها یعزیه و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم مناعة المصطفى علیه و علی الیه الصلوات و التحیات +

له قوله اول نیاز یعنی حاجت خسته یعنی شکسته بعد از آن توجه خاطر شکسته یعنی بعد از اظهار حاجت از طرف شخص شکسته دل توجه اهل
 الشکر خاطر آن شکسته بوقوع می آید مثنوی دست شکسته بر آورد و دعا و سوسه شکسته بر و فضل خدا و شکر کن مرشکرا را بنده
 باش و پیش ایشان موده شو پاینده باش و خاک شو مردان حق را زیر پای خاک بر سر کن خند را هم جو ما تا که نان شکسته قوت کس
 دهد و نا شکسته خورنه با کس نه دهد تا علیه نشکند با او و به که شود صحت فرزند در ریه ۱۲ ۱۳ قال صلی الله علیه و سلم ان لفرده
 علیه ۱۴ حقا ۱۵ یعنی چنانکه سنت کمال است مرفوض را قال صلی الله علیه و سلم ان اول ما یحاسب به العبد یوم القيمة
 من عمله صلوة فان صلحت فقد اقمه وان فسدت فقد خاب و خسر فان انتقص من فیه یضته شی قال
 الرب تبارک و تعالی انظر و اهل العبدی من تطوع فیکمل بهما ما انتقص من الفریضة ۱۶ داه ابوداؤد و احمد ۱۷
 مشکوة ۱۸ قوله من حسن اسلام الخ عن علی ابن الحسین قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من حسن
 اسلام المرء ترک ما لا یغنیه داه مالک و احمد و داه ابن ماجة عن ابی هريرة و الترمذی و البیهقی فی
 شعب الایمان عنهما از مشکوة یعنی از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن است چیز را که اینها نام و عنایت بدان ندارد و غرض از اد
 بدان مرفوض و نشان او نیست که اینها نام کنند بدان و مشتعل گردد بقتیل آن یعنی ضرورت ندارد و قطع او در آن نیست لایعنی که میگویند باین معنی
 است از ترجمه مشکوة ۱۹ ۲۰ صاحب بدعت چنانکه را فتنه و خرابی و میریه و قدریه و غیره ۲۱

مکتوب صد و پنجاه و هشتم

اصل

بشیخ حمید بن گالی صد و ریافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت استعدادات و مایه ناسب ذلک بدانکه مراتب کمال متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیابت و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو معاً و کمال بعضی مثلاً به تجلی صفاتی است و کمال دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها نیز پس کمال بعضی صرف بسلاست قلب است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه و تعالی و کمال شخص دیگر باین برود متحقق است و بشهود و تری نیز و کمال سوم باین برسد

ترجمه از مصحح

بشیخ حمید بن گالی صد و ریافته در بیان آنکه تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادات است و مایه ناسب ذلک بدانکه مراتب کمال متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیابت و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو معاً و کمال بعضی مثلاً به تجلی صفاتی است و کمال دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها نیز پس کمال بعضی صرف بسلاست قلب است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه و تعالی و کمال شخص دیگر باین برود متحقق است و بشهود و تری نیز و کمال سوم باین برسد

له قوله شیخ حمید بن گالی صد و ریافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت استعدادات و مایه ناسب ذلک بدانکه مراتب کمال متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیابت و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو معاً و کمال بعضی مثلاً به تجلی صفاتی است و کمال دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها نیز پس کمال بعضی صرف بسلاست قلب است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه و تعالی و کمال شخص دیگر باین برود متحقق است و بشهود و تری نیز و کمال سوم باین برسد

الثالث وبالحدیة المنسوبة الى الخفی و کمال الدایج یذک الذی یجوز بالارتصال المنسوب الى الاخفی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی آی مویة کانت من المراتب الذی کورد اما رجوع القهقری اذ تبات واستقر اذ فی ذلک الموطن والادل هو مقام التکمیل و الارشاد و رجوع من الحق الى الخلق لل دعوة والشارفی هو موطن الارشاد لک والخرافی من الخلق والسلام لاداً اخرآ

است و بجزئی که بطیفة خفی منسوب است و کمال چهارم باین بهر چهار و بالارتصال که منسوب است بسوئے لطیفة اخفی اینست فضل خدا میدیش بهر که میخواید و خدا خداوند فضل بزرگ است و بعد حصول کمال از مراتب مذکوره بهر مرتبه که باشد رجوع قهقری است یا ثبات و استقرار در آن موطن و اولین این بهر دو موطن است مقام تکمیل و ارشاد و رجوع از حق بخلق از برای دعوت و ثانی اینها همان است موطن استیلاک و عزلت از خلق و السلام اولاً و اخرآ

مکتوب صد و پنجاه و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در عزای ابر حیدر آلام و مصائب بظاہر تلخ است و موملم جسم لیکن بیاطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف تقیض واقع شده اند آلم یک مستلزم لذت دیگر نیست پس فطرته که در میان این دو تقیض و لوازم آنها تمیز تواند کرد از بحث خارج است و قابلیت مخاطبت ندارد اولیاً کلاً لا تعام بل هم اقرب

له یعنی خلق را بسوئے حق تعالی دعوت نمودن قال تبارک و تعالی ومن احسن قولاً من دعا الى الله الخ ۱۲ قوله آلام بالمداجمه العرفین یعنی در کردن و در دو مصائب جمع مصیبت و موملم بالضم و کسر اللام در در سائده ۱۲ اشاره است بکرمه که واقع است در سوره اعراف و پاره قال الملا یعنی و لقد خذنا لجهنم الخ یعنی ایشان مانند چهار پایا اند بلکه ایشان گم راه تر اند پس باین سخن یعنی خلق را آوردن از برای دعوت بحق جل و علا ۱۲ عذاباً بفتح مبرک کردن در آن استقامت و تدبیر و شکست کردن و دعوت حال مجازاً یعنی مام برسی ۱۲ یعنی کسی که فطرش پست واقع شده باشد و این مبتدا است خبرش از بحث خارج است ۱۲

اگر از خوشنیتن چون نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه
 جسم استقرار نموده باشد و عالم امر و تابع عالم گشته بر این معمار اچه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع
 قهقری نماید و امر از خلق جدا شود جمال این معرفت جلوه گر نه گردد حصول این دولت وابسته بموت است
 که پیش از ورود اجل مستمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی استاذ الله از ایفنا
 تعبیر کرده اند خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست منظر گل و کس که پیش از مردن نزد
 محبت او بایستاده و عزایجا بایستاده خبر از حال والد مرحومی شناکه به نیک نامی شهرت داشتند و شیوه
 امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله و
 انا الیه راجعون آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه و دعا و استغفار ممد و معاون
 باشد که موتی را شد احتیاج است باید ادائیجه در حدیث نبوی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات
 آمده است مَا الْيَتِيمُ إِلَّا لِعَرِّيقِ الشَّجْوَةِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةَ دُحْقِهِ مِنْ أَبٍ أَوْ أُمٍّ أَوْ
 أَخٍ أَوْ صَدِيقٍ فَإِذَا الْحَقَّةُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْخُلُ عَلَى
 أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَإِنَّ هَدْيَةَ الرَّحْمَاءِ

۱۱ اشارة الى ما ورد من الحديث موتوا قبل ان تموتوا هتوى موت قبل الموت اردت زادة میکند کارت اصل
حسب المراد غیر مردن هیچ فرسنگ دیگر و دیگر دها خداے حیلہ کر و یک غایت یزد صد گون اجتہاد و جهد و خون است صد گون فساد
و غایت است و قوت مات و تخریر کردند این را بر ثقات و بلکہ مرگش بے غایت نیز نیست و بے غایت ہاں و ہاں جائے مالیت
چوں غایات شود با مقیم و هیچ نیست زان ذوالیم و ۱۱ اصل مسمی یعنی اجل معین یعنی موت معروف ۱۲ ۱۱ امثال لقولہ
لقالی اذاصابہم مصیبة قالوا لاند وانا الیہ و اجعون ۱۲ ۱۱ قولہ مالیت الخ یعنی نیست نیست مگر مانند شخص غریب باب
میخوابد کہے ہر فرد و بے برسد نظر دعا است کہ برسد با و از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست پس چوں برسد با و دست تر باشد زرد او از دنیا
و ہر آنچه دوست و ہر آئینہ حقیقہ کے داخل کند بر اہل قبور از دعاے اہل زمین امثال کہ بہا از رحمت و ہر آئینہ بدیہ و تحفہ زندگیاں ہر دوگان
آمرزش خواستن است مرایشاں را از حق تعالی آوردہ فی مشکوٰۃ فی باب الاستغفار من روایۃ الیہی فی شعب الایمان عن ابن عباس
رضی اللہ تعالی عنہما فرما ۱۲ ۱۱ ای فی القیود و هو من لفظ الحدیث علی ما فی مشکوٰۃ ۱۱ بحکم عربی بر وزن کریم بحکم
در شکم مادر ۱۲ ۱۱ اللعہ مسلم باید داشت و او را مصیبت زدہ باید داشت ۱۲ ۱۱ صیائے مجہول ناز و کرشمہ و طرز دروش بمعنی ہنر و کمال
لللعہ و فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق و جعل ثوابہ لغيره من الاموات و
الاحیاء جاز و یصل ثوابہا الیہم عند اهل السنة و الجماعة کذا فی البدائع ثم قال
وہذا اعلم انہ لا فرق بین ان یکون المجهول له میتا و حیاء الظاہر انہ
لا فرق ان ینوی بہ عند الفعل للغیر او یفعل لنفسہ ثم بعد ذلک یجعل ثوابہ
لغيره لا طلاق کلامہم ۱۲ ۱۲ المختار ۱۲ ۱۱ بیان للمعنی ویش من لفظ الحدیث علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲

إِلَى الْأَمْوَاتِ اإِسْتِغْفَارُ لَهُمْ يَقِيَّةُ النَّظْمِ مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ وَمُلَازِمَةُ الْفِكْرِ فَإِنَّ
الْقُرْصَةَ قَلِيلَةٌ جَدًّا يَبْغِي أَنْ يُصْرَفَ إِلَى أَهَمِّ الْأَهَامِ وَالسَّلَامُ.

مکتوب ۱۶۰ صد و شصتم

نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند اعنی یار محمد الجدید البخش الطالقانی در بیان آنکه مشائخ
طریق قدس الله تعالی آسواد هکسسه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال و نقصان
هر طائفه ازینها مشائخ طریقت قدس الله تعالی آسواد هکسسه طائفه اند طائفه اولی قائل اند بآن که عالم
بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال بمه بایجاد حق سبحانه و
نمودار شجعه پیش نمیدانند بلکه شخصیت هم از دست عز نشانه و ذکر نیستی چنان گم میگردد که از عالم خبر دارند و نه
از خود در رنگ شخصه برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بدانند که این جامه عاریت است و این دید عاریت
بر روی چنان غالب می آید که درست جامه را با اصل میدهد و خود را برهنه می یابد و اگر این چنین شخصه را از بی
شعوری و سکر شعور و بصو آند و بعد القنا مشرف سازند بر چند جامه را بنود می یابد اما بیقین میداند که
از دیگر است چه آن فنا کنون در علم مندرج است و گرفتاری و لطفه که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و
هم چنین است حال شخصه که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه عاریت می انگاشد و انا میداند که این جامه
دویم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بخدای که آن لباس و بمیه را درست
می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و بمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فائده شخص اول
اتم است و بقائے مترتب بر اتم کما سیج عن قریب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در
جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند بعلماء اهل سنت و جماعت متفق

له قوله بقية النصح الخ یعنی باقی نصیحت مداومت و پمیشگی کردن است بر ذکر حق قلعه و لازم گرفتن است فکر آخرت را زیرا که کتبها در دنیا کم است پس سزاوار است که در ضروری ترین کارها صرف کرده شود ۱۲ له قوله شیخ بقیتین کالبه و سواد شخص که اندر در نظر ده آید و مسکن با نیز آمده ۱۳ من له بتشید بایه تخفیف آن نیز آنچه بدینند و دیگرند در صراح نوشته که منسوب بسوئے عارچه که طالعیدان آن عار و تنگ است ۱۴ غیاث له الی بنام حال الشخص الاول ۱۵ له قوله حی انکاد و بند مشترک عینه و بین الاول و قوله اما بعد و اند که من جامه الخ و اما امتنا به الاث فی من الاول ۱۶ له یعنی قوت و سیمیه ۱۷

اند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان الا بآنکه متکلمین این معنی را علماً و استدلالاً در پیاپی نشان کشف
و ذوقاً و ایضاً این بزرگواران عالم را بحق سبحانه و تعالی بغایت تنزیه هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسب
را سلب میکنند فکیف الجبذیه و الجزیه تعالی شأنه الانسب موقوفیت و عبودیت و صانعیت و
مصفوعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان بفساد حقیقی مشرف شده قبول تجلیات فانیه
پیدا میکنند و منظر تجلیات بی نهایت میگردند طائفه دیگر عالم را نقل حق سبحانه میداند اما قائل اند بآنکه عالم
در خارج موجود است لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اصالت و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانه
کثیراً و الخیر بالاصل مثلاً از شخصی سایه میزند و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز در آن
سایه منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده و غیره حتی که لذت و الم پس اگر فرض آن سایه بر آتش افتد و
بآن متالم شود عقلاً و عرفاً نخواهند گفت که آن شخص متالم شد چنانکه طائفه ثالث بآن قائل اند علی بن ابی القیاس
جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشوند یعنی توان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه را راده خود
حرکت کند یعنی توان گفت که شخص متحرک شد از آن میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق
اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحث
وجود یعنی در خارج یک موجود است و پس و آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلاً تحقیقی نیست
ثبوت علمی دارند میگویند **الْأَحْيَاءُ مَا شَمَّتْ دَائِحَةُ الْوُجُودِ وَ تَبَرَّجَتْ فِيهِ جَمَاعَةُ عَالَمِ رَافِلِ حَقِّ سُبْحَانِهِ** میگویند
لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در مرتبه حس است فقط و نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات
حق را عز وجل منصف بصفات و جوهریه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در هر مرتبه

له یعنی بسبب منزله و استن ایشان حق را جل و علا بدرجه نهایت **له** یعنی نسبت الربوبیه و العبدیه یعنی انده تعالی مولا هم
و هم عید و هو صانعهم و خالقهم و مصورهم و بالکسر و هم مصنوعات و مخلوقات و مصورات و بالفتح
له قوله و کسب اعلی ان صارت العبد قدرته المودعه فيه و ارادته الى الفعل کسب و ایجاد الله تعالی الفعل
عقوب ذلك خلق و کسب و اقرب الیه کالجوارح و القلب و العقل و الخلق و اقرب الیه و صفاته تعالی لا تسبیح الیه
و الکسب لا یصلح ان یقراد القاعدیه و الخلق **له** و قوله قبیح نیست لانه قد ثبت ان الخالق حکیم لا یخلق شیئاً الا وله
عاقبه محموده و ان لم یظفر علیها مخلوقات کالسب قانه قد یفعل الحسن و قد یفعل القبیح فجلنا کسب القبیح مع
وعد الله علیه قبیحاً و سقمها ۱۲ من شهور العقاید للعلامه **له** قوله مراتب تنزلات اثبات میکنند و میگویند وجود مطلق را در مرتبه
است اطلاق و تعیین تعیین را در مرتبه است اجمال و تفصیل مرتبه اطلاق را احدیت ذاتی گویند و اجمال را وحدت و تدرج ذوالوحدین میگویند
آن قائم مقام دوم مرتبه است و تفصیل را واحدیت نامند و بهر این مراتب را مراتب تنزلات میگویند و در هر مرتبه مراتب تنزلات
آن قائم مقام دوم مرتبه است و تفصیل را واحدیت نامند و بهر این مراتب را مراتب تنزلات میگویند و در هر مرتبه مراتب تنزلات

همان ذات احد را با حکام لائقه آن مرتبه منصف میسازند و متلد و متالم همان ذات عزشان را می دانند لیکن
در پرده این ظلال محسوسه متوجه و غیور است عقلاً و شرعاً برینها بسیار وارد میشود که در جواب آنها تحلیلات و
تکلفات مینمایند هر چند این طائفه و اصل و کامل اند علی نقادیت کدجیات الوصل و الکمال اما خلق
و سخنان اینها بفضالت و الحاد و سنونی کرده و بزند و رسانید و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق بکتاب
و سنت اما اسلمیت و اوفقیت ظاهر است و ملکیت و ائمتت بآراء است که بعضی مراتب وجود انسانی
بغایه لطافه و جلاله و کماله و مشابیه و مناسبت تمام دارند کالحقی و الاخفی پس جماعه که با وجود حق
سری این مراتب را از مبدا جدا نتوانستند کرد تا به تحت لاد آورده نفی آن کنند بلکه میباید آنرا و ایشان متمزج و
تشابه ماند و خود را عین حق یا فقتد گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و بار اصل او وجودی نیست اما
چون تعدد آثار خارجی متحقق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جا است که اعیان را بر این
بین الوجود و عدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا جدا ساختند قائل بوجوب
وجود او نشده به برزخیت گویا شدند و از رنگ و جوهر را در ممکن ثابت کردند و دانستند که آن رنگ هم رنگ
مکن است مشابه بواجب و لونی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب
جدا میساختند هرگز خود را حق عز وجل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و یک وجود قائل نمیگشتند و تا
آنکه اثری ازین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری ازین باقی نمانده است این نیز
از کوتاهی نظری اوست و طائفه ثانی بهر چند این مراتب را هم از مبدا جدا دیدند و بکلمه لاد آورده نفی آن
نمودند اما بواسطه ظلمت و اصالت یک چیز از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه رتبه ظل را با اصل رتبه
تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت و متابعت

دقیقه حاشیه ۲۸ و اسقلاهم المطوله و المختصره قال العارف الجاهل قدس شوهه و دیاخی و واجب بچگونگی تنزل از حضرت
ذات نجست تنزلات او را در جات و غیب است و شهادت بواسطه روح و مثال و الخامس جمیع تلك الحضرات ۱۲ بیت و هر مرتبه از
وجود مکه دارد و هر خط مراتب نه کنی و زیقی **له** قال قائله الله الله ليس غيبي في الوجود هل ترى الديار في ديد
الشهود و ايضا مع بهر نیستند آنچه هستی توئی **له** یعنی ایشان خارجی نه لویژند و بوسیستی **له** حاشیه صفه ۱۲ و ده این
فیل انبات الفضيله للشی یا ثبات نفی صند که ما قالوا و یضد هاتین الاشیاء فان الشیء کان غرضه بیان اکملیه الطافه
الاولی و تمییزها و بین نقص الطافه الثالثه فافهم **له** قوله پس جماعه که با وجود الموصوف با صفت یا موصول با صله مبتدا است
نیزش قوله گفتند که در خارج الموصوف بعضی مراتب وجودات را از بر تقدیر اول جمله شرط علت است مراتب خود را و بر تقدیر ثانی قوله گفتند بیان اول
خود است هذا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **له** قوله نماند بنون النقی هکذا فی الشیء الموجوده عندنا و الظاهر
ماند با لواء الموحده والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **له** یعنی قول قائل تا آنکه اثری ازین کس از کوتاهی نظری آن

و اصل کمال بود و قائلان بوجوب است

و اصل کمال بود و قائلان بوجوب است

حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها ومن الخیرات اکملها بجمع مراتب ممکن را
از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لا در آورده نفی نمودند و ممکن را بواجب پیوسته ندیدند و
نسبت را با و اثبات نکردند و خود را غیر از بعد مخلوق غیر مقدر نشناختند و ادراغ شان خالق و مولد
نمود و استند خود را مولد استن و یا ظل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشواری آید ما للذکر
و ذب الذبایب این بزرگواران اشیاء بواسطه آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست میدارند و محبوب
نظرشان می در آید و بهترین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شان تمام
متفاد و تسلیم اشیا میگردند و بر افعال انکار نمی توانند کرد و این انکار الشریعة چنانکه اباب توحید را
بواسطه مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سبحانه این قسم محبت و انقیاد و دست میدار ایشان را به مجرد
مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد مع بین تفاوت راه از کجاست تا به کجای عین محبوب را
باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب
پیدا کند دوست نمیدارد و محبوب یعنی انکار دین طائفه علیه را از مقام عبودیت که نهایت جمیع مقامات است
است بهره تمام است و کدام دلیل بر محبت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان
موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موعی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است
اللهم اجعلنا من محبتهم و متابعتهم بحرمه محمد بن المصطفى صلى الله تعالى
عليه و آله و سلم و بادك و روشی که این سطور از وے مستفاد گشت اول معتقد توحید بود
از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین پیوسته بود و هر چند حال نداشت و چون درین راه در آمد
اول راه توحید منکشف شد و در تے در مراتب این مقام بچلان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام
بودند فائض گشتند و مشکلات و واردات که برابر اباب توحید وارد میشدند همه بکشف و علوم فائضه حل
شدند بعد از تے نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد و در غلبه آن در کوه توفیق نمود و اما این توفیق
بحسن ظن بود نه با انکار تے متوقف بود آخر الامر کار انجام مید و نمودند که این پایه پایانی است
اشارت بکبریا و الله خلقکم و ما تعلمون ای علمکه ادمعولکم و کم ید الله خالق کل شیء که در سوره زمر و باره حق اظلم
واقع است و الحال ان فعل العبد ایضا شئ - هذا - وفيه خلاص للمعتزلة - العلم ان ما قاله قدس سوره من قولک بعض
مراتب وجود انسانی الی هابل الی قوله قدس سوره راه نیافته است بیان و تفصیل لوح الکلیه والایه فافهم ولا تکن من المتمرین -
یعنی این مرتبه معنی وحدت و هموایان است یعنی لیت تراست که فوق آن مقام طلبت است و فوق آن مقام عبودیت ۱۲ ص یعنی پایه بر تے
را بواجب و راجع یافت و کمال را در ادل بیشتر دید از مقوله همرا دست ۱۳

ت به مقام طلبت برد و اما درین انکار بے اختیار بود و نمی خواست که از آن مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ
عظام بآن مقام اقامت دارند و چون به مقام طلبت رسید و خود را در عالم راضل یافت چنانکه طائفه ثانیه بآن
فائز از وے آن شد که کاشک ازین مقام نرسند که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله
با و متابعت دارد و اتفاقا از کمال غایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند و بمقام عبودیت رسانیدند
این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستعتر شد و اگر آن
دویش را باین طریق نمیردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را درین مقام میدانست چه نزد او
بالاتر از توحید مقام دیگر نبوده و الله یحق الحق و هو یجیدی السبیل باید دانست که نسبت تفاوت
علوم و معارف در مکتوبات رسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول
مقامات متفاوت است به مقام را علوم و معارف جدا است و هر حال را قال علاحدہ پس فی الحقیقت
تذایع و تناقض در علوم نباشد و درنگ نسخ احکام شرعی است فلا تکن من المتمرین و صلی الله
تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم

مکتوب صد شصت و یکم

به ملاصل بدخشی کولایی صد و یافته در بیان آنکه مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی
است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته
است یعنی چون ظاهر ساختند که تبه وحدت وجود تبه نیست پایش این درویش رخت خود را بمقام طلبت برد چنانچه فرمودند و چون به مقام
طلبت رسید از و بخت که این قول تیر نمودند داخل باشد بخلاف لفظ باید از اولش یا بر بلفظ مضارع باشد یعنی امر ۱۳ ص که اول بمقام وحدت
رسید و در دنیا بمقام طلبت و ثانی بمقام عبودیت ۱۲ ص پس مشوار شک کنندگان در رفع تذایع و تناقض و علوم و معارف این
درویش و سایر اهل طریقت ۱۲ ص یعنی در مقام عبودیت ۱۲ ص و از قدما اصحاب حضرت ایشان بود از وے شنودم که گفت
عقل طلب این معنی در من پیدا شد اکثر مشایخ وقت را که قریب بود در طراز مت کردم اما از هیچکس گشتی دست نداد تا دیکه از جماعات در
مکه جامع مسجد حضرت ایشان را دیدم به مجرد دیدن و لم را با حضرت انجذبه بپیداشت قدم بوس نموده بمتر شریف رفته التماس تعلیم
کردم و در جواب رسیدند و مرا از آستان بسر بردم اما از یستی استعد او مرفیع نه شد تا آنکه حضرت ایشان در راه مبارک معان مختلف
شدند و در اعتکاف آفتاب و طشت بمن بود بشی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن
شراب مستی افزایی من شد که نوشیدن همان بود و گشتی در کار و حال خود دیدن همان و چون بمن و کمال توحید و عنایت و محضرت کار بخیر انجامید
بما از تعلیم طریقت ممتاز فرمودند الخ ۱۲ زبده

باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نکرود بجات متصور نیست و نفس بر تبه الطمینان نرسد تا سیاست قلب
برو نه گمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کاره که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی
از گرفتاری مادی حق بجهان حاصل کند و علامت سلامتی اگر گرفتاری لیسان ماسوائی اوست تعالی تقدیر
و تاسر مواز غیر آگاه است از سلامتی گواه است **فَطُوبَى لِمَنْ سَلَّمَ قَلْبَهُ لِرَبِّهِ سَعَى** لازم است تا سیاست
قلب مشرف گردد و باطمینان نفس انجامد **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وَالسَّلَامُ**

مکتوب صد و شصت و دوم

بخواجہ محمد صدیق بدخشی صد و پانزده در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت او
باقرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت تکرر افطار بآن مستحب است و
يَتَعَلَّقُ بِذَلِكَ بِاسْمِهِ سُبْحَانَهُ شان کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات ذاتی و
شیونات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات و برکات
است و تبرخه و برکت که هست مفاضل از حضرت ذات است تعالی و تقدس و نتیجه شیونات او سبحان
چهره شریف و نقص که بوجود می آید منشأ آن ذات و صفات محدثه است **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَبِمَنْ
اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَبِمَنْ تَنَفَّسْتَ** خود نفس فاطح است پس جمیع خیرات و برکات این
این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام
حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک را باقرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع

له بدو نتیجه این همه مقدمات این است که حصول ایمان حقیقی بدون تحقق لیسان ماسوائی تعالی و تقدس متصور نیست کیف وقد
قال صلی الله علیه وسلم لسلیمان رضی الله تعالی عنه مع جلالة قدره ان بنی الله یزیدون ان یمحون من الرحمن
کلمات ترغیب الیه فیهن و تدعویهن فی اللیل والنهار اللهم انی اسألك صحة فی ایمان و ایمانا فی حسن خلق
و نجاته یتبعها فلاح و رحمة منك و عافیه و معقلا منک و رضوانا و اذاک الطیبات فی الاوسط عن ابی هریره
رضی الله تعالی عنه ۱۲ حصن حصین للجزی ۱۳ اشارت است باینکه در پاره و الحصنات در سوره نساء واقع است
یعنی آنچه رسید تو از نیکی پس از خدا است و آنچه رسید تو از بدی پس از نزدیک نفس تست و قال صلی الله علیه و آله و سلم و بارک
والشر لیس الیک و اذاک مسلم ۱۲

جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که تاج و تشراف آن کمالات اند و همین مناسبت
است نزول قرآن درین ماه شد **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ وَشَبَّ قَدْ دُرِّينَ** ماه خلاصه و
بدره این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشربان پس هر که درین ماه بجمیع گذراند و از خیرات
برکات این بهره مند شود تمام سال بجمیع گذراند و بخیر و برکت **مَلِكٌ وَمُحْتَوَى بِأَشَدِّ وَقْفًا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ**
تَعَالَى الْخِذَارَاتِ وَ الْبَرَكَاتِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْمُبَارَكِ وَ دَقَّقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ التَّصَدِّبِ الرَّعْظَمِ
حضرت رسالت خاتمت علیہ الصلوٰۃ و السلام و النبیۃ فرموده است **إِذَا أَفْطَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقْطِرْ**
عَلَى تَمْرٍ فَإِنَّهُ بَرَكَةٌ آنسر و افطار صوم تیره کرده اند و در بدن آن تیره برکت است که شجره آل خلیفه است
یعنی این جامعیت و صفت احدیست مخلوقست در ربیب انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم تحله را عمه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است **كَمَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ**
وَالسَّلَامُ أَكْبَرُوا عَمَلَكُمْ الْخَلَّةَ فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ يَقِيَةِ طِينَةِ آدَمَ وَ تَسْمِيَةِ أَوْبَرِ كَلْتٍ باعتبار
این جامعیت تواند بود پس افطار بثمره آن که تیر است جزو صاحب افطار میشود و حقیقت جامع
آن باعتبار این جزئیت جزو حقیقت آن کل آن میگردد و آن کل آن بان اعتبار جامع کمالات بمنهاست
که در حقیقت جامع آن تیر مندرج اند میشود و این معنی بر چند در اکل مطلق آن حاصل است ایا در وقت
افطار که او آن خلوص است از شهوات بالجم و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه اتم و المل
ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده **عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَمَّا هَذَا مِنَ الْيَحْيَاتِ**

۱۵ شده است بر کرم که دیاره دوم و سوره بقره واقع است یعنی ماه رمضان است که فرود آورده شده است در قرآن ۱۵
قرآن افطار یعنی چون خواهد که افطار کند یکی از نمازین باید که افطار کند بر نمازین بدستیکه بخور یا افطار بخور سبب برکت و زیادتى ثواب
است رواه الترمذی ۱۲ مشکوة ۱۳ فی صحیح البخاری عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان من الشجر
شجرة لا یسقط دمنها و انما مثل المسلم فخذ ثوبی ما هی فوقه الناس فی شجر البواذی قال عبد الله و وقع فی نفسی
انها الخلة فاستجیت ثم قالوا حدثنا ما هی یا رسول الله قال هی الخلة ۱۴ رواه ابو یعلی فی مسنده و
العقیلی فی المضعف و ابن عدی و ابن ابی حاتم و ابن السنی و ابو نعیم فی الطب و ابن مردویه فی التفسیر عن
علی بن یوسف الکرمواعی **عَمَلَكُمْ الْخَلَّةَ** فانها خلقت من فضلة طینة ایکم آدم قال العزیزی اسأیند ها ضعیفة
ولکن باجماعها تقوی قال المحارب یعنی اعز از نمازین و ابرید خود و تحت خواب ازیر که بدستی او پیر کرده شده است از باقی
ماه و کل نمیر آدم علیه و علی نبینا و علی اله الصلوٰۃ و السلام و انبیین متلازمین الی ابد الابد ۱۵ عن
انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی و طببات فان لم تکن طببات فقیمات فان لم تکن
قیمات حنا حسوات من ماء و رواه الترمذی و ابوداؤد ۱۶ مشکوة للع ۱۷ بقصد امتثال امر الشارح علیه الصلوٰۃ و
السلام و یكون الغداء حلالا طیبیا ۱۲

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَعَلَيْكُمْ بِاتِّبَاعِهِ وَاجْتِنَاءِ فِي آدَامِهِ وَكَوْنِهِ هَيْبِهِ
 وكمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوة والسلام مصرع ان الحبيب
 هو الا مطيع وعلامت کمال محبت کمال بغض است باعداء او صلى الله عليه وسلم و اظهار
 عداوت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداومت گنجایش ندارد محبت دلوا
 محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه اشتیاقی ندارد و محبت متباین جمع نشوند
 جمع ضدین را محال گفته اند محبت یک مستلزم عداوت دیگر است نیک تا تل باید فرمود که هنوز کار
 از دست نرفته است تدارک یا مضی میتوان نمود و کار از دست برود غیر از دست حاصل نمی شود
 سه وقت صبح شود بمحلول روز معلوم است که با که باخته عشق در شب و دیو و متاع دنیا غرور در غرور
 است و معامله اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر مبتال بهت سید اولین و آخرین علیه و
 على الله الصلوات والتسليمات بسر برده شود امید نجات ابدی است و الا هیچ دریغ است
 هر که باشد هر عمل خیر که بکند و محمد عربی کار و نه بر دوسر است کسیکه خاک درش نیست خاک
 بر سر او وصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفرو
 مثلاً موثری شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال فزونی از ضرر بر آمده است پس معالجه دفع
 ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است ازال اگر چه ترک کلی اولی و افضل است اما ادائ زکوة هم کار آسان
 میکند و آسان نسبت به عرش آفرود و ورنه پس عالی است پیش خاک تو و پس لازم است که سگی

۱۰ یعنی کمال متابعت بدون کمال محبت بآن سرور علیه الصلوة والسلام مقصور نیست بلکه مترتب است بر آن و لازم است بدان چنانکه فرموده
 است ان المحب لله يعني بر آئینه محب مطیع است محبوب خود را قال القاضی فی الشفا فالصادق فی حب النبي صلى الله عليه وسلم من
 تظهر علامة ذلك عليه واولها الاقتداء به واستعمال سنته واتباع اقواله وافعاله وامثال اوامره واجتناب نواهيه
 والتدابير بادابه في عبادة وعبادة ومنشطه ومكروهه وابتدائها شرعه وحض عليه على هوى نفسه وموافقة شهوة
 ۱۱ ان المحب لمن اولى تعصى الاله وانت تظهر حبه و هذا العمى في القياس بدلية لو كان حبك صادقا
 لاحقة ان المحب لمن يحب مطيع و ۱۲ قوله وعلامت کمال محبت کمال بغض است ان قال القاضی ومنها بغض من
 بغض الله ورسوله ومعاداة من عاداه وجماعته من خالف سنته وابتدعه في دينه واستشقاله كل امر فخالف شريعة
 قال تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله الا بغية وحين عرفت مفهوم و
 نادم معرفت شب تاریک ویا جمع آن است ۱۳ غ ۱۴ قال تعالى وقد منالى ما عملوا من عمل
 فجعلنا هباء منثورا ۱۵ کنایه است از ذلیل بودن و خوار و سوار گردیدن ۱۶

است در اتیان احکام شرعی باید صرف نمود و اهل شریعت را از علماء و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در
 زیج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت ^{فوق الذل و الخوار و بدعت و بدعت} من و قدر صاحب بدعت
 فقد آعان على هذا السلام و با کفار که دشمنان خداست عز وجل اند و دشمنان رسول و
 علیه و على الله الصلوات والتسليمات دشمن باید بود و در ذل و خوارى ایشان سعی باید نمود
 و به هیچ وجه عزت نباید داد و این بے دولتا را در مجلس خود راه نباید داد و ایشان نباید نمود و راه شدت
 و عظمت را با ایشان پیش باید کرد و نه با اهل حق در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی
 اند در رنگ قصائے حاجت انسانی بکوه واضطرار قصائے حاجت از ایشان باید نمود و اینک بحجاب
 قدس جد بزرگوار شما علیه و على الله الصلوات والتسليمات میرساند این است اگر باین راه
 رفته نشود وصول بآن جناب قدس دشوار است هیهات هیهات کیف الوصول
 الى سعاد و دوتها قلل الجبال و دوتها خبوت زیاده چه ابرام نماید و اندک پیش تو
 لگتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و دهن سخن بسیار است

مکتوب صد و شصت و ششم

به ملا محمد امین صد و یازده در بیان آنکه مدار بر حیات بے مدار چند روزه نباید نهاد و فکر از اله مرض
 قلبی درین فرصت بسیار گذر کشید که از اسم تمام است باید نمود محمد تا چند بر خود چوں مادر مهربان باید
 لرزید و تا که بر خود از غصه و غم باید بچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جماد چند بے حس و حرکت باید
 پنداشت انك ميت و انهم يميتون نص قاطع است فکر از اله مرض قلبی درین فرصت بسیار گذر

۱۰ رواه البيهقي في شعب الایمان موسلا عن ابراهيم بن مسروق وهو تابعي ثقة صحيح الحديث لا مثيل لفي زمانه
 حديث في اهل حكمة قاله الشيخ عبد الحق الدهلوی و علی القاضی و بعضی که تعظیم و تجلیل کنند خداوند عت را پس بر تحقیق مد میکنند
 بریزان کردن دین اسلام چه در توقیر و استحقاق و اوقات سنت است و این میکند بپایان کردن بنائے اسلام و بهین قیاس در توقیر و تجلیل
 تسنن آبادانی بنائے اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت ۱۲ ترجمه مشکوٰۃ ۱۳ قوله تا چند تا که حاصل فقرتین اینست که تا چند
 مدت منافع نفس خود را متطور نظر داشته باشی و تحقیق آنها سرگرم باید بود قال المعرب ایما الخدم و امر الامر تحن الى نفسك كلاما
 و حاتم تفرغ القصص من اجلها و تعظم عليها كالاحت الشقيقة ۱۴ و بعد نفسك عن اصحاب القبور قول خیر صادق
 است ۱۵ قوله انك ميت الخ اشارت است بیکمیر که واقع است در سوره زمر و یاره و لی یعنی یا محمد بر آئینه تو خوار و ذلیل باشی

کثیر از اسم تمام است و علاج علت منوی درین مهلت قلیل بیادرب جلیل از اعظم مقاصد دلی
 که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر و چنانکه بکثر است نفس اماره از و بهتر است آنجا همه مستقامتی
 قلب میطلبند و خلاصی روح میجویند و با کونه اندیشا در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلب
 هیهات هیهات چه تو ان کرد و ما ظلم الله و لکن کاتوا انفسهم یظلمون دیگر از من ضعیف
 ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر این جانب ازین رهگذر
 جمع است جامه فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد خواهند پوشید و مترصد نیاز و فقرات
 آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است و آن که دیدش نقد خود مراد است
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی وَالتَّوْبَةُ مُنَاصِحَةُ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اِلِهِ الصَّلٰوَاتُ وَالتَّسْلِیٰتُ

مکتوب صد شصت و هفتم

بهر روی رام بند و که اظهار اخلاص باین طائفه علیه نمود و در بیاخته در ترغیب بر عبادت پروردگار
 عالمیال که بے چون و بے چگونه است و اجتناب از عبادت آله باطله نمود و دو کتاب شمار بسیار
 هر دو محبت فقر و احتیاج باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باین دولت بنوازند
 ثانیاً من آنچه شرط بلاغ است بالتو میگویم و تو خواه از سخن پند گیر و خواه ملال و بدان و آگاه باش
 که پروردگار را و شما بلکه پروردگار عالمیال چه سموات و چه زمین و چه عقیقین و چه سفلیین یک است و
 بے چون و بے چگونه از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدیری و فرزندی در حق او تعالی محال

دقیقه حاشیه ۲۹) مرد و بر آئینه ایشان خواهند مرد ۱۲ هـ قال الله یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکثرة و
 اصیلا ۱۳ هـ بدانکه تحقیق این بیت در حاشیه مکتوب و هم نوشته شده است از انجا مطالعات ۱۲ هـ چنانچه فرمود و جل شانده
 سورة ممتحه و باره قد سمع الله الذین امنوا الاتقن و اعدوا و کما اولیاء الذین حاشیه ص ۱۲ هـ قوله و ما
 ظلمهم الله الخ اشارت است بکرمه که در باره و بسوره نحل واقع است یعنی و تم نه کرد بر ایشان خدا و لیکن بر خویش ستم میکردند ۱۲ هـ
 قال تعالی حکایه عن یوسف علی نبینا و علیه الصلوة و السلام اذ هبوا البقمی هذ ا فالقوة علی وجه
 ابی یات بصیر و اذ ایضا فلما ان جاء الشیر القاه علی وجهه فادق بصیر ۱۲ هـ یعنی نزد حق جل و علا ۱۲ هـ
 یعنی ازاد حق سبحانه و تعالی قال تعالی الامن ان الله بقلب سلیم ۱۲

ست کفایت و مثال را در آن حضرت چه مجال شایسته و حلول در شان او سبحانه مستحق است و منظمه کون و
 برورد آن جناب قدس شریف زمانه نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع او
 وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از چیز و کمال است با و سبحانه ثابت و هر چه از نقص
 و زوال است از و قاعه مسلوب پس مستحق عبادت او قاعه باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کرشن
 و مانند آنکه آنکه بنمود اندازد کمینه مخلوقات ویند و از او پذیرد رانیده اند رام لبس برست است و برادر کمین
 و دشوهر سبتا هر گاه رام کوچ خود را نگاه تواند داشت غیره را چه مد نماید عقل دور اندیش را کار باید
 فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت بزارا عار است که کسی پروردگار عالمیال را با اسم رام یا کرشن یاد کند
 در رنگ آن است که بادشاه عظیم الشان را با اسم ازل گناس یاد کند رام و رحمن را که دانستن از
 نهایت ب عقلی است خالق با مخلوق یک نیستی شود و چون با چون محمد میگردد و پیش از خلقت رام و کرشن
 پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدایش ایشانها چه شد که نام رام و کرشن با و سبحانه و قاعه اطلاق
 میکنند و یاد کرشن و رام را یا پروردگار میدادند حاشا و کلا حاشا و کلا پیغمبران ما علیه الصلوة
 و التسلیمات که قریب بیست و یک و است و چهار هزار گشته اند خالق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند
 و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده عاجز دانسته اند و از ربوبیت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده
 اند و آله بنمود خلق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته هر چند پروردگار قائل اند اما او را

له شانه بکسر حوت سوم که بهره است یعنی آنمیش چیز بد و چیز بهتر و اولی ۱۲ هـ غ ۵ هـ بضم هم و سکون سین و فتح ق و قافی و سکون و
 فتح هم مکروه در شست و عیب گرفته شده ۱۲ هـ قوله منظره بفتح و کسر طائمه مجمره و تشدید نون موحش طن یعنی جلای گال بردن ۱۲ هـ
 قوله کون بالقیم نهال شدن و توالی پروردگار بالقیم بیرون آمدن و آشکارا شدن یعنی در چیزه فرود آمدن و تزلزل کردن و در چیزه پیدایش
 شدن و در چیزه ظهور نمودن و در حلول کرده آشکارا شدن ۱۲ هـ الاضافة لادنی ملائسته یعنی الذین ادسلوا الینا و یحبوننا
 ان تر من جهنم و بعد از ۱۲ هـ فی المشکوۃ قال ابو خذ قلت یا رسول الله کما و فاء عداۃ الانبیاء قال مایة الف
 و اربعة و عشرون الف المرسل من ذلک ثلاثمائة و خمسة عشر جمعا غفیرا یعنی گفت ابو خذ گفت یا رسول الله چند است
 تمام شمار انبیاء فرمود صد هزار و بیست و چهار هزار مرسل بر میان ایشان همه صد و پانزده تن اند جماعته عظیم دواۃ احمد قال المعرب الخرجه
 البزار و الطبرانی و ابن مردویه و ابن حبان و صححه قال العلی القادی فی شرح المشکوۃ الحدیث فی هذ الحدیث دان
 کان محمدا مکنه لیس بمقطوع فیه الایمان بالانبیاء و المرسل محمد من غیر حصوفی عدد ثلاثین هزار احد منهم و لا
 یوخل احد من غیرهم فیهم و شیخ عبد الحق فرموده که در عدد انبیاء و ولایت و بیست و چهار هزار نیز روایت شده و بسبب این اختلافات ناش
 از تبیین عدد انبیاء منع کرده اند و عمل باید گفت انما بالانبیاء کلهم اجمعین اقول حضرت امام ربانی قدس سره نیز از اینجا لفظ قریب زیاده
 نموده اند و انهم ۱۲ هـ حاشا که تنزیه است و کلام در ۱۲ هـ ح ۵ هـ بران تغلب کرده اند و گرفته بود ۱۲

در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و این بهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آله گویانیده اند و در محراب بی خاشی افتاده اند و زعم آنکه اله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام این خلیات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا اختلاف بنجران ^{یعنی با دل خود گناه شدند پس از آن دیگران را گناه ساختند} عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامَاتُ که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز ازال چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشر مثل سایر بشر می گفتند مصرع برین تفاوت راه از کجاست تا یکجا

مکتوب صد و شصت و هشتم

به مخدوم زاده املکی اعنی خواججه محمد قاسم صدور یافته در بیان علوسلسله علیه نقشبندییه و شکایت از حال جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاسخی کرده اند و مایه ناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و الیه الطاهرین اجمعین اما بعد دعوات مؤفوره و تحیات بعالی جناب سلاله المشایخ اکرام نیتیجه الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه الله تعالی سبحانه و ابقاها تبلیغ نموده اطهار اشتیاق و آرزومندی نمی نماید شعری کیف الوصول الی سعاد و دودنها قلل الجبال و دودنهک خبوت و معلوم شریف مخدوم زاده که باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندییه بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر هر اجتناب فرموده بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع ورقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام و در زمان خلفائے راشدین نبوده علیم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجائے آن خلوت در انجمن اختیار کرده لایزم

له قوله محدثات و مخترعات بفتح وال و بفتح را و اسم مفعول از احداث و اختراع یعنی کارهای جدید و نو اختراع کرده شده و بیرون آورده شده
له قوله بعد حمد و صلوة دعوات و تحیات بعالی جناب تبلیغ نموده اطهار شوق نمی نماید
له قد مر توجه الیهیت مع تحقیق اللغات بمحاشیه المکتوب العاشر فراجع ۱۲
له قوله خلوت در انجمن یعنی در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت باشد و تفرقه بیرونی بجز درونی راه نیاید از بیرون در میان با مردم و در میان خلوت است و در ابتدا این معنی به تکلف است و در انتها به تکلف درین طریقه این معنی بول در ابتدا دست میدهد و در سبب برائے حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقه آمده است بر چند تنهیاں طرق دیگر و نیز دست میدهد و اندرین معنی گفته اند از دول شوا و شوا و میکانه باش و انجمن زیبا صفت کم می بود و اندر جهان از مکتوب صد و شصت و پنجم از مکاتیب خواججه محمد معصوم ۱۲
له مبالغت نکردن و پیر و انداختن و اهل نجاشی بیک سو شدن است ۱۲
له این خواججه خواجگی املکی

نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از اینجا است که نهایت دیگران در بدایت این بندگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دواء امراض قلبیه است و نظرشان شفاء علل معنویه و توجه وجه ایشان طالبان را از گرفتاری کوشن نجات می بخشد و بهت رفیع شان مریدان را از حقیقت امکان بذروه و سحر میبرد و نقشبندییه ^{یعنی محقق با حقایق الهیه دیگر دانند} عجب قافله سالارانند که بر بندازره پنهان بحرم قافله راه از دل سالک راه جاذبه صحبت شان میبرد و دوسو سه خلوت و فکر حله راه لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقاء مغرب گشته است و رو با ستار آورده جمعه از همین طبقه از نیافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوهر نفیسه بخزف ریزه چند خرسند گشته و در ذلک طفلان بجز و مویزه آرام یافته از غایت اضطراب و میرانی طریق اکابر خود را گزاشته گایه ^{دگر یاد از بلند کردن} بهر نفسلی میجویند و زلفه سباع ورقص آرام می طلبند و چهل در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آنکه این بدعت را اتمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را برین تعمیر می نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف داد و ثمره از کمالات اکابر این طریقه بمشام جانمان ایشان رساند با التوخی و الصاد و مجوده النبیه و الیه الاتحاد علیه و علیه الصلوات و السلیمات و بچول این محدثات درال دیار شیوع پیدا کرده است

له قوله عنقاء بالفتح طائره است دراز کردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد چو آنکه هیچ کس ادا نکرده است و عنقا آن را همین جهت گویند که طویل العنق بوده باشد و بالفارسی نام آن سی مرغ است و در فائس الفنون از تفاسیر مسطور است که در زینت اصحاب الرس مرغی بس عظیم با چهار پائے دروئے مانند آدمی و با پائے الوان و با فراط درازی گردن پیدا شده بود هر جا که کودکی دید که بر دس آن قوم پیش حلقه بن صفوان که پیغمبر ایشان بود شکایت کردند حلقه دعا کرد حق تعالی آن مرغ را در بعضی از جزایر انداخت و او در آن جزایر فیل و اثر و شکار کرده میخورد و قوله مغرب بضم میم و سکون غین بمعنی و کسر رائے جمله ازین جهت گویند که طیور و اطفال و دختران را بلع میکرد و بعضی گفته اند که بفتح رائے جمله بمعنی نو و غریب آورده شده و چون عنقا را حق تعالی به سبب عجب و غریب پیدا کرده بود ازین جهت مغرب گفتند و بعضی مغرب بمعنی مخفی و نا بود نوشته اند ۱۲
له لغات ۱۳
له قوله بمشام بفتح میم اول و تشدید دوم مگر در استعمال فارسی به تخفیف خوانده می شود محل قوت شامه که در متنتائے بینی و مقدم و ملغ مودع است و این لفظ جمع است در واحد استعمال یافته اسم ظرف شام بمعنی بوییدن ۱۲
له اشارت است به بمقطعات قرآنیه یعنی برین و برکت این حروف قرآنی ۱۲
له شمه بالفتح و تشدید در عربی بجهت بوی اندک و یک بار بوییدن چیزی و بالکسر خطا است ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَيَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالِ أَمِينًا

مکتوب ۱۶۹ صد و شصت و نهم

بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صدور یافته در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در
 وقت خاص من که با حضرت حق سبحانه باشد تو در میان در آئی سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید
 و در کنار گرفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ
 وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ مَرَّاسِلُهُ شریفه و مفاد ضمه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید
 موجب فرحت گشت استفسار سے رفتہ بود مخدوم مقصد اقصیٰ و مطلب استی وصول بجناب قدس
 خداوندی است جل سلطانہ لیکن چون طالب در ابتدا بواسطہ تعلقات ششی ^{عقلی} در کمال تدلس و تنزل است
 و جناب قدس او تعلق در نہایت تنزہ و ترفع و متسلط کہ سبب افاضہ و استغنا ضمه است در میان
 مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راہ دان راہ بین چارہ نہ بود کہ بر رخ بود و از ہر دو طرف حظ
 وافر دار تا واسطہ وصول طالب بمطلوب گردد و ہر قدر کہ طالب را بمطلوب مناسبت پیدا میگرد
 قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شود پیر تمام خود را از میان بر
 کشید و طالب را بمطلوب بے توسط خود و اصل گردانید پس در ابتدا و در توسط مطلوب را بے
 آئینہ پیر نمیتوان دید و در انتہا بے توسط آئینہ پیر جمال مطلوب جلوہ گرے گردد و وصل غریبان حاصل مے
 شود و آن کہ گفتہ کہ پیر اگر در آن وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفتہ ارباب استقامت
 چنین نہ گویند و براہ بے ادبی بنویسد و مرادات را از برکات پیر جویند والسلام

له قوله شقی یا لقع و تشدید تائے مفتوح و ده آخر الف بصوت یا معنی پراگنده و این جمع شذیت است که معنی پراگنده باشد و در استعمال
لفظ شقی معنی کثرت و بسیاری چیزه مراد میگردد چه که پراگندی اعداد را کثرت و بسیاری لازم است ۱۲ غناث ۱۳ قوله تدنس
بر کین شدن. قوله تنزل بزرنگ فرد آمدن. قوله تنزه برون تصرف و در شدن از عیب قوله ترفع بلندی نمودن قوله افاضه بسیار
کردن و فرویز ایندن آب و غیر رسانیدن قوله استغفانه غیر خواستن ۱۲ ع و من

[illegible]

له یعنی از دیده من خواب رفت اندرین فکر موزنده چو که بلی و گذار که این مردم شد منزل تو و آسایش گاه خواب تو ۱۲
یعنی از خدائے پاک موال کرده ای آید که جناب قدس الیشا را از وصول این بلیه پاک امن دارد و عتبه علیہ شال را از بلوغین
گفت نگردد ۱۲ بد آنکه این همه محققین ذیل در مکتوب حدودی و یکم که بخواجه محمد شرف کابلی حدود ریافته است معروض
اند و خواهی که مناسب مقام اند نیز به حاشیه محرر و مسطور فاصحه ای که از من اراد علیطالع نموده ۱۲ است بمعنی آنچه آن روئے و دو
باشد چون ملک توران از ایران آن روئے و در همچون واقع است لهذا ملک توران را ایرانیان عربی دال مادر و النهر نامند ۱۳
تور نماز تجمد آغاز تفصیلی حدیث است یعنی کی از آنها آنکه نماز تجمد ۱۴

بر توبه و استغفار و ندامت و التماس با سهل و جوه بسیار است مگر ظلمت و کدورتی که از راه محبت دنیائی و بی
 بر دل طاری شود که منقش میگردد و در آنجا بسیار از راه آن لغزش تمام است و تعذر بر کمال صدق
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم حب الدنيا داس کل خطیئة بخانا الله سبحانه
 وایاکم عن محبة الدنيا و محبة انبائهم و ادبائهم و الاختلاط بهم و المناجاة معهم
 فانهم اسلم قاتل و موص هلاک و بلاء عظیم و داء عظیم انوی ارشدی شیخ حمید
 با حسن و جوه مبرور آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند اللطیف

مکتوب صد و هفتاد و دوم

شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص
 و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون بیاورد با ذکر سبب آن و تطبیق آن با
 ظاهر شریعت غرامی ما یتعلق بذلک بعد الحمد و الصلوة معلوم انوی و اعزى با
 که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علماء طوایف بر بیان آن متکفل اند و حقیقتش
 آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است بعد
 از آن اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت مترشح خواهد بود و این معامله امتزج نیز

له قوله حب الدنيا داس کل خطیئة یعنی محبت دنیا سر بر گناه است چه از تکالیف معاصی و مغلوبات و شهوات که کفر محبت
 دنیا کند و محبت آخرت موجب از تکالیف معصیت نشود و این حدیث را روایت نمود حضرت خلیفه از آن سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم -
 و اما دین دودی الیه حق فی شعب الایمان عن الحسن موسلا هکذا فی مشکوٰۃ ۱۲ یعنی حق سبحانه و مایا و شایان ماند
 دوستی دیند و نیز دوستی پسرانش از اعمالش و از سیمینگی با آنها و از محبت اینها نجات بخش و بالنون و الهاد ویرا که محبتش زیر لیت قاتل
 و مرغه ست هلاک و بلا نیست عظیم و انیسیم فای الله حیو حقا و هو ارحم الراحمین ۱۷ ای هلاک کننده لبالب لفة فی
 الا هلاک هالک فی نفسه کما یقول النادی اکل بعضها بعضا ۱۸ او بر گزیده الهی بند و ستان است و بدایت حال
 در خدمت حضرت ایشان قدس سره تو صبح و تلویح میخواند و بدو ایشان اعتقاد و ندانست بلکه بیکه از جوانان صاحب جمال تعلیق داشت تا آنکه
 منظور نظر فیض اثر حضرت ایشان گشت و بخواسته بود تعلیم ذکر فرمودند و سالها در آستانه علیه گذراند و اجازت تعلیم طریقت گرفته بود و بطن با نون
 خود بلده سهار پور بارشاد طلب مشغول گشت بعد از چند گاه ببلده اگره حکم حضرت ایشان اقامت نمود و قبولی تمام یافت و بعد از آن بطن
 با نون خود در محبت نموده وفات کرد و رحمه الله ۱۲ منقص اسم مفعول از تنقیص یعنی تیره گردانیدن عیش را یعنی تیره میگردد اند ۱۷

تا عروج نشان العلم است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی الیه الصلوات و السلیمات
 بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت برود و داغ خواهد نمود و معامله عارف نشان الحیوة
 خواهد افتاد این نشان عظیم الشان را با عالم بیچ مناسب نیست از شیونات حقیقیه است که در اضافت
 بآن نرسیده است تا تعلق به عالم پیدا کند و این نشان در دایره مقصود است و مقدمه مطلوب درین
 موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد تا چون محفوظ است و قیقه از دقائق شریعت فرو
 نیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر بعد از آن را بیان کند شاید که اقل قلیل
 قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که لظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را در سافل ظلمت است
 از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمنزله رسیده این مقام
 از مرتبت اقام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه با اتحاد و زندقه رسیده اند و سر از رتبه شریعت غرا
 بر آورده ضلوا فاجعلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را
 ظلمت از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادب از آداب
 شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند درین معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند
 چون بر این فقیر بعنایت الله سبحانه و صدقة جلیبه علیه و علی الیه الصلوة و السلام
 بر این محقق منکشف شده است و حقیقت کار که باطنی بود و شریعت بیرونی است شریعت از آن ماجرادر معرض
 بیان می آید و بختی که ناقصان را بر آید و کاملان را حقیقت معامله و نماید باید و نسبت که تکلیف
 شرعی مخصوص بقالب اند و بقلب چه ترکیه نفس متفرع بر اینها است و آنچه از لطائف قدم از
 دایره شریعت بیرون می آید و سوائی اینها است پس آنچه شریعت مکلف است همیشه مکلف است
 و آنچه مکلف نیست بر گز مکلف نبوده غایت مافی الکتاب پیش از سلوک لطائف با یک دیگر
 مترشح بودند از قلب جدائی نداشتند چو سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود
 یعنی خصلت ۱۲

له قوله الحاد بالکسر مل کردن و عباد کردن و شرک نمودن و در حرم قتل کردن و ستم کردن ۱۲ من ۲۰ قوله زندقه بافتح
 بیدین و محمد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ۱۲ من ۳۰ قوله لبقه بالکسر حلقه از رسن که در گردن بندند و آن رسن را برقی بالکسر گویند ۱۳
 قوله تعاین لفظ در اصل اسم مفعول است از تعین یعنی پوشیده کردن و در اصطلاح کلامیکه بوجه صحیح دال باشد بر اسمی بطریق رمز و ایما که پسند
 طبع باشد و بعضی کتب چنین نوشته که معامع یعنی بجه و بجه نظیر و در اصطلاح کلامیکه دال است کند بطریق رمز و ایما بر اسمی بطریق تلب یا تشبیه
 یا بحباب جل یا بوجه دیگر از ۵۰ ظلال جمع ظل است یعنی چهره در مرتبه ربانی از اصل ۱۲

رسایند معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند در آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گویم که آن یافت تحقیقی نیست تخلی است منشأ تجل الصیغ قلب و قالب است برنگ الطیف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در باور قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون باندن بچه معنی باشد گویم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیکند و بختی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت بنین خفی و اخفی اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال بئنا الله سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعه سید المرسلین علیه و علیهم و علی الیه الصلوات و التسلیات انهم اذ اکملها

مکتوبات صد و هفتاد و سیوم

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند با بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله یعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسید بودند چوں بر چه در وید و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضروری است چه مطلوب ثبت ماورائے دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که مشهور و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب ثبت در ماورائے آن متحقق بود آری برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یا آن علو شان بشر بود و بدایع حدوث و امکان متقسم بشر از خالق البشر جل سلطان چه در یابد و ممکن از واجب تعدی شان چه فرا گیرد و حوادث قدیم را جلالت عظمت چه طور احاطه نماید لا یحیطون

۱- بدانکه شمه از احول میر محمد نعمان قدس سره بجانشیه مکتوب صد و نوزدهم بمعرض تحریر مدیه فلیراجع ۲- حضرت خواجہ خواجگان خواجہ جنگ خواجہ بهاء الدین قدس سره میفرمایند بر چه دیده شده و شنیده شدیم غیر حق است بکلمه لا نفی باید کرد و حضرت سیدی شیرازی چنین می فرماید قطعه - ای برتر از خیال و قیاس و گمان و فهم و فز بر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم و دفتر تمام گشت بیایان رسید عمر و با بچیان در اول وصف تو مانده ایم ۳- اشارت است بکلمه که در سوره طه یا به قال لم اقل و اوقع است یعلم ما بین ایدیه و ما خلفهم و لا یحیطون به علما یعنی میدانند آنچه در پیش ایشان است و آنچه پس از ایشان و نمی توانند نیک دریافت او را از روئے دانش ۱۲

به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید سه نمی بینی که شای چوں پیمبر نیافت او فقر کل تورنج کم بر و ای عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگوش بوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام نفی و اثبات را دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آله باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و در آیه مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جای اثبات غیر از حکم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و به محل خاک راه مطلوب مکمل گردد مستثنی نیه در رنگ مستثنی منته مشهود شود معذلک سالک خود را گرفتار ماورائے آن مشهود و یلیابد و مطلوب را در بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال بر چه در تحت لا داخل شده بود و تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمه از معبودی که مستحق عبادت است جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه و جوب را که شایان عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته نمیدید و غیر از حکم بکلمه مستثنی از آن مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منته مشهود گشت و چوں مرتبه و جوب جامع اسماء و صفات الهی است جل سلطان و متعلق بهمت سالک احدیت مجرده است که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لا حرم مقصود خود را در ماورائے اسماء و صفات میطلبد و اگر گرفتاری بما دون آن محتاجی نیما یابد چو دل با ولبر آرم گیر و ز وصل دیگرے کے کام گیر و نهی صد و سته ریجاں پیش بلبل خواهد خاطرش جز نگشت گل و نه مهر آتش چو در نیلو فرافتد و تماشا شائے همیش کے در خور افتد چو خواهد دیدن ماه اورد ۱۲ موافق طبع ۱۲

۱- یعنی لا اله الا الله بمعنی لا معبود الا الله باشد ۲- یعنی لا اله الا الله بمعنی لا مقصود الا الله بود ۳- قوله بصیرت مینائی دل یعنی دانائی و زیرکی ۴- قوله حدت با کسر و تشدید تیزی و تندمی ۵- قوله کل بالغم سر سر غ ۶- قوله مکمل بالغم و فتح تائے و کسر حائے سر گین ۷- یعنی میدانند که مطلوب من در حقیقت این مشهود نیست بلکه چیزی دیگر است در آیه و آن مرتبه احدیت مجز است ۸- قوله ریجاں ناز و بهر گاه که خوشی دارد و بمعنی گله که سوائے گل سرخ باشند ریاحین بفتح اول جمع آن ۹- گفت بفتح اول و سکون ثانی بوسه خوش و بوسه دوان ۱۰- قوله نیلو فرافتد و قسم باشد آفتابی و ماهتابی آفتابی سرخ باشد بوقت طلوع آفتاب شکفته میشود و بندی او را گویند دیگر ماهتابی و آن دو نوع است یکی سفید محض و دیگر سفید باطل بکبودی و این بر دو نوع بوقت شام شکفته میشود و در او دیده یو نایان بین بکار برند ۱۱- غ ۱۲- لا یحقی مافی الیاد لفظ خود همی همنما نقیاد اثباتا مع الیهما ۱۲

مکتوب صد و هفتاد و پنجم

بما حفظ محمود صد و یافته در بیان تلویحات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث بی مع الله وقت
مقاومته شریف برادر و وصول یافت شمر از تلویحات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان را چه
مبدأیت و چه در نهایت از تلویحات احوال چهاره بود غایت مافی الباب اگر آں تلویح بر قلب است
سالک از ارباب قلوب است و مسمی باین الوقت و اگر قلب از تلویح بر حبست و از رقیبت احوال
آزادگشت و بمقام تمکین پیوست این زمان درود احوال بتلویح بر نفس است که بمقام قلب بخلاف
آن نشسته است این تلویح بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلویح را اگر البو الوقت گویند
گنجایش دارد و اگر به محض فضل ایزدی جل سلطانة نفس نیز از این تلویحات برگزشت و بمقام تمکین اطمینان
پیوست این زمان درود تلویحات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویح و الهی
است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگر چه منصبی شده باشد بزرگ الطیف لطائف زیر که تمکین
که از راه این الضیاع می آید بطریق تبعیت است و درود احوال بتلویح بطریق اصالة و العبدیة
للأصل لا للشیخ و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقة البو الوقت هم او تواند
بود که معنی حدیث بی مع الله وقت که از آل سرور علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
نقل کرده اند و جمیع از وقت و وقت مستمر مراد داشته اند و جمیع دیگر وقت نا در راجع باین بیان باشد چه نسبت
به بعضی لطائف استمرار است و نسبت به بعضی دیگر ندرت فلا خلاف بالجمله ظاهر بشریعت
غیر متخلی داشته به تکرار سبق باطن مداومت نمایند اندرین بحر بے گرانہ چون غوک و دست و پائے

دقیقه حاشیه ۳۱۱ و لا قوة على طاعة الله الا بوجوه الله و حی مع ولا یفیا من الله الا الیه کثر من کتوب الجنة ۱۲ حصن حصین
۱۳ قول فرید بن مومنین و قریب زائے و تشدید تانی مفتوح و باد موحده زیب داده شده و این لفظ ضاعی یا خود از زیب که گویا فاسی است از جنس زلف
و لب و مرغ و غیره ۱۴ یعنی جنس احوال خود کنید و غور و فکر را بکار برید (توضیح) ۱۵ قول البوالمعنی مالک الوقت و الا احوال یعنی مالک است بر احوال
و اوقات خود ۱۶
لا یدب تلقی من حال الی حال و من وصف الی وصف و یخبر من موحل و محصل فی مریح فاذا وصل تمکین ۱۷ سالک بگه مغرور
وصل است و گاهی مقتول نفس زمانه نظر الطاف و عنایات دوست مباحی و مفتخر و ملذذ و دیگر بکار دارد و اعمال خود بمنزلی و مستغفر بنگاه ملا خط کمال برینا سبق خود
آن جناب مقدس مقبوض و یابوس و بنگاه نظر بشوق خود و اشتد شوق او مطبوع و امیدوار این بر اختلافات بمقتضای کل یوم هو فی شان اند ۱۸
قد مر تحقیق تحقیق هذا الحدیث فیما علق علی المکتوب التاسع و التسعين فادرجه الی هنا لك ۱۹ قال ابو علی الدقاق و ما قال فی
عنه غوک و او محمول حاویر است که در آب و زمین نمناک می ماند یعنی آنرا ضعیف گویند ۲۰

مکتوب صد و هفتاد و ششم

بملا محمد صدیق صد و یافته در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با امور لا
طائل تلف نشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی من محسن اسلام الله استغفر له
بما یعین و اعلم صبه عما لا یعین پس از محافظت اوقات خود چهاره نبود تا با امور لا طائل تلف نشود
شعر خوانی و قصه پردازی را نصبب اعداء و الهسته بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع
یا را درین طریق از برای جمعیت باطن است نه از برای تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار
کرده اند و جمعیت را از اجتماع جمته اجتماع که سبب تفرقه باشد تجاشی از آن لازم است با جمعیت
باطن هر چه جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود شوم و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را
و جمعیت اینکس جمعیت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و رقی خود را باید گردانید و از گفت بسکوت انداخت
مشاوره نیست و هنگام نماز و نه سخن و وقت مدرسه و بحث کشف و کشف است و السلام ان تحسنوا ۱۲
باید که شعر خواندن و معاشرت کردن و اشتغال با در شعر گفتن ۱۳

۱۴ قول بک بود معروف یعنی شاید دیگر و محتمل است که محقق باشد از بود که ۱۵ اشارت است بحدیثی که روایت کرده مالک و احمد و
این مایه و ترمذی و بیهقی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینه یعنی از علامات حسن و
کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی را که عنایت و اهتمام بدان ندارد و غرض و ارادت بآن تعلق نگرفته و نشان او نیست که اهتمام کند
بدان و مشتعل گردد بر تحقیق آن یعنی ضرورت ندارد ووقع او در آن نیست ۱۶ ترجمه شیخ ۱۷ قول بسکوت قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من صحت بجا دواة احمد و القومذی و الیهقی یعنی کسی که نماز و سخن بدیجات یا دواز آفات و بیلیات در دنیا و آخرت
و قال صلی الله علیه و اله و سلم عليك بطول الصمت فانه مطردة للشيطان دعون لك على امور دينك دواة الیهقی
یعنی بگو باد بجا موشی و دواز و سکوت بسیار اندر که و سبب رانیدن است بر شیطان را دیاری دهنده است مرزا بکار دین ۱۸
و اشتغال و اهتمام و در آن اگر چه من باشد و بلا رعایت اوقات و شرائط قال صلی الله علیه و سلم هو کلام فحش و ضعیفه
قیه و الا الشافعی ۱۹ قول چه وقت مدرسه یعنی وقت تدریس و بحث نیست کشف کتب است در فرغ از مؤلفات ابو جعفر
بنزدانی و کشف تفسیر است مشهور از تالیفات علامه زعفرانی مثنوی تو مشغول به مجلس عهد بود علم چون قشر است عهدش مغز
او علم جوئے از کتب بای فوس و ذوق جوئے تو حلوئے بسوس

۲۰ یعنی از زنجیری در پایش و زینت اسلام و است مشغولی اوست با امور دکار بای نافع و دگر دانی او را نه
او را طامع ۲۱ قول از گفت بسکوت اقول هذا کثایة عن الجواهر و التجاوز عن القالی الی الحال ۲۲

مکتوب صد و هفتاد و هفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبه السنت
 و جماعت شکر الله تعالی سعيهم و ابراهیم جمال الدین حسین عقیقوان شهاب را غنیمت شمرند و نما
 الکن صرف مضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولاً تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبه اهل سنت و
 جماعت شکر الله تعالی سعيهم لازم داند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثالثاً سلوک طریقه
 علیه صوفیه قدس الله تعالی استواده و من وفق لهذا فقد فاز فوزاً عظيماً و من تخلف
 عن هذا فقد خسر خساراً عظيماً خدنگاری فرزند ان خواجہ محمد صالح را از سعادت علمی دانند
 چه آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقلبان است مصراع دادیم
 تر از گنج مقصود نشان و السلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بمزا مظهر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیاں و خلاصه آدمیاں
 علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات عظمه الله تعالی آجوه و دفعه قد ذکرکم و لیسر
 آجوه و شکر صد و ذکر بحومۃ سید المرسلین علیه و علی الیه و علیہم الصلوٰة والسلام
 متعلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوٰة والسلام چه احتیاج بآنکه کسے با احسان و حسن معاشرت دلالت
 نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود غایت مافی الباب آدمی در وقت
 احتیاج بر حقیر و فقیر تشبیه نماید و از من ضعیف و نحیف تسلی شود و بگوید بنابر آن تصدیق ده گشته
 له قوله و من وفق الخ یعنی آنکه موفق شد باین پس بطلب رسیدن عظیم قال کس فاند ازین پس زیان کار گردید زیان کاری
 ظاهر ۱۲ حق جل و علا ابر شمار عظیم گرداناد و قدر شمار بلند کن دو کار شمار آسان و سینه شمار آگاه سازد ۱۲ حاصل کلام
 آنکه تشبیه دلالت غیر محتاج زاید ایاچوں سائل بقدر تشبیه کرد از جهت تسلی او تصدیق ده گشت و فیہ تحضیض و ترغیب بلیغ
 علی ما لا یحقی ۱۲

تسل ارباب مشکی نموده آمد مخدوماً مکرم احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعه که قرب
 بوزار دارند حضرت رسالت خاتمت علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات در اداء حقوق
 بوزار آن قدر میانه میفرمودند که اصحاب کرام از آن مبالغه گمان می بردند که شاید باطل بوزار است بهم بداند
 مثنوی چوں چنین بابک و گر به سایه ایم تو چوں نور شدی و ما چوں سایه ایم چه بد سے لے مایہ بے
 بایرگان و گر نگه داری حق به سائیکان و السلام

مکتوب صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن امیر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت و فرزند اعز می لایزال کاسیمه موفق باشند
 موسم جوانی را غنیمت دانسته به تحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و استقامت
 نمایند که این عمر گرانی در مال یعنی صرف نشود و بلبو و لعب تلف نہ گردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند
 روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تار سیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبر دار خواهند بود مصراع
 پدر خویش باش اگر مرد می +

مکتوب صد و هشتاد و دهم

بر مخدوم زاده المکی یعنی خواجہ ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیراں که در آل ترو
 پیدا شده بوده مخدوماً مکرم آنچه از حضرت خواجہ ما اعنی حضرت خواجہ محمد باقی علیه الرحمة بمارسیده است
 له قال المحرب اخبر الطبرانی فی مکادم الاخلاق عن ابی امامة الباهلی رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و هو علی ناقته الجذعاء یقول اوصیکم بالمجاهد حق اکثر فقلت انه یودته و قال ابن حجر فی الفتح
 و لجد الله بن عمر و فی لفظ سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه و اما
 حدیث ما زال یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه فهو غیر هذا - اتهمی کلامه التشریف اقول و فی باب
 الکف عن اذى المجاهد و الاحسان الیه احادیث کثیره مودیه فی باب الشفقة و الرحمة علی الخلق من المشاکو
 و غیره من کتب الاحادیث ۱۲ جوار بالکسر و بضم نیز بمعنی بهائیک نه بفتح چنانکه مشهور است ۱۲ مخرج دوم - گردنم
 بدرجہ مکدی ۱۲

بدرجہ مکدی ۱۲

در تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی الکنکی و حضرت خواجہ احمد ارگندشته اند آن است که
 دو بزرگ اندیکه ازین دو بزرگ والدینند گواری حضرت مولانا است یعنی مولانا در ولایت محمد دومی از ایشان
 مولانا محمد زاهد است که خال مولانا در ولایت محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجہ خاوند محمود باین حد
 تشریف آورده بودند بادل ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور میباشند و گفتند که ایشان از کس مجازنه بودند
 لهذا در اوائل مریدیکه رفتند و در او آخر عمر شروع در شیخی کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراءالنهر بزرگ
 ایشان قابل برگزین نمی توان کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یاد او آخر که این قسم عمل
 داخل خیانت است باینکه مسلم این ظن نمیتوان کرد فکیف به اکابر دین بعد از آن خواجہ خاوند محمود گفتند
 که یک روز مولانا پیش خواجہ کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خبر بوز میفرمودند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان
 گفتند که خبر بوز شما تمام است مولانا فرمودند که شما گوایی میدیدید که خبر بوز ما تمام است فرمودند که گوایی
 میدیدم که خبر بوز شما تمام است از آن وقت مولانا مرید گرفتند شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نبود که
 بجز این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و در پی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجہ خاوند محمود گفتند که این دو

۱۵ به آنکه حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره دهلوی نسبت ظاهر بخواجه مولانا خواجگی الکنکی داشت و الکنکی قریه الیت از مضافات سمرقند و خواجہ
 الکنکی مرید شیخ درویش محمد است و در پی شیخ محمد زاهد و در پی مرید خواجہ عبید الله احمد و در پی مرید مولانا یعقوب چرخ و در پی
 مرید خواجہ علاء الدین عطار و در پی مرید خواجہ بهاء الدین نقشبند قدس الله تعالی سراییم ۱۶ مولانا در ولایت محمد جامع علوم ظاهری
 و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی و باوصاف جذبه و استغراق موصوف و سبحا و عطا معروف بودند با تیره سال بزرگ ریاضت
 گذراندند بحالت تجرید و در پی آنکه بسر کردند و بهدایت حضرت شیخ محمد زاهد قدس سره آمدند و به تکمیل رسیدند در نشانی وفات یافتند ۱۷ از خواجہ
 بدیه محمدی ۱۸ مولانا محمد زاهد در فقر و تجرید و تفرد و در عتق و زهد و اتباع سنت مقامات عال داشتند و قبل از حضور خواجہ
 احمد از آنجا چند سال ریاضت چشم را بخواب آتشا نشاندند و با شاره عینی بخدمت خواجہ حاضر شده بشریف بیعت مشرف شده اند خواجہ بنورالمن
 دیافته با استقبال برآمدند و در راه اتفاق ملاقات شد بغیر شده در سایه درختی نشسته به بیعت خود سرفراز کردند و بهماں وقت خرقه خلافت
 پوشانیده مرخص فرمودند بجز یک صحبت اتفاق صحبت دیگر نیفتاد ۱۹ از خواجہ بدیه محمدی ۲۰ به آنکه نسب خواجہ خاوند محمود ظاهری متصل
 است بخواجه علاء الدین عطار و نسب واسطه و تحویل نمود نسبت معنوی را و صحبت خواجہ اسحق ده بیدی بعد از آن سیاحت اختیار نمود و بکشور
 اقامت نموده خانقاه بنا ساخته بترویج طریقت اشتغال کرد و از آنجا ببله لاهور آمده و اصل بحق گشت و خواجہ اسحاق از اولاد محمد کلان بود
 است و آل علیه قاضی محمد بود و آن از خلفای خواجہ احمد بود و خواجہ اسحاق از مولانا لطف الله تحویل نسبت معنوی کرده بود و مولانا لطف
 از خلفای والد خود بود ۲۱ قاله المغرب بالعربیه ۲۲ یعنی ازین طرف خواجہ خاوند محمود گفته شد که قول شما راست نمیتوان شد که ایشان ۲۳
 ۲۴ ماوراءالنهر یعنی آنچه آن در سینه رود باشد بچون واقع است لهذا ملک توران از ایران آنزد میجوین واقع است لهذا ملک توران را ایرانیان عربی دان
 ماوراءالنهر نامند ۲۵ یعنی چنانکه قول خواجہ خاوند محمود که ایشان از کس مجازنه بودند مستقیم نبود این نقل هم ۲۶

اسامی بزرگان که باین حضرت مولانا و حضرت خواجہ احمد ارقل میکنند و مسمی باین دو اسم میدانند خطاست
 با ساجی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا در ولایت محمد را از خال خود نسبت نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان
 ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تعدیل ده گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند
 که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است
 مع ذلک اگر نویسنده قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجہ خاوند محمود ازین سخنان
 پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بے بضاعت بود یا بلیغ وجه نفی پیر مستلزم نفی مرید است باک و جو
 پس نفی این بے بضاعت را طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود
 دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالا صالیه خواسته نیز مستحسن نیست کمالا یحیی علی من له ادنی درایه
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْكَوَّابُ
 بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْهُدَى عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ وَعَلَى إِلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَ
 السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى +

مکتوبات صد و هشتاد و یکم

حضرت مخدوم زاده میاں خواجہ محمد صادق سلمه الله تعالی و ابقاءه علی مقارن
 المحبتین صد و هشتاد و یکم سبب چیست که جمعی از مشایخ راجی بنیم که در مراتب قرب
 ۱۵ قول خواجہ محمد صادق دے رحمہ الله تعالی ختین فرزند برآمد حضرت ایشان اعمی حضرت امام ربانی بوده اند ولادت شان در
 سده هزار و شصت نموده در ایام طفولیت جدا جدا ایشان در کف تعلیم و تربیت میداشتند و میگفتند که این طفل عجائب چیزها از کیفیت
 و حقیقت اشیا و از نامی پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت بعمربشت سال بنظر قبول حضرت خواجہ فانی ز خود باقی بحق مشرف
 گشتند و از بزرگات حضرت خواجہ احوال شگرت و معاللات عظیمه نصیب شان گردید بعد از آن حضرت خواجہ بیات خود مخدوم زاده را بخواجه حضرت
 ایشان کردند و به نهایت کمال و کمال رسیدند و انتقال حضرت مخدوم زاده بزرگ بروز شنبه نهم ربیع الاول بوقع پیوسته و تاریخی وصال ایشان
 هم ازین لفظ برجی آید حضرت مخدوم زاده در مکاتیب متعدده از بعضی کلمات مخدوم زاده کلان سخن فرموده اند ۱۲ خلاصه زبده ۱۳ یعنی از
 نفی این بزرگان نفی این فقراء علی وجه الاستلزام مراد داشته اند بلکه نفی این بزرگان بالا صالیه مرادشان بوده است هم مستحسن نیست ۱۷ علم
 اشارت است بکیم که در اوائل سوره آل عمران واقع است یعنی بے پرو و کار ما کج کن دهبائے ما را بعد از آنکه راه نمودی ما را و عطا کن
 برائے ما از تو خود نعمت بر آئین تو فی عطا کننده ۱۸ علم که حضرت مولانا خواجگی الکنکی مجاز بودند ۱۹

الهی جل شانہ درجہ ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرہما ایشان را درجات علیا است و جمیع دیگر را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکورہ تنزل و یا ناسب ذلک فرزندای ارشدی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمیع از مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الہی جل سلطانہ درجہ ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفہوم میشود و جمیع دیگر را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب درجہ علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرہما اقدام سفلی و مقرر است که کمیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اتمیت یقین است بجناب قدس خداوندی جل شانہ پس از چند امر خالی نیست یا نظر کشفی یا خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کمیت این مقامات امر است در این یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است بر چند قرب بیشتر یقین زیادہ تر و سبب کمیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نہ امر دیگر و نظر کشفی ہم صحیح است غایبہ ما فی الباب حصول قرب مرطوف لطائف راست پس یقین نیز نصیب ہمینما باشد و کمیت آن مقامات چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامات الطف لطائف اقامت و زبیدہ باشد و با کثرت لطائف رجوع ناکرہ بود و در مقامات مذکورہ اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کثرت لطائف که لطیفہ قالب است رجوع کردہ چو لطیفہ قالب چوں از آن قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس کمیت آن مقامات از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او با این لطیفہ افتادہ است حکم این لطیفہ پیدا کردہ است و یقینیات لطائف دیگر که سابقا حاصل شدہ بود مستور گشتہ بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتادہ است حکم او حکم الطف لطائف است قرب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نہ کردہ پس ناچار در مقامات

۱۱ پس کمیت این مقامات بدون اقریت محقق نخواہد شد و ہم چنین عکس آن حال بر دو جمع مذکور بخلاف این دیدہ میشود پس از چند امر خالی نیست ۱۲ ۱۳ خلاصہ الجواب و تحریر جمیع که در مراتب قرب درجہ ادنی دارند و در مقامات مذکورہ ایشان را درجات علیا مفہوم میشود و معلوم مقامات ایشان از مقامات جمیع دیگر نہ بر نسبت مقامات الطف لطائف ایشان است بلکه بر نسبت اتمیت یقین پس جماعہ ادنی در مقامات مذکورہ نیز ادنی اند بر نسبت جماعہ ثانیہ لیکن بر نسبت الطف لطائف شان و جماعہ که در مراتب قرب درجہ علیا دارند و در مقامات مذکورہ اقدام سفلی این اسفلیت اقدام شان باعتبار کثرت لطائف ایشان است اما باعتبار کثرت لطائف خود پس در مقامات مذکورہ نیز اکمل اند از جماعہ اولی پس آنکہ اقرب است اکمل است و آنکہ غیر اقرب غیر اکمل پس نشانہ سوال علم امتیاز است میان مراتب لطائف و الله اعلم و علمہ اتم ۱۴

مذکورہ اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکہ مدقرب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برائے دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افادہ و استفادہ است ظاہر او را همچون مبر عوام الناس گردانیدہ این مقام بالا صالت مقام انبیاء مرسل است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات لهذا حضرت ابراہیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیہ السلام طلب الطمینان قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بر ویت بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام گفت ائی یحییٰ ہذہ اللہ بعد موتہا و آنکہ رجوع نہ کردہ است از یقین خود گفتہ گو کشف الغطاء ما اذ ددت یقینا این کلام اگر ثابت شود کہ از حضرت امیر است گرم الله تعالی و ہمہ پس حل بر آن باید کرد کہ پیش از حصول رجوع فرمودہ باشند چہ بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و بر این است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیہ بدیہی شدہ بود و یقین آن معتقدات را زیادہ از یقین محسوسات نمی یافت اما بعد از رجوع آل یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و بر این گشت ع چنانکہ پرورشم میدہند میر ویم و السلام

۱۱ از ایشان یعنی بر بدن سبزہ از این ۱۲

مکتوب صد و ہشتاد و دوم

بہ ملا صالح کولابی صد و یافتہ در بیان حدیث نبوی علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام کہ فرمود بعضی از اصحاب خود را کہ شکایت از خواطر سوء نمود نمودہ اند فلیک من کمال الایمان و ما یتاسب ذلک جمیع از درویشان نشسته بودند سخن از خطرات و وساوس طالبان در میان

۱۱ اشارت است بکریہ کہ واقع است در بارہ تلک الرسل و سورہ بقرہ اذ قال ابراہیم رب انی کیف تمی الموقی قال اولم توامن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعۃ من الطیور یعنی و یاد کن چوں گفت ابراہیم اے پروردگار من بنما مرا چگونہ نمودہ میکنی مرا گوی را گفت آیا باور داشتہ ام لیکن میخوام کہ آرام گیر دل من و مطمئن گرد گفت خدا پس بکریہ چو آن از پرندگان ۱۲ اشارت است بکریہ کہ واقع است در سورہ بقرہ و بارہ تلک الرسل او کالذی مدعی قرینہ و ہی خاویہ علی و شہما قال انی یحییٰ ہذا اللہ بعد موتہا یعنی آیا ندیدی مانند آن کہ کہ گشت بر دیوہ و آن دہ افتادہ بود بر سقہا شہما گفت چگونه زندہ کند این را خدا بعد از مردن و خرابی این ۱۳ اشارت الی ما دود عن علی رضی اللہ تعالی عنہ یعنی اگر از امور غیبی باب در کردہ شود یقین من زیادہ نہ گردد بکریہ چنانکہ بود باقی بماند و ہذا الکمال بلوغہ درجۃ الکمال ۱۴ یعنی خود بنفس نفس حضرت

آوردند درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پیش آن سرور از خطرات متوجه خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیه الصلوة و السلام ذلك من كمال الإيمان این فقیر را در آن وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت و الله سبحانه أعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب و بر خیز قلب و با فوقی و ابراز لطائف قرب الهی جل شانہ بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بے تعلقی او بقلایب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و دوساوس نامناسب تر لایح خواهد گردید پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایت النہایت را بر چند خطرات بیشتر و نامناسب تر المکیات ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضا بے مناسبتی تا تم دارد الطف لطائف را بطبیقة قالب و این بے مناسبتی بر چند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیک تر و در و دوا و دوا در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را برسم قاتل است و زیاده تی بخش مرض باطن فلانک من القاصیین آیین معرفت از معارف غامضه این درویش است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة للمصطفی علیه و علی آله الصلوة و السلام

مکتوب صد و هشتاد و سوم

به ملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفی

۱ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال جاء ناس من اصحاب رسول الله الى النبي صلى الله عليه و آله فسالوه انا نجدنا في انفسنا ما يتعظم احدنا ان يتكلم به قال او قد وجدتموه قالوا نعم قال ذلك صيغة الإيمان دواء صلاحي يعني بقاء است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه آمدند جماعه از یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم پس پرسیدند آنحضرت را بدرستی که ما می بینیم در ذات های خود از خواطر و وساوس چیزیکه سخت بزرگ و بس گران و مکره و مبداء و یکبار که بگوید زبان آورد آنرا گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا تحقیق یا قید شما که است و اگر ابی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود گفتند آنرا بای فقیه فرمود این گران یافتن و مکره پیدا شدن محض ایمان است چه قبیح پیدا شدن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد و آنرا صدق ایمان است روایت نمود این حدیث را مسلم ترجمه اش

۲ پس مباش از تصور کنندگان در فهم کلام ما و اعرف لكل ذي حق حقه قال تعالى و اتوا البيوت من ابوابها

على صاحبها الصلوة و السلام و التحيّة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند امید است که تعلقات شقی و توهمات پراگنده که بر ظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند مع ذلک سعی نمایند که تحقیق که در تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند دانه صول بطلب باز دارد و عباد ایا الله سبحانه من ذلك دنیا و دنیا بها کاره بن می کند که کسی آنرا بصرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش نا که خواهد بود و اے سرایه و باغ تو زندان تو + خان و مان تو بلائے جان تو + پیش از مرگ اگر کاره کردیها و الاخرانی در خرابی ست سبق باطن را عزیز باید دانست و بر چه منافعی آن باشد آنرا دشمن باید داشت و بر چه عجز عشق خدای احسن است + که شکر خوردن بود جان کنان است + ما علی الرسول الا البذلحة و السلام

مکتوب صد و هشتاد و چهارم

به قلیچ الله صدور یافته در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوة و السلام و التحيّة مکتوب مرغوب فرزنده اعزای که از روی محبت و اخلاص نوشته بود و نیز سید خواجهر رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد و مجسمه الشی و آله الا تجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات آنهم اے فرزندان بچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة و السلام و التحيّة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر آن متابعت جمع شوند فیها و نعمت والاخر خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفة خلیفه الجبار فوت شخصه بخواب دید و از حالش پرسید

۱ یعنی تحقیق که آن بقاء این از خفت یعنی بکی ضد گزافی و ثقل حاصل آنکه مبادا که جمعیت اسباب بلا بر غل نسبت باطن گردد و ۲ فلننيس بالفعلة المحسة المحمودة یعنی خوب است و زیبا ۳ کنیت دی البوالقاسم مولود و مدفن دے بغداد است و ۴ سفیان ثوری داشت وفات دے روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و هفت یا هشت یا نه یا سه صد است ۵ خزینه ص یعنی فلننيس بالفعلة المحمودة و نعمت هذا الفعلة المحسة یعنی پس چو خوش و چه زیبا است این ۱۲

خبر در جواب او گفت طاعت الجادات و فنیست الاشارات و ما نفعا الا ذکعات
 و کفها فی جوف البیل فیکون یبتاعه و متابعه خلفائه الراشدين علیه و
 و علیهم الصلوٰة والسلام و ایضا کما فی قوله و عملا و اعتقادا فان
 الاولی بین و بركة و الثانیة شوم و هکله + هدا و دیگر رساله که فرستاده بودند رسید
 بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب درآمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است با و پرداختن به
 یعنی سبقت دیگر ^{بکار دیگر} ^{متفکر تر} ^{یا در این راه}
 و اولی است و السلام +

مکتوب صد و هشتاد و پنجم

بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی + حضرت حق سبحانه و تعالی بر جمله شریعت مصطفوی
 علی صلیها الصلوٰة والسلام و النبیة استقامت ارزانی داشته بهیچیکم متوجه جناب قدس
 خود گرداناد آنچه بر او شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری نادون حق سبحانه و این سلامتی بر
 تقدیر میسر گردد که غیر اورا سبحانه بر دل خطور می نماید اگر فرضا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل
 نه گذرد بلبو اسطه نسیانی که دل را از ماسول او تعالی حاصل شده است ع کار این است و غیر
 این همه هیچ + یقین المرام آنکه مولانا فاضل سرهنندی که بخدمت علییه قیام دارد پدر او در سرهندست
 آرزو می آید که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد و بیائ علی ذلک

له قوله طاحت الخ یعنی سرگردان شد و رفت و بپاشید و بر باد رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف مبلیقیم و فانی شد آن اشیا
 که میگردیم و مودنه گردانان چون آن که میگردیم - ترغیب و داور طایبان را با بهنام و بهدیجات و دریا صفت و عدم افترا
 و اعتبار بر طاعت و تریات صوفیه بدیت کارکن کار بکنند از گفتار کاندرین راه کار دارد کاره از ترجمه ۱۱ قوله الا ذکعات عن ابی
 هر بركة رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول افضل الصلوٰة بعد المفروضة صلوٰة
 فی جوف البیل و اما احمد یعنی افزون ترین نماز در ثواب نماز است در دون شب - این باعتبار زمان است و نماز نفل در خانه
 افضل است باعتبار مکان ۱۲ از ترجمه ۱۱ پس لازم گردید اتباع پیغمبر اصلی الله علیه و سلم و اتباع خلفائے راشدین و ع را و اجتناب
 نمایند از مخالفت شریعت و ع صلی الله علیه و سلم در قول و عمل و اعتقاد زیرا که متابعت آنسور علیه الصلوات و التسلیات مسرور
 بین و بركة است و مخالفت آن مسرور کائنات علیه الصلوات و التسلیات و التیقات شوم و بیکجی است و بربادی و خرابی
 در خرابی و رسوائی در رسوائی اعادنا الله تعالی مهنا ۱۲

فیرا بر تصدیق این معنی متوسل ساخت و الا موعند کعبل کل من عند الله و السلام

مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در
 بیان آنکه هر بدعت ضلالت است + از حضرت حق سبحانه و تعالی تبصرع و زاری و التجا و افتقار
 و ذل و انکسار در سر و چهار مسالمت نماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان
 نیر البشر و خلفائے راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیات اگر چه آل حمیر و روشنی
 مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که با و مستند اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن
 آن مبتدع نگرداناد و مجرمة سید المخار و الیه الا بدار علیه و علیهم الصلوٰة والسلام
 گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنة و سیئة حسنة آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسور و خلفاء
 راشدین علیه و علیهم الصلوات اتها و من التیقات الکنها پیدا شده باشد و رفع سنت
 نماید و سیئة آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و

له یعنی کار زود شما است و شما اندر این مختار اید و اختیار شما باقی است بلکه هر چیز از نزد حق است تعالی و تقدس چه اختیار و چه غیر آن
 اشارت است بکریه که در سورة آل عمران واقع است قل ان الامر کل لله یعنی بگو که کار همه مرعده راست و نیز با آنکه در سورة
 نسا واقع است قل کل من عند الله یعنی بگو که همه از نزد خدا است تعالی و تقدس ۱۲ الله یقول المعرب عقی عنه قد شد
 الامام الربانی قدس سره فی البدعة تشدید اکثرا فی غیر موضع من مکاتیبه و یقول له ذلک فلو اهدا الاستغفرات
 ظلمات البدعة جمیع بلاد الهند و ما دواء النهر و لا یجالیف قوله فی ذلک قول العلماء الاسلاف و هم الله حیث ختموا البعة
 علی حسنة و سیئة و انا و ابا المحسنة ما یکون له اصل فی الصد و الاول و لو اشارة کبناء المناثر و المدارس و الرباطات
 و تدوین المکتب و ترتیب الدلائل و مخو ذلک و السیئة ما لیس له اصل فی اصله فالامام قدس سره لا یطلق اسم
 البدعة علی القسم الاول لوجود اصل فی الصد و الاول فلا یکون مبتدع عا و محدث ابل محضه بالقسم الثانی فقط
 لکونه مبتدع عا و محدثا حقیقه و لقوله صلی الله علیه و سلم و کل بدعة ضلالة فالنزاع بینهما لفظی اعنی فی الاطلاق
 اسم البدعة علی القسم الاول و عدم اطلاقه قال السید الشیخ محمد مظهر قدس سره فی المقامات السعیدة
 و کان والدی رضی الله عنه یقول البدعة المحسنة عند الامام الربانی قدس سره داخله فی السنة و لا یطلق علیها
 اسم البدعة بموجب کل بدعة ضلالة و النزاع لفظی بین و بین العلماء القائلین بوجود الحسن فی البدعة و اثبت
 هذا بابلج الوجوه فی دسالة الرابطة و هو قال فی هامشها قوله لفظی ای فکل بدعة ضلالة و هی البدعة المحسنة
 عند العلماء داخله عند الامام الربانی قدس سره فی السنة و انا کتب ذلک و اللو هی البقاء القائلین بعد ما باقی بر ص ۳۲۷

تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب انخوی و اعزای وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت آثار اخلاق بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود برال لطائف است که قلب متفهم آنها است نه آن لطائف که در باور ائمه قلب تحقق دارند که اخلاق آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند در ابرامات فوق رسانید اما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد و تخریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر بزرگ باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منصفی گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام

مکتوب صد و هشتاد و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیان آنکه با فقر و با وجود گرفتاریهای لاطائف ارشد مناسبت است با فقر و بطراوت دنیای دنی فریفته نباید شد و سبق باطن را عزیزی باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بمنیت و زاری تمام قبول باید نمود و مایه تناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب شریف فرزندان ارجمند عیون ارشد عیون شرف الدین حسین وصول یافت موجب

(بقیه حاشیه ص ۳۳) بما هو ثابت لتطویر هذه او للتفصیل علی آخره ۱۲ لکه بیان نش است که مرید بیچاره چون که گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بے توسط نماید متوسل باید شد و اندر بدیهت که از علوم علوی خطی و اگر گفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد آورده باشد و از راه مناسبت اعلی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی وارد آن فیوض بمقتدران رساند و آن واسطه در حق مرید نیست که اتصال بے چونی غیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید هر چند و بجهت مناسبت بر پیوسته داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید و زان روئے که چشم نیست احوال معبود تو بر نیست اول ۱۲ خواجه محمد معصوم قدس سره ۱۷۵۵ بد آنکه رابط حفظ صورت پیر است در دل ۱۲

نماز میرساند علی هذا القیاس سایر المبتدعات و المحدثات فائتها نیادات علی السنه و کوبوجه من الوجوه و الزیاده کسره و الشکر دفع فعلیکم بالاقصار علی متابعت سنه رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و لا کتفاء علی اقتداء اصحابه اکرام فائهم کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم و اما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدعه فی شئ فائهم مظهر لمحقق النصوص لا مبیث امر و اید فاعتبوا یا اولی الابصار و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات

مکتوب صد و هشتاد و نهم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابت که بیارال نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت بد آنکه حصول رابطه شیخ مرید را بے تکلف و بے فعل علامت مناسبت تمام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقه اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کلام دولت مندر آبان سعادت مستعد سازند حضرت خواججه احمد ارقدس الله تعالی سره العزیز و فقرات می آرند که سبب سبب است از ذکر حق و به گفتن باعتبار نفع است یعنی سبب سبب نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را درین وقت بمذکور جل و علامت مناسبت کامل حاصل نیست تا راه ذکر نفع تمام

له اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است قال عمر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بادک اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم رواه زرین یعنی اصحاب من بمنزله ستارگان اند که با آنها راه یافته بشود پس بهر کدام ایشان که اقتدا کنید پیروی نماید راه راست می یابید و ازین مفعول ترجمه آمده ۱۲ قول و اما القیاس الخ جواب سوال مقدرو هو ان القیاس المضایعة مع ان الامه قائلون به فلجاب بان لا یس من البدعه فی شئ فانه مظهر للحکم المنصوص فی الاصل المقتضی علیه فی الفهم لوجود العلة فیه لا مشیت حکم جدید کما تقر و فی موضعه ۱۲ قول فاعتبوا الخ اشارت است بکرمه که واقع است درباره قدس سره و سوره تشریفاتی پس عبرت گیرید ای خداوندان دیدار و هدا اما استدلال به علی کون القیاس حجت فان الاعتبار و الشئ الی تطویر و العبرة بصوم اللفظ لا بخصوص السبب و اللفظ عام لیشتمل الالفاظ کل ما هو د الشئ الی تطویر ای الحکم علی الشئ (باقی بر ص ۳۲)

فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریها و لاطایل فقر و دور از کار و زیاده و زرقه انداختن معنی یادداشت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایح که اندراج یافته بود نیک و اصیل است و بر ارتباط معنوی اول دلیل آن فرزند بطراوت و نیل و فی فریقته نشوی و بکروفری معنی او مفتون نگردی که به مدار و به اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود و فردا البته معقول نخواهد شد و فائده خواهد داشت که گوشش از بار و گرگ ان شده است و نشود و ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانزه دانسته بتکرار آن موعود و حریص باشد و پنج وقت نماز را بجماعت بکسل و حضور آید و نماز را از هر یک زکوة را منت بقرا و مساکین رساند و از خمریات و مشبهات اجتناب دارد و بر خلائق مستفق و مهربان باشد طریق نجات و دستگیری اینست و السلام

مکتوب صد و نهم

بریکه از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صد و ریافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه و در تخریب بر اختیار نمودن طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی است و اذ هم با بیان طرز ذکر و مآیناسب ذالک + بسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین و الیه الطاهرین اجمعین و انا و آگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و فلاح و دستگیری همه دند که مولای خود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانزه باید ساخت و یک لحظه تو بر غفلت نباید کرد و الله سبحانه الحمد و الثناء که دوام ذکر در طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و اذ هم در ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج البتة فی البدایة حاصل می شود پس اختیار این طریقه علیه مرطالب را اولی و النیب باشد

له قوله بهجت شادمانی و تازگی و زیبائی و خوبی و بالعمم چنانکه مشهور است غلط است ۱۲ غ ۲۵ قوله موعود بنعم میم و او معروف و فتح لام و من جمله صیغه اسم مفعول یعنی حریص گردانیده شده ۱۲ غ ۲۵ قال صلی الله علیه و سلم و من وقع فی الشهوات وقع فی الحرام یعنی و کسیکه بقتل در شهوات می افتد در حرام رواد الشیخان ۱۲ مشکوة ۲۵ قال صلی الله علیه و سلم لا یوحی الله من لا یوحی الناس رجعت نمی کند خدا تعالی بر حمت خاص کامل خود کسی را که رجعت نمیکند و او میباید رواد الشیخان ۱۲ مشکوة ۲۵ اشادة الی قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و المساکین الخ ۱۲ سوره توبه پاره یقین و در ۱۲

بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه اقبال نمائے و بهمتی از باطن تشریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که آن مضاعف میجو حیره البیت مرقب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگزینی و درین وقت بقصد هیچ عضو را حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخذه صورت قلب را چنانچه دی و با آن لطیف نباشی چه مقصود تو چه قلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را بچون و بی چگونه ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن متضمّن سازی و بجا ضرورتا نظر نیز ملحوظ نه کنی تا از زوایا حضرت ذات تعالی و تقدس صفات فرود نیائی و از آنجا بشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بچون بشهود چو آرام نه گیری چه هر چه در مرتب چو ظاهر شود بچون نبود و هر چه در کثرت نمود اگر دو واحد حقیقی نباشد بچون را در آئی و دایره چو باید حست بسط حقیقی را بیرون محاطه کثرت باید طبعید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بکلف ظاهر شود آن را بنیز قلب باید برد و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانزه استفاده نمائی و در دلا و اعانت بادرین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و سحره که عرف شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه تجارته تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آری و با اعتقاد و اخلاص با وزندگان نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی که منایات و واقعات نمایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعه بادشاه دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت نه چنین است پیر در خواب و واقعه اگر بادشاه شود یا قطب گردد

له یعنی چون طریقه علیه نقشبندیه این چنین است پس بر تو واجب و لازم باد که قبله ۱۲ غ ۲۵ بدانکه مقام قلب صنوبری یعنی پاره از گوشت که بشکل صنوبر است در جسم انسان دو انگشت فروز تر از پستان چپ است و نور او سرخ است و در خواب بگوشت ایل دل منزل کن و در بیداری ایل دل دے حاصل کن و خوابی که بر بینی جمال محبوب ازل آینه تودل است و در دل کن ۱۲ غ ۲۵ قال الله تبارک و تعالی و اذ کونتم دیک و تبطل الیه بنیتلا ۱۲ غ ۲۵ فی القاموس و حاو طه فلا ناد ادر که فی امور بیدار و هو یا باه کان کلا ضمایح و طمحه یعنی بیرون از محیط دایره کثرت ۱۲ غ ۲۵ جمع واقعه و واقعه بکسر قاف و فتح عین بعد خواب و بمعنی جنگ و حادثه و سختی و زمان قیامت و مردن و حال و کارزار اغاث در اصطلاح صوفیه چیزی که وارد شود بر قلب بهر طریق که باشد خواه بقوت قلب خواه بقیه آن ۱۲ غ ۲۵ واقع در اصطلاح صوفیه گویند امری را که در قلب واقع شود خواه در لفظه دیداری خواه در نوم معروف اما لفظ بواس ضروری است و واقعه ۱۲ غ ۲۵ محمد افضل ۲۵ اقول لیس ثابت و متحقق شد که نسبت میان منام و واقعه عموم و خصوص است و در کلام حضرت شیخ قدس سره مراد از واقعه غیر منام است که ما هو مقتضی التقابل ۱۲

عدم تعین قلب است با حکام منزله سماوی تصدیق که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت
تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت لیس است در اتیان احکام شرعی و بدو نه الخوط
الْقَادِرُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي
إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَى اللَّهِ مَنْ يُنِيبُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْكَرَّمُ
مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ أَلَمْ يَأْذِكُمُهَا

مکتوب ۱۹۲ صد و نود و دوم

بشیخ بدیع الدین سهروردی صدویافته در جواب استفسار که نموده بودند: انخوی اعز می ارشد
 بشیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یازدهم که حضرت خواجہ قدس سرہ نوشته واقع شده
 است که بمقامی رنگین گشت که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است ^{این فقره} دَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ ^{خود بر صدیق اکبر}
 معنی این کلام چه باشد بدان ^{آغاز جواب} اَنْشَدَكَ اللهُ تَعَالَى لَمْ يَسْلَمْ ^{خود بر صدیق اکبر} که این عبارت مستلزم تفصیل است
 بآنکه لفظ هم نیز واقع شده است و کَوْسَلَمْ ^{آغاز جواب} گوئیم که این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت واقع شده
 است از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع رویداد ^{صحیح باشد}
 یا مستقیم بے تخاشتی به پیر خود اظهار نمی نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره
 نبود و در این سخن فیه بلا خطر این معنی ^{بجمله} هیچ ^{خطور} لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در چیزی ^{استفسار} از
 آن ^{آنچه در دست آمده} ^{استفسار}

۱۵ قوله کبر علی المشرکین واقع است در پایه الیه بر دسوره فتوری یعنی دشوار آید بر مشرکان آنچه مخوفانی ایشان را بآن خدا بر میگزیند
سبوحه خود بر که آنرا بدو راه یغیا بد سبوحه خود بر که از جوع میکند ۱۲ شمه از حال شیخ بدیع الدین بجا نشسته مکتوب مدد و بهفتاد و دوم
بعضی تحریر آید من شاء فلیرجع الی بناک ۱۳ یعنی پیر یزید را خود اعنی حضرت محمد الباقی قدس سره الاقدس ۱۲ که حیث قال
فی المکتوب الحادی عشر خود را بهم بالعکاس آن مقام رنگین و منقش یافت و لفظ هم دلالت نمیکند مگر بر شرکت دلو بوجه من الوجوه
و این المساواة فضلا عن التفصیل فلا استلزام و لا ایها امر الا ان المعانید یجمل العباد و حبیبنا و اب العباد دهل یقتضی
یوم التئاد اعاذنا الله من حسد الحساد ۱۴ یعنی اگر تسلیم کنیم که این عبارت مستلزم تفصیل است گوئیم الزم ۱۲ یعنی بدون
تحقق این علامت تحقق تصدیق وجود یقین تبلی با حکام شرع غیر ممکن است بلکه محال و غرط القناد که عبارت از دست مالیدن و کشیدن است بر
شارخ درخت خار در یعنی رنج و محنت برداشتن ۱۴ بد آنکه ناویل و تعبیر عبارت است از بیان مراد و مال و صرف کلام از ظاهر آن ۱۴ مع
فان الوقائع سیما قبل العرض علی الشیخ لا تكون مبنیه علی الظاهر و لا مستلزمة لصحتها بل تكون بین بین ۱۲ ص را بر و را
در اثنا و طریق ۱۲

۲۸۲

بزرگواران غیر بنی رابره بنی فضل متحقق شود با آنکه نیست بلکه واقع است چنانکه در ماده شهادت زیادتیها واقع
 شده است که در انبیاء نیست عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بآنکه فضل کلی مومنی راست عَلَیْهِ وَ
 عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ برین تقدیر اگر سیر غیر بنی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن
 مقام بلند تر یا بدست مجوز باشد هر چند حصول آن مقام اورا بواسطه متابعت بنی است و بنی را نیز از آن
 مقام بحکم حدیث مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهَا وَاجْرُ مِنْ عَمَلٍ بِهَا نَصِيبٌ تمام است
 پس هرگاه فضل جزئی غیر بنی رابره بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق اولی مجوز خواهد بود ^{فلا إشکال}
 اگر چه مدین الکبر باشد یا نه ^{روى الله عنها} ^{بنی مومنین}

مکتوب ۱۹۳۳ صد و نود و سیوم

لبیادت پناہی شیخ فرید صدوریانہ در مرغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرائے اہل سنت و جماعت
و تحریر فیض بر تعلم احکام فقہیہ از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام
و اغراء بر ترویج و تائید آن بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی ناصوکم و معینکم علی کل
بالکسر بر خلاف حدیث ۱۲

۱۰ قولہ بکے نیست چہ مدار تفصیل و مناط فقہیت بر فضل کلی است نہ جزئی و الا نهم ما لہم من خلاص المتعتقدات المقدرة المسلمة
عند الملک فافہم فانہ من مزال الاقدام ۱۲ ۱۳ قول بلکہ در مادہ غیر شہداء و نیز واقع شدہ است قال صلی اللہ علیہ وسلم ان من
عباد اللہ لا ناسا ما ہم با نبیاء ولا شہداء اولی غبطہم الا نبیاء و الشہداء یوم القیۃ قالوا اتخذا من ہم قال ہم قوم تحابوا
بروح اللہ علی غیر ادحام بنیمہم ولا اموال یتعاطونہا فواللہ ان وجوہہم لنور و انہم لعلی نور ولا یخافون اذا خاف
الناس ولا یخفون اذا خاف الناس و قہۃ ہذہ الایۃ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یخفون و ذاکہ البوداء
بدانکہ انبیاء و رجال الیقین غبطہ می برندہ از ال جہت کہ درجات و کمالات ایشان از درجات و کمالات انبیاء زیادہ است لیکن ایشان را تشریف
عالی است کہ دائم در قرب حضرت حق اند و حضرت حق ایشان را از نظر خلق پوشیدہ داشتہ است و بر سبیل دوام ایشان را بخود مشغول گردانیدہ
بادشاہ جمیع امور ممالک را یکیک از مقربان خود تفویض مینماید و او با مرادشاہ در ممالک تصرف میکند و یکے آفتابہ دار است و آب
دمنو بادشاہ ترتیب میکند و دائم پیش بادشاہ است البتہ آن متصرف در ممالک نزدیک بادشاہ مقرب تر است و بر گردیکہ ترمیر و در جہ
عالی تر اگر قابلیت دے بیشتر نہ بودے متصرف در ممالک نشدے لیکن آفتابہ دار این تشریف دار کہ دائم در قرب بادشاہ است و خدمت
خاصہ میکند و بغیر او مشغول نیست ۱۲ منقطع من رتحات ۱۳ قولہ من سن الن زیعین کسیکہ بہنا و پیادہ کردہ در دین مسلمان را و در و ش
نیک را و مردم پس مراد است ثواب آن سنت کہ خود کردہ ثواب کسیکہ کار کردہاں سنت بعد از دے را مسلمہ و قال صلی اللہ علیہ
وسلم من دل علی خیر فہل مثل اجر فاعلہ دواک مسلمہ یعنی کسیکہ راہ بنماید بر خیر پس مراد است ماتہم و کندہ و خیر و دلائل خیر و حکم
خیر است ۱۴ قولہ اللہ تعالی ما مکر الخ یعنی حق سبحانہ و تعالی یاری میکند شما با دعا و اعانت کندہ شما بر بر چیز کہ چاہی تا کہ شما را در شرف سازد و شما را ۱۵
کما یدل علیہ الآیات و الاحادیث العایدۃ الواردۃ فیہم کما لا تخفی علی المطلع علی ما ہ ۱۶

وقت کلمه سرشک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر و خدا که الله سبحانه و آن سرورین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین نمودند
 اللَّهُمَّ شَدِّتْ سُلْمَهُمْ وَفَوِّجْ جَنَحَهُمْ وَخَوِّبْ بُيُوتَهُمْ وَخُذْهُمْ أَخَذَ عَزَّيْزٌ مُقْتَدِرٌ
 عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت ایشان
 بر قدر که اهل کفر را عزت باشد دولت در اسلام بهمان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و
 اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر یاد داده ^{۱۱} قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ^{۱۲} و با کفار و منافقین بجهد و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
 بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیداشده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه بابل کفر نماند
 است بر دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم
 آن بدکیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای اینها بختی باشد بر عدم علم بادشاه بر زشتی آنها
 اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علماء اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناسخت رسوم اهل کفر اعلام
 نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند
 شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتثال معجزات می طلبیدند فرمودند که معجزات از نزد خدا است
 عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در آل اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی امری ظاهر سازد
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشند بهر حال از حقیقت مسائل
 شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و مقربان حضرت بادشاه است
 چه سعادت که درین گفتگو جمعی بازاریار شدند انبیاء علیهم الصلوات والتقیات در تبلیغ احکام شرعیه

له کلام الله و تشدید امام آنچه مثل خیمه کوچک از جامه بزرگ و رنگ بخت منع پیشه و گس سازند و مؤید یعنی خیمه و سبانه نوشته ^{۱۳} قوله
 اللَّهُمَّ شَدِّتْ الْوَلَدَ الْعَرَبِيَّ وَتَقَرَّبْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاكْرُمِ الْإِسْلَامَ وَاكْرُمِ الْإِسْلَامَ وَاكْرُمِ الْإِسْلَامَ وَاكْرُمِ الْإِسْلَامَ وَاكْرُمِ الْإِسْلَامَ
 واقع است در سوره تحریم و باره قد سمع یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران و با منافقان نیز در وقت شور ایشان ^{۱۴} ^{۱۵} یعنی فرود رفتن
 این عذر از کسی ممنوع نگردد که چون من برگردانم و خوارق عادات تصرف ندانم تبلیغ احکام شرعیه نکردم چه تبلیغ احکام را این امر لازم
 نیست ^{۱۶} قوله اگر امتان انچه بدانکه این مضمون در قرآن کریم بکثرت وارد است چنانچه بر ما بر تالی آن محقق نیست ^{۱۷} ^{۱۸} یعنی آوردن
 آن بر لازم نیست چون حق جل و علا نخواهد آید آسان نماید و آنچه بر ما است تبلیغ احکام است و پس ^{۱۹} ^{۲۰} قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَادَّوُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقَاتَلُوا لَأَقْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ فَوَاقُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَ حَسَنِ الثَّوَابِ ^{۲۱}

چه آزار را که کشیده اند و عنت را که نیده بهترین ایشان علیهم من الصلوات افضلها و من الجنة است
 انکسها فرموده مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتْ هـ عمر که شدت و حدیث در دما آخر نشد و شب باختر شد
 کنول کونه کنم افسانه را و السلام والاکرام

مکتوب صد و نود و چهارم

بصدد بهمان صدور یافته در بیان تخریص بر ترویج ملت و تائید دین و مایه تعلق باین ملک
 سَلَامُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ عَافَاكُمْ اسْتَمَاعِ سَخَانِ تَرْوِجِ احکام شرعیه و تذلیل اعداء ملت مصطفویه
 عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ الْخَيْرَةُ مُسْلِمَانِ بَاتِمِ زِدْكَانِ رَافِرِجِ بَخْشِ وَ رُوحِ افراست ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹}

مکتوبات دو صدم

به ملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از رد و مشغولی و صحیفه گرامی که مبنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اخلاص درود یافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه اظهار طلب درود از او را نموده بودند بسماء علی ذلک انوی ارشادی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکر ازین طریق علیه مشغول سازد و آنچه امر فرماید در اقتضای آن سعی بلیغ نمایند نمود امید است که ثمر تاج گردد و چنانچه مشغول نشستن کفایت نمی گردد و تعلق بحضور صحبت داشت بنا بران تصدیق انوی مشار الیه را داده شد والسلام

یَنَاسِبُ ذَلِكَ قَتْلُ حَاتٍ كَيْفَ مَفْتِيحِ فَتَحَاتِ مَدْنِيَّةٍ بِأَدْوَمِ مَجْدِهِ النَّبِيِّ وَالْإِلَهِ الْكَفَّاحِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ النَّفَاتِ نَامَةُ كَرَامِي كَنَامِزِ دَفْقَرَاءِ فَرَمُودَةِ بُوْدَنْدِ وَصُولِ يَافِتِ بَاعَثِ اَزْ دِهَادِ مَحَبَّتِ گُشْتِ نَشَوِي كَكُمُ نَشَوِي كَكُمُ مَحْمُودِ مَقَرَّاءِ رَا بَا غِيَا آتَشَانِي كِرْدَنِ دَرِيْنِ زَمَانِ بَسِيَارِ مَتَعَسِرِ اسْتِ اَكْرَفَقَرَاءِ بَلَقْتَنِ يَا نَوْشْتَنِ رَا هُ تَوَاضَعِ وَحَسَنِ خَلْقِ كِه اَزْ لَوَازِمِ فَقَرِ اسْتِ پَشِشِ مِي گِيَرَنْدِ كَوْتِه اَنْدِشَا اَزْ سَوْ طَنْ خُودِ مِي اَنْكَارَنْدِ كِه طَامِحِ وَ مَحْتَجِ اَنْدِ لَاجِرْمِ دَرِيْنِ طَنْ خِيَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِي گَرَنْدِ وَ اَزْ كِمَالَاتِ اَيْنِ بَزَرْگَوَارِ اَلِ مَحْرُومِ مِي مَانَنْدِ اَكْرَفَقَرَاءِ بَا سَتَغْنَاءِ مِي زَنْدِ قَاصِرِ نَظَرِ اَنْ اَزْ بَدِ خَلْقِي خُودِ قِيَاسِ مِي كَنْدِ كِه مُشْكِرِ وَ بَدِ خَلْقِ اَنْدِ مِي دَانَنْدِ كِه اسْتِغْنَاءِ نِيَزِ اَزْ لَوَازِمِ فَقَرِ اسْتِ كِه جَمْعِ خُذِيْنِ اَيْنِجَا اَزْ اسْتِخْلَافِ بَرآمَدِه اسْتِ اَلْبُوسَعِيَّةِ خَا مِي فَرَا يَدِ عَرَفَتْ نَبِيَّ رَجَبِجِه الْاَكْبَرِ اِدْبَرِ خِيَارِ بَابِ نَظَرِ اِنْ مَقْدَمِه رَا قَبُولِ نَمِي كَنْدِ وَ مَحَالِ اَنْكَارَنْدِ لِيَكِنْ غَمِ نَيْسْتِ طُورِ دِلَالِيْتِ وَ رَا ئِي طُورِ نَظَرِ عَقْلِ اسْتِ بَاقِي احوالِ رَا مِي رُو مَوْلَانَا بِه تَفْصِيْلِ مَعْرُوضِ خُوابَنْدِ اَشْتِ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوبات صد و نهم

به ملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از رد و مشغولی و صحیفه گرامی که مبنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اخلاص درود یافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه اظهار طلب درود از او را نموده بودند بسماء علی ذلک انوی ارشادی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکر ازین طریق علیه مشغول سازد و آنچه امر فرماید در اقتضای آن سعی بلیغ نمایند نمود امید است که ثمر تاج گردد و چنانچه مشغول نشستن کفایت نمی گردد و تعلق بحضور صحبت داشت بنا بران تصدیق انوی مشار الیه را داده شد والسلام

یعنی جمعیت صوری باعث بر جمعیت معنوی با دایا احوال و موافق و مطالعه کلمات قدس حضرت صوفیه کرام علیهم الرضوان موجب اتباع شریعت و غاوستن مصطفویه با دوالله اعلم و علمه اتم ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱

بلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب بر سر
 و اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه میرفتیم ناگهان دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون
 شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند و آخر القصر را بیک کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک
 است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل صورت بند و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین
 بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب ایشان را
 در آن راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیک تر است بوصول از آن راه سلوک معهود
 و مقدمه این طریق التذاد و آرام است که سبب غیبت است از حس و باعث ذبول است از شعور و
 کنایت از آن حالت تشبیه نموده است و چو این غیبت و ذبول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق
 است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد یگوش بهوش
 باید شنید که مدبر جمیع روح است و مرنی قالب قلب قولی جسدی ملکوتی از قوت روحانی است
 و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس ناچار در وقت توجیه قلب و روح بچای قدس خداوندی
 جل شانحه که لازم طریق جذبه است در ابتداء حال که او آن نقص است فتور می در تدریس جمیع و تربیت
 قالب راه میاید که سبب تعطیل حس و ذبول از شعور میگردد و بستی قوی و جوارح میرساند و ب اختیار

از دفعات ترجمه امیر علی جوهر آورده که بمی و گفته حین القضاة در بیان جماعه که بے راه بر راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مقول
 در پناه خود نگذاشت و مستی سائبان سر ایشان شد و هر که با تمیز بود سرش برداشته و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب
 از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه میرفتیم ناگهان دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را پیش گرفتند
 با خود گفتیم این دو ترکمان بگر راه میرفتند نزدیک تر ازین راه معهود بے در پی ایشان نهادیم و بر قیام و کاروان را بهم چنان بگذرانستیم شب
 در آمد چون پاره راه بر قیام ناگاه روئے ماه پوشیده شد با بره سیه من که گم کردم و لیکن چاره نمیدانستم جز رفتن چون نیم شب شد دیگر باره
 ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن جوهر باز یافتیم چون صبح شد کوبه بید آمد آن دو ترکمان مرد و از قدم بر آن کوه نهادند و بیک ساعت
 بر آن بالا شدند و من نیز جان میبندم ساعت بیفتاد و سه ساعت بر قیام سخن بر سر آن کوه شدم آفتاب طلوع میکرد و لشکر گاه عظیم دیدم
 خیمه ها بے نهایت زده و در آن میان خیمه دیدم عظیم بر سر دم که این خیمه از آن کسیت گفتند از آن سلطان است پائے راست از کباب
 بیرون آوردم آواز بے بگو شمر رسید که سلطان در خیمه نیست بر شمشیر است و لشکر گاه شده مرا عقل زائل شد پائے چپ در کباب
 و پائے راست باز آورده بنور در انتظار آنم که سلطان باز گردد و از نغمات الاشی معده او لش توبه است و آغوش رضا و میان مرد و زب
 است و تکل و قناعت و صبر و شکر و غیره باید که تمامی این طریق و وصول بنهایت مرلوطه طے مقامات عشره مذکوره است و هیچ
 مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا منصور نیست ۱۲ عیسی محمد معشوق طوسی است و دیگر امیر علی جوهر قدس سرهما ۱۳

بر زمین میخواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی
 فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوری است آن را سماع طبیعی گفته و بمبلغه منع آن نموده پس محقق
 شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنویست و این ذبول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسبت
 است بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روئے ماه بابر سیه کنا به از ظهور صفات بشریه است
 که مبتدیان را باستان آن حضور آگاهی میرساند و این استتار تا توسط احوال است چه متوسطان را این استتار
 است بر چند بے استتار نیست تواند بود که بهمین معنی گفته باشند که چو نیم شب شد دیگر باره ماه از ابر بیرون
 آمد و اثر قدم آن دو جوهر باز یافتیم چه در حالت بسط که او آن حضور آگاهی است راه روشن میگردد و قطع
 مسافت بشیر نموده می آید چو صبح رسید یعنی آن غیبت و ذبول زائل شد و آن حضور آگاهی قوت گرفت
 با توجیه خلق جمع گشت و کنا به از این حضور بطلوع آفتاب کرده است کوه عبارت از وجود بشریت
 است که درین وقت بروی ظاهر ساخته اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و
 چو آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلاء محبت لاجرم مرد و از پائے بر بالا بے کوه بشریت
 نهادند و بیک ساعت بر آن بالا شدند و بنحو از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب چو آن قوت جذب
 نداشت تحت تمام بالا بے آن کوه برآمد آنهم بیک متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش بر میداشت
 لشکر گاه عبارت از مرتبه ایمان ثابت است که جامع تعلیقات حقائق امکانی است و تعیین علمی و تجویزی که
 نیمه ها بے نهایت کنایت از آن تعلیقات است و در آن میان خیمه عظیم اشارت بتعین علمی و تجویزی است
 نقاله و تقدس که آنرا خیمه سلطانی گفتند و چو حسین قصاب شنیده که آن خیمه خیمه سلطانی است خیال کرده

از مقدس سره قدوة قائمان بوحده وجود است و بسیار از فقهاء و علما ظاهر و باطن کرده اند و اندک از فقهاء و جماعه از صوفیه
 و سربازان دانسته اند و بر اشعار لطیف و غریب است و اخبار نادر عجیب و مصنفات بسیار دارد و یکی از مشایخ بغداد امام فاضل
 در مناقب و کتاب جمع کرده است که در آن جا آورده که معصنات حضرت شیخ انبیا بعد از اوست و در باب شهاب الدین سهروردی
 آمد پس سره اتفاق ملاقات افتاده است و هر یک از ایشان در دیگر نظر کرده است از یک دیگر مفارقت نموده بے سکه در میان ایشان
 کلامی واقع شود بعد از آن دیر از حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است و جل مملو من فیه قدالی و قدامه من السنه و شیخ
 شهاب الدین را پرسیدند از حال و بے گفت بوجو الحقائق نسبت و بے در خصوص بیک واسطه شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی قدس
 سره میرسد نسبت بگرد و در خمره بخضر علیه السلام میرسد بیک واسطه و لد رضی الله تعالی عنه لیلۃ الاثنين السابغ عشرون و مضان
 ستة مستین و خمسائة و توفی لیلۃ الجمعة الثانیة و العشرون من شهر ربيع الاخر سنة ثمان و ثلثین و ستمائة
 بد مشق و دفن بظا هر هانی سفر قاصدون و عالمیا آن موضع بجا مشهور است ۱۲ از نغمات بلا خضار ۱۳

است عام تر از آنکه آن دوسه حرف را بخصوص معلوم او کرده باشند بانه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دوسه حرف برین منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دوسه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است از و باید کرد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات آمین و اکملها *

مکتوب دوم و دوم

بمیرزا فتح اندکیم صدور یافته در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و بجهت موجب قطع این بزرگواران نموده بختنا الله سبحانه و ایانکه علی الطریق المستقیمه المرصیه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الحیة روزی سخن از غیرت متنازع نقشبندیه قدس الله تعالی آموادهم مذکور نمی شد در ال ایان مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشان را قبول فرموده و در تانی الحال بجهت و بجهت موجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطن و تخمین منشئت اذبال دیگران گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی ستام مذکور شده بود و آن مذکره معلوم نیست که یک لمح کشیده باشد و آن بهم مبتنی بر تقریب بوده بعد از آن خدا نه کند جل شان که فقیر را از مسلمانان رانخواست ^{یعنی بجهت خدا و بالذات} باشد یا در دل کینه نگذاشته خاطر شریف ازین رنجد جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق با طریق دعوت اسماء نیست اکابر این طریقت استهلاک در مسمائے این اسماء اختیار فرموده اند از ابتدا توجیه ایشان با حدیث صرف است از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مراد الحال چوں آن شاکره بتوسط نقلهای متعدد بهیئت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از اینجا توهمات دیگر ناشی گردد و از بلای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما بیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی بیچ نفقه راه نمی یابد ملحوظ و منظور بجهت اندیشی شما بود اما الداجی بالضمیر لا یستحق النظر مثل مشهور راست یقین اند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در ویشال

رامی باشد تقریب گفته بود بخاطر بارند بند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه فصل داند امر او از دو حال خالی نیست ز ندیق محض است یا جا بل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوب که بجناب شما نوشته بود در بیان فرق ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کس که حضرت امیر افضل از حضرت صدیق گوید از جمله اهل سنت می برآید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سالک خود را از سالک کین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر انصابت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیاء علیهم السلام الصلوٰات و التسلیمات منعقد گشته است الحق باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه به صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام رسیده است از او پرس فرنی که خیر التالبعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی آن قسم سخنان تحمل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارت که مردم این توهم را از اینجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیقت معامله و رسید مجر و تقلید از باب خود نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لَوَ اِنِّي اَدْفَعُ مِنْ لَوِ اَوْ فَحَمْدُ اَزَالِ جَالِی با فضیلت نتوان بود که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد و السلام *

مکتوب دوم و سوم

به ملا حبیبی صدور یافت در تحریض بر محبت این طائفه علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و مایه نایب ذلک احسن الله تعالی آحو الکر و اصلح سبحانه اعمالکم له قوله بکرم الفتح و کانت فارسی مفتوح صفت کشیدن و انبوه مردم و نوس از شکار کردن که چند مردم گرد صید حلقه بسته میگردد و بالکسر خط است ۱۲ قوله سگ گر گین بالفتح صاحب مرض خارش و بالغم نام پهلوان ایرانی سرخ ۱۳ یعنی در مکتوب یا زده ام از جلد اول دقت اثر نامه ۱۴ به آنکه شما از احوال شیخ ابویزید بسطامی قدس سره بحاسیه مکتوب چهل و سیوم نوشته ۱۵ حاشا کلمه تنزیر و کلا بمعنی زجر و منع ۱۶ یعنی علم و نشان من رفیع و بلند تر است از نشان محمد صلی الله علیه و آله و بارک و سلم ۱۷

واما لک مکتوب شریف چوں بنی از محبت فقراء بود رسیدن آن فرحت فراوان روستی و ادحق سبحانه
 و تعالی محبت این طائفه علیه را بعد از بزرگواران و داند و نیاز مندی نسبت با ایشان سرایه روزگار سازد و
 بحکم الهی مع من احب مجاز ایشان با ایشانند و ایشانند که حلیس ایشان از شقاوت محفوظ است
 در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها ومن الخیرات اکملها که خدای تعالی را
 فرستگانند و رستگاری کفایت اعمال در راهها و گذر میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بند این طائفه را که در
 ذکر اند و به یک دیگرند گفتند که بشناخید بسوسه حاجت خویش پس گردیدند ایشان را با آنچه خویش و از بسیاری
 تا آسمان رسد پس خداوند تعالی که دانایان است بجا بندگان از ملائکه پیرمرد چوں دیدیدند بندگان را فرستگان
 گویند آبی حمد و ثنای تو میگفتند و ترابه بزرگی یاد میکردند و ترابه از جمله عیوب و نقصان تیر میزدند و خداوند
 تعالی فرماید ایشان را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و بیشتر تحجید و
 تمکیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت میطلبیدند خداوند تعالی
 فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر طلبند و بیشتر
 حرص آن نمایند ملائکه گویند یا رب آن طائفه از دوزخ تو میترسیدند و به تو پناه می جفتند حق سبحانه و تعالی
 فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تعوذ
 نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرستگان را فرماید شمار آگاه گرفته ام ایشان را هم بریا مریدم
 ملائکه گویند یا رب در آن مجلس ذکر آن فلاں از برای من بود و حاجت دنیاوی داشت برائے
 آن آمده بود و حق سبحانه فرماید ایشان جلسایند یعنی جلسایان من اند بحکم الهی انما جلیس من ذکر فی بیته من
 ایشان بد بخت نباشد پس ازین حدیث و حدیث سابق که الهی مع من احب لازم می آید که مجاز
 این طائفه با ایشانند و هر که با ایشان است بد بخت نباشد ثبتنا الله سبحانه و آیتا کبر علی حجته

۱۰ یعنی مرد با کس است که دوست داشته است مراد از او الهی و مسلم رجم الله له ۱۱ روایه البخاری و مسلم عن ابی هریره
 رضی الله تعالی عنه ۱۲ یعنی غیر آن فرستگان که اعمال بنی آدم را نوشته میکنند ۱۳ آنچه مجموع جناح بقره جمیع معنی باز ۱۴
 ۱۵ و فائده سوال انوار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدیس ایشان است و تفریط ملائکه که فساد و فسق ایشان گواهی
 میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند ۱۶ عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ان الله تعالی یقول انما مع عبدي اذا ذکر فی ذکره کتبی شفعا و اوله البخاری و نیز در حدیث متفق علیه
 است و انما معه اذا ذکر فی ۱۷ مشکوٰۃ ۱۸ قال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه شجرة
 انامن دجال لا یحاف جلیسهم و دیب الزمان ولا یری ما یرهب ۱۹ لفظ الحدیث هکذا هم الجلساء لا یشتقی جلیسهم

هؤلاء الکرام بحرمه النبی الاهی الهاشمی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
 و التیمات کما ذکره الذاکرون و کما غفل عن ذکره الخافلون و آنچه از احوال خویش
 در مکتوب میان شیخ که داد قلمی نموده بودند این قسم عذایات و کم تیرها طالبان را بسیار رو میبرد
 بهمت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت نه کنند پس بے رنگ است یا رد نخواه لے
 دل و قانع نشوی بزرگ ناگاه لے دل و صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه
 و تعالی در صحبت ایشان اندازد و گردستان گرداگر نمی رسد بوسه رسد و گریه بوسه هم نباشد
 رویت ایشان پس است و بهما طریق که از حضرت قبله گاهی یعنی خواجیه عبدالباقی قدس سره اخذ کرده
 اند باشند اسم مبارک الله را بجهت بے چونی و بے چگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب در دل گزرا نند و معنی
 حاضر و ناظر تصور نه کنند هیچ صفت ملحوظ ندارند پس اسم مبارک را بعد از توجه مذکور همواره در دل حاضر
 دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات میسر نشوند کور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال
 مجزیه نویسان باشند که مطالعته آنها باعث توجه غائبانه میگردد و السلام

مکتوب دوصد و چهارم

بمیر محمد لغمان بدخشی صد و ریافت در بیان آنکه از تعرفات اهل خضران محنت نکشند و به کاره کردیش
 دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان و مایه ناسب ذلک خدمت
 میر لغمان از سخنان پریشان ارباب خضران محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لائق آن که مکانات
 و مجازات متعرض نشوند و دروغه را فروغ نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات متناقضه آنها
 خواهد بود من کوی جعل الله له نورا قال له من نور شعلیکه در پیش دارند در بهمان گوشند و از غیر آن

۱۰ لے برادر بے نهایت در گناست و هر چه بد میسر می رود بے مایست ۱۱ یعنی بهمان طریق معلوم باشند و از آن راه غفلت نه
 در زند و اعراض رواندند که کبریت امر است ۱۲ این قول اشارت است بآیه که در پاره سحان الذی و سورته بنی اسرائیل واقع
 است و نظم الایه کذا قل کل یعمل علی شاکلته فی یکم اعلم بعین هواهدی سبیلا یعنی بگو بر کس کار میکنند بر صورت حال خویش
 و طریق خود پس پروردگار شما دانا تر است بآنکه دے یا بنده را است ۱۳ قول من کوی جعل الله له نورا کوی جعل الله له نورا
 است در سورته نور پاره قد اطلع یعنی و هر که نداد او را خدا روشنی پس نیست او را هیچ روشنی ۱۴

نیک بگرز پوشیده شده است مرسل داشته خواهند بود بپوشید عواقب جمع امور بخیر باد یا لایق و الیه المرجع
 علیه و علیهم الصلوٰة والسلام

مکتوب دوم و مضمون

بمیرزا احسان الدین احمد صدور یافته در میان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا به میزان شرع نمیرساند و کشف و کلام علی عباد الله الذین اصطفی تدنیه است که اخبار سلامتی جناب شما و حضرت محمدرضا و فرزندی میان جمال الدین حسین بسیار اعز و خدمت عظیمه علیه علی الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدایه زبیده مانع آن غیر از تسبیح دور افتاد نخواهد بود و آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی مرتبه صحابی نرسد و لیس قرنی بان رفعت نشان که بشرف محبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات نرسیده به مرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه پرسید آیا شما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود انما اذن فی دخول الف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه و الیه و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا امره احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و تابع مقرب بعافیت است و الله سبحانه و الحمده و المنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء و الاکرام و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و انما ملائک الرحمن و مصادر النعمات و مناط القورین یا لسعادات الدنیویة و الاخریة شبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک بحرمه سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم الصلوات و التسلیات انتمها و اکملها ع کار این است و غیر

له قال صلی الله علیه و سلم ان خیر التابعین رجل یقال له اویس له والد و کان به بیاض فیه فلیستخفکم رواه مسلم یعنی بهترین تابعین مردیست که گفته میشود مراد اویس و مراد مادر نیست و بود و بوی بر سرش امکنید و در خوابید از روی که استغفار کند مرثدا ۱۲ یعنی کدام یک ازین دو افضل است معاوی بن ابوسفیان امیر شام رضی الله تعالی عنهما یا عمر بن عبد العزیز بن مروان اموی ۱۳ قولنا لایا الذی الخ یعنی عبارتی که داخل شد و در آمد یعنی اسب معاویه همراه رسول خدا میراث بهتر است از عمر بن عبد العزیز ۱۴ احد الائمة الاعلام و الفقهاء العظام المردی مولی بنی حنظلة ثقة ثبت فقیه عالم جواد مجاهد جمعت فیه خصال الخیرات سنة احدى و ثمانین و ثلث و ستون ۱۵ تقرب

ان همه هیچ از ترسای صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا به میزان شرع نمیرساند و کشف و کلام علی عباد الله الذین اصطفی تدنیه است که اخبار سلامتی جناب شما و حضرت محمدرضا و فرزندی میان جمال الدین حسین بسیار اعز و خدمت عظیمه علیه علی الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدایه زبیده مانع آن غیر از تسبیح دور افتاد نخواهد بود و آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی مرتبه صحابی نرسد و لیس قرنی بان رفعت نشان که بشرف محبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات نرسیده به مرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه پرسید آیا شما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود انما اذن فی دخول الف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه و الیه و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا امره احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و تابع مقرب بعافیت است و الله سبحانه و الحمده و المنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء و الاکرام و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و انما ملائک الرحمن و مصادر النعمات و مناط القورین یا لسعادات الدنیویة و الاخریة شبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک بحرمه سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم الصلوات و التسلیات انتمها و اکملها ع کار این است و غیر

مکتوب دوم و مضمون

بر حضرت محمدرضا و اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه و علی مقارن الحیین

له قولنا ترسای صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا به میزان شرع نمیرساند و کشف و کلام علی عباد الله الذین اصطفی تدنیه است که اخبار سلامتی جناب شما و حضرت محمدرضا و فرزندی میان جمال الدین حسین بسیار اعز و خدمت عظیمه علیه علی الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدایه زبیده مانع آن غیر از تسبیح دور افتاد نخواهد بود و آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی مرتبه صحابی نرسد و لیس قرنی بان رفعت نشان که بشرف محبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات نرسیده به مرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه پرسید آیا شما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود انما اذن فی دخول الف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه و الیه و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا امره احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و تابع مقرب بعافیت است و الله سبحانه و الحمده و المنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء و الاکرام و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و انما ملائک الرحمن و مصادر النعمات و مناط القورین یا لسعادات الدنیویة و الاخریة شبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک بحرمه سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم الصلوات و التسلیات انتمها و اکملها ع کار این است و غیر

صدور یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه است که خود را در مقامات انبیاء می یابد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات نیز بالاتر است بر این معنی چیست ؟ فرزندی پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه است که خود را در مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات آنهمه اذکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از آن مقامات نیز لایق رفته است بر این معنی چیست و حال آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات اولیا بر چه میبایند لطیف الیشان میبایند و به کمالات ولایت بمثلت الیشان میرسد جویش آنست که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و النبکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب از آن مقامات بالاتر است چه آن مقامات عبارت از اسماء الهی است جل سلطافه که مبادی تعین الیشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات را به توسط اسماء بعالم هیچ مناسبتی نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه که میباید ان الله لغنی عن العالمین شاید این معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و انوار بالار با خود گرفته فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتب که شباهت با چهار طبیعه الیشان دارند اقامت میفرمایند و توطن نمایند لهذا اگر کسی الیشان را بعد از استقرار جوید در جمال اسماء یا بدین بلند استعداد که متوجه حضرت ذات است تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بان اسماء خواهد رسید و از آن جا بفرق خواهد گذشت الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید و با سمیکه مبدعین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایاں تر از آن اسمائیکه مقامات انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات نخواهد بود و تفاوت مقامات اینجائی هر خواهد شد که ملاحظه فضیلت است بر که مقام او بلند است

۱۰ بخدی که وصول سالک بر چندین استعداد باشد آنجا نیست پس توهم مساوات مندرج گردد و فضل حق فی هذا القول ابیاء الی جواب السؤال المن کورد ۱۱ و عروج این بزرگواران بفرق است از اسماء الی ما شاء الله تعالی ۱۲ واقع شده است در پاره امن خلق و سوره عنکبوت و نظم الایه بکذا و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین یعنی در هر کجا کند جز این نیست که جاهد میکند بر نفس خویش بر آئینه خدا البته بی نیاز است از عالمیان ۱۳ پس لازم نیاید خلافت مقدر و مجمع علیه و اندرین قول جوابی است دیگر مر سوال مذکور را و این جواب را بمثل و واضح گردانیده اند ۱۴

۱۵ پس توهم مساوات با ایشان پیدا میشود ۱۶

افضل است و تا سالک باز با اسم خود نه گردد و اسم خود را پایاں تر از آن اسمی نیابد افضلیت آن بزرگواران را بطریق فوق و حال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید و به یقین سابق حکم با دو گو آنها میکنند اما وجدان او مکتوب حکم اوست درین وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه و در کمال تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام از مرتب اقام سالکان است این جواب را به مثالی واضح گردانیم آری باب معقول گفته اند که در خان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء آبی است و قتیکه و خان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء آبی بالافرا خواهند رفت و بحصول قسرها سر عروج خواهند نمود گفته اند اگر و خان قوی باشد عروج او تا کوه تار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء آبی که باطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آن جا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که تبه اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبه اجزاء آبی و هوای چه آن تفوق باعتبار قیاس بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکوه تار چون آن اجزاء ارضی بمقامات تارین طبیعی خود برسند مرتبه مقام اینها فرود تر از مقام آب و هوای خواهد بود پس در ناخن فیه عروج آن سالک از آن مقامات باعتبار قیاس است که آن قیاس فرط حاکم است محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتفی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یا بدویش آنست که بر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق در میان ظلال و حقائق نمیتواند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان میبایند خیال میکنند که شرکته با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شے است بنفس شے الله عز و جل حقائق الاشیاء کما هی

۱۰ قوله بالفتح بتم بر کارد داشتن و قوله سر بر زرد بکارد دارند یعنی بجز جابر که از طبع اجزاء ارضی خارج است یعنی اجزائی ناری ۱۱ قوله که بقسم اول و فتح و تخفیف را شے محله یعنی گوشت که بدان بازی کنند و هر چیز در و گرد مثل گوشت باشد ۱۲ یعنی اشتباه ظلال اکابر بنفس نفسیه عالمیه الیشان و اشتباه ظلال مقامات این بزرگواران بر نفس مقامات اینان قدس اند اسراریم ۱۳ و نفس عنا ما بنا من الکرب با نفاسهم الشریفة المقدسة الزکیة ۱۴ بدانکه کوه تار فوق کوه باد است متصل باسمان کما زعموا ۱۵ خداوندایماننا شے بر چیزه را چنانکه در نفس الامر هست و دور دار مارا از اشتغال با آنچه از تو غافل کند مارا بجزمت سر و پشیمانی و پسینا علیه الصلوة والسلام لا تنان الا کملان مدام الملوان ۱۶ تشریح گاه پاهائے راه روندگان طریقت ۱۷ ازین سیر و سلوک و عروج که بالفعل بحصول میوست ۱۸

التَّعْبِيرُ بِعَمَلِهَا وَفَلَعَا يَتَّقِ الْمُسْكِينُ مَا يَتَّبِعُ عَمَلُهَا فَافْضَلُ أَقْدَامُ إِبْلِ اللَّهِ بِاعْتِبَارِ لَحْظِ إِيْنِ مَرَاتِبِ
شَتَّى اسْتِ عَلَى تَفَاوُتِ الْأَسْتَعْدَادَاتِ وَالْقَابِلِيَّاتِ وَالْوَاضِلُونَ إِلَى الْأَسْمِ قَلِيلُونَ
مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ وَاصِلُونَ إِلَى خِلِّ مِنْ ظُلُلِ ذَلِكَ الْأَسْمِ بَعْدَ أَنْ
عَرَفُوا مِنَ الْمَرَاتِبِ الْإِمْكَانِيَّةِ بِأَسْمَاءِهَا بِطَرِيقِ السُّلُوكِ وَالسَّيْرِ الْفَصِيلِ وَقَدْ
يَتَوَهَّمُ الْوُضُوءُ إِلَى ذَلِكَ الْأَسْمِ فِي طَرِيقِ الْحَذَبَةِ الصَّوْفِيَّةِ أَيْضًا لَكِنَّهُ غَيْرُ مَعْتَبَرٍ
وَلَا يُحْتَدِّبُهُ وَالَّذِينَ عَرَفُوا مِنْ ذَلِكَ الْأَسْمِ وَقَطَعُوا مَرَاتِبَهُ الْمُتَفَاوِتَةَ قَلَّتْ أَوْ
كَثُرَتْ فَهَؤُلَاءِ أَقَلُّ قَلِيلٍ مِنْهُمْ بَرَصْرَاصِلُ سَخْنِ رِيْمٍ وَكُوَيْمٍ كَحَقِيقَتِ شَخْصٍ جِهَانِكُمْ تَعِينُ وَجُوبِي أَوْرَانِ
كُونِي تَعِينُ امْكَانِي أَوْرَانِي كُونِي جُولِ إِيْنِ مَقْدَمَاتٍ مَعْلُومٍ شَدَّ كُوَيْمٍ كَمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَكَاتُ وَرَبِّكَ كَافِي أَنْ تَمُرَّكَ مِنْ رَبِّكَ مِنْ عَالَمِ خَلْقٍ وَعَالَمِ أَمْرِ اسْتِ وَأَسْمِ الْهَي
جُلِ شَانِهِ كَرَبِّ عَالَمِ خَلْقٍ اسْتِ شَانِ الْعَلِيمِ اسْتِ وَأَنْ تَكُونَ تَرْبِيَّتِ عَالَمٍ أَمْرًا مِمَّا يَدْرَأُكَ مَعْنَى اسْتِ
كَمَبْدٍ أَوْ جُودٍ أَوْ عِبَارَتِي أَنْ شَانِ اسْتِ كَمَا حَقِيقَتِ مُحَمَّدِي عِبَارَتِ أَرْشَانِ الْعَلِيمِ اسْتِ وَحَقِيقَتِ
أَحْمَدِي كَنَاءِ إِيْنِ مَعْنَى اسْتِ كَمَبْدٍ أَنْ شَانِ اسْتِ وَحَقِيقَتِ كَعْبَةِ سَجَانِي نِيْزِ سَمَانِ مَعْنَى اسْتِ وَنَبَوْتِي
كَمَبْدٍ أَوْ خَلْقِ حَضَرْتِ أَدَمَ عَلَى نَبِيْنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ آلِ سُرُورٍ حَاصِلٍ لَبُودَةٍ وَنَزَالِ مَرْتَبَةٍ
نَجْمِ دَوَاهٍ وَكَلَمَتُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَادَمُ يَتَّقِ الْمَاءَ وَالْطَّيْنَ بِاعْتِبَارِ حَقِيقَتِ أَحْمَدِي لَبُودَةٍ اسْتِ كَمَبْدٍ أَوْ خَلْقِ
دَارِ وَبِهِمْ اَعْتِبَارِ حَضَرْتِ عَيْسَى عَلَى نَبِيْنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَلَمَتُهُ لَبُودَةٍ اسْتِ لَبُودَةٍ اسْتِ لَبُودَةٍ اسْتِ
مَنْ سَبَدَتْ وَاشْتَرَتْ لَبَارَتِ قَدُومِ أَنْ سُرُورٍ عَالَمِي وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَكَاتُ بِأَسْمِ أَحْمَدِ دَوَاهٍ وَفَرَمُودِ

له یعنی رسیدگان بحد اسم که اند از اولیاء چه اکثر شایان و اصل اند بظن از غلال آن اسم بعد از آنکه عروج نموده و ترقی کردند از مراتب و منازل امکنه
بنامها بطریق سلوک و سیر تفصیلی و گاه است که ظن کرده میشود در رسیدن بحد آن اسم نیز در طریق هدیه محضه و لیکن آن معتبر و معتدیه نیست و
اما آنکه عروج نموده و ترقی کردند از آن و قطع نمودند مراتب مختلفه از آنکه پیش پس این چنین گمان بعایت کمتر اند از اولیاء کرام قدس الله تعالی
اسرارهم و اخاف علیهم من فیوضنا هم ۱۲ عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قالوا یا رسول الله حق دجیت لك النبوة
قال فادهم بین المرحوم و الجسد دواة القومذی یعنی گفتند صحابه یا رسول الله که ثابت شد مرز نبوت و در کدام وقت نامزد
گشتی بدال گفت آنحضرت ثابت شد مرز نبوت و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی خلقت آدم تمام نه شده بود و روح او به جسد
متعلق نشد بود کثایت از سبق و تقدم است و نیز مروی است انی عند الله مکتوب خاتم النبیین وان ادم لم یجدل فی طبیئته
دواة فی شکر السنة ۱۲ مشکوٰۃ ۱۱ کما قال تعالی یا صریح ان الله یشیرک بجلالة منه اسم الله المسمی عیسی ابن مریم
الزوال علمان بآیة ذلك الرسل ۱۳ بالفتح بمعنی مخلوقات از جن و انس و انام بالمدینز آمده و انیم هم نوشته اند و این بر سه لفظ جمع
است نه جمع مثل قوم و در هر طریقی ۱۴

دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از تعلق بیدار شدن از خواب

وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَنَبَوْتِي كَمَبْدٍ نَشْأَةٍ عَنَصْرِي تَعْلُقُ وَارِدُهُ بِهِ اَعْتِبَارُ
حَقِيقَتِ مُحَمَّدِي اسْتِ بَلْكَ بِاعْتِبَارِ حَقِيقَتَيْنِ اسْتِ وَرَبِّ أَوْدِيْنِ مَرْتَبَةٍ أَنْ شَانِ اسْتِ وَمَبْدِ أَنْ
شَانِ لَهَذَا دَعْوَتِ إِيْنِ مَرْتَبَةٍ اَمَّ اسْتِ اَزْ دَعْوَتِ مَرْتَبَةٍ سَابِقِ چَهِ دَرِ اَلِ مَرْتَبَةِ دَعْوَتِ اَوْ مَحْضُوصِ لِعَالَمِ اَمْرٍ
بُودِ وَ تَرْبِيَّتِ اَوْ مَقْصُورِ بَرِ رُوحَانِيَّاتِ وَ دَرِ مَرْتَبَةِ دَعْوَتِ اَوْ شَامِلِ خَلْقِ وَا مَر اسْتِ وَ تَرْبِيَّتِ اَوْ مَشْتَمِلِ رُوحَانِيَّاتِ
وَا رُوحِ غَايَةِ مَا فِي الْبَابِ دَرِ مَرْتَبَةِ نَشْأَةِ عَنَصْرِي اَمْرًا عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ غَالِبِ
سَاخْتِ بُودِ نَشْأَةِ مَلِكِي اَوْ تَامِنَا سَبَدَتْ كَمَسَبَبِ اِنْدَادَةِ وَ اسْتِفَادَةِ اسْتِ بَشِيرِيْدِ اَشْدُ وَ جَلَالُكَ كَمَجَانِبِ
بَشَرِيَّتِ اِيْشَانِ غَالِبِ اسْتِ حَضَرْتِ حَقِّ سَجَانِهِ وَ تَعَالَى اَلْجَبِيْبُ خُودِ رَاسَلِيْ اَللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى
آلِهِ وَ سَلَامٌ بَاكَ وَ جِوْمِ اَمْرِ مِیْغَرَايِدِ بَاظْهَارِ بَشَرِيَّتِ خُودِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
يُوحِي اِلَى اِتْيَانِ لَفْظِ مِثْلُكُمْ اَزْ بَرَاءَتِي تَاكِيدِ بَشَرِيَّتِ اسْتِ وَ بَعْدَ اَزْ اِرْتِحَالِ اَزْ نَشْأَةِ عَنَصْرِي جَانِبِ
رُوحَانِيَّتِ اَوْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ غَالِبِ اَمْرٍ وَ مَنْ سَبَدَتْ بَشَرِيَّتِ رُوحِ لَقْصِ اُورْدِ وَ نُوْرَانِيَّتِ
دَعْوَتِ تَفَاوُتِ پید اکر و بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دفن آل سرور علیه و آله الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ فارغ نه شده بودیم که در دلهائے خود تفاوت یافتیم بحد ایمان شهو دی با ایمان غیبی مبدل گشت
و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و آله الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و از منتهی مطاوله جانب روحانیت بر نیجه غالب آمد
که جانب بشریت را بنیام متبلون بلون خود ساخت و عالم خلق را منصفیج بر صبیخ عالم امر گردانید پس
ناچار آنجه از عالم خلق او علیه و آله الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی حقیقت
مُحَمَّدِي عروج فرموده ملحق بحقیقت أَحْمَدِي گشت و حقیقت مُحَمَّدِي با حقیقت أَحْمَدِي متحد شدند و از

له اشارت است بآیه که در پاره قد سمع الله و سوره صفت واقع شده است یعنی و لَبَّاسَاتِ دَهْدِهِ پِیْغَامْبَرِ که بیاید بعد
از من نام او احمد است صلی الله علیه و آله و اصحابه و بَارَكْ و سَلَامُ تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا ۱۲ و واقع است در آخر سوره که بف
و پاره الم اقل یعنی گو جز این نیست که من آدمی ام مانند شما و می فرستاده شود لبوئے من الخ ۱۳ و فی دواية الترمذی قال
لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة اصابها كل شيء فلما كان اليوم الذي
مات فيه اظلم منها كل شيء و ما لفضتنا ايدينا عن الذباب و انا لفي دفنة حتى انكم ناكلوننا یعنی در روایت ترمذی
اینچنین آمده که گفت انس رضی الله تعالی عنه که چون شد روزی که در آمد در دایه آنحضرت بدمینیه روشن شد و منبر بر چرخ یعنی در دیوار و سب
بر گاه که شد روزی که مرد آنحضرت در دایه یک شد و بدمینیه بر چرخ و منیفا شدیم و دستهای خود را از خاک تا آنکه منکر یافتیم دلهائے خود را و نا
آشنا و نسیم و اراکنایت است از کم شدن صفات نورانیت که حاصل بود از مشاهد و حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ۱۴

از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در نجای امکانی خلق و امر اوست علیه و علی آله الصلوٰه والسلام
نه تعیین و نه تعیین امکانی او ظل آنست چه عروج تعیین و جوبی را معنی نیست و متحد گشتن با آن
تعیین معقول نه و چون حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰه والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت
شرعیت خاتم الرسل علیه الصلوٰه والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام حقیقت
محمدی خواهد رسید و تقویت دین او علیه الصلوٰه والسلام خواهد نمود و آیین جاست که نقل میکنند
از شرائع با تقدم که بعد از هزار سال از انحال پیغمبر اولی العزم از انبیا که ام و رسل عظام مبعوث میشوند
که تقویت شرعیت آن پیغمبر فرایند و اعلاء کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شرعیت او تمام میشود
پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث می گشت و تجدید شرعیت خود میفرمود و چون شرعیت خاتم الرسل علیه
و علیه الصلوٰات و التسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علماء امت او احکام انبیا داده کار تقویت
شرعیت و تأیید ملت را با ایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را متابعت او ساخته
تر و ترجیح شرعیت او نموده است قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى اِسْمُهُ تَزَلْنَا الذِّكْرَ وَاسْمَا لَه
لِحَافِظُونَ بدانند که بعد از هزار سال از انحال خاتم الرسل علیه و علیه الصلوٰه والسلام اولیاء
امت او که بطور آبرو بر چند اقل باشند اکل بودند تا تقویت این شرعیت بر وجه اتم نمایند حضرت
محمدی که خاتم الرسل علیه و علیه الصلوٰات و التسلیمات از قدم مبارک او بشارت فرموده
اند بعد از هزار سال بوجود خواهد آمد و حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰه والسلام خود نیز بعد
از هزار سال نزول خواهد فرمود با جمیع کمالات اولیاء این طبقه شبیه کمالات اصحاب کرام است
هر چند بعد از انبیا افضل مر اصحاب کرام راست علیه الصلوٰه والسلام اما جائی آن دارد که از کمالات
تشابه یکدیگر را بر دیگر فضل متوان داد و آنجا تواند بود که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰه و

له بدانکه تحقیق ثابت شده است با حدیث صحیح که عیسی علیه السلام فرمودی آید از آسمان بزین و میرا شد تابع دین محمد را صلی الله علیه و سلم حکم
میکند بشرعیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لادب بعضی از احکام که از باب بدل است چنانکه نسخ میباشد ۱۲ از ترجمه شیخ عبدالحق
دبلوی رحمه الله علیه ۱۳ نگویند صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین لا یبی بعد ۱۴ ۱۵ یعنی بر آئینه ما فرستادیم قرآن
را و بر آئینه ما نگاه بایم این کریمه واقع است در باره ربما و سوره حجر ۱۲ ۱۳ عن امرسلته و صلی الله تعالی عنها قالت سمعت
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقول المهدی من عتوقی من اولاد فاطمة ردا الی ابوداؤد و ایضا
قال صلی الله علیه و سلم المهدی منی الخ و اذ التزمی ۱۲

در ادب حقیقت محمدی و حقیقت احمدی

السلام لا یدعی اولیاء خیرا ام اخوهم نه فرمود لا یدعی اولیاء خیرا ام اخوهم لعلمه بحال
کل من القریة یقین لهذا قال خیر القرون قدری اما چون از کمالات مشابهت جائی تر و دوده فرمود
لا یدعی اگر پرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین
را نیز ساخته است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه یقین
باشد پس تشابه این طبقه در کمالات با اصحاب کرام چه خواهد بود و جواب گوئیم که تواند بود که خیریت آن
دو قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ندرت ارباب فسق و
معصیت و هؤلاء ینبغی انهم من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء
ذینک القریة ینبغی انهم من اولیاء الله فی هذه الطبقة فیض روح القدس از بار مدد فرماید و دیگران هم بکنند
آنچه مسیحا میکرد و اما قرن اصحاب از جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان
سابقان اند و در جنت نعیم مقر با ایشان اند که اتفاق کوه ذنبت دیگران بکشد شجره ایشان نرسد
و الله یختص برحمته من یشاء و باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت
که در ساله مبداء و معاد فوق این عبارت مذکوره مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجودیت
محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقت
ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء امت
اومی آید و از ایشان برکات میجوید و چون حقیقت او را تقدم باشد به حقیقت محمدی این معنی چگونه
جائز باشد و جواب گوئیم که حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدیس

له تمام الحدیث هکذا - مثل امی مثل المظی لا یدعی اولیاء خیرا ام اخوهم و اذ التزمی یعنی قصه و حال امت من مشابه
قصه و حال باران است در یافتن نمیشود که نخست باران بهتر و نافع تر است یا پسین و این کنایت است از بودن همه امت
خیرینا که مطر همه نافع و خیر است قال المعرب و اخو ابن عساکر عن عم و بن عثمان رضی الله تعالی عنه مرسله بلفظ
امی مبادک لا یدعی اولیاء خیرا ام اخوهم ۱۱۲ انتهى ۱۳ ای و لا یجل کونه صلی الله علیه و سلم عالما بحال کل من
القریة یقین خیر القرون السابقة ۱۴ ۱۵ عن ابی سعید الخداری قال قال النبی صلی الله علیه و سلم
لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم اتفق مثل احد ذهابا بلغ مداحهم ولا تصیفه و اذ الشیخان ۱۶ مشکوٰة
۱۷ مد بالضم بیان است و آن دور ظل است یا یک رطل و ثلث یا بری دو کف آدمی مستوی الخلقه در ظل بالفتح و بالکسر نیم من
و آن دوازده اذنی است و اوقیه چهل درم است ۱۸ منتخب ۱۹ و چنانچه است از سجود بودن اصل منزل خود را و ساجد بودن
ظل مراصل خود را ۲۰

و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینب اول مرعوض حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیائے کمل امت او را از عروجات آن سرور علیه و علی آیه الصلوٰۃ والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران در پوزه نماید چه عجب بیدت زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زیاں را پس انداخته و تجارت دیگر از آن رساله که دین مقام واقع شده بود نیز حل شد و آل عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود و مشهور است حقیقت کعبه نیز مسجود و حقائق آن اشیاء است چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیاء عبارت از اسماء الهی است جل سلطان که مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی ایشانست و حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس بر آئینه حقیقت کعبه قیود حقائق اشیاء باشد آری اگر کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود که تشبیه با حیا از طبعی اشیاء است در مراتب عروج فرو آیند کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود و کما می سابقا و ایضا در رساله مبدا معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیما تهم علیهم یعنی افضلیت بعضی ایشان را از بعض دیگر و چون مبدا آل بر کشف و الهام است که ظنی است از آن نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه در آل باب

۱۵ باید دانست که لفظ حقیقت محمدی در عبارت حضرت امام ربانی قدس سره بمعانی مختلفه و انحاء شتی وارد شده و هم چنین حقیقت کعبه بمعانی شتی آمده فافهم و تثبت و بلی علم کلی شئی الی عالمه ۱۲ علیه یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی و موسی و ابراهیم و نوح علیهم الصلوات و التسلیات اجمعین ۱۳ علیه یعنی فلا محمد و فی تقدما آخر مراتب عروج الکعبه و تفضله علی آخر مراتب نزول محمد صلی الله تعالی علیه و السلام فلا وجه للطعن فی ذلك ۱۴ المعرب در لعمریه آنجا که فرموده اند که محمد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم سید المرسلین است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات فکیف سائر انبیا و رسل عیسی و موسی و علیهم الصلوات و التسلیات و الحیات اگر چه از مقام تجلی ذات نصیب علی قدر المرتبه و الاستعداد قال الله سبحانه و تعالی خطابا لموسى و اصطفیتک لنفسی ای لذاتی و حضرت عیسی علیه السلام روح الله است و کلمه او است سبحانه و کثیر المناسبت است بآن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام اما ابراهیم را علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام با وجود آنکه در مقام تجلی صفات است اما حدید البصر است شأن خاص که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده است حضرت ابراهیم را در مقام تجلی صفات حاصل گشته مع تقادرات الاستعداد و پیغمبر پس باین اعتبار او از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل است و مرتبه او فوق حضرت موسی است حدید البصر است و ناقد النظر بعد از ایشان حضرت نوح است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام و مقام حضرت نوح در مقام صفات مرچند بالاتر از مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در آن مقام شأن خاص است وحدت بصر است که دیگر را نیست لیکن اولاد کرام ایشان را از آن مقام نیز نصیب است بر تبعیت و فرعیت و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی نبینا و علی جمیعهم الصلوات و التسلیات هن الامام علی بن ابی طالب و کرمه و العلم عند الله سبحانه

بجواب نود و نهم حضرت محمد علیه السلام از بعضی از اشیاء و صلوات الله تعالی علیهم اجمعین

سخن کردن جز بدلیل قطعی جائز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جیبج ما کدره الله قولاً و فعلاً و در مکتوب خود نوشته بودید که در سرائی فرخ پر سیده بودم که تعلیم طریقت مطالب را نسبت بمن مرصی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه بخاطر فقیر نموده است که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقا مرصی نیست و الحال هم همین طور میدانید باید که در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مساویه کنند تا با سخا یا یقین نه شود که باید گفت نگویید و انومی مولانا یا محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و بتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایید مقصود و دکان پس کردن نیست مرصی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود و خبر شرط است و دیگر از مستر شدان خود کلمه نموده بودند کلمه از وضع خود باید کرد که بآل جماعت بر نیجه زندگانی میکنند که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متجمل نماید نه آنکه در اختلاط را بکشد و مصاحبه سلوک کند و بحرف و حکایت بنگارم را گرم دارد و السلام

مکتوب صد و دهم

بر ملا شکیبی اصفهانی صد و بیافته در حل عبارت نفحات که پر سیده بود و در ذکر بعضی از فصاح ضروری که مسألت نموده بود و مرسله شریفه و ملا طه لطیفه که از روی شفق و مهر بانی تا مرد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بطل الله آن مشرف گشته بمتج و مسرور گردید سلامت باشند و به سلامت بروند و تا باشند بر محبت فقره باشند و چون بزرگوار محبت ایشان را سر بایه بپزند و چون خیزند به محبت ایشان خیزند بخیر و من افخر بالفقر و انکرا علی الغناء و علیه و علی آیه الصلوات و

۱۵ کما ورد الفقیر فخری و هو صیحه الملقی ۱۲ علیه قوله و انکرا علی الغناء الخ ردی الترمذی عن ابی امامه رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض علی بن ابی ان یجعل للجناد مکه ذهابا قلت لا یارب ولكن اشبع یوما و اجوع یوما او قال ثلثا او نحو هذا فاذا اجعت تصبرعت الیک و ذکرک فاذ اشبعت شکرتک و حمدتک انتهی ۱۳ بیت و دادته الجبال الشم من ذهب و عن نفسه فادها انما شکم ۱۴ علیه قوله و کان بالضم و تشدید کات و تحقیف آن بر دو صبح است و دوکان بواو و محض غلط است و نوشتن و خواندن آن بزیادت و او خطا است ۱۵ علیه فانه قد و دخی الخبر عن النبی الصادق الابراهم صلی الله علیه و آله و سلم کان یجمل لا صحابه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ۱۶

والتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَ اَكْمَلُهَا. از دوی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آل حکایت چلیبست که در تفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورد و بمصر درآمد و آنجا که خداوند فرزندش را بهم رسانید و تا هفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب دجله برآورد و دید که در کنار دجله همه جامه های او که اهل در کنار دجله گذاشته بود بجال خود است جامه ها را پوشیده بخانه درآمد البته او گفت طعمی که از برائے همانا فرموده بودی طیار شده است الی آخر القصه خداوند ما را اشکال این حکایت نه از آن رکن است که در یک ساعت کار سنین چگونه بپسیر شود و چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و النبیّه در شب معراج بعد از طری معراج عروج و قطع منازل وصول که بالوقت سنین بپسیر شود چوں بو تاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر

یعنی در احوال شیخ موسی سدرانی که شیخ الشیوخ ابن السکینه رضی الله تعالی عنه را مرید بود مصالح و وظیفه و سأل بود که سجاده های صوفیا را روز جمعه بمسجد جامع میرد می انداخت و بعد از اذان نماز جمع جمع میکرد و بجا نگاه می آورد و یکی از جمعه ها سجده ها را بر یکدیگر بست تا بمسجد برود بکنار دجله رفت تا غسل جمعه بجائے آمد جامه های او که در کنار دجله نهاد و بآب فروخت چوں سر برد کرد دید که آن دجله نیست جائے دیگر است پرسید که این چه جائے است گفتند این نیل مصر است تعجب کرد و از آب بیرون آمد و بشهر درون رفت ناگاه بدکان صالح رسید آنجا بایستاد و بروی جز میرز که ستر عورت و س کرده بود و دیگر یافت صاحب دکان بفرستد و دانست که دے صالح است و برآزانش کرد دید که آن صنعت را نیک میداند و برآزانی داشت بخانه برود و دختر خود را بوی نکاح کرد و از دے سر فرزند آمد و هفت سال بر آن گذشت روزی بکنار نیل آمد و در آب غوطه خورد چوں سر برآورد دید که در دجله بغداد است و در همان موضع که پیش ازین بر هفت سال بآب درآمده بود و جامه های او همچنین که نهاده بود بر کنار دجله است جامه ها را پوشیده و بجا نگاه آورد دید که سجاده های صوفیا همچنانکه بریم بسته است بعضی از اصحاب با دے گفتند که زود تر باش که بعضی از جماعت بگاه بمسجد رفته اند سجاده ها را بمسجد برد و پس از اذان نماز بخانه آورد و به تعجیل تعجب کنان بخانه خود رفت البته دے گفته همانا که فرموده بودی که برائے ایشان باهی بریاں کنم بجانید که ما ہی بریاں شده است همانا را آورد و ما ہی خوردند بعد از آن پیش شیخ خود ابن السکینه آمد و آنچه بر دے گذشته بود ویرا خبر کرد و قضیه اولاً دخود بمصر با دے گفت فرمود که فرزندان را از مصر بفرستد حاضر کن چوں فرزندان را حاضر کرد و آنچه گفته بود راست آمد شیخ ابن السکینه از دے پرسید که در چه اندیشه بودی گفت ازین آیت که کان مقداد الف سنه و غده و نراعی بود شیخ گفت این واقع رحمت است بر تو در رفع اشکال تست الخ ۱۲ ۱۳ قوله الوف جمع الفت بمعنی نزار و قوله سنین جمع سنه بمعنی سال یعنی نزاراں سال ۱۴ قوله و تاق بفتح و کسر بنه و قید و برائے معنی خانه و حرم سراجی آید ۱۵ قوله که هنوز حرارت بستر قیل چمن حدیث المعراج یکنی لا ثبات المدعی و اما ما ذکر فلم یثبت قال فی تاریخ الخلفاء و فی ذین القصص عن عمار کان ذهابه و حیثه ثلاث ساعات و عن وهب بن منبه و محمد بن اسماعیل فی ادب الساعات و فی کلام السکانه کان قد رخصه و لا بدع لای الله تعالی قد لطیف الزمان القصیر کما یطوی الطویل لمن یشاء الخ و فی مآله الخ ۱۶ عه که بالفتح خانه دوه و کله خداوند بخانه یعنی صاحب خانه کنایت از ازدواج است ۱۷

نواب زائل نشده است و حرکت آب که در ابرق برائے طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و بهش همان است که در تفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل تسبیح زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین رکن است که در بغداد یک آن باشد و در مصر سال آن امتداد هفت سال پیدا کند مثلاً اهل بغداد در آن زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری و اهل مصر در آن وقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقل بخوبی این معنی نمی نماید این معامله نسبت بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و اکنه متعدده محال و آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آن است که این حکایت نه از عالم لفظه است بلکه از قبیل رویا و اوقات است که مستمع را بویا برویت مشتبه گشته است و نوم به لفظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است خواب دیده است در خواب به سر خود گفته و فرزندان را آورده و حکایتی که بعد ازین حکایت از شیخ مرید ابن السکینه قدس سره ۱۲ ۱۳ شیخ ابن السکینه قدس سره ۱۴ از مصر بغداد ۱۵ موافق و محل ۱۶

حی الدین بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور و کلمات نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت که مرئی بحمد روح است و مرئی قائل قلب خود را مودای این برود عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق انسان است از عالم امر و چوں لفظ حمد مقرون بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی در میان قالب و قلب بوده هر که رام را بمناسبت خود جمع کرده تفنن عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود و خود را عطفیت آثار را شرم نمی آید که با وجود این همه خبرانی و گرفتاری و کم بضاعتی و بی حاصلی از آن باب چیز

یعنی حق تعالی قادر است بر آنکه نسبت به بعضی بندگان خود زمان را بسط کند و در آن فرماید یا لک ان کوتاه باشد نسبت به بعضی دیگر بخین است حال دقیق زمان که زمان در آن کوتاه نماید ان الله علی کل شیء قدیر و چنانکه از شیخ موسی سدرانی رحمه الله در تفحات بروایت ثقات از اصحاب دے نقل نموده که در هر شب روزی در است که بمقدار ختم قرآن میکند و شیخ عماد الدین محمد بن شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی روبرو دے والد بزرگوار خود گفته که من هم ازین سخن شنیده بودم و در خاطر من فی الجمله انگار دے بود تا آنکه وقتی شیخ موسی را در مطاف کعبه یافتم که از حجر اسود اول فاتحه تلاوت و از حجر سواد دوم در شوط اول چوں از در کعبه گذشت ختم نمود و من حرف حروف را شنیدم و شیخ الشیوخ ابن السکینه را تصدیق کرد ۱۲ ۱۳ قال فی التفحات و زیدیکه یال قصه است آنکه صاحب تفحات رضی الله تعالی عنه ذکر کرده است که شخصی جوهری از خود حکایت کرد که مقدار سه غیر از خانه خود بفرزندان پزند ویرا جنابت میداد بود بکنار نیل رفت و بآب در آمد تا غسل کند از خود غایب شد و دیدیم چنانکه کسی در خواب میداد دے در بغداد است آنجا که خداوند در شش سال با خاتون خود بمصر برآورد و فرزندان آمد بعد از آن با خود آمد خود را در میان آب دید غسل تمام کرد و جامه پوشید و بفرزندان رفت و آنان گرفت و بخانه آمد و با اهل خانه آن واقع را باز گفت و چوں ما به چند برآمد آن خاتون از بغداد آمد و فرزندان را بفرزندان خود و خانه جوهری را پرسید چوں با هم ملاقات کردند جوهری خاتون را و فرزندان را بشناخت از آن زن پرسیدند که چندگاه است که تر کردی است گفت شش سال ۱۴ ۱۵ تفنن مصدر باب تفعیل یعنی کنایه از شادمانی و شادمانی شدن یعنی اختلاف ۱۶

ایشان بوده اند آیات متفرقه را با اعتماد ایشان از هر کلام دو آیه سه آیه کم و بیش اخذ نموده
 جمع ساخته اند اگر در یکی از اصحاب کسی بخرج نماید آن بخرج میگردانند و اگر کسی در یکی از اصحاب کسی بخرج نماید آن بخرج میگردانند و اگر کسی در یکی از اصحاب کسی بخرج نماید آن بخرج میگردانند
 تواند بود که او باشد و مخالفت و منازعات که در میان این بزرگواران گذشته است بر محال نیک صرف
 باید نمود و از هوا و تعصب خود را دور باید ساخت قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَهُوَ أَعْلَمُ
 بِحَالِ الصَّحَابَةِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ تِلْكَ دِمَاءٌ كَهَذَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا أَيْدِيَنَا فَكُنْظِرْهُمْ
 عَنْهَا أَلَيْسَتْ نَا وَمِثْلُ هَذَا مِنْ مَقُولِهِ أَجَلُ جَعْفَرٍ صَادِقٍ نَزَلَ مِنْ قَوْلِهِ السَّلَامُ أَذْلًا وَخَوًّا

مکتوب دوم در بیان زهد

مولانا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سوال او که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در
 بیان شرط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب انجمنی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت
 موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بذروه کمال و تکمیل رسانا و بمجموعه الیه المختار
 و الیه الاجتهد علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند
 که گفته آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که این قسم
 امور درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معامله مخفی صورت می آید که صاحب معامله آن
 صورت مخفی را حق می انگارند تعالی شانه سخن بمان است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف

له یعنی خوبند که فیما بین اصحاب کرام علیهم الرضوان در منازعات و مشاجرات ریخته شد حق سبحانه و تعالی دستهای ما را از اینها
 پاک داشت پس باید که پاک داریم از اینها زبانهائی خود را ۱۲ که هو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب
 الهاشمی ابو عبد الله المعروف بالصديق صدوق فقيه امام من السادسة ۱۲ تقهیب ۱۳ بدانکه شمر از احوال
 مولانا یار محمد قدیم و وجه تشبیه نشان باین اسم بجای مکتوب صدور بدویم از جلد اول نوشته شده است ۱۲ ولادت ایشان
 در سنه اربعین و اربعین بوده است و وفات ایشان در سنه خمسایه در علم نیرده ساله بودند که میفرموده از ابی اسحاق فقیه علم
 فقه آموخته و در علم نظر بدرجه کمال رسیدند بر مذہب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه بوده اند در اصفهان و بخا و تعلم کردند و در عراق و
 خراسان و خوارزم و ماوراء النهر قبول بودند و خرقه از دست شیخ عبد الله جوینی پوشیدند در تاریخ امام یاقی قدس سره مذکور است که
 خواجہ یوسف مهدی صاحب احوال و صاحب کرامات در بغداد و اصفهان و خراسان و سمرقند و بخارا و فاده و استفاده نمود و
 حدیث و زید و موعظت فرمود و خلق از او متفجع شدند چو حضرت خواجہ یوسف راقدس سره وفات نزدیک رسید (باقی بر ص ۱۳۱)

بهدانی فرموده اند تِلْكَ جَنَاحَاتُ تَوْبَتِي بِمَا أَطْعَمْتُ الْفَرِيقَةَ و دیگر چوین نوعی از اجازت تعلیم
 بشما کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش بوش استماع نموده بعمل خواهند آورد
 بدانند که چوین طلبی بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تا مل بسیار باید کرد و مبادا درین امر
 استدر ارج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشند علی الخصوص که در آمدن مرید فرجه و سرور بیاید شود
 باید که درین باب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخارهای متعدد نمایند تا آنکه به یقین پیوند که طریقه
 را باید گفت و استدر ارج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن وقت خود را
 در عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبانه مجوز نیست کریمه لایحیج الناس من الظلمات الی
 النور یا ذین دینهم دلالت بر این معنی دارد عزیز تر است فوت کرد و خطاب آنکه تویی که زره پوشیده بودی در
 دین من بر بندهای من گفت بے فرمود هکذا و اکلت خلقی الی و اقبلت بقلبك علی و اجازت
 که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرط است و مشروط است بحصول علم بر ضعی او تعالی
 هنوز آن وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا در و آن وقت شرط اینک مرعی
 دارند خبر شرط است و بیکر لغمان هم این معنی را نوشته است از اینجا نیز معلوم خواهد شد بمذبحه سخی
 نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرط و ارهید و السلام

مکتوب دوم در بیان زهد

مولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی اسوله که پرسیده بود و حل واقعه که دیده
 بود و نوشته ۴ دو مکتوب مرغوب پی در پی رسید فرحت بر فرحت افز و حضرت حق سبحانه

در تقیه حاشیه ۷ چهر کس را در مرتبه دعوت و ارشاد یافته بخلاف دنیا بت خود تعصب کردند اول خواجہ عبد الله برقی دوم خواجہ حسن
 انداقی سوم خواجہ احمد بسوی چهارم خواجہ عبد الحلقی و خدیواتی قدس الله اسرارهم و رضی الله تعالی عنهم و غفر لنا و لهم ۱۲ از
 دشمنات ۱۳ ترکیب توصیفی است و بمثل الاضافه ۱۴ درود بالضم و بالکسر معنی بلندی کوه و بالائس سر کوه برائے بوز نوشتن بالفتح
 خواندن خط است ۱۵ و حاشیه صفحه ۱۶ یعنی این جنالات اند که پرورده میشود و اینها طفلان طریقت یعنی مبتدیان این راه را موجب
 از یاد شوق و باعث بر ترقی مزید میگردد ۱۷ اشارت بیکریمه که واقع است در سوره ابراهیم و باره و ابره یعنی تا تو بیرون آری
 مردمان از آنرا بیکریمه بسوئے بدخشی حکم و فرمان پروردگار ایشان ۱۸ یعنی بفرمان اجازت از شیخ کامل مکمل گرفته او گفته حق بود راه ارشاد و تکمیل را گرفته بودی
 بر من یعنی سزاوار بود مرا از تقوی و اقبال ۱۹ یعنی بفرمان اجازت از شیخ کامل مکمل گرفته او گفته حق بود راه ارشاد و تکمیل را گرفته بودی

چوین طالبی بارادت پیش شما بیاید

بفرمان اجازت از شیخ کامل مکمل گرفته او گفته حق بود راه ارشاد و تکمیل را گرفته بودی

و تعالی ترقیات بے نهایت کرامت فرماید **مُجُومَةُ سَيِّدِ الْكُفَرِ سَيِّدِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ** اَللّهُمَّ اَكْمِلْهَا بِرِسِيدِهِ بُوَدَنْدِ كِه پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتبی که فوق از استعداد اوست تواند رسانید یا نه بلی تواند رسانید اما بآن مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه بمراتبی که بمابین استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او تا وصول بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را به تصرف خود تواند باقی بماند در جرات آن ولایت رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشید معلوم الوقوع نیست و ایضا پیر سیده بوند که آن زکدام مرتبه است که اخفی که لطف لطائف انسانی است و مال مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنیا است و در نهایت نشو و پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی بر خیزد لطف لطائف است اما داخل دائره امکان است و بدایع حدوث قسم چهل سالک پا از دائره امکان بیرون نهند و در مراتب و جوب سیر فرماید و از ظلال و جوبی با حصول آن برسد و از تقید صفت و شان و از بدنا چار ممکن در نظر آید و در آن اعتبار در آید و احسن و الطیف او را در دنیا است و در نهایت و نفس و اخفی را درین مقام توان بین انگار و نوشته بوند که بواسطه باب و اسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و عبادت باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سو ادب است محبت آثار را این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد جانی دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند و حضرت آدم را علی نبینا و علیهِ الصلوٰة و السلام در آن واقعه دیده بسیار نیک است و احوالت دارد آب که کنایه از علم است دست در آن کردن حصول قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی نبینا و علیهِ الصلوٰة و السلام درین معنی مؤکد آن حصول است چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم را کسما کلمات غایه مافی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است

۱۰ از اقسام بالکسر و تشدید تا مسوره پنجمی نشان منشدن ۱۲ ۵۲ تو ائین و تو امان دو بچه که یک بار از شکم زاینده تنبیه تو ام بالفتح یکبار از آن ۱۲ ۵۳ و بیا موخت خدا آدم را نام لای مخلوقات تمام آن الحز واقعه است در کوع چهارم از مسوره لقره ۱۲

چون که در مقام ولایت است

بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد **عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ وَ الْبَاقِي عِنْدَ التَّلَاقِ وَ السَّلَامُ**

مکتوب ۲۱۳ و صد و سیزدهم

بسیادت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان مواعظ و نصائح و در ترغیب بر متابعت علما اهل سنت و جماعت که فرقه ناصیه اند و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله خطایم و نیوی سلخته اند **عَصَمَكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَمَّا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بِحُجَّتِكُمْ بِمُجُومَةٍ جَدَّكُمْ الْأَنْجَبِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ** قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ نمیدانند که احسان شمارا بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعائے سلامتی و در رطب اللسان باشد الحمد لله سبحان الله و الکلمه فله این معنی به خود است میسر است و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظه و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت و نجابت دستگا یا خلاصه مواعظ و زبده نصائح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب نشرع است تدین و نشرع مربوط بسلوک طریقه حق اهل سنت و جماعت است که فرقه ناصیه اند در میان سایر فرق اسلامیة نجابت بے متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بے اتباع آرائے اینها منتفع و لاش عقلی و نقلی و کشفی بر این معنی شاید است که احتمال تخلف ندارد اگر معلوم شود که شخصی برابر دانه خرد که از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را هم قاتل باید دانست و محال است او را زبر افنی باید انگاشت طالب علمان بے باک از هر فرقه که باشند اصول دین اندا اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات است این بهم فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این عبادت است که بواسطه خطایم و نیوی آخرت خود را بر باد داده اند **أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَوْوُا الصَّلَاةَ بِالْهَدَى**

۱۰ واقع شده است در مسوره رحمن و پاره فم خطبکم یعنی نیست جزائ احسان و سلوک نیک مگر احسان و انعام ۲۰ قوله خطایم بضم اول بر وزن غلام یعنی فرو شکسته شده و معنی ریزه گیه خشک و ریزه بر چیز و گنایه از اندک مال دنیا و در خیال آن نوشته که خطایم ریزه کاه و مراد از آن مال دنیا است چه مال دنیا بمقابل درجات اخروی یا بعض انسان اشرف مخلوقات است حکم ریزه کاه دارد به مقابل خرمندگی غده و گسائیکه بر تشدید طاعت خوانند خطایم است ۱۲ ۵۳ یعنی ایشان آن کسانند که خریدند مگر ای را عوض بدایت پس سود و باقی بر ملک

فَمَا رَجَعَتْ تَجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ^{معون} ابليس لعین را شخصه دیده آسوده و فارغ البال گشته است و دست را از اغواء و اضلال کوتاه کرده سیر آل را پیرسید لعین گفت که علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند و متکفل اغواء و اضلال گشته از طلبه آنجائی مولانا عمر نیک نهاد دست بشرط آنکه او را دل بدهند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که از ان جنون چاره نبود کن یوحنا أَخَذَكُمْ حَقِّي يُقَالُ إِنَّهُ يَجْتَوِي مَعْلُومٌ شَرِيفٌ است که این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریض بر صحبت نیک تقصیر نه کرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحب سوء خود را معاف ندانسته که آنرا اصل عظم میدانند و الْقَبُولُ عِنْدَكُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ فَطُوبَى لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَظْهَرًا لِلْخَيْرِ تَذَكُّرًا لِحَسَنَاتِهِ شام برین گفتگوی آرد و ملاحظه تصدیح و ملال را از میان برمی اندازد و السلام

مکتوب دوم و چهاردهم

بخانن صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب خلد چهل باشد و سفارش حاجتمند ^ع طُوبَى لِمَنْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَظْهَرًا لِلْخَيْرِ حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانیده بیدولت باشد کسیکه تخم را در دست بخورد و بزین استعداد دیندار و از یک دانه بفقصد دانه نسازد و از برائے روزیکه برادر از برادر گیرد و مادر بفرزند یا میزد ذخیره نه کند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت وندامت دارین بر کف دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت می شمردند نه از برائے آن غرض که در آن فرصت

البقیه حاشیه ^ع یافت باز رگانی ایشان و نیستند راه یافتگان واقع شده است در کوع دوم از سوره بقره پاره ^ع ۱۲ یعنی مکافات شما احسان شما را می نماید ^ع ۱۲ حاشیه ص ۱۲ ^ع و قد صرح الحديث في المکتوب الخاص والستين و ترجمه هناک و نهجت علی قهریجه فارجه الیها ایها الطالب ^ع ۱۲ مثنوی گز و صفت میشود تخم بکاره تا براری خرمنه روز شماره در نه کاری مفلسی یوم القاد ^ع گشته مغبون و خامر به مراد و نه می کاری چه برداری آذ و روز عشرائے علی ^ع ۱۲ ^ع اشارت است بقول ترمذی و علام مثل الذین یفقدون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة ^ع ۱۳ ^ع کما قال الله تعالی یوم یقر الله من اخیه و اموه و ایه و صاحبته و نبیه الخ سوره عبس پاره ۳۰ ۱۲

تنجات و لذات فرمایند که بیم دار و ثبات است مع ذلک معذات محن و عقوبات بلکه تادیران فر کشت و کار فرمایند و از یک دانه عمل خیر بکرم کریمه ^ع ۱۳ ^ع وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ثَمَرَاتِ بے نهایت حاصل کنند از نیجاست که اعمال صالحه چند روزه را به تنجات خلد جزا فرموده اند ^ع ۱۳ ^ع وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اگر برسد که تضاعف اجور و حسنات است و در سببهاست جزا به مثل است پس کفار را بواسطه سببها که در دست ابليس لعین از زبان تنهایی است ^ع ۱۳ ^ع بفرموده که محالنه جزا امر عمل را مقوض بعلم واجب است لعل فی تقدس معبود و عذاب خلد چهل باشد گوئیم که محالنه جزا امر عمل را مقوض بعلم واجب است لعل فی تقدس علم من از ادراک آن فاضل است متلا در وقت محضات جزا محال آل عمل شستاد تا زیانه فرمود و در حد سر قمر قطع لعین سارق جزا آن نمود و در حد زنا در صورت بکر بکر حد تا زیانه با تعزیر عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرمود علم بر این حدود و تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر و الجزای الحکیمه پس ماده کفار حق سبحانه و تعالی کفر موقت را عذاب خلد جزا ^ع ۱۳ ^ع و فاق فرمود معلوم شد که جزا محال مر کفر موقت را همین عذاب خلد است و کسیکه خواهد که جمیع احکام شرعی را معقول خود سازد و باد که عقل برابر نماید آل کس منکر طریقت است علیه مَا يَسْتَحِقُّ با او سخن کردن از سحر و سیت بدیت زانکس که بقرآن و خبر می نهی ^ع ۱۳ ^ع آنست جو البش که جو البش نهی ^ع ۱۳ ^ع بقیه المرام رافع رقیه فقراء میاں شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناهی شیخ سلطان قضا نیسری است ملاحظه الطاف و احسانها

^ع یعنی با وجود عدم ثبات تنجات و لذات دنیوی آنها موجب اند مرغتند و دشواریها را ^ع ۱۲ ^ع بفحات را بهما دشواری این جمع عقیده است ^ع ۱۳ ^ع واقع است در پاره نلک الرسل و سوره بقره یعنی و خدا دو چند میدهد بکر که خواهد ^ع ۱۲ ^ع بد آنکه حضرت مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در جواب این سوال طریق دیگر اختیار فرموده اند آنجا که نوشته اند گوئیم که این غلط فہمی است بلکه این غذا نامتناهی عین عدلست و درین اعمال جزا داده نخواهد شد مگر موافق جزائے اعمال ایشان است نه زیاده از آن زیرا که بعد از تامل و امعان نظر معلوم میشود که عمل ایشان نیز دائم و ابدی و غیر متناهی است زیرا که ایشان تحقیق امید نداشتند حساب اعمال خود را و چون امید حساب نه بود پس القطار اعمال ایشان محض بنا چاری و فقدان آلات عمل باشند نه بجهت خوف عقاب یا فوت ثواب زیرا که این برود در صورت توقع حساب میباشد پس باز ماندن ایشان از اعمال بد از آن قبیل است که گویند ع پارسائی بی بی از بے چادری است حب معاصی در جو بروح ایشان جا گرفته بلکه حکم روح پیدا کرده و روح ابدی است بقله ابدی دارد و انفساک ملکات راسخه از آن حال محال است پس آن ملکات نیز با دام روح دائم اند و موجب عذاب و چهل سبب دائم باشد از دوام سبب چه تعجب توان کرد ^ع ۱۲ ^ع تفسیر عزیزی ^ع ۱۲ ^ع قال الله تعالی والذین یرمون المحصنات ثم لحد یا تو اباد بقره شهد ^ع ۱۲ ^ع و فاجلدوهم ثمانین جلدة الخ یعنی و آنانکه بزنا و دشنام میدهند زنان پر سینه کار را را باز یار و دزد چهار گواه برین ایشان را بشتاد دوره ^ع ۱۲ ^ع سوره نور پاره ^ع ۱۲ ^ع قال صلی الله علیه وسلم البکر بالبکر جلد مائة و تعزیر عام و الثیب بالثیب جلد مائة و الرجم رواه مسلم و رزائی بکر یعنی و بکر زدن حد تا زیانه است و بیرون کردن از شهر یک سال و در زنا ثیب به ثیب حد تا زیانه و سنگسار کردن جمع در میان جلد و رجم نه و جهل و نسوخت است ^ع ۱۲ ^ع اشارت بکر بکر نسوخت و التلاوة الشیخ و الشیخ اذا ذنبا فارجو هما نکال من الله و الله عزیز حکیم ^ع ۱۲ ^ع متصل است بقول اقدس سره ^ع ۱۲ ^ع و غرض ^ع ۱۲ ^ع قال تعالی و السادق و السادقة فاقطعوا ایدیهما جزا بکسب ^ع ۱۲ ^ع

شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه تبوسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضع بود که در پرگنه اندر کرم فرموده بودند **وَالْأَمْرُ عِنْدَكُمْ بِكُلِّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِهِمْ** اِنَّهُ الْهُدَى **وَالْتَّوَكُّلُ عَلَى الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ السَّلَامَاتُ** +

مکتوب دوصد و پانزدهم

بمیرزا آقا باب صد و پانزدهم در خدمت دنیا و مکتوب شریف که از حسن نشأ استعداد فطری به نیاز تمام به فقراء بے بصاحت ارسال داشته بودند رسید جز آنکه **اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنَّا خَيْرُ الْخَزَائِرِ** بَصَدَّ جَنِّيهِ عَلَيْهِ وَعَلَى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ اے فرزند آقا باب دنیا و اصحاب غناء ببلای عظیم گرفتار اند و با بتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا که مغرضه حق است سحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و مرتب گردانیده در رنگ آنکه نجاسته را زانوده سازند و زهره را شکر آلوده مع ذلک عقل در اندیش را بر تشایعیت این دنیای متناهی و بر قباحات این نامرغوبه دلالت فرموده اند و علماء فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدمند بزم ابدی باید داد که از دنیا بے رغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست مع ذلک از کمال رحمت بیک شایسته عقل کفایت نمود شاید دیگر از نقل نیز بان ضم فرمود و بزبان رسل **عَلَيْكُمْ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ** که رحمت عالمیان اند بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بان قحبه مکار منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاید عدل هم اگر کسی بطمع شکر موسوم زهر بخورد و با میسر زخمیل نجاست اختیار کند سقیه محض است و بلیغ بالطمع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسل است **عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ**

له قولنا وفتح اول و سکون ثانی و همزائیکه بعد خط مستقیم خط کج معنی نوزید بجا است و اگر بالفرض نوزید بالائے خط مستقیم نوزید تا اشارت شود که خط مستقیم در اینجا الف نیست بلکه است و این لفظ را بر وزن مرئے لفتن غلط است و بصورت پیشه نوشتن هم خط یعنی افزون و نوبه شدن و مجاز المعنی جهان و عالم مستعمل میشود **ع** قال فی الداد المختار و الدواد صی للعقلاء - یعرف للعالماء الذی اهدین لانهم هم العقلاء حقیقه **ع** باب الوصیه **ع** بالفتح زن بدکار و فاحشه مشتق از قحاب که با تخم هست بمعنی مفرقه و معالی چون فواحش و مردمان با دزد سر قلمب می نمایند لهذا با این اسم موسوم شدند **ع**

والتسلیمات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت دماء و اموال دنیوی چیز دیگری نخواهد بود - امر و زینیه عقلت از گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حضرت و ندامت سر مایه نخواهد ماند خبر شرط است بدیت همه اندر من به تو این است که تو طفلی و خانه رنگین است + والسلام

مکتوب دوصد و شانزدهم

بمیرزا حسام الدین احمد صد و پانزدهم در بیان ستر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و مآیناسب ذلک **اللَّهُ دَبَّ الْعَالَمِينَ** - وَ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَيْهِمْ وَاٰلِهِمُ السَّلَامُ **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** در میان احواله بصوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا و مغرب شده اگر احوالنا بعضی از علوم و معارف با ایشان نوشته مناسب بیناید ببناء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بینهو بیدار امید است که بر ملال نه کشد و با چو محبت ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور میسازد استماع خواهند فرمود - ولایت عبارت از قوا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست **قُلْتُ** او کثرت لیکن نه بر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل بود بلکه بسا است که خوارق کمتر باشد و ولایت او اکمل بود و کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرو آمدن بلکه اصل عظیم و ظهور کثرت خوارق قلت نزول است بجانب عروج بهتر کیفیت که باشد زیرا که صاحب نزول قانون کلی **ع** به ملاحظه حال عروج **ع** که چون جانب العروج علی ای کیفیت گشت **ع** بعالم اسباب فرو می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب مییابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نه کرده است یا نزول کرده و با اسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب بنام از نظر او بر تفعیل گشته است لا جرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضائے

ع عصمت بالکسر بازداشتن و دماء جمیع دم بمعنی خون یعنی حفاظت جان و مال از دست عساکر اسلام **ع** قوله اندر تفتیح اول و سوم نصیحت و پند و وصیت **ع** بدانکه در مکتوب صد و بیستم از جلد اول فرموده اند - ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن - شاید اینجا لزوم با اعتبار اخلاب مواد را داشته باشند فاهم **ع**

مکتوب دوم و مقدم

به ملاطفت بر بختی صد و ریافت در بیان آنکه نسبت باطن بر چند جهالت و حیرت کشد زیبا تر است
 و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کثوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد
 و فرق در میان قضاء معینی و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد
 کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل
 نیست و مایعنی بذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
 علیه و آله و علی اله الطاهرين و علیهم اجمعین مدتی است که از احوال و اوضاع خود اطلاع
 نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موئی خلاف شریعت اعتقاد و عملاً
 بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام تمام است و بهر چند بحالت بهالت کشد زیبا تر بود
 و چند آنکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کثوف الهی و ظهورات اسمائے در اثناء راه است بعد از
 وصول اینها همه کوته میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب امری دیگر نمی ماند از کثوف کوته
 چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و منظم غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست اگر
 برسد که سبب چیست که در بعضی از کثوف کوته که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف
 آن بطور می آید مثلاً خبر کردند که فلان بعد از یک ماه خواهد مرد یا از سفر کوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً
 بعد از یک ماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد و جواب گوئیم که حصول آن کثوف و مخبر عنه مشروط
 بشرائط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده حصول
 آن شے مطلقاً یا آنکه گوئیم حکم از احکام لوح محفوظ بر عارف ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات
 است و از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو خبر نداده درین صورت اگر مقتضای
 علم خود حکم کند تا چار احتمال مختلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا و

۱۴۰ بداند که از حال ملاطفت بر بختی بجا نیت مکتوب دوم از جدول نوشته شد آنجا ملاحظه نمایند ۱۴۰ قال الله تبارک و
 تعالی محو الله ما یشاء و یشیت و عندا امر الکتاب ۱۴۰ قال عن جرح الاحادیث هذا باطل لا اصل له بل هو من
 مخترعات الجمل و لهذا ارده الامام الریانی قدس سره و حدیث قال و این فقیر این نقل را از ۱۲ نمی پسند و از ۱۲

علیه الصلوٰۃ والسلام پیش حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ والسلام آمده اخبار کرده در حق شخصی
 که این جوان فردا علی الصبح خواهد مرد و حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ والسلام بر حال آن جوان رحم آمد
 پس رسیدند از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا بهر دو بهیسا بخند آن جوان
 شب با الهیة خود در خلوتخانه نشسته بود و طبق خلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود
 این جوان طبق خلوا را در دست برداشته بآل فقیر داد چهل صباح شد حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ
 والسلام انتظار خبر فوت آن جوان بودند چهل ویر شد فرمودند که خبر یارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند
 که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه و آله الصلوٰۃ والسلام آمد گفت
 که تصدیق خلوا دفع بلائی است که آن جوان نمود زیرا بر بستر او مار کلائی یافتند که مرده بود و در درون آن مار قدر خلوا
 فرو گرفته اند که از بسیاری خلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسند و تجویز خطاب بر جبرئیل امین نه
 مینماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطاب بر حامل وحی تجویز نمودن مستفیع میدانند مگر آنکه گوئیم که عصمت
 و امانت و عدم احتمال خطائی او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبیل حق سبحانه و این خبر از قسم وحی نیست
 بلکه اخبار است از علم که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطاب را درین خبر محال
 پیدا شد بخلاف وحی که مجرب تبلیغ است فافترقا کافرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر
 فی الشروع لا الثانی بدان اذ شدک الله تعالی سبحانه که قضا بر دو قسم است قضاء معلق و
 قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغییر و تبدیل را محال نیست قال
 الله تعالی ما یبطل القول لکذا این در قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یحو الله ما
 یشاء و یشیت و عندا امر الکتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین
 جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم هیچکس را محال نیست که تبدیل بدید مگر

۱۴۱ ۱۴۰ فرق محقق گردید میان این هر دو یعنی تبلیغ از جانب حق سبحانه و تعالی و اخبار از علم که مستفاد از لوح محفوظ است چنانکه در میان
 شهادت و اخبار فرق محقق است زیرا که بالتحقیق اول معتبر است در شریعت نه ثانوی ۱۴۰ الشهادة لغة خبر قاطع و شرعا
 اخبار صدق لا ثبات حق بلفظ الشهادة فی مجلس القاضی و لو بلا دعوی و شرطها احد و عشر و شرطها شرطها ان لا یحجز
 ثلاثة و شرط الاداء سبعة عشر و شرط مکانها واحد و التفتیل فی کتاب الشهادة من الفقه ۱۴۰ الاخبار
 للمجرد الصور الخالی عن شرائط الشهادة فانه غیر معتبر فی مقام الشهادة و ان کان صادقا فی نفسه فافهم ۱۴۰
 ۱۴۰ یعنی تغییر داده نشود سخن نزد من سوره ق پاره ۱۴۰ یعنی تا بود میسازد خدا بر هر میخوابد و ثابت میکند بر هر میخوابد و نزدیک
 اوست ام الکتاب یعنی لوح محفوظ سوره رعد پاره و ابروی ۱۴۰

که اگر خواهم آنجا هم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استغناء میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه
 ذہن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت غلظی مشرف ساخت روزی در حیدر
 دفع بلیه بودم که بعضی از دوستان نامزد شده بود و در آن وقت التماس و تضرع و نیاز و غشوع تمام داشتم
 نظایر شد که در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامر نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یا س و نا امید
 دست داد و سخن حضرت سید محمدی الدین قدس سره بیا و آید مرقه ثانیه باز ملحق و متضرع گشت در راه
 عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بعضی فصل و کرم ظاهر ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضای نیست
 که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بر این اطلاع داده و قضای که تعلیق او نزد خدا است
 جلی شانه و پس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد این قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد
 در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد
 نه بقضاء که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عقلاً و شرعاً کما لا یجفی و الحق که
 کم کسی را بر حقیقت آن قضاء اطلاع است فلیکف که در آن جا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست
 شده بود در این قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آں بلیه فرمود و الحمد
 لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فی مبادکاً علیہ و کما یحب ربنا و
 یوصی و الصلوٰۃ و السلام علی سید الاولین و الآخرین خاتم الانبیاء و المرسلین
 الذی اودسک دحمة للعالمین و علی الہ و اهلہ و علی جمیع اخوانہ من النبیین
 و الصدیقین و الشہداء و الصالحین و المصلحین و المقربین اجمعین اللهم اجعلنا
 من محبتهم و متابعی اثارهم بیدک ہؤلاء الکبراء و یوحہم الله عبداً اقال امیناً
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که در بعضی اوقات خطائے که در بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب آن
 است که بعضی از مقدمات مسلمہ کہ نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم
 الهامی خلط میشود بحیثی کہ صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع را علوم الهامی مے انگارد پس
 ناچار در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطا بعضی اجزاء آن و ایضا گاہ است کہ در کثوف و اوقات
 ۱۰ کہ بظاہر در لوح محفوظ مشروط بامرے نہ ساخته اند بلکه مطلق گذاشته لیکن نفس الامر مقید بقید و مشروط طبع
 شرط است ۱۲

بجامع و قیاس جامع است کتاب و سنت

امور غیبی را می بینند و خیال میکنند کہ محمول بر ظاہر است و مقصور بر صورت و باندازہ آن خیال حکم می
 کند و خطا واقع میشود و نمیدانند کہ آن امور مصروف از ظاہر است و محمول بر تادیل و تغییر این مقام نیز
 از جمله اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است شایان اعتماد کتاب و سنت است کہ بوحی قطعی
 ثابت شده است و بنزد ملک مقرر گشته و اجماع علماء و اجتہاد مجتہدین نیز راجع باین دو اصل است
 و ماورائے این چهار اصل شرعی بر هیچ باشد اگر موافق است باین اصول مقبول و الا فلا اگر چه از علوم
 و معارف صوفیہ باشد و از الهام و کثوف ایشان بود آنجا و جود حال را تا مین این شرع تسخیر به نیم جو
 منجزند و کثوف و الهام را تا بر عکس کتاب و سنت نزدیک نیم جلی نمی پسندند مقصود از
 سلوک طریق صوفیہ حصول از یاد لغین است بحقیقت معتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است
 و حصول کسیر است در اداء احکام شرعیہ نہ امرے دیگر درائے آن چہ رویت موعود یا خیر است
 در دنیا واقع نیست و مشاہدات و تجلیات کہ صوفیہ بآن خرسند آرام بطلال است و تسلی به شبه
 و مثال اول تعالی و راء الراء است میترسم کہ اگر حقیقت این مشاہدات و تجلیات را کما سی گویم
 فتورستے در طلب مبتدیان این راه افتد و تصورے در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز میترسم کہ اگر تہ
 گویم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بصورت این قدر اظہار نمی نمایم کہ مشاہدات و تجلیات
 این راه را بر عکس تجلی و شہود کوه موسی کلیم اللہ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام باید زد اگر درست
 نباید ناچار بطلال و شبه و مثال باید برد البتہ درست نخواهد آمد چہ دک و فک مفقود است در دنیا
 از آن چارہ نبود اگر بر باطن متجلی شود اگر بر ظاہر دک و فک البتہ باید خاتم الانبیاء علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیحات ازین و صممہ بر است و او را در دنیا رویت میسر شد و سر موعے از جان رفت و مل تالبعان
 او را کہ ازین مقام تعقیب گرفته اند بے پردہ ظلم از طلال نخواهد بود صاحب جلی مہدیانہ مرگاہ کلیم اللہ
 را از مشاہدہ این حال بے آنکہ تجلی شود صفتہ در گرفت دیگرال چہ باشند دیگر بدانند کہ مقصود از اجازت
 ۱۰ جواب سوال مقدر است فان العلماء قالوا اصول المشیخ اذیعة الکتاب والسنۃ والاجماع والقیاس ۱۲
 قائل دعوت و رسوم و عادات و اجازات سابقہ و الہام و کثوف و جود حال و غیر ذلک ۱۲ و اگر موافق باین اصول نیست مقبول
 نیست ۱۲ جمع ظل بمعنی وجود شے در مرتبہ ثانیه و ثالثہ الخ ۱۲ یعنی پس پردہ ظلال و مجاہدات تجلیات و مشاہدات است آن
 الله سبعین الف حجاب ۱۲ اشارت بسوئے قول سبحانہ و تعالی فلما تجلی دبه للجل جملہ دکا دخو موسی صغیرا ۱۲
 ل بالفتح و تشدید بمعنی کوفتن و فک البصا ہر کردن دو چیز بہم در شدہ ۱۲ ارغ ۱۲ بفتح الصاد المہملہ بمعنی العیب ۱۲ و غیر موسی
 معقاف نفس قاطع است ۱۲

بعضی از مخلصان آن بود که درین طور که داب ضلالت جمعی را بر ابراه حق جل و علاز بنهونی نمایند و خود هم به اتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سر رشته را بیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در تو هم کامل و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ماعلی الرسول الا البلاغ و السلام.

مکتوب ۲۱۸ و صد و نهم

به ملاذ و صد و ریافته در بیان رعایت آداب پیر طریقت و مکتوب تشریف انجمنی مولانا داؤد رسید موجب بخت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بر فضیلت خود متغلی و تبرین دارد بحمده النبی و الیه الاجتهاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیات در تکرار سبقت باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی آنرا در هر باید که از توجیهات شتی فتور سستی واقع نه شود و اگر فرها غلطی و کدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توجیه تام است بر منی خود که وسیله حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و مسائل این دولت غلطی را بیک نمایند و رصائے این بنده گواران را وسیله رصائے حق سازند سبحانه طریق نجات و فلاح این است و السلام.

مکتوب ۲۱۹ و صد و نوزدهم

بمیرزا ایرج صد و ریافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر از اله مرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ماینا سبب ذلک و عصمکم الله سبحانه عما یصنکم و صانکم عما شانکم مجرمه سبب الاولین و الآخرین علیه و علی الیه اجمعین من الصلوات التماسا من التسلیات اکتلها سعادت و نجابت آثار آدمی

له بقیه من مقدسه و کن ب که هر روز آموخته شود ۱۲ ه یعنی محقق شود ۱۲

را چهل مرضی از امراض ظاهری میگرد و عضو را از اعضا می آفتم میرسد آن قدر سعی می باشد بیناید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است به اودن حق جل و علاز نهجی برود و استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعد از آن بریدی گرفتارش گرداند هیچ فکر از اله آن نمی نماید و سعی در دفع آن نه میفرماید اگر این گرفتاری را مرض قید اند سفیه محض است و اگر میدانند و پاک نمیدارند و بلید صرف مانا که از برای ادرک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کونه اندیشی خود مقصود بر ظاهر بدینی است عقل معاش چنانچه آفات معنوی را بخواهد تله ذات فانیه مرض منی انگارد عقل معاد نیز امراض صورت را بخواسته مثنویات اخروییه مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیات و عقل معاش مغرب اغیا و ارباب دنیا شتات مایند که ما و اسبابی که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت و در آخرت مشرف شده اند و دادیم ترا گنج مقصود نشان و اگر نرسیدییم تو شاید برسی و باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعمید او است احکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن تعمید است قال الله تبارک و تعالی کبر علی الشریکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه و انما لکبیرة الا علی الخشعیین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن غیر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر است و الا در تکالیف شرعی بهمه تخفیف است و تمام تسیر و سهولت کریمه یزید الله بکرمه الیسر و لا یزید بکرمه العسر و کریمه یزید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا و ردا شاید این معنی است - مصرع بخور شیده مجرم ار کسے بینا نیست پس فکر از اله این مرض لازم آمد و باطلای حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاغ و السلام.

له قولمان این لفظ بمعنی شبیه و نظیر و مانند شونده و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمانا یعنی پنداری و گوئی آید ۱۲ ه یعنی سبب اشتغال آن بتله ذات الخ ۱۲ ه یعنی بهجت تحمیل ثواب اخروی و اشتغال آن باعمال صالحه که اسباب اند مثنویات اخروییه را الخ ۱۲ ه یعنی دشوار آمد بر مشرکان آنچه میخواستی ایشان را یاق - در سورة شوری باره الیه برود واقع است ۱۲ ه یعنی و بر آئینه نماز البته دشواریست مگر بر فردی که گمان و بر ترسگاران سورة بقره آخر ربع اول ۱۲ ه یعنی میخواستند انشا آسانی و نخواهد نشاء دشواری - سورة بقره باره سبقت رکوع هفتم ۱۲ ه یعنی میخواستند که از سبک کن از شما و آفریده شده است آدمی ضعیف - سورة نساء باره و المحسنات رکوع چهارم ۱۲ ه باریک و تنزین ۱۲ ه یعنی بعد و دری است میان هر دو ۱۲

از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص با سنی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثالی این مقام را بر پنج منکشف گردانند که جلای ریخت مانند محل ریختن بالکلیه زائل گشت و این
دویش بعضی ازین علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود و
منتشر گشته خواست که منشأ غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ لایح گشته است نبویسد
و انتشار دهد که گناه منتشر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نہ کنند و بہ
تقلید در ضلالت نیفتند یا بہ تعصب و تکلف تفصیل و تمجیل نوزند کہ درین راہ غیب الغیب این گہا
بسیاری شگفتہ جمعے را بہ ہدایت میر و مجمع دیگر را بفضالت رہنمائی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیدہ ام
قدس سرہ کہ میفرمودند کہ اکثر از گروہ ہائے ہفتا و ود ملت کہ بفضالت رفتہ اند و راہ راست را گم کردہ
منشأ آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسائیدہ غلطیہا کردہ اند و بفضالت رفتہ و
سلام *

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّلَاثُ مِنَ الدَّ قُتْرِ الْأَوَّلِ بِجُودِهِ تَعَالَى وَفَضْلِهِ وَفَتْحِهِ وَكَرَمِهِ وَحُسْنِ
تَوْفِيقِهِ وَيَلِيهِ الْقِسْمُ الرَّابِعُ أَنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمْ وَبَارَكَ أَفْضَلُ
الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هـ

۱۵۰ رین بالفتح ہر کردن و رنگ و پرک گرفتن و غالب شدن گناہ بر کس و غلبت و درشت نفس گشتن ۱۲ من - ۱۵۰ قال صلی اللہ
علیہ وسلم و ما عملت من سوء فاحدث لہ فیہ توبۃ السر بالسر و العلانیۃ بالعلانیۃ
رواہ الطبرانی فی الکبیر عن معاذ ۱۲۵ حصن حصین ۱۵۰ یصل بہ کثیرا یدعی بہ کثیرا ۱۲۱
۱۵۰ یعنی کسے کہ اندرین طریق دخول نماید اور لازم است و واجب کہ کار را با انجام رساند ورنہ چہ عجب کہ در مملکت اقتدار و
راہ راست دور افتد ۱۲

إِعْلَامُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
أَمَّا بَعْدُ: فَمَنْ مَبَادِئُ طَالِبَانِ حَقِّ رَاجِلٍ وَعَلَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا بِعِلْمٍ تَصَوُّفٍ بِه
دل بستگیہا است بنا بران مقبولان بارگاہ یزدانی و محبوبان درگاہ سبحانی در تحصیل ذر العرش
مساعی جمیلہ بکار بردہ اند و در طی این ممر صعب جان تار بہا نمودہ اند و بمطالعہ و سیر کتب
تصوف اوقات عزیز خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت
غوث محققین قطب عارفین ربانی عالم دقائق مثانی الشہیر عند الاقاصی والادانی
الشیخِ أَحْمَدُ السُّرْهَنْدِيُّ النُّقْشَبَنْدِيُّ الْأَوْكِيُّ الرَّحْمَانِيُّ مُحَمَّدٌ دُلْعَتِ ثَانِي
قَدْ سَنَّ اللَّهُ سِرًّا وَرَوَّحَ دُوحَهُ وَتَوَرَّضَ رَحْمَةً بِلَيْتِ
لَا يَكْدُرُكَ الْوَاصِفُ الْمَطْرِيُّ خَصَائِصُ وَإِنْ يَكُ سَابِقًا فِي كُلِّ مَادَةٍ
کہ ہر یکے از انہا بلکہ ہر جملہ انہا در لیست یتیم و جوہر لیت ثمین و این از ضیق ساحت عمارت
والا مصرع چہ نسبت خاک را با عالم پاک و سیرش سالکان ہویت بختہ را دلیلے
وافی و شیفگان ذات حقہ را یادہ الیست کافی صد ہا اولیاء عظام از فہم مضامین
گشتند و ہزار ہا صلحاء کرام بمطالعش فائز المرام شدند و لیکن الے اللہ المشتکی از غارتگری
کہ تسخیر بجائے مسخ رسانیدند و فرق میان من والی ندانستند بسیارے از تصرفات از خیر
و اکثرے از تحریفات را معدن گشتہ بود و از دستبرد مطالب چہ غارتہا است کہ برون تاختہ و از
نقرش قلہا کہ ام تصرفہا است کہ برو علم بہ تفریختہ بناء علیہ داعیہ تصحیح آن در سیر این مسکین ہیچ
در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ و تعالی پیدا شد و آنرا وسیلہ نجات اخروی خود تصور کردہ بہ تفحص
وسیع و تصفیع بلوغ نشہائے خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراہم آوردہ بہ کمال جد و تمام بہر جملہ
جملہ و حرف حرقش را بارہا مقابلہ نمودہ بہ فضل اللہ و حسن توفیقہا بہ تمام خود و جتہ سوم کہ جزو ثالث از
دفتر اول است نیز بخلیہ طبع متخلی و منزہ گری دانیدہ ہدیہ ناظرین پر تمکین بر عایت امور ذیل گذرانید و

از فضل حق سبحانه و تعالی و تقدس امید و اتق است که باقی بحدیث را بهم برین دتیره یا انجام نخواهد رسید
اول: آنکه متنش را به نسخهای عیدیه خطی به کرات و مرآت مقابله نموده شد
دوم: آنکه حتی الوسخ در مواقع اختلاف هیچ نسخه فرو نه گذاشته شد
سوم: آنکه حتی الوسخ تخریج احادیث مندرجه کتاب بیان کرده شد
چهارم: آنکه در حل الفاظ مشکله در بطع عبارات مبهمه التزام تمام نموده شد
پنجم: آنکه فهرست جدید که از اجمال مکتوبات توان گفت بیان ملحق کرده شد
ششم: آنکه بکاتبیکه عبارات عربی بوده اند ترجمه آنها به فارسی نوشته شد **بِسْمِ هَيْلًا لِلطَّلَابِ**
وَيَسِيرًا لِلنَّظَارِ

هفتم: آنکه در بعضی جاها و لو اقل قلیل بدفع توهمات باطله و خیالات فاسده حسب الفهم بر مفر
و اشارت تعرض نموده آمد

هشتم: آنکه غالباً ترجمه عبارات عربی و آیات قرآنی به تعیین سوره و احادیث نبوی بحاشیه نگاشته
نهم: آنکه عبارات عربی را مغرب گردانیده شد و رعایت حرکات اضافیه و توصیفیه خصوصاً در
مقامات مبهمه نموده شد

دهم: آنکه حال بعضی از اکابر که اسمائے گرامی ایشان جای مذکور است از کتب قوم تلاش نموده به
حاشیه درج کرده شد علاوه بر این دیگر خصوصیات که بلاخطه ناظرین متعلق است مرعی داشته شد
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ مُبَارَكًا فِيهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَآخِرُ دَعْوَانَا إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

رَبِّاعِي

غرض نقشه ست که زیاد ماند که هستی را نه می یتیم بقول
مگر صاحب دله روزی بهجت کند در حق این مسکین دعائے

خاکسار نور احمد عفی عنه



جملہ حقوق محفوظ ہیں

قیمت

حصہ اول - دوم - سوم مجلد سنہری سترہ روپیہ

بلا جلد پندرہ روپیہ



لئے کاپی

مولانا محمد سلیمان فاروقی
بی۔ اے

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور

مولانا محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے طابع و ناشر نے نقوش پریس لاہور میں چھپوا کر
نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی لاہور (پاکستان) سے شائع کی۔

